

هو

۱۲۱

خاطرات

زیارت خانہ خدا

و عتبات عالیات

در خدمت راہنما

نگارش: محمد رضا خانی

به کوشش: حبیب اللہ پاک گوہر و مهندس حاج سید محمود موسوی سعیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ وَإِنَّا نَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ

« آیه ۵۳ از سوره مبارکه فصلت »

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه مؤلف	۱۴
شرح حال مختصر قطب‌العارفین و صالح‌المؤمنین جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه قدس‌الله سرّه‌العزیز	۱۸
شرح حال مختصر قطب‌العارفین جناب آقای حاج سلطان‌حسین تابنده ((رضا‌علیشاه)) ادام‌الله‌ظله العالی	۲۱
انگیزه مسافرت	۲۶
حرکت از تهران	۲۹
قلعه تاریخی بعلبک	۲۹
فرمایش سرور اولیاء حضرت علی بن ابیطالب در فواید سفر	۳۲
حرکت به جدّه	۳۳
حرکت به سوی مدینه منوره و زیارت حرم مطهر حضرت رسول اکرم (ص)	۳۵
شبه جزیره عربستان	۳۵
حرکت به مدینه منوره	۳۵
مدینه منوره	۳۶
مسجد النبی	۳۶
آداب زیارت روضه متبرکه پیغمبرگرامی (ص)	۳۸
حضرت فاطمه زهراء (س)	۴۱
جنگ احد	۴۲
مسجد قبا	۴۴
قبرستان بقیع	۴۵
حضرت امام حسن (ع)	۴۷
جلسه فقری	۴۹
پیدایش آئین وهابی و علت مخالفت آنها با توسل به انبیاء و اولیاء	۵۱
اختلافات جزئی	۵۴
حرم مطهر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب	۵۵
کتابخانه حرم نبوی (ص)	۵۶
صُفّه و اصحاب آن	۵۷
مجلس نیاز	۵۸
فضیلت حج	۶۱
غرض اصلی از زیارت بیت‌الله الحرام	۶۲
پوشیدن احرام	۶۳
و حرکت به سوی خانه خدا	۶۳

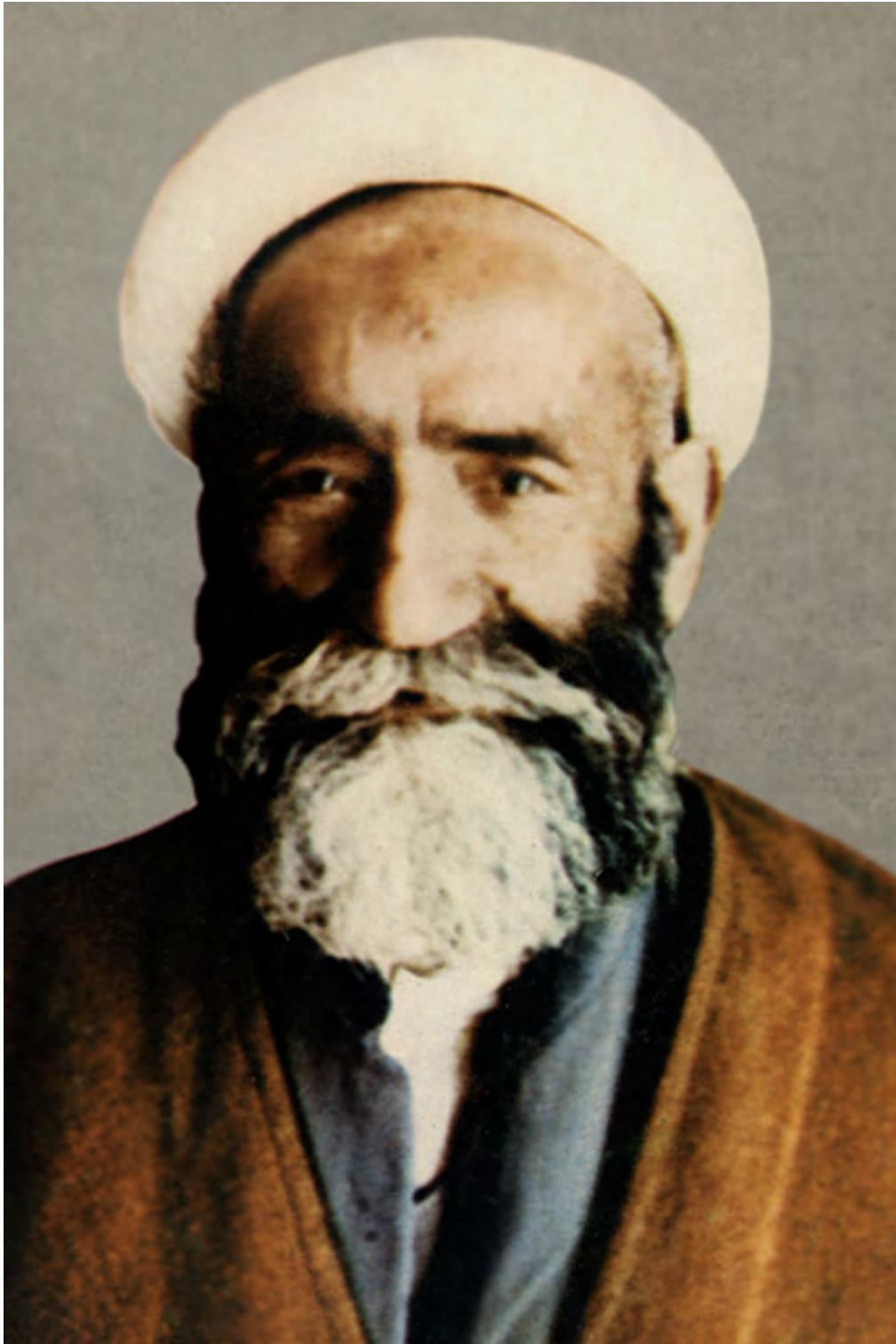
۶۳	اولین عمل از اعمال حج
۶۴	تلبیه (لیک گفتن)
۶۵	تحریم صید برّ
۶۶	ورود به مکه معظمه
۶۷	طواف
۶۹	تاریخچه حجر الاسود
۶۹	ذکر طواف
۷۰	تقصیر (تراشیدن سر)
۷۰	مکه معظمه و خانه کعبه
۷۴	اعتکاف
۷۵	اعتکاف از نظر شیخ اجل باباطاهر عریان
۷۸	آیا سب و لعن خلفای راشدین صحیح است؟
۷۸	اعلان روزنامه و حج اکبر
۸۰	عرفات
۸۱	دعای عرفه
۸۲	حرکت از عرفات و رفتن به سوی مشعرالحرام
۸۲	مشعرالحرام
۸۳	مزدلفه
۸۴	رمی جمرات
۸۵	قربانی
۸۵	فلسفه قربانی
۸۹	رمی شیطان نفس
۸۹	جَنَّةُ الْمُعَلَى
۹۰	غار حرا
۹۰	نماز مغرب و عشاء در دامنه کوه حرا (جبل النور)
۹۱	طواف وداع
۹۱	توصیه‌های جناب صالحعلیشاه قدس سرّه در سفر حج
۹۵	احساس غبن آقای ملک صالحی
۹۶	اقدام برای تعویض بلیط
۹۶	سفارت ایران در عربستان
۹۶	برنامه مذهبی تلویزیون
۹۷	تصوف اسلامی غیر از تصوف هندی است
۹۷	مشایعت حضرت آقا و همراهان
۹۸	لبنان
۱۰۰	حرکت به سوریه و زیارت حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام

۱۰۰	سوریّه.....
۱۰۱	حضرت زینب سلام الله علیها.....
۱۰۳	زیارت حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام.....
۱۰۳	مقبره باب الصغیر.....
۱۰۴	حرکت به بغداد با اتوبوس.....
۱۰۵	بغداد.....
۱۰۵	نجف اشرف و زیارت حرم مطهر مولیٰ امیرالمؤمنین (ع).....
۱۰۵	نجف اشرف.....
۱۰۶	ساختن گنبد بر مدفن شریف و مطهر مولای متقیان.....
۱۰۷	غدیریّه و معراج علی علیه السلام.....
۱۱۲	وادی السلام.....
۱۱۳	کوفه.....
۱۱۳	مسجد کوفه.....
۱۱۴	بیت الطشت.....
۱۱۴	زیارت خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام.....
۱۱۵	مسجد سهله و مقام امام زمان (عج).....
۱۱۵	زیارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه.....
۱۱۵	زیدبن صوحان.....
۱۱۵	صعصعه بن صوحان.....
۱۱۹	تحویل سال نو در حرم مطهر مولای متقیان علیه السلام.....
۱۲۰	مکتبه المعلمین.....
۱۲۱	شیخ طوسی.....
۱۲۱	مدح حضرت مولا علی علیه السلام.....
۱۲۳	حرکت به سوی کاظمین و از آنجا به دمشق.....
۱۲۳	و زیارت مجدد.....
۱۲۳	حرم مطهر حضرت زینب (س).....
۱۲۴	زیارت مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله علیها.....
۱۲۴	نقش زینب کبری علیها السلام در رهبری الهی.....
۱۲۶	قسمت هائی از خطابه حضرت زینب علیها السلام در بازار کوفه.....
۱۲۷	قسمت هائی از خطابه حضرت زینب علیها السلام در مجلس شام.....
۱۳۰	سیده خوله.....
۱۳۰	ذبیحه غیر مسلمان.....
۱۳۱	طرابلس.....
۱۳۲	دمشق.....
۱۳۵	وضعیت راه دمشق تا بغداد.....

۱۳۶	دین را وسیله دنیا نباید قرار داد
۱۳۶	سلسلهٔ خاکساریه
۱۳۷	سامراء
۱۳۷	عراق
۱۳۹	کربلای معلی و زیارت حرم مطهر
۱۳۹	حضرت امام حسین علیه السلام
۱۳۹	کربلای معلی
۱۴۰	طفالان مسلم
۱۴۱	ورود بکربلا
۱۴۲	زیارت حرم مطهر حضرت سیدالشهدا و اصحاب با وفایش
۱۴۲	مناجاتی از جناب رحمتعلیشاه (ره)
۱۴۳	مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری (ره)
۱۴۷	حضرت ابوالفضل العباس (ع)
۱۴۸	شرکت در عزاداری، در حرم مطهر مولای متقیان و مراجعت به کربلا
۱۴۹	حبيب بن مظاهر
۱۴۹	تاسوعا
۱۵۰	عاشورا
۱۵۵	شام غریبان
۱۵۶	قسمتی از فرمایشات حضرت امام حسین (ع)
۱۵۸	مختار بن ابوعبیده ثقفی:
۱۵۹	تجزیه و تحلیلی بر نهضت حضرت امام حسین (ع)
۱۶۰	آخرین دعای حضرت سیدالشهداء (ع)
۱۶۱	آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
۱۶۷	انّ الحسین مصباح الهدی و سفينة النّجاة « فرمایش رسول اکرم (ص) »
۱۷۱	آبیاری نخل دین
۱۷۳	ناراحتی قلبی و شرکت در عزاداری
۱۷۸	زیارت وداع
۱۷۹	بازگشت به وطن
۱۷۹	حرکت به سامراء و موصل
۱۷۹	ورود بمرز خسروی
۱۸۰	مراجعت به تهران
۱۸۲	شرح حال مشایخ بزرگوار که در مقدمه از آنان نام برده شده است
۲۰۵	شرح حال سایر همراهان به اختصار
۲۱۹	توضیحات
۲۲۰	پیشگفتار

۲۲۱	فصل اول - تصوّف
۲۲۲	تعریف تصوّف
۲۲۵	تصوّف چیست و اعمال صوفیانه کدام است
۲۲۷	شریعت، طریقت و حقیقت
۲۲۷	۱ - شریعت و طریقت و جمع میان آن دو
۲۲۷	۲ - شریعت، طریقت و حقیقت و تفاوت میان آن سه
۲۲۸	۳ - لازمه طریقت ولایت است
۲۲۹	فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل تصوّف
۲۳۱	ذکر و فضیلت آن
۲۳۲	دل و یاد خدا
۲۳۳	حقیقت طریق فقهاء و صوفیه
۲۳۴	مقام صوفیان و سیرت ایشان
۲۳۷	فصل دوّم - عرفان
۲۳۸	تعریف عرفان
۲۴۰	اقسام عرفان
۲۴۱	۱ - تعریف عارف از نظر امام جعفر صادق علیه السلام
۲۴۳	حالات و مقام عارف
۲۴۴	پیر، مرشد، مراد، شیخ و انسان کامل
۲۴۸	فصل سوّم - فقر (درویشی)
۲۴۹	تعریف فقر
۲۵۱	مشخصات فقیر (درویش)
۲۵۲	درویشی چیست و درویش کیست؟
۲۵۶	درویشان مجازی و حقیقی
۲۵۸	خلاصه آنچه که تا کنون درباره تصوّف، عرفان، و فقر (درویشی) گفته شد
۲۵۸	((آئین درویشی))
۲۶۰	پیدایش تصوّف و عرفان
۲۶۲	اسلام و ایمان
۲۶۳	چه علمی انسان را به سوی خداشناسی رهبری میکند؟
۲۶۶	خلاصه صفات مؤمن
۲۶۸	فصل چهارم - شرح حال بزرگان و عرفائی که از گفتار یا اشعار آنها در این کتاب استفاده شده
۲۶۹	۱ - شیخ اجل باباطاهر عریان همدانی رحمه الله علیه
۲۷۳	۲ - خواجه عبدالله انصاری
۲۷۵	۳ - مولانا جلال الدین محمد بلخی
۲۸۵	۴ - خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
۲۹۹	اصطلاحات عرفانی

۳۰۶	۵ - جناب شاه نعمت الله ولي
۳۱۰	۶ - جناب ميرزا زين العابدين شيرواني (مستعليشاه)
۳۱۴	۷ - جناب حاج ملا سلطان محمد (سلطانعليشاه)
۳۲۱	فهرست منابع و مآخذ
۳۲۳	فهرست تصاویر



تمثال مبارک قطب العارفين و صالح المؤمنين جناب آفای حاج شیخ محمد حسن
صالحعلیشاه قدس الله سره العزیز

از نور علی فیض دمامد داریم از جود علی بین که چه خاتم داریم
ما صالح وقتیم و ظهور سلطان این دم که بما رسیده زآدم داریم



تمثال مبارک زین العرفا وقره عین الفقرا جناب آقای حاج سلطانه حسین تابنده
(رضا علیشاه)) ادا م الله ظلّه العالی

تابنده صالح زمان گردیدم تابنده چو خور در آسمان گردیدم
در راه رضای دوست گشتم پویان زان رو به ((رضاعلی)) عیان گردیدم



تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۴۰۷

۱۳۵۹/۳/۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر بزرگوار حاج محمد رضا فغانی زاهد دینی

نام سرکار سید سلیمان زاهد دیناً و حقاً از فرزندان فرانسام
 در وقت غمخوردگی که در بار سفر نام سرکار اظهار نظر بنام ابی فقیر حضرت مطالع
 کامل آنرا اندام دلی میدانم که در باره تنظیم ان یادداشتها زحمت بسیار نموده
 وقت زیادی صرف نموده این زهد دیناً و حقاً از حضرت سرانیت و حقائق
 عرفانی از فرزندان فرانسام را سید دارم خواننده گان نیز از ان بهره مند گردیدند
 والسلام علیک زار که به توفیق فیض بکسب کنی

ح

شماره ۱۲۱ از مجله علمی و ادبی "فراتر از زمان" چاپ مطبوعاتی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برادر مکرم آقای حاج محمد رضاخانی زید توفیقه

نامه سرکار رسید سلامتی و مزید توفیقتان را از خداوند خواستارم درخواست نموده بودید که درباره سفرنامه سرکار اظهار نظر بنمایم البته فقیر فرصت مطالعه کامل آن را ندارم ولی می دانم که درباه تنظیم آن یادداشتها زحمات بسیاری متحمل شده و وقت زیادی صرف نموده‌اید مزید توفیقتان را در خدمت بدبانیّت و حقایق عرفانی از خداوند خواستار و امیدوارم خوانندگان نیز از آن بهره‌مندگردند
والسلام علیک زادک الله توفیق فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی
۲۴ شوال ۱۴۰۷ مصادف با ۳۱ خرداد ۱۳۶۶

هو

۱۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن

سپاس بی‌قیاس یکتای بی‌همتایی را سزا است که آدم(ع) را به صورت خود خلق فرموده و دیدگان عارفان را به نور جمال، و معرفت خود منور گردانیده، و درود نامحدود بر مظهر کمالات، و تجلی بخش آیات محمد مصطفی(ع) و آل طاهرین او باد.

به پیشگاه مبارک و پیر بزرگواری معروض می‌دارد. در تمام سحرها با کمال عجز و انکسار از حضرت احدیت تقاضا می‌نمودم به مصداق فرموده حق تعالی ((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین)) در سفرها و حضرها و در ظاهر و باطن در التزام رکاب آن صدیق عالیقدر و رضای زمان باشم. خداوند تبارک و تعالی به فضل و کرمش عنایت فرمود که در اسفار زیادی این توفیق رفیق گردید. از اولین سفر تا کنون برادران طریق و دوستانم کراراً پیشنهاد می‌نمودند یادداشت‌های پراکنده‌ای که با کسب اجازه گردآوری نمودم به صورت مجموعه‌ای در دسترس همگان قرار گیرد؛ اکنون بحمدالله یادداشت‌های وقایع چند سفر با همت و سعی و کوشش برادران بزرگواری منظم و در دست چاپ است. همگی تقاضا داریم دستخط مبارک را تفضلاً در پاسخ این عریضه مرقوم می‌فرمایند عیناً در هر یک از سفرنامه‌ها و در اولین صفحات زینت بخش کتاب‌ها گردیده و تقدیم خوانندگان عزیز نماییم.

ظلمکم مستدام

خاک پای فقرا محمد - رضا خانی

۱۳۶۶/۳/۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

مقدمه مؤلف

سپاس بی‌قیاس مهربان خدایی را سزا است که همه موجودات را به لطف بی‌نهایت خود از کتم عدم به عرصه وجود آورد، آدمی را از خاک ناچیز بیافرید و نعمت بزرگ ایمان را به او ارزانی داشت و در لباس اجتناب ویرا به حيله تقوی بیاراست و تاج کرمنا^۱ بر تارکش بنهاد؛ در بارگاه قرب او را از ملک در گذرانید و به مقام قَابِ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى^۲ رسانید آن‌گاه به مصداق الاکرام بالاتمام^۳ به فرمان اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَه^۴ به نمایندگی خود مفتخر و مامور خلق فرمود تا تشنگان چشمه هدایت به ولایت آنان تمسک جسته از دام‌های گمراهی و ضلالت جسته و در کشتی هدایت نوح زمان نشسته از خطرات محن و طوفان زمن در امان باشد.

خالق بی‌نیازی که به مقتضای رحمانیت خود آنچه لازمه بقا و حیات هر موجودی بود به او عنایت فرمود و به اقتضای رحیمیت انبیاء و راهنمایان دینی را به امر ارشاد عباد مخصوص گردانید تا طریقه بندگی و ترقی روحی و صعود به مقام قرب الهی را به پویندگان را حقیقت بیاموزند و بدینوسیله رستگاری و سعادت را در دنیا و آخرت تأمین فرمود.

و در هر زمان به حکم وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولًا...^۵ رایت دعوت ایمان را در میان عالمیان برافراشت و به رحمت خاصه، تشنگان آب دانش و بینش را به مصداق: فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ^۶ از سرچشمه صافی و زلال فیض الهی سیراب ساخت و موهبت عظمای بندگی و نعمت گرانبهای دینداری به وسیله برگزیدگان خود به آنان اعطا فرمود.

و درود بی‌حد و فراوان بر روان تابناک برگزیده خداوند سبحان مظهر عنایات حضرت رحمان پیغمبر آخرالزمان محبوب رب و دود اَعْنٰی مُحَمَّدٍ مَحْمُودٍ و دودمان پاک نهاد او باد که خلعت وحدت لَوْلَاک...^۷ بر قامت زیبایش رسا و در مقام کثرت به تشریف لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ^۸ وجود نازنینش منفرد و تنها آمد، در معراج قرب

۱- اشاره به آیه ۷۰ از سوره بنی اسرائیل (سوره ۱۷) وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی آدَمَ... ما فرزندان آدم را بسیارگرامی داشتیم و آنها را بر مرکب بر و بحر سوار کردیم و از غذاهای پاکیزه روزی آنها قرار دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشیدیم.

۲- اشاره به آیه ۹ از سوره نجم (سوره ۵۳) فَکَانَ قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی... پس به نزدیکی دوکمان یا نزدیک‌تر از آن شد.

۳- اشاره به آیه ۳۰ از سوره بقره (سوره ۲) وَ اَذْفَالَ رَبِّکَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَه... هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در زمین قرار دهنده نماینده‌ای هستم. گفتند آیا کسی را خواهی گماشت که در زمین فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم خداوند فرمود من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۴ و ۵ - اشاره به آیه ۳۶ از سوره نحل (سوره ۱۶) وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ اُمَّةٍ رَّسُولًا اَنْ اَعْبُدُوْا اللّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ... یعنی هر آینه در میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم تا خدای یگانه را بپرستند و از بتها و گردن‌کشان دوری کنند پس بعضی از مردم مورد هدایت خداوند قرار گرفتند و بعضی دیگر در گمراهی ثابت ماندند پس در زمین گردش کنید و بنگرید که عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

۶- ۷- لَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاکَ... اگر تو نبودی هر آینه آسمان‌ها و زمین را خلق نمی‌کردم.

به مقتضای لطف محض به مقام خاصّ عبدیت و رسالت رسید و مأمور هدایت و تربیت عالم بشریت گردید. دین حنیف اسلام را برای تحکیم مبانی انسانیت و ترمیم اساس اخلاق و فضیلت بیاورد و به مضمون **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**. در راه اشاعه و نشر آداب و احکام دیانت بسی رنج‌ها برد و به منظور بهره‌برداری از کارخانه خلقت **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...^۱** به دعوت ولایتی مأموریت یافت **وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ^۲** فرمود.

هنگام مراجعت از زیارت حجة الوداع در محلی موسوم به غدیر خم تمام قبائل و افراد کاروان‌هایی را که از دور و نزدیک برای زیارت حج آمده بودند گردآورد ضمن خطابه و سخنرانی مبسوطی در مقام تکمیل نعمات الهی و فیوضات نامتناهی به امر حضرت حق پسرعم و داماد خود علی‌بن ابیطالب (ع) را بر ملا و آشکارا به خلافت نصب و همگی آنان را به زیر لوای والای علوی فرا خوانده و به پیروی از طریقت مرتضوی فرمود که: **أَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...^۳** در آن وقت برای تمسک به ذیل ولایت آن جناب بزرگان و اشراف عرب با افتخار و مباهات بر یکدیگر پیشی بسته و با ذوق و شوق وافر به حضورش هجوم آورده بیعتش را از جان و دل پذیرفتند و بعضی از آنها ضمن درود و تهنیت بخ یا علی گفتند. این جریان سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ اسلام گردید و دعوت عامه نبوی را به دعوت خاصه وکوی مبدل نمود تا تشنگان زلال آب حیات معرفت بسر چشمه‌های صافی و روح‌بخش دوازدهگانه علی و فرزندان‌ش، رهنمون شوند و به قدر استطاعت و استعداد ذاتی روانهای تشنه خود را از چشمه‌سار ولایت سیراب و شاداب نمایند.

خداوند مهربان را بی‌حدّ و حصر شکرگذاریم که ما را به نعمت ولایت خاندان عصمت علیهم السلام متنعم و به سلوک الی‌الله در طریقت شیعه اثنی‌عشریه هدایت فرمود و نیز به ما توفیق داد که در پرتو انوار مشعلهای بزرگان و نمایندگان و اولیاء او بقدر مقدور از مصالح و حکم عبادات و فرائض دینی برخوردار شویم و توفیق طاعت و اطاعت او را داشته‌باشیم؛ از آن جمله زیارت و حج بیت الله الحرام است که از احکام دیانت اسلام می‌باشد و با فراهم آمدن شرایط مربوطه بر هر یک از پیروان شریعت حضرت خیرالانام ضروری و فرض است که در صورت داشتن استطاعت حالی و مالی این فریضه را به جا آورد. **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^۴** و بحمدالله همه ساله جمعیت کثیری از افراد

۱- اشاره به آیه ۷ از سوره رعد (سوره ۱۳) ... همانا تو هشدار دهنده هستی و برای هر قومی راهنمایی هست.

۲- اشاره به آیه ۶۷ از سوره مائده (سوره ۵) ... ای پیامبر آنچه که از سوی پروردگارت نازل شد ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت خداوند را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (آزار) مردم حفظ می‌کند و کافران را هدایت نمی‌کنند (آیه راجع به غدیر خم و خلافت علی (ع) است).

۳- فرمایش حضرت رسول (ص) در غدیر خم چنین است **((وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ الْهَمَّ وَالْأَمْرَ وَالْإِثْمَ وَالْإِثْمَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَ أَخْذَلُ مَنْ خَذَلَهُ...))** یعنی هرکس را که من مولای او هستم پس این علی مولای اوست بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن بدارد یاری کن هرکس او را یاری بکند و خوارکن هرکس که او را خوارکند.

۴ - اشاره به آیه ۳ از سوره مائده ... امروز دین شما را به حدکمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برای شما برگزیدم.

۵- کلمه ایست که در تحسین، فخر، مدح و اظهار شگفتی گویند و گاه تکرارکنند و جهت مبالغه گویند یعنی آفرین، خوشا، زنده‌باد مرد بزرگ و مهتر و غیره.

۶- اشاره به آیه ۹۷ سوره آل عمران (سوره ۳) ... یعنی ((در آن خانه آیات ربوبیت هویدا است و مقام ابراهیم خلیل است و هرکه در آنجا داخل شود ایمن باشد و بر مردم حج و زیارت آن خانه واجب است بر هرکسی که توانائی رسیدن بدانجا را دارد و هرکه کافر

کشورهای مسلمان جهان با اشتیاق فراوان برای اجرای حکم خداوند مَنان و بعضی برای چندمین بار به سوی کعبه رهسپار و از منافع سرشار مادی و معنوی آن برخوردار می‌شوند و در ضمن استفاده‌های روحانی چهره واقعی و حقیقی اتحاد اسلامی و مساوات و برادری را در سیمای هزاران نفر از افراد مسلمان مشاهده می‌کنند که با وجود اختلاف نژاد و ملت همگی به لباس واحد احرام ملبس و با وضع و حالتی یکنواخت و هدفی مشخص و مقدس در طواف، سعی بین صفا و مروه، اجرای سایر برنامه‌های مذهبی همچون توقّف در عرفات و مشعر، رمی

جمرات، قربانی در منی، تقصیر، اقامه صلوة و غیره همه با هم تشریک مساعی می‌نمایند.

در سال ۱۳۸۷ هجری قمری (۱۳۴۶ هجری شمسی) برای بار دوم توفیق سفر حج نصیب نگارنده گردید و اتمام نعمت و تکمیل عنایت برای حقیر در این مسافرت از آن جهت بود که سعادت قرب جوار و همسفر بودن با حضرت قطب‌العارفین و زین‌السالکین جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضا علیشاه)) روحی فداه و مشایخ بزرگوار طریق جناب آقای حاج شیخ عبداللّه صوفی گیلانی ((عزّتعلی)) و جناب آقای حاج سیّد هبة‌الله جذبی ((ثابتعلی)) را داشته و در هر مکان و مقامی به مناسبت از عنایتی بهره‌مند می‌شدم و ضمن انجام فریضه دینی به اشارات و لطائفی برخورد می‌نمودم که دریغم آمد به دست فراموشی سپرده شود و برادران ایمانی از کیفیت آن محروم بمانند.

و نیز هر سفری را طبق مرسوم ره آورد و سوغاتی است چه بهتر که سوغات این سفر برای برادران عزیز و دوستان گرامی یادداشت‌های سفرگرانقدر زیارت کعبه آمال مؤمنین (مکه معظمه) و شرح وقایع دلنشین ایام مسافرت باشد تا موجب انبساط روحی و خشنودی خاطر آنان گردد.

چون تشرف نگارنده به فقر به دست مبارک قطب‌العارفین و صالح‌المؤمنین جناب آقای ((صالح‌علیشاه)) قدس‌الله سرّه‌العزیز بوده‌است و تجدید تشرف به دست مبارک زین‌العرفا و قرّة‌العين الفقرا جناب آقای ((رضا علیشاه)) ادام‌الله ظلّه‌العالی می‌باشد برای تیمن و تبرک شرح حال مختصری از معظم‌لهما در ابتدا زینت‌بخش این کتاب گردیده‌است و برای این که تا حدی به روحیات این دو بزرگوار آشنائی حاصل گردد قسمت‌هایی از پند صالح نوشته جناب آقای صالح‌علیشاه و همچنین قسمت‌هایی از کتاب‌های نگارش جناب آقای رضا علیشاه به مناسبت نقل گردیده‌است.

همچنین شرح حال شیخ بزرگوار جناب آقای مهدی مجتهد سلیمانی ملقب به ((وفا علی)) طاب ثراه که نویسنده پاورقی‌های کتاب پندصالح بوده‌اند و همچنین شرح حال مشایخ بزرگوار جنابان آقایان حاج شیخ محمد راستین (رونقعلی) که همواره از فیوضات معنوی معظم له برخوردار و مشوق حقیر در تنظیم این یادداشت‌ها بوده‌اند و حاج شیخ عبداللّه صوفی (عزّتعلی) و حاج سیّد هبة‌الله جذبی (ثابتعلی) که در این مسافرت در معیت پیر بزرگوار بوده‌اند و شرح حال شیخ بزرگوار جناب آقای حاج محمد جواد آموزگار که قسمتی از مصائب جانسوز حضرت امام حسین (ع) و همچنین فقر و درویشی که فصول این سفرنامه آمده و از نوارهای فرمایشات فاضلانه ایشان نقل گردیده؛ زینت افزای این کتاب شده‌است.

در خاتمه وظیفه خود می‌داند مراتب حق‌شناسی و سپاسگزاری خود را به پیشگاه پیر بزرگوار جناب حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضا علیشاه)) که اصولاً اثر وجودی این کتاب به برکت توجه و عنایت ایشان است؛ تقدیم دارد.

شود به خود زیان رسانیده و خدا بی‌نیاز از طاعت بندگان است.))

همچنین از آقایان حاج سید زاهد زاهدانی و رضا نور نعمت‌اللّهی^۱ که با کمال محبت در تنظیم یادداشت‌های اولیه اینجانب بذل مساعدت فرموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌نماید.

از آقای حسینعلی‌کاشانی که قسمت **توضیحات** درباره تصوف و عرفان و فقر (درویشی) را مطالعه و راهنمایی‌های سودمند فرموده‌اند و نیز از آقای سید فضل‌الله دانشور علوی که کلیه مطالب کتاب را مطالعه و در هر قسمت تذکرات مفید و راهنمایی‌های لازم را معمول داشته‌اند و همچنین از آقای حاج سیدعبّاس مدنی و سایر سروران ارجمند و برادران عزیزی که در بثمر رساندن چاپ این کتاب همکاری داشته‌اند صمیمانه قدردانی و تشکر می‌شود.

زحمات آقای حبیب‌الله پاک گوهر و مهندس حاج سید محمود موسوی سعیدی که با سعی و کوشش مستمر موفق به افزودن پاورقیها، شرح حال‌ها و اماکن و ملحقات دیگر خصوصاً بخش **توضیحات** شده‌اند و همچنین تنظیم، تصحیح و بالاخره آماده کردن کتاب برای چاپ را عهده‌دار بوده‌اند، موجب کمال قدردانی و امتنان است.

با این همه چون کار بی‌عیب نمی‌ماند امیدوار است که خوانندگان گرامی با نظر محبت و اغماض بنگرند و چنانچه نواقصی در ضمن عبارات بیابند به قسمت‌های معنوی و اشارات آن که به برکت عنایات بزرگان در ضمن سطور آمده است توجه فرمایند و از لغزش‌های قلمی آن درگذرند؛ و چنانچه با تذکرات ارزنده خود راهنمایی فرمایند البته بیشتر قرین امتنانم خواهند فرمود.

از همه برادران گرامی و خوانندگان ارجمند التماس دعا دارد^۲

و من الله التّوفیق و علیه التّکلان

حاج محمد رضاخانی

تهران - سال یکهزار و سیصد و شصت و پنج هجری شمسی

۱- شرح حال آقای زاهدانی در انتهای بخش شرح حال مشایخ بزرگوار و شرح آقای رضا نور نعمت‌اللّهی را ضمن شرح حال حافظ مطالعه خواهید فرمود.

۲- متأسفانه کامل کردن و آماده ساختن یادداشت‌ها جهت چاپ به علت گرفتاری‌های مختلف مرتباً به تأخیر می‌افتاد تا اینکه به همت و پی‌گیری برادران مذکور بحمدالله چاپ و در دسترس خوانندگان محترم قرار گرفته است.

هو العلی الاعلی

شرح حال مختصر قطب العارفين و صالح المؤمنین جناب آقای حاج شیخ محمد

حسن صالحعلیشاه قدس الله سره العزیز^۱

الانسان الكامل و الشیخ الواصل و العالم صاحب الانوار القدسیه و الاسرار الهیه قطب اهل حقیقت و عرفان و هادی زمان شیخ محمد حسن ملقب به صالحعلیشاه طیب الله مضجعه و نورالله روحه عالم معارج روحانی و عارف مناہج ربانی است که علم و عمل را با تقوی و فضیلت توأم داشت و مجموعه ای بود از فضائل اخلاقی و ملکات فاضله نفسانی، جامع کمالات صوری و معنوی و دارای مقام شامخ روحانی و حقیقت معنای الفقر فخری در وجودش تحقق یافته و صفت اهل الهی که وارستگی و فقر و استغنای طبع و اتکاء به ذات حق و بی نیازی از ما سوی الله و آزادی از قیود نفس و متصف به حقیقت نفس مطمئنه است در همه اعمال و اخلاقیات تجلی داشت.

این بزرگوار سلیل جلیل مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی ابن عارف شهید و حکیم کم نظیر مرحوم آقای حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه قدس الله سرهما در هشتم ذیحجه الحرام ۱۳۰۸ قمری از کتم عدم به عرصه وجود قدم نهاد و عالم عرفان و حقیقت را بوجود مبارکش منور و مزین ساخت.

چون آقای نورعلیشاه به امر پدر بزرگوار به عزلت و ریاضت و چندی به مسافرت مشغول بود تا سنه ۱۳۲۷ قمری که شهادت با سعادت آقای سلطانعلیشاه اتفاق افتاد در حجر تربیت و عنایت جد عالی مقدار و پس از شهادت آن حضرت تحت مراقبت و عنایت پدر عالیقدر در بیدخت به خواندن و نوشتن و تحصیل ادبیات فارسی و عربی و مقداری فقه و اصول و حکمت اشتغال داشت. سپس به امر والد ماجد برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مسافرت نمود و علوم منقول و معقول و حکمت و سایر علوم متداوله را تکمیل فرمود و از اصفهان مراجعت نمود و به دستور پدر بزرگوار به ریاضات شرعی و مجاهده و تصفیه روح و تزکیه نفس کوشید پس از حصول کمالات معنوی و سیر مقامات روحی و فناء کلی در سال ۱۳۲۸ قمری به اقامه جماعت و تلقین اورداد اذکار لسانی و در سال ۱۳۲۹ قمری به فرمان هدایت و راهنمایی با لقب صالحعلیشاه مفتخر گردید و در رمضان ۱۳۳۰ قمری به جانشینی و خلیفه الخلفائی پدر عالیقدر منصوب شد.

پس از رحلت آقای نورعلیشاه طاب ثراه در تاریخ ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری به نص صریح و فرمان کتبی بر مسند ارشاد و هدایت متمکن گردید و به دستگیری طالبین و تربیت سالکین مشغول شد و قریب ۵۰ سال در راه هدایت خلق و راهنمایی به سوی حق از تحمل هیچگونه زحمت و محنت خودداری نفرمود.

چند سفر به زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره خیرالانام صلوات الله علیه الملک العالم و قبور متبرکه ائمه بقیع مشرف گردید. مسافرتها دیگری هم به قصد هدایت و بعضی برای معالجت در داخل و خارج فرمود. معمولاً عصرها تفسیر منیر بیان السعاده را تدریس می نمود و در ضمن آن حقایق ایمانی و نصایح دینی و اجتماعی را با بیان جامع و ساده ذکر می فرمود، رساله پند صالح را که جامع دستورات دینی و اخلاقی و اجتماعی است تالیف فرمود که کراراً به چاپ رسیده است.

ثلث آخر شب را بیدار و به عبادت و تجمه و راز و نیاز با محبوب بی نیاز موفق بود صبحها چند ساعتی به امور

۱- به نقل از نوشته مرحوم آقای حاج سید هبه الله جذبی (ثابتعلی)

فقرا و

تنظیم امور زندگانی شخصی می‌پرداخت و احتیاجات زندگی را از فلاحت و کشاورزی اداره می‌فرمود و سایر اوقات را به تکمیل مزار جد بزرگوار و احداث قنات و تنقیه قنات قدیمه و آبادی محل و دچارکسالت بود با وجود آن در انجام امور تسامح نمی‌فرمود.

روز هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ غفلتاً فشار خون تنزل کرده و عارضه کسالت شدت یافت و با وجود مراقبت اطباء شب نهم مقارن اذان صبح در سن ۷۸ سالگی چشم از دار فانی بست و به محبوب حقیقی در ملا اعلی پیوست و عالم عرفان و تشیع را سوگوار و عزادار نمود و در بقعه متبرکه مرحوم سلطانعلیشاه در جوار جد بزرگوار در بیدخت مدفون گردید. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

اینک یکی از اشعاری که در رثاء و ماده تاریخ رحلت آن حضرت توسط آقای محمدحسن‌کاردان سروده شده مسطور است.

صفی اصفیاء صالحعلیشاه
رها فرمود تن بی‌هیچ اکراه
که گل بود برد باد سحرگاه
شد او پیوسته با خاصان درگاه
میهن سلطانعلیشه طاب مثواه
وجودش منقطع از ما سوی‌الله
که کوه غم شدی زان نظره چون کاه
شفا بخشید از هر درد جانکاه
به خوان نعمة‌الله صاحب جاه
به علم و فضل چون سلطانعلیشاه
موجه مرجعی در عرف و افواه
زتعلیم علی محبوب و مولاه
نمودی سالکان را راه از چاه
زسعی و همت آن مرد آگاه
به عجز اقرار باید ما عرفناه
رضای او طلب شد قصه کوتاه
به بیت مطلع این قطعه همراه
صفی اصفیاء صالحعلیشاه

به مبدأ آمد از سیر الی‌الله
به جانان داد جان از یک اشارت
چنان روح لطیفش از بدن رفت
به هنگام نماز صبح‌گاهان
چو جان در برگرفتش جد امجد
دل او مهبط انوار توحید
نگاهش آنچنان مشکل گشا بود
بسا بیمار را با یک توجه
به عرفان خدا اعرف زمعروف
به وجد و حال شد او زاده نور
هم او قطب زمان و پیر کامل
به اخلاص عمل ضرب‌المثل شد
به ارشاد و هدایت پند صالح
کویری شد بهستی سبز و خرم
صفات اولیاء را شرح نتوان
پس از او جز رضای او نخواهیم
بود تاریخ سال ارتحالش
به مبدأ آمد از سیر الی‌الله

فرمان جناب آقای صالح‌علیشاه از طرف والد بزرگوارشان جناب آقای نور علیشاه ثانی قدس سرهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و هو الهادی الی الدین القویم و الصراط المستقیم

الحمد لله الذی ظهر بنور انیته علی قلوب العارفين و عرف نفسه بالانارة من مشکوة صدور الانبیاء و المرسلین و هداانا الی الطریق المبین و مراتب التّقوی و الیقین بارسال السّفراء و وقفنا المتوسّل بذیل جامع الکّل و خاتم الکّل فی الکّل محمّد و الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد بر مشایخ واصلین و عرفاء شامخین و سلاک طریقت سیدالمرسلین و متوسّلین بذیل پیران و کملین و طالبان فقر و آئین، مخفی و پوشیده نماند که در این جز و زمان سعادت اقتران که امر ولایت و خلافت و قطیبت ارشاد و هدایت از صدر صافی و قلب وافی این فقیر، علی، ملقب بنورعلیشاه نمایش دارد، بر حسب صحیفه مختومه علویّه و رضویّه باید هر فقیری را که از ناحیه جان او آثارکمال و تکمیل مشاهده نمایم او را به دعوت بللّه و هدایت خلق به شاهراه مأمور و منصوب نمایم، و جناب نور چشم معظم حجّی شیخ محمّد حسن صانه الله من الزلّل و المحن چندی است بر حسب امر و تربیت این ضعیف به تربیت نفس و مجاهده و مراقبه مشغول و به زیور علم و ترک هوا و امل محلّی گشته صدر صافی و قلب وافی یافته، لهذا بر حسب امر غیبی و اشاره لاریبی آن نور چشم را به منصب ارشاد و هدایت عباد منصوب نمودم و از دستگیری و تلقین اذکار اوراد و ادعیه و سایر امور که به این ضعیف رسیده و در تصرف در عشریه و غیرهها مأذون نمودم. انشاءالله برادران و خواهران ایمانی دست و زبان آن نور چشم را دست و زبان این ضعیف دانند و به تمرد از او خود را از فتراک ولایت خارج ننمایند عصمهم الله من الزلّل، و هریک از مشایخ که منصوب شده‌اند به لقبی مفتخرگشته لهذا آنجناب را به لقب صالح علیشاه ملقب گردانیدم و قدوقع به تاریخ یازدهم ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و نه. علی. مهر مبارک حبّ علیّ جنّه.

فرمان مجدد قبله‌السالکین و مقصدالواصلین آقای حجّی شیخ

محمّد حسن صالح علیشاه از طرف مولینا آقای نور علیشاه طاب ثراه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و هو الهادی الی سواء الصراط

بر فقراء راه و طالبین با انتباه و مخصوصین آگاه پوشیده نماند که چون فرزندی جناب مستطاب هدایت مآب حجّی شیخ محمّد حسن صالح علیشاه بعد از رحلت این ضعیف در حیوة خود مطاع کلّ و مظهر تام خواهند بود و امر ولایت و خلافت کلیه در این صورت در رحلت من منتقل به آن جناب خواهد بود و متمرد از ایشان از فقر خارج لهذا در حیوة من نیز از این تاریخ به بعد فقرا حتّی مأذونین و صاحبان هدایت آن جناب را بر خود مقدم دانند و شمرند و در نبودن من ایشان را به حکم این ضعیف شمارند. این چندکلمه بر سبیل سند و ارشاد نامه برای حال و بعد مرقوم شد به تاریخ رمضان هزار و سیصد و سی. حرره علی. مهر مبارک حبّ علیّ جنّه.

شرح حال مختصر قطب العارفين جناب آقای حاج سلطانحسین

تابنده ((رضا علیشاه)) ادا الله ظلّه العالی^۱

جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضا علیشاه^۲)) ادا الله ظلّه و برکاته عالم حقایق ایمانی و عارف ربّانی زین العرفا و قرّة عین الفقرا.

مروّج الشریعه، قطب الطّریقه، محلی الحقیقه، مولانا و مقتدانا الحاج سلطانحسین تابنده رضا علیشاه ادا الله برکاته فرزند و خلیفه حضرت قطب الاقطاب و لبّ الالباب مولینا المؤمن الحاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه طاب ثراه و نتیجه سلطان الحکماء و المتأهلین و برهان العرفا الموحّدین مرحوم سلطانعلیشاه نورالله ثراه می باشند.

جناب آقای رضاعلیشاه که اکنون سرسلسله و پیشوای سلسله علویّه رضویّه نعمت اللهیّه سلطانعلیشاهی می باشند تولّد با سعادتش در ۲۸ ذیحجه الحرام سال ۱۳۳۲ هجری قمری برابر ۲۵ آبان ماه سال ۱۲۹۳ هجری شمسی از عقیقه کریمه معظمه، صبیّه مرحوم آقای ملا محمد صدر العلماء بوده است.

پس از ایام رضاعت و صباوت نزد مرحوم ملا خداداد خیرگی در اندک مدتی به خواندن و نوشتن و قرائت قرآن مجید آشنائی یافتند. سپس مقدمات عربیّت را در بیدخت نزد مرحوم و ملا محمد رحمانی نودهی مشهور به ادیب و بعد نزد مرحوم آقای ملا اسمعیل رئیس العلماء و معانی و بیان و قوانین را نزد جدّ مادری خود مرحوم آقای ملا محمد صدرالعلماء و معالم و شرایع و شرح لمعه و شرح منظومه حکمت و منطق را در محضر انور مرحوم و جناب آقای صالحعلیشاه طاب ثراه استفاده فرمودند.

در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی به امر پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مسافرت و مدت پنج سال در محاضر اساتید بزرگ حضور بهم رسانیده و در آنجا اشارات و قوانین را نزد مرحوم آقای شیخ محمد گنابادی و اسفار را نزد مرحوم آقای شیخ محمد مفید و شرح مکاسب و هندسه و هیئت را نزد مرحوم آقای رحیم ارباب و فوائداصول نزد آقای حاج سیّد مرتضی خراسانی معروف به جارچی و کفایةالاصول را نزد مرحوم آیه الله سیّد محمد نجف آبادی و موفق به اخذ اجازه روایت گردیدند و در ضمن به تحصیل علوم ریاضی و طبّ و کسب کمالات فرعیّه دیگر اشتغال داشته و شرح فصوص و بعضی علوم دیگر را نزد مرحوم آقای ایزدگشسب ((درویش ناصرعلی)) تلمذ فرمودند. بعد به تهران عزیمت و وارد دانشکده معقول و منقول شدند و از مرحوم آقایان عصّار و مشکوه و آشیانی و سایر اساتید استفاده علمی نمودند ضمناً در دانشسرای عالی هم مشغول تحصیل گردیدند و در سال ۱۳۱۸ شمسی به اخذ گواهینامه لیسانس نائل شدند. و پس از توقف قلیلی در تهران به بیدخت مراجعت و در خدمت و ملازمت پدر بزرگوار و استفاده از محضر انور و انجام دستورات سلوکی ایشان اقامت فرمودند.

در سال ۱۳۱۶ شمسی با صبیّه مکرمه مرحوم آقای دکتر علی نورالحکماء ازدواج فرمود و در هفتم ذیحجه الحرام ۱۳۶۴ قمری (۲۲ آبان ۱۳۲۴) خداوند متعال اولین فرزند سعادتمند ذکور به نام آقای علی تابنده^۳ و در سوم

۱ - به نقل از نوشته مرحوم آقای حاج سیّد هبه الله جذبی ((تابتعلی))

۲ - در متن کتاب هر جا که ((حضرت آقا)) ذکر شده است منظور حاج سلطانحسین تابنده ((رضا علیشاه)) می باشد

۳ - آقای حاج علی تابنده مجاز به اقامت جماعت اخوان می باشند. عین فرمان صادره جهت ایشان در انتهای بخش شرح حال مشایخ بزرگوار کلیشه شده است.

ربیع الثانی ۱۳۷۴ قمری (نهم آذرماه ۱۳۳۳) دومین فرزند ذکور به نام محمد تابنده به ایشان عنایت فرمود، همچنین حضرت ایشان دارای سه فرزند اناث می‌باشند که به ترتیب همسران جنابان آقایین دکتر حمید نصیری و مهندس صالح سلطانیپور و مهندس سیدحمید روح‌الامین می‌باشند و به حمدالله هر سه مادرانی با تقوی و با فضیلت هستند.

در سال ۱۳۲۴ شمسی به عزم تشرف عتبات عالیات حرکت فرموده و به آستانه بوسی اعتبار مقدسه عراق مشرف شدند و در ضمن به ملاقات علمای اعلام و حجج اسلام و مراجع تقلید از جمله آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیه‌الله آقای حاج آقا حسین قمی و آقای حاج سید عبدالکریم زنجانی و مرحوم سید هبه‌الله شهرستانی و مرحوم آقای حاج شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطا و مرحوم آیه‌الله آقای حاج سید محسن حکیم موفق گردیدند و مورد احترام و تجلیل واقع شدند و در سفر بعدی در سال ۱۳۲۸ شمسی در نجف اشرف از طرف آیه‌الله آل کاشف‌الغطا پس از بحث و طرح چند مسئله غامض فقهی و اصولی به اجازه اجتهاد نائل گردیدند.

پس از درک استفاضه کامل از زیارت اعتبار مقدسه در سال ۱۳۲۸ شمسی به سوریه حرکت فرموده و در دمشق به زیارت مزارکثیرالانوار حضرت زینب سلام الله علیها و سایر مقابر اهل بیت موفق گردید و پس از گردش در شهرهای حمص و حلب به بیروت رفته و از آنجا به طرف مصر حرکت نمود و در قاهره و اسکندریه نقاط تاریخی و مراکز علمی و امکان تماشائی را مشاهده فرمود و از مصر به فلسطین تشریف برد و به زیارت مسجد اقصی و مسجد صخره موفق شد و ضمناً کلیساهای مهم مانند کلیسای قیامت و کلیسای مریم و کلیسای جتیمانی و سایر کلیساهای را دیدن فرمود و به خلیل‌الرحمن و بیت‌الرحم و زیارت مرقد مطهر حضرت موسی علیه‌السلام موفق گردید و از آنجا به سوریه سپس عراق حرکت فرمود و از راه بصره به ایران مراجعت نمود- پس از توقف چندی و رفتن به قم و زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و ملاقات آیات عظام و حجج اسلام به تهران و از آنجا به بیدخت تشریف بردند و تحت تربیت و مراقبت پدر عالیقدر خود به ریاضت و مجاهده و ترکیه نفس و تصفیه قلب مشغول گردیدند.

پس از خالص شدن از کدورات نفسانیّه و منزّه شدن از تبعات و لوازم عالم طبع و نیل به فناء در توحید و انغمار در احدیت و سیرکامل مراتب سلوک در شعبان ۱۳۶۹ قمری به اخذ اجازه امامت جماعت و تلقین اذکار و اوراد لسانی از طرف پدر بزرگوار موفق و در یازدهم ذی‌القعده همان سال به ارشاد عباد و دستگیری طالبین با لقب رضا علی مفتخرگردیدند سپس در همان سال ۱۳۶۹ قمری (۱۳۲۹ شمسی) برای تشرف به مکه معظمه حرکت و پس از انجام مناسک حج و زیارت روضه منوره نبوی و قبور متبرکه ائمه اربعه بقیع علیهم‌السلام و سایر مقابر بزرگان به طرف سوریه و لبنان حرکت فرمود و از آنجا به مصر و اردن و فلسطین عزیمت و پس از تشرف به بیت‌المقدس و سایر اماکن مقدسه و گردش در شهرهای بعلبک و طرابلس و سایر شهرهای معروف دیگر لبنان، به عمان و از آنجا به عراق عزیمت و پس از درک زیارت اعتبار مقدسه و ملاقات مراجع تقلید به سوی ایران مراجعت فرمودند.

در سال ۱۳۳۳ شمسی مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه طاب‌ثراه مبتلا به کسالت شدیدی شده و به تهران تشریف آوردند و اطباء پس از معاینات دقیق لزوم حرکت ایشان را به اروپا شدند و جناب حاج آقای تابنده نیز در ملازمت پدر بزرگوار به ژنو تشریف بردند و مراقبت و پرستاری کامل را به عهده گرفتند. معالجه و عمل جراحی قریب سه ماه به طول انجامید- در خلال این مدت بر حسب دعوت و اصرار آقای شیخ مصطفی سر سلسله طریقه شاذلیّه که در پاریس مقیم بودند جناب آقای تابنده به پاریس تشریف بردند و مورد استقبال و

تجلیل کامل واقع شدند. چند روزی در پاریس توقف فرمودند و نقاط دیدنی و موزه‌های تاریخی و مراکز علمی آنجا را دیدن نمودند.

در این سفر آقایان محب‌اله آزاده و حسینعلی مصداقی و ابوالحسن مصداقی و حاج مهدی آقا ملک صالحی در ملازمت حضرت آقای صالحعلیشاه طاب‌ثراه بودند و آقای دکتر محمد حسین حافظی نیز که در آنجا سکونت داشت در امور پرستاری در بیمارستان مراقبت کامل به عمل آورد.

در سال ۱۳۳۶ شمسی بنا به دعوت مرحوم آقای حاج ابوالفضل حاذقی نماینده فرهنگی ایران به افغانستان مسافرت فرمودند و در مدت اقامت چند روزه از شهرهای هرات و کابل و غزنین، و به زیارت مقابر بزرگان عرفان موفق گردیدند.

سپس از افغانستان به پاکستان عزیمت و پس از بازدید شهرهای پیشاور و لاهور و کراچی و کویته به ایران مراجعت فرمودند. هنگام مراجعت از طریق زاهدان به کرمان رفته و پس از زیارت مزار کثیرالانوار حضرت شاه نعمه‌الله ولی طاب‌ثراه در ماهان به یزد و اصفهان و شیراز و کاشان و قم تشریف برده و پس از مراجعت به تهران و توقف چندی به بیدخت مراجعت فرمودند. در ذیقعه سال ۱۳۷۹ قمری فرمان خلیفه الخلفائی و جانشینی پدر عالیقدر به نام معظم‌له صادر و به ((رضاعلیشاه)) ملقب گردیدند.

در سال ۱۳۸۰ قمری (مطابق ۱۳۴۰ شمسی) در ملازمت پدر بزرگوار برای انجام عمره رجبیه به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردیدند و روز ولادت با سعادت مولای متقیان صلوات‌الله علیه را در مکه معظمه و روز بعثت پیغمبر اکرم (ص) را در مدینه منوره مشرف بودند و از آنجا همراه پدر عالیقدر به عمان و فلسطین رفته به زیارت بیت‌المقدس و اماکن مقدسه موفق گردیدند، سپس به طرف عراق حرکت فرموده و به زیارت عتبات عالیات مشرف گردیده به ایران مراجعت فرمودند.

در سال ۱۳۸۲ قمری مطابق اوائل سال ۱۳۴۲ شمسی بر حسب اجازه پدر بزرگوار به مکه معظمه برای حج تمتع و پس از زیارت روضه منوره نبوی و ائمه اربعه بقیع (ع) و حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام در دمشق و رفتن به اردن و بیروت در محرم سال ۱۳۸۳ قمری به تهران مراجعت فرمودند.

مکرر به زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن‌الائمه علیه‌الاف الثناء و التحیه مشرف و به افتخار خدمت در کشیک سوم آستان ملک پاسبان رضوی (ع) مفتخر گردیدند.

پس از فاجعه عظمی و رحلت پدر بزرگوار در تاریخ نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ هجری قمری به موجب فرمان و وصیت عهده‌دار سرپرستی و تربیت و هدایت فقرای نعمت‌اللهی گردیدند و مسند ارشاد و پیشوائی سلسله جلیله علویه رضویه نعمت‌اللهی سلطانه‌لیشاهی بوجود مقدس حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) زیب وزینت باز یافت معظم‌له بعد از رحلت حضرت آقای صالحعلیشاه تا کنون چندین سفر برای انجام حج تمتع و همچنین برای انجام عمره به مکه معظمه مشرف گردیده و علاوه بر رسیدگی امور طریقت و سرپرستی سالکین به تدریس و تفسیر قرآن کریم اشتغال داشته و به اطلاعات لسان و عدوبت بیان حقایق شریعت و دقایق طریقت و اصول اخلاقی و مبانی دینی را ضمن تدریس تشریح می‌فرمایند.

ضمناً رسیدگی به امور کشاورزی و تکمیل و توسعه صحن‌های مزار متبرکه مرحوم حضرت آقای سلطانه‌لیشاه طاب‌ثراه و آبادی محل و حفر و تنقیه قنوات اشتغال داشته و در صحن کوثر مهمان‌سرائی برای پذیرائی زائرین به هزینه خود بنا فرمود.

آنجناب یکی از درخشانترین ستارگان آسمان علم و عرفان و جامع در علوم عقلیه و نقلیه و در فضائل انسانی و کمالات نفسانی و محامد ذاتی و ملکات صفاتی بی‌نظیر بوده و از همان اوان جوانی به غایت متقی و

پرهیزکار و مراقب و مواظب بندگی پروردگار و غالباً روزه‌دار و ثلث آخر شب را بیدار و به عبادت و تهجد و راز و نیاز با محبوب بی‌نیاز موفق بودند.

معظم‌له بسیار حلیم و بردبار و در حوادث روزگار صابر و شاکر می‌باشند، بسیار بلند همت و با سخاوت و در معاشرت بسیار خلیق و مؤدب و مهربان و در مصاحبت و مسافرت رفیق و بی‌آلایش می‌باشند و تا کسی مدتی درک مصاحبت و معاشرت آن بزرگوار را ننماید علو مقام و مراتب عالیه روحی ایشان را درک نخواهد نمود. آن جناب یکی از نویسندگان متبحر و محقق مبتکر می‌باشند و کتب و رسایل و مقالات کثیره در فارسی و عربی به رشته تحریر درآورده که هر یک در مقام خود بسیار قابل توجه و مورد استفاده دانشمندان و مورد هدایت و راهنمایی همگان است. تالیفات و تصنیفات آن جناب به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- تجلی حقیقت در آسرار فاجعه کربلا
- ۲- رساله خواب مغناطیسی
- ۳- شرح حال خواجه عبدالله انصاری
- ۴- نیاز تجلی: ترجمه دعای ابوحمزه ثمالی
- ۵- فلسفه فلوطین
- ۶- نابغه علم و عرفان: شرح حال جناب حاج ملا سلطان محمد سلطانعلیشاه گنابادی
- ۷- فلسفه ابن رشد و شرح حال او
- ۸- ترجمه کتاب ((الکشف عن مناهج الأدله فی عقاید المله))
- ۹- سیر تکاملی و حرکت جوهریه
- ۱۰- تاریخ و جغرافیای گناباد
- ۱۱- یادداشت‌های سفر به ممالک عربی
- ۱۲- خاطرات سفر حج
- ۱۳- نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر (فارسی)
- ۱۴- نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر (ترجمه شده به انگلیسی)
- ۱۵- از گناباد به ژنو (سفرنامه)
- ۱۶- گردش افغانستان و پاکستان
- ۱۷- رهنمای سعادت
- ۱۸- رساله رفع شبهات
- ۱۹- قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی
- ۲۰- ده سخنرانی
- ۲۱- سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی

فرمان خلافت حضرت مولانا الاعظم و سیدنا الاکرم کھف العارفین و
فخر الواصلین آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه ارواحنا فداہ

هو

۱۲۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
و هوالموفق و المعین

(کلیشهٔ عین فرمان در کتاب نابغهٔ علم و عرفان منعکس شده است)

بر ضمایر راهروان راه ہدی پوشیدہ نخواہد بود کہ لطف الہی در ہر زمان شامل حال بندگان بودہ و حجّت بر خلق تمام و راہ بندگی و وصول مفتوح فرمودہ و برای ہدایت و شہادت انبیاء و اولیاء را در صافی داشتہ وسیلۂ نجات و شفیع قرار دادہ مأمور دعوت نمودہ و چون بدن جسمانی در معرض فنا است برای عدم انقطاع رشتہ یداً بید و صدرأً بہ صدر ہر سابق بلا حق سپردہ و از آدم تا خاتم(ص) و از خاتم در اوصیای او جاری بودہ است و در زمان غیبت امام علیہ السلام نیز مجازین روایت و درایت در امور شریعت و طریقت بہ ہدایت خلق مشغول بودہ و در این زمان کہ رشتہ فقر در سلسلہ علیہ علویہ رضویہ نعمۃ الہیہ بہ این فقیر محمدحسن صالح علیشاه منتهی گردیدہ بہ اطلاع عموم برادران طریق و جویندگان راہ تحقیق می رسانم کہ دانستہ باشند؛ کہ امر ارشاد و ہدایت عباد پس از فقیر واگذار است بہ فرزند مکرم و نور چشم محترم قرۃ عین الفقراء و زین العرفاء حاج سلطانحسین تابندہ رضا علیشاه ایدہ اللہ پس از رسیدن اجل موعود مشایخ تجدید عہد نمودہ و اطاعت نمایند عموم فقراء تجدید و پیروی کنند و طالبان راہ مراجعہ بہ او نمایند و ردّ و قبول او ردّ و قبول فقیر بہ شمارند. بہ تاریخ ذیقعدہ ہزار و سیصد و ہفتاد و نہ قمری و انا الاقل محمد حسن، مہر مبارک حسن بن علی.

انگیزه مسافرت

سال ۱۳۸۶ هجری قمری برای فقرای سلسله جلیله نعمت‌اللهی سلطانعلیشاهی سال بسیار غم‌انگیزی بود چرا که در ربیع‌الثانی آن سال (مطابق اول مردادماه سال ۱۳۴۵ هجری شمسی) پیر عالیقدر خود جناب قطب العارفين و صالح المؤمنین آية الله العظمی فی الارضین المولی المؤمن مولانا الحاج شیخ محمد حسن ((صالحعلیشاه)) قدس الله سره العزیز را که حدود نیم قرن مسند ارشاد به وجود نازنینش افتخار داشت از دست داد.

فقدان آن بزرگوار بر همه پیروان و ارادتمندان، بستگان و نزدیکان، دوستان و همشهریان حتی بر افرادی که بر حسب اتفاق یکبار محضرش درک کرده بودند تلخ و ناگوار آمد؛ ساعات و دقائق سخت و اندوهباری بر همه می‌گذشت و یک لحظه نیکی‌ها و احسان‌های او، لطف‌ها و محبت‌ها و ارشادهای مفید او از خاطر افسرده پیروان و دوستدارانش که سالیان دراز بر سر خوان اکرام و انعامش مهمان و متمم بودند محو نمی‌شد و آن سیمای معصوم روحانی با تبسم‌های ملکوتیش همواره در برابر نظر علاقمندان بوده و از یادآوری فرقت سهم‌گینش دل‌های رنج‌دیده و ستم‌کشیده آنان شعله‌ور می‌شد.

مدتی مدید بیدخت (یکی از قراء گناباد) محل سکونت و دارالارشاد آن جناب به ماتم کده‌ای تبدیل شده و در مجالس متعدد سوگواری و عزاداری شبانه روزی ارادتمندان حضرتش با ناله و آه قرین و با اشک و حسرت همنشین بودند و آن که از همه بیشتر مشاهده می‌شد که در این قضیه هائله می‌سوزد و می‌سازد و به رضای حق راضی است فرزند برومند و جانشین ارجمند آن بزرگوار جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) دامت افاضاته الشریف می‌باشد که شمع جمع شکسته‌دلان و روشنی بخش دل و دیده مصیبت زدگان است.

هفته‌ها و ماه‌ها بدین‌منوال در رنج و تعب سپری شد و مراسم سوگواری و دید و بازدیدهای محلی از طرف حضرت ایشان برگزار گردید، اما ذره‌ای از التهابات درونی و تآلمات روحی که بر اثر این مصیبت عظمی بر دل و جان آن پیشوای بزرگوار مستولی گردیده بود کاسته نشد. از آنجا که بهترین مأوی و پناهگاه در هنگام بروز شدائد و رنج‌ها توسل به حضرت حق سبحانه و تعالی و زیارت مشاهده مشرفه است، که ((قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ))^۲ در اواخر شعبان المعظم سال ۱۳۸۷ هجری قمری چند نفر از اقربا در معیت حضرتش بیدخت را به قصد زیارت مشهد مقدس ترک و پس از چند روزی توقف و زیارت به سوی تهران حرکت فرمودند.

به مناسبت تشریف فرمائی جناب آقای رضاعلیشاه به تهران در اوائل آذرماه ۱۳۴۶ ایات زیر توسط آقای عباس نعمت‌اللهی^۳ ملقب به پروین سروده شده است:

۱ - علاقه مندان به اطلاعات بیشتر در مورد گناباد و بیدخت به کتاب ((تاریخ و جغرافیای گناباد)) مراجعه فرمایند.

۲ - اشاره به آیه مبارکه ۸۶ از سوره یوسف (ع)

۳- آقای عباس نعمت‌اللهی فرزند میرزا مرحوم عبدالمولی خادم بقعه و مزار حضرت آقای ((سعادتعلیشاه)) و جناب آقای ((نورعلیشاه)) گنابادی طاب‌ثراهما و جدش مرحوم آخوند ((ملا علی لنجانی)) و عمویش مرحوم عبدالحسین همگی از فقرای بزرگوار بودند. آقای نعمت‌اللهی در سال ۱۳۰۳ شمسی هجری متولد و در سال ۱۳۲۲ پس از اخذ گواهینامه دیپلم دارائی وارد خدمت در وزارت دارائی گردید؛ ضمناً در همان سال در کنکور دانشکده حقوق دانشگاه تهران قبول و پس از گذراندن دوره تحصیل به اخذ درجه لیسانس حقوق موفق شد. مدت سی و شش سال در وزارت دارائی به سرپرستی مشاغل مختلف خدمت کرد و در سال ۱۳۵۸ به افتخار باز نشستگی نائل آمد. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ خدمت جناب آقای شیخ عماد الدین سبزواری ((هدایت علی)) طاب‌ثراه به دلالت حضرت آقای سلطانحسین تابنده به فقر مشرف شد و پس از رحلت حضرت آقای ((صالحعلیشاه)) قدس الله سره العزیز خدمت جناب آقای حاج محمد خان راستین ((رونقعلی)) تجدیدعهد نمود. آقای نعمت‌اللهی از طفولیت به سرودن شعر علاقه داشت و برای حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین مدیحه سرائی می‌نمود و به همین علت

شکرلله یافت پایان انتظار
موکب فرخنده جانان رسید
باب رحمت شد به روی خلق باز
آمد از فرط کرم آن شهریار
صوفیان گشتند در شادی غریق
به به از دیدار آن خورشید رو
جان نثار این همایون مقدمش
باشد امید از خدای لایزال
ما زحق خواهیم کان سلطان راد
تن زخوشحالی نمی‌گنجد به پوست
در حضور حضرت جانان دمی
خوش بود تا جان ما پروانه‌وار
او خلیفه حق بود اندر زمین
خلق را سوی خدا هادی بود
لطف او افزون ز حد است و حساب
هست رهبر حضرت شاه رضاه
چون که او سلطان ربّانی بود
بی‌مثال و مفرد و طاق است او
صالح حق را هزاران بنده بود
بندگی کرد و به سلطانی رسید
هر که را صالح‌علی‌شه بود دوست
چون که ذکر نام او مغفور شد
خواجه عالم رسول مصطفی
در بر پیغمبران خوش سرشت
در حضور انبیاء و مرسلین
پیر ما خوشحال و شاد و خرم است
شد کجا آن سرور اهل یقین
کی رود آن خسرو والا نژاد
یاد آن سلطان ذی همت بخیر
(یاد یاران یار را میمون بود)

کز ره لطف آمد آن زیبا نگار
در تن افسرده ما جان رسید
کامد آن تابنده ماه دلنواز
خوشدلیم از آنکه آمد یار یار
کز کرم آمد ز ره پیر طریق
ساطع از رخسار او انوار هو
بار الها دور دار از هر غمش
که مصونش دارد از رنج و ملال
راحت و خوش باشد و پیوسته شاد
که رسید از راه یاران دوست دوست
بهر ما بهتر بود از عالمی
گرد شمع طلعتش گردد نثار
مظهر الطاف ربّ العالمین
حسن‌های او خدا دادی بود
که نگنجد در بیان و در کتاب
خلق را سوی علی مرتضی
کی ورا در این جهان ثانی بود
قطب عالم پیر آفاق است او
کی کسی صالح‌تر از تابنده بود
او به عزّ قرب سبحانی رسید
ارشد اولاد او مولای اوست
در دل و جانم به پا صد شور شد
صاحب دین قدوة اهل صفا
شد به آن حضرت مباهی در بهشت
مصطفی خواندش هزاران آفرین
زانکه مهمان رسول اکرم است
شد بر مولی امیر المؤمنین
اهل ایمان و طریقت راز یاد
یاد ان قطب ولی نعمت بخیر
خاصّه کان لیلی و این مجنون بود))

جناب امام اصطهباناتی ((فیضعلی)) طاب‌ثراه که از مشایخ عالی‌قدر سلسله نعمت‌اللّهی سلطان‌علی‌شاهی می‌باشند او را مدّاح اهل بیت لقب دادند. در ابتدا آقای نعمت‌اللّهی تخلّص خود را عباس ولی بعداً به امر حضرت آقای رضاعلی‌شاه ارواحنا‌الفداه تخلّص خود را ((پروین)) نمود. غالباً آقای پروین در مواقع مختلف به مناسبت اعیاد و یا مراسم سوگواری و همچنین تشریف فرمائی و ورود حضرت آقا و یا مسافرت معظمّه اشعاری سروده‌اند که در این کتاب از اشعار نغز و عرفانی ایشان به مناسبت استفاده شده‌است.

رفت آن سلطان و باشد نور او
 شاه معنی حضرت تابنده است
 دستگیر ما بود در نشأتین
 ما به تو آورده‌ایم ای شه پناه
 چون بود نزد خدا قدرت رفیع
 گر نظر از لطف بر پروین کنی
 بر سر ما سایه‌ات پاینده باد

در که، باشد نور او در پور او
 که زانوارش دل و جان زنده است
 ماه ماهان شاه جان سلطانه‌حسین
 بنده‌ایم و بندگان رو سیاه
 از کرم شو پیش حق ما را شفیع
 در دو عالم کام او شیرین کنی
 نور یزدان تا ابد تابنده است

و چون ورود به تهران مقارن با حلول ماه مبارک رمضان بود تمام این ماه را در تهران توقّف داشتند و فقرا از محضر مقدّس ایشان کسب فیض می‌نمودند.

بعد از ماه مبارک رمضان از تهران به قم، کاشان، اصفهان، و شیراز مسافرت فرمودند. هنگام مراجعت از شیراز برای استقبال حضرت ایشان به اصفهان عزیمت نمودم. فرمودند: ((ما عازم زیارت مکه معظمه هستیم، شما هم اگر مایلید با ما بیایید و چون برای تهیه مسافرت چند روزی باید صرف وقت شود همین امروز به تهران حرکت نمایید.)) از این عنایت که از طرف پیر بزرگوار به این بنده ناچیز شرمسار مبذول گردید چنان وجد و حالی برایم دست داد که از عهده توصیف آن عاجزم:

من که باشم که بر آن خاطر عاطرگذرم
 لطف‌ها می‌کنی ای خاک دَرَت تاج سرم

با اینکه قبلاً یک مرتبه به زیارت کعبه معظمه مشرف شده بودم از اینکه مورد این همه عنایت قرار گرفته بودم خداوند بزرگ را بسی شکرگزار گردیده برای تهیه مقدمات، با شوق و ذوق فراوان فوراً به تهران مراجعت نمودم

ایمن آباد! است دل ای مردمان
 گلشن خرم به کام دوستان
 بهر این فرمود پیغمبر که من
 در پناه جان جانبخشی قوی
 چونکه با شیخی تو دور از زشتی

حصن محکم موضع امن و امان
 چشمه‌ها و گلستان در گلستان
 همچو کشتی‌ام به طوفان زمن
 خفته در کشتی و در ره می‌روی
 روز و شب سیاری و در کشتی

در تهران چون تدارک فوری گذرنامه حجّ میسر نشد به ناچار با گذرنامه بین‌المللی که داشتم یک روز قبل از حرکت پیر بزرگوار جناب آقای رضا علیشاه، به بیروت و از آنجا به جدّه عزیمت کردم و از جدّه به ترتیبی که روز به روز شرح می‌دهم ملتزم رکاب حضرت ایشان بودم.

۱- ایمن آباد دل اشاره به وادی ایمن است که حضرت موسی(ع) بدان فرود آمد و در نزد عرفا جنبه سیر درونی این مرحله دل است که خود مقدماتی دارد. (آیه ۳۰ از سوره قصص: فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ...) یعنی چون موسی به آن آتش نزدیک شد به او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدّس ندائی رسید که ای موسی به درستی که منم خدای یکتا پروردگار جهانیان؛ که چنین تبیین می‌گردد که شجره ولایت که در درون دل است فریاد ((انا ربکم الاعلی)) می‌دارد.

حرکت از تهران

روز شنبه ۲۵ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۷ مطابق با پنجم اسفند ماه ۱۳۴۶

روز شنبه ۲۵ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۷ مطابق با پنجم اسفند ماه ۱۳۴۶ با توفیق پروردگار و تأیید پیر بزرگوار ساعت شش صبح از منزل واقع در نارمک تهران به سمت فرودگاه حرکت و ساعت هفت صبح با مشایعین خداحافظی کرده سوار بر هواپیمای جت به مقصد بیروت گردیدم و ساعت هفت و بیست و سه دقیقه هواپیما در آسمان تهران به پرواز درآمد. هوای تهران به واسطه بارندگی روز قبل صاف و شفاف و بدون گرد و غبار و آفتابی بود.

صبحانه در هواپیما صرف شد، ساعت نه و نیم صبح از آسمان بغداد عبور و ساعت ده و بیست دقیقه وارد آسمان بیروت شدید. منظره بیروت از بالا بسیار زیبا به نظر می‌رسید. صحرا و کوه‌های پر برف اطراف آن جلوه خاصی به شهر داده بود. هواپیما چند لحظه دریای مدیترانه را دور زد و در فرودگاه بیروت به زمین نشست. پس از انجام تشریفات گمرکی سوار تاکسی شدم و راننده مرا به هتل آستارا برد. پس از دو ساعت توقف تصمیم گرفتم به بعلبک بروم. مدیر هتل برای همان دو ساعت توقف مبلغی معادل نوزده دلار و نیم به پول بیروت اخذ و قبضه هم به شماره ۱۶۱۰ صادر نمود.

قلعه تاریخی بعلبک

از بیروت تا بعلبک را حدود یکصد و ده کیلومتر مسافت دارد با یک دستگاه تاکسی طی نمودم و در آنجا هنگام سیاحت بعلبک به قلعه خرابه‌ای که از آثار باستانی و تاریخی است و عظمتش هر بیننده را مبهوت می‌سازد رفتم و با توضیحاتی که یک نفر از اهالی شیعه مذهب آنجا درباره بنای آن شنیدم سخت دچار شگفتی گردیدم. به طوری که او می‌گفت و مورخین هم نوشته‌اند این قلعه در زمان آبادانی از بناهای عجیب و غریب روزگار و بسیار با اهمیت بوده که نظیرش دیده نشده است.

تاریخ ساختمان آن را به هشت هزار سال قبل نسبت می‌دهند، تمام این قلعه عجیب که سه طبقه داشت از سنگ رُخام (سنگ مرمر) ساخته شده و ارتفاع دیوارها به ده متر می‌رسد. سنگ‌هایی بزرگ به طول سه الی پنج گز (هرگز معادل یک ذرع) در ساختمانش به کار رفته و آنها را بوسیله میله‌های آهنی و سرب گداخته چنان به هم وصل نموده‌اند که از نظر بیننده مانند یک قطعه کوه نمایش دارد. در میان قلعه اتاق‌ها را از یک پارچه سنگ ساخته‌اند با ستون‌های دوازده ذرعی که قطر آنها قریب پنج متر می‌باشد دیواره تمام خانه‌ها را به طور جالبی با اشکال و صور فرشتگان و انسان و حیوانات صحرائی و پرندگان و جانوران دریائی و اشجار و ریاحین کنده کاری و نقاری نموده‌اند آنچنان که گوئی در حرکت می‌باشند و جان دارند و با آنکه چند هزار سال از ساختن آن می‌گذرد ابداً تغییری نکرده است. بهر حال شنیدن کی بود مانند دیدن.^۱

در اینجا بی‌مناسبت نیست که شمه‌ای در فواید مسافرت و سیر و تفریح نگاشته شود. در قرآن کریم آیات بسیاری است که سیاحت و تفکر در خلقت آسمان و زمین را توضیح می‌فرماید از جمله: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا**

۱ - علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاع بیشتر در مورد بعلبک و قلعه مذکور به کتاب ((یادداشت‌های سفر به ممالک عربی)) مراجعه نمایند.

كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ. ١

١- اشاره به آیه ۲۰ از سوره عنکبوت: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ...** (ای رسول به مردم بگو که در زمین سیرکنند و ببینند که خدا چگونه خلق را ایجاد کرد.)



جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضا علیشاه)
در مجاورت قلعه تاریخی بعلبک (نگارنه نیز افتخار حضور دارد)

فرمایش سرور اولیاء حضرت علی بن ابیطالب در فواید سفر

تَغَرَّبُ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدِ
تَفْرُجُ هَمِّ وَ اِكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَاجِدِ

یعنی از وطن‌های خود برای یافتن عزت و سر بلندی غربت اختیار کنید. و مسافرت نمایند زیرا در سفر پنج فائده است؛ اول آنکه اگر اندوهناک باشید هم و غم شما برطرف می‌شود و مسرور و خوشحال می‌شوید، دوم آنکه برای کسب روزی شما مفید است؛ سوم به علوم و فنون مختلف و متداول آشنا می‌شوید. چهارم راه معاشرت و مخالطت با هر دسته از مردم را خواهید آموخت و مؤدب به آداب زمان خواهید شد. پنجم از مصاحبت مردان خدا و بزرگان دین بهره‌مند می‌شوید که در نتیجه دیدار آنها محبت و علاقه دنیا را در دل شما می‌زداید و به معنویات و زندگانی جاوید متمایل می‌سازد که در حقیقت نتیجه مهم و نهائی مسافرت مربوط به همین قسمت یعنی درک صحبت اولیاء و بزرگان است که خیر دنیا و آخرت در آن است.

درخت اگر متحرک بدی زجای بجا	نه جور ارّه کشیدی نه زخم‌های جفا
نه آفتاب و نه مهتاب نور بخشیدی	اگر مقیم بدندی چو صخره صمّا
فرات و دجله و جیحون چه تلخ بودندی	اگر مقیم بدندی بجای چون دریا
چو آب بحر سفر کرد بر هوا در ابر	خلاص یافت ز تلخی و گشت چون حلوا
نگر به یوسف کنعان که از کنار پدر	سفر فتادش تا مصر و شد شه والا
نگر به موسی عمران که از بر مادر	به مدین آمد و زان گشت او مولا
نگر به عیسی مریم که از دوام پدر	چو آب چشمه حیوانست یحیی الموتی
نگر به احمد مرسل که مکّه را بگذاشت	کشید لشکر و بر مکّه گشت او مولا
چو بر بُراق سفر کرد در شب معراج	به یافت مرتبه قاب قوسین او اذنی
چو اندکی بنمودم بدان تو باقی را	زخوی خویش سفر کن به خوی و خلق خدا

(از کلیات شمس مولوی)

در تفسیر سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۲ برخی از مفسرین معانی آیاتنا فِي الْأَفَاقِ را به مردان خدا که در هر زمان مأمور راهنمایی گمگشتگان می‌باشند تعبیر نموده‌اند. در مثنوی معنوی ضمن حکایت دقوقی آمده است:

آن دقوقی ^۳ رحمة الله عليه	گفت سافرت مُدِيَّ فِي خَافِيهِ
در سفر، معظم مرادش آن بدی	تا دمی با بنده خاصی زدی
این همی گفתי چو می‌رفتی براه	کن قرین خاصگانم ای إله
یا رب آنها را که بشناسد دلم	بنده بسته میان و مقبلم
وانکه نشناسد تو ای یزدان جان	بر من محجوبشان کن مهربان

۱ - صخره صمّا: سنگ سخت.

۲ - اشاره به آیه ۵۳ از سوره فصلت یعنی آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم تا ظاهر و آشکار شود که (خدا و آیات حکمت و قیامت و رسالتش) همه برحق است.

۳ - عبدالمنعم بن محمد، عالم و عارف قرن هفتم هجری که به سال ۶۴۵ هجری قمری در گذشته است.

۴ - یعنی مدت‌ها به مغرب و مشرق عالم سفر نمودم.

آه سَرّی است اینجا بس نهان
همچو مستسقی کز آبش سیر نیست
بی نهایت حضرت است این بارگاه
از کلیم حق بیاموزی ای کریم
با چنین جاه و چنین پیغمبری
که سوی خضری شود موسی روان
بر هر آنچه یافتی باللّه مایست
صدر را بگذار صدر تست راه
بین چه می گوید زمشقای کلیم
طالب خصرم ز خودبینی بری

حضرت موسی(ع) پیغمبر اولوالعزم با مقام خاصّه رسالت و هم صحبتی با ربّ عزّت مأمور به سیر و سیاحت و دریافت صحبت و طلب همّت از حضرت خضر(ع) گردید که ملامت گویان زبان به انتقاد گشوده و گفتند:

موسیا تو قوم خود را هشته ای
کی قبادی رسته از خوف و رجا
گفت موسی این ملامت کم کنید
میروم تا مجمع البحرین من
سالها پرّم به پرّ و بالها
میروم یعنی نمی ارزد بدان
در پی نیکویی ای سر گشته ای
چند گردی چند جوئی تا کجا
آفتاب و ماه را ره کم زنید
تا شوم مصحوب سلطان زمن
سالها چبود هزاران سالها
عشق جانان را کم مدان از عشق نان

حرکت به جدّه

ساعت نه و نیم بعد از ظهر با زحمت زیاد موفق به اخذ گذرنامه از گمرگ بیروت برای جدّه شدم و اجازه ورود به هواپیما داده شد؛ هواپیما از بیروت به سوی جدّه به پرواز درآمد ساعت یازده و نیم بعد از ظهر در هواپیما شام صرف شد و نزدیک به نیم ساعت بعد از نیمه شب به فرودگاه جدّه وارد شدیم پس از تشریفات گمرکی به مدینه الحجاج^۲ که آقای حاج محمود شربت اوغلی برای حجاج تهیه کرده بود رفتیم. در این حین مژده دادند حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه در ساعت پنج و هفده دقیقه بعد از نیمه شب وارد می شوند:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که زانفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم و درد نکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریاد رسی می آید
زآتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس
موسی اینجا به امید قبسی^۳ می آید

روز یکشنبه ۲۶ ذی قعدة الحرام مطابق با ششم اسفند ماه ۱۳۴۶ خورشیدی

از ساعت چهار صبح در فرودگاه منتظر تشریف فرمائی مولای خود بودم. در حدود ساعت پنج و نیم صبح هواپیمای بوئینگ پرواز ۲۹ که حامل حضرت ایشان بود در فرودگاه جدّه به

۱- حضرت موسی علیه السلام پیغمبر اولوالعزم منجی بنی اسرائیل حدود ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح(ع) برانگیخته شد و در قرآن کریم حدود ۴۴۳ آیه در مورد موسی(ع) آمده است اما حضرت خضر(ع) نام اصلی او را تالیا گفته اند و پارسیان ایلایوهن می گویند(نقل از فرهنگ دهخدا). در قرآن کریم در سوره کهف از آیات ۶۱ تا آخر آیه ۸۱ در مورد حضرت خضر صحبت شده اما نام خضر نیامده بلکه عبداً من عبادنا آمده است و در نزد مفسرین و محققین مسلم است که منظور حضرت خضر(ع) است. خضر نزد بعضی نبی است و در نزد بعضی ولی و بعضی او را پیغمبری دانند به لقب ارمیا که خداوند تبارک و تعالی موسی(ع) را به تعلّم نزد او فرستاد.

۲- مدینه الحجاج یکی از ساختمانهای بزرگ فرودگاه جدّه برای توقف حجاج می باشد

۳- قبس(به فتح قاف و باء): شعله و پاره آتش.

زمین نشست. با ورود پیر بزرگوار محوطه فرودگاه و گمرک به نظر این حقیر نورانیت و روحانیت خاصی پیدا کرده بود. مولوی فرماید:

نور مردان مشرق و مغرب گرفت	آسمانها سجده کردند از شگفت
مظهر عشق است و محبوب بحق	از همه کرّ و بیان برده سبق
خوش بکش این کاروان را تا به حج	ای امیر صبر و مفتاح فرج
حج زیارت کردن خانه بود	حجّ رب البیت مردانه بود

ملتمزمین رکاب ایشان عبارت بودند از:

۱- جناب آقای شیخ عبدالله صوفی املشی گیلانی ملقب به درویش ((عزتعلی))^۱

۲- جناب آقای حاج شیخ هبة الله جذبی ملقب به درویش ((ثابتعلی))

۳- آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین

۴- آقای حاج عبدالرحمن جواهری

۵- آقای حاج مهدی ملک صالحی

۶- آقای حاج سید کاظم مصطفائی

۷- آقای حاج علی سالک

۸- آقای حاج سید مصطفی صفوی راد

۹- آقای حاج امیر سعیدی

۱۰- آقای محمد رضاخانی

پس از انجام تشریفات گمرکی در خدمت حضرت ایشان به مدینه الحجاج رفتیم و در اطاق شماره ۱۰۵ طبقه سوم سکونت فرمودند.

فریضه صبح در همان محل ادا گردید؛ بعد از نماز و قرائت قرآن و صرف صبحانه به بالکن شرقی مدینه الحجاج که مشرف بر فرودگاه بود تشریف بردند و ضمن تماشای هواپیماهایی که از نقاط مختلف جهان حجاج را می آوردند فرمودند: ((بحمدالله هواپیماهای ایران از سایر هواپیماهایی که در این فرودگاه می آیند بهتر است.)) بعد آقای شربت اوغلی را احضار و فرمودند: ((علاقمند هستم هرچه زودتر به مدینه منوره مشرف شوم.)) و این اشاراتی بود لطیف از طرف آن بزرگوار که همراهان توجه داشتند همانطور که برای تشریف به حضور هر بزرگی باید واسطه ای را انتخاب نمود که مورد مهر و عنایت آن بزرگ باشد تا به خواسته ها و توقعات شخص بیشتر ترتیب اثر داده شود، ما نیز که رو به سوی حق داریم و به زیارت خانه خدا می رویم چه بهتر که دست توسل به دامن حبیب او یعنی پیغمبر خاتم (ص) و علت غائی آفرینش عالم و آدم زده ابتدا به زیارت آن حضرت برویم و برای آنکه عنایات حق را بیشتر و بهتر نمائیم از این در رحمت به خانه خدا وارد شویم.

آقای شربت اوغلی با کمال ادب و صفا اظهار داشت: ترتیب کار را می دهم. پس از آن حضرت ایشان به اطاق شماره ۱۰۳ تشریف بردند و آقای دکتر شفیعان راد که امور طبّی کاروان را عهده دار بودند شرفیاب گردید.

^۱- شرح حال مشایخ بزرگوار که در مقدمه نام آنها ذکر گردیده و شرح حال سایر همراهان را بعد از پایان یادداشت های این سفر مطالعه خواهید فرمود.

حرکت به سوی مدینه منوره و

زیارت حرم مطهر حضرت رسول اکرم(ص)

شبه جزیره عربستان

عربستان سعودی که در قدیم به آن جزیره العرب می‌گفتند مهد دین اسلام است. بعد از انتشار اسلام و تأسیس سلسله‌های خلافت همیشه جزء امپراطوری اسلامی بوده‌است. در جریان خلافت اسلامی برای سلاطین عثمانی عربستان جزو قلمرو حکومت آنان قرار گرفت و همزمان با ضعف سیاسی و نظامی امپراطوری اسلامی و مخصوصاً بعد از شکست آن امپراطوری در جنگ بین الملل عربستان سعودی زیر نفوذ دولت انگلستان قرار گرفت و در آن موقع به آن حجاز یا عربستان می‌گفتند. بعد از قیام عبدالعزیز بن سعود و پیروزی در جنگ‌های مختلف علیه مخالفان داخلی و خارجی به یاد بود پدرش سعود نام عربستان را عربستان سعودی گذاشت و در ۲۰ ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی استقلال یافت. عربستان سعودی دارای تقریباً ۹۰۰ کیلومتر راه آهن است به سبب موقعیت جغرافیائی احداث راه‌های آسفالت و شوسه و راه آهن بیشتر امکان ندارد، تنها شهرهای بزرگ مانند ریاض، مکه، مدینه و بندر جدّه به وسیله راه‌های خوب بهم مربوطند. عربستان سعودی دارای راه آب داخلی نیست و ارتباط آبی آن از طریق بحر احمر(دریای سرخ) و خلیج فارس انجام می‌شود. صادرات مهم آن عبارت است از نفت- خرما و محصولات حیوانی(پوست و پشم).

شبه جزیره عربستان سعودی با مساحتی معادل حدود ۲/۱۵۰/... کیلومتر مربع وسیع‌ترین کشور عربی در قاره آسیا است. در جنوب شرقی این سرزمین صحرای خشک و هراس‌انگیزی به نام ((ربع الخالی)) قرار دارد. مناطق برجسته این سرزمین را نجد می‌گویند، سراسر این کشور دشت و صحرا است تراکم جمعیت در نواحی مرکزی بیش از هر جای دیگر است و در مواقع حج جمعیت مکه بیش از هر شهر دیگر عربستان سعودی است آب و هوای عربستان سعودی خشک، گرم و سوزان و کم باران می‌باشد و این سرزمین بین ۱۶/۵ و ۳۲ درجه عرض شمالی و بین ۳۵ و ۵۶ طول شرقی واقع شده‌است.

جغرافیای کامل جهان

حرکت به مدینه منوره

نزدیک ساعت دوازده ظهر همان روز با هواپیمای چهار موتوره از فرودگاه جدّه به سمت مدینه منوره حرکت کردیم و یک ساعت بعد از ظهر وارد فرودگاه آن شهر شدیم، حدود پانزده کیلومتر فاصله فرودگاه تا شهر را بوسیله اتومبیل‌های مخصوصی که قبلاً تهیه شده بود طی نمودیم و به شارع اباذر که در قسمت شمالی حرم مطهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار دارد رسیدیم و وارد یک ساختمان بسیار مجللی شدیم. پس از صرف ناهار حضرت آقا فرمودند((باید قبل از استراحت به حرم مشرف شویم.)) لذا در خدمت ایشان عازم حرم شدیم، پس از ورود به حرم مطهر و ادای فریضه و کسب فیض زیارت از بارگاه رحمت، به منزل مراجعت و نماز مغرب و عشا را در منزل اقامه و در حدود ساعت ده بعد از ظهر استراحت نمودیم.

مدینه منوره

دومین حرم در سرزمین حجاز مدینه منوره است که در شمال مکه معظمه قرار دارد جمعیت آن همه از نژاد عرب و مسلمان می‌باشند مدینه به دمشق به وسیله یک رشته راه آهن که طول آن ۱۳۰۳ کیلومتر است مربوط می‌شود. به طوریکه در تاریخ آمده نام این شهر قبل از هجرت حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله به آنجا یثرب یا تهامه بوده و پس از مهاجرت^۱ آن حضرت مدینه‌النبی نامیده شد و بعدها به واسطه وجود روضه مقدسه نبوی در آن شهر حرم و محترم گردید. برای حرم در شرع مقدس اسلام طبق اخباری که رسیده حدودی معین شده از جمله آنکه تا چهار فرسخ اطراف آن صید حیوانات حرام است و درختان این محدوده نباید قطع گردد. اطراف مدینه را باغات و مزارع سرسبزی احاطه کرده که در قدیم به وسیله آب چاه و باران آبیاری می‌شده و اکنون به وسیله پمپ‌های موتوری مشروب می‌گردد.

مسجد النبی

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود این موضع زمینی ساده و محلّ خواباندن شترهای کاروانیان بود که حضرت آن را خریده ابتدا با ایجاد سایبانی از شاخ و برگ خرما جایی را برای اداء فرایض و محلّ اجتماع مسلمین آماده کردند و بعدها آن را با خشت و گل و چند ستون از چوب نخل به صورت ساختمانی در آوردند که مسجدالنبی نامیده شد و نیز در جوار مسجد خانه محقری با گل و سقف حصیری در نهایت سادگی ساخته برای سکونت خود اختصاص دادند که پس از رحلت طبق وصیت آن حضرت در همان محلّ مدفون گردیدند.

در اینجا مناسب می‌داند اشعاری را که آقای عباس نعمت‌اللهی (پروین) در نعت رسول اکرم (ص) سروده و در روز ولادت با سعادت آن حضرت در مجلس فقری قرائت کرده‌اند مطالعه فرمائید.

هو

۱۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شد زمیلا د	محمد عالمی	غرقه در نور و سرور و حرّمی
بهر نشر دین حق همت گماشت	پرچم یکتا پرستی بر فراشت	
صحن عالم شد پر از نور و ضیا	تا تولّد یافت ختم انبیا	

۱- آیه شریفه ۲۱۸ سوره بقره هجرت را چنین بیان فرموده **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.**

یعنی به راستی آنان که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند به رحمت خدا دل بسته‌اند و خدا آمرزشگر مهربان است. پس هجرت یک اصل عبادی است که منافع معنوی به همراه دارد و در آیه دیگر (سوره نحل آیه ۴۱) آمده‌است:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَأَلْجُرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

یعنی آنان که در راه خدا هجرت کردند پس از آن که ستم دیده‌اند ما آنان را در دنیا در زندگی نیکویی جایگزین و مستقر می‌سازیم و پاداش آخرت بزرگتر است اگر می‌دانستند (که منظور هجرت بیرونی و درونی است).

از عنایات خداوند مجید
شد ز یمن مقدم فخر رسل
فیض ربّانی و نور سرمدی
زآفرینش مقصد پروردگار
شد زمان خوبی و احسان و داد
ناروائی‌ها و قهر و دشمنی
سرنگون شد لات و عَزّی و هُبَل
جمله ادیان و سلف مخدوش شد
هرچه غیر دین او گردید پست
خلق را از بند جهل آزاد کرد
مهبط وحی خداوند ودود
آن که خلق عالمی محتاج اوست
باتن خاکی شبی پیمود راه
باتن خاکی سوی افلاک رفت
آن که یزدانش به نیکوئی ستود
بی‌بضاعت مفلسی همچون منی
گیتی از نور محمد پر فروغ
هرچه در عالم نکوئی و صفاست
دارد اندر مکتب خود آن نبی
هرکه در دانشگاه او راه یافت
همچو معروف و جنید و بایزید
آنکه بر هر تشنه‌ای ساقی بود
از کتاب مستطاب مثنوی
مصطفی را وعده داد الطاف حق
هر نوائی هر کجا می‌بود ساز
کاین نوا از نای فخر انبیاست
ای شفیع روز رستاخیز ما
ای که هستی هم نذیر و هم بشیر
روز محشر دست ما را رد مکن
بر محمد تا ابد از حق درود
همچنین بریاب علم مصطفی
حضرت مولی امیرالمؤمنین
نور او بس آشکار است و جلی
فیض یزدان تا ابد پاینده است
شکرلله تا خدا را بنده‌ایم

علّت ایجاد عالم شد پدید
شوره زار پهنه گیتی چو گل
شد هویدا از جمال احمدی
کی بود جز ذات آن زیبا نگار
طیّ شد عصر جهل و عدوان و فساد
شد بدل بر مهر و لطف و ایمنی
شد برات بولهب‌های محل
آتش زرتشتیان خاموش شد
طاق کسری شد مواجه با شکست
بر طریق معرفت ارشاد کرد
آن دل نورانی محمود بود
یک زمختصّات او معراج اوست
تا مقامی کان بود قرب اله
تا به درگاه خدای پاک رفت
هیکل او هیکل توحید بود
چون سراید نعمت آن شاه غنی
گشت و طیّ شد دور تزویر و دروغ
جمله از سعی و صفای مصطفی است
همچو سلمان و اباذر مکتبی
در دو عالم عزّ و فرّ و جاه یافت
آمد آن مکتب عصمت پدید
تا قیامت دین او باقی بود
به بود این بیت زیبا بشنوی
گر بمیری تو نمیرد این سبق
آن نوا شد تحت قانون حجاز
نائی نای رسول الله خداست
دامن لطف تو دست‌آویز ما
در قیامت عاصیان را دست گیر
از برخوردارانده و مرتّد مکن
کانبیا را رتبتاً سرخیل بود
شاه مردان مصدر اهل صفا
کو بود اسرار یزدان را امین
پر بود عالم ز انوار علی
نور حیدر باقی و تابنده است
بنده در گاه شه تابنده‌ایم

بارالها دولت آن ارجمند
 خرم و شادان بود چون نو بهار
 در چنین روزی عزیز و محترم
 جای شکر است و سپاس بی قیاس
 روز میلاد رسول اکرم است
 خوش بود تا حضرت صاحب دلان
 ای که باشد از تو هر برگ و نوا
 هم به این پروین بی درک و تمیز
 دور بادا از فتور و از گزند
 سالیان ممتداولیل و نهار
 خدمت مولی بود بس مغنم
 که بحمد الله بیای است این اساس
 که چنین فرخنده جشنی خرم است
 رحمتی آرد به ما بی حاصلان
 از کرم کن حاجت ما را روا
 در دو عالم آبرو بخش ای عزیز

روضه مبارکه حضرت رسول اکرم(ص) بعدها در زمان عثمان بن عفان جزو مسجد شد.

عثمان علاوه بر توسعه مسجد در ساختمان آن نیز تغییراتی داد بدین نحوکه دیوارهای بنا را از سنگ نمود و ستون‌های سنگی در آن بکار برد و سقف مسجد را از چوب ساج ساخت و عمارتی نسبتاً آبرومند به پرداخت بالعکس یزیدبن معاویه در زمان کوتاه سلطنت، خباثت درونی خود را به ظهور رسانید و پس از براه انداختن فاجعه کربلا و کشتن عزیزان خدا به مدینه طیبه تاخت و مسجد مطهر حضرت رسول (ص) را طویله اسبان ساخت و هزاران نفر بیگناه را به قتل رسانید و در تخریب عمارات آن شهر و انجام فجایع و تجاوز به اهالی کوتاهی نکرد و صفحه تاریخ را با اعمال ننگین خود لکه‌دار نمود سپس ولیدبن عبدالملک اموی و مهدی و مأمون عباسی هریک در زمان خود به قدر مقدور در وسعت آن کوشیدند. در زمان مستعصم عباسی به سال ۶۵۴ هجری آتش سوزی در مسجد اتفاق افتاد ولی مدفن مطهر حضرت رسول اکرم(ص) صدمه‌ای وارد نیامد در سال بعد بنا به دستور مستعصم در تجدید بنا اقدام گردید و بعدها چند تن از پادشاهان هرکدام بنوبه خود افتخار توسعه و ترمیم آن را داشتند که در اثر آن به صورت مسجدی زیبا و مدرن که از شاهکارهای بی نظیر معماری جهان است درآمد. حدیثی از حضرت رسول اکرم(ص) در فضیلت این مسجد وارد شده که با حروف فلزی به خط درشت بر روی تابلو نقش بسته و در بین منبر متبرک آن حضرت و مرقد منورش می‌درخشد و دیدگان زائرین را نور می‌بخشد(ما بین منبری و قبری روضه من ریاض الجنة)^۱

آداب زیارت روضه متبرکه پیغمبرگرامی (ص)

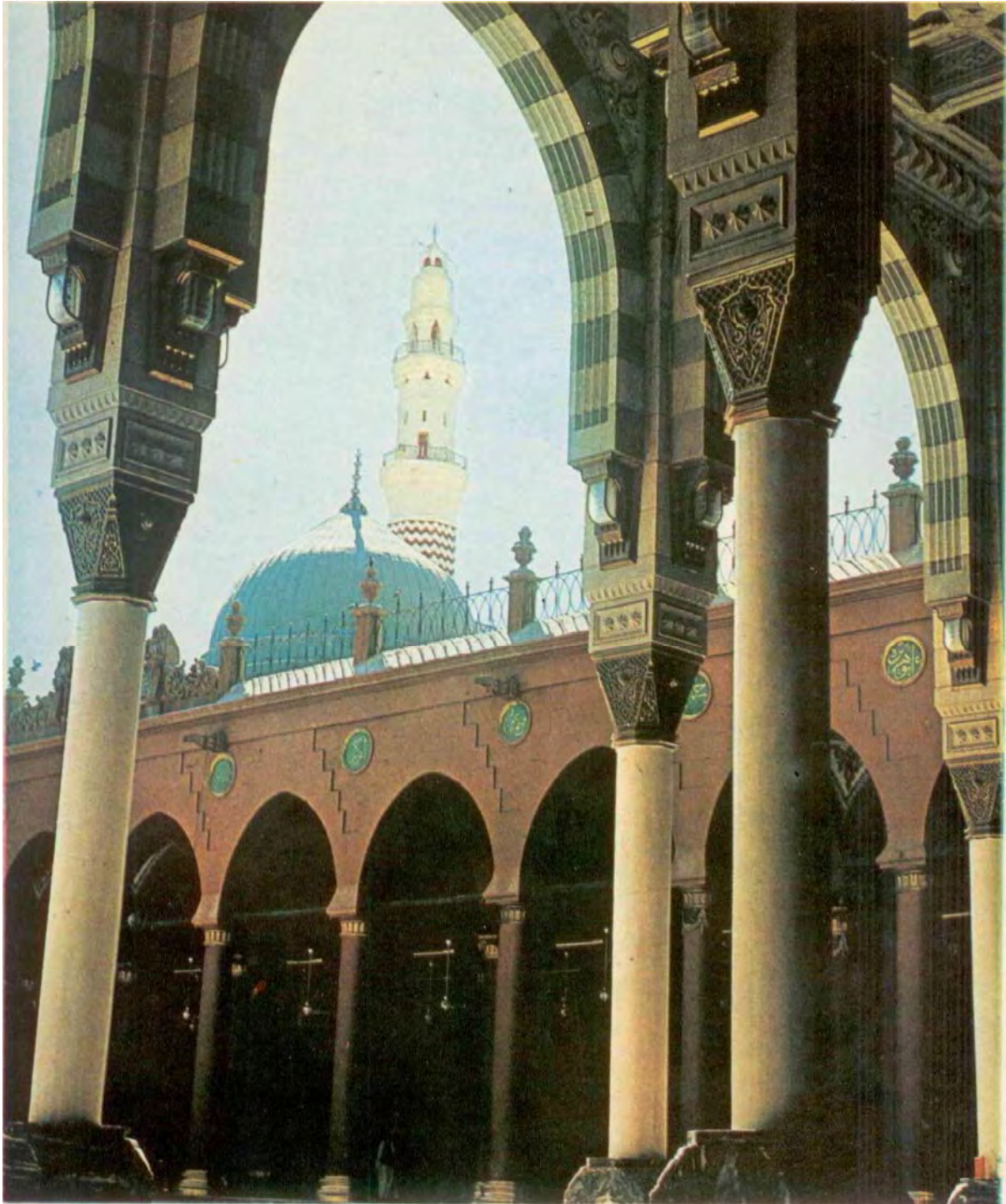
حضرت شاه نعمه الله ولی قدس سره فصلی در آداب زیارت روضه متبرکه حضرت رسول اکرم(ص) در رساله اسرار العبادات مرقوم داشته‌اند که عیناً برای تیمن و تبرک در این قسمت درج می‌گردد.

((فصل - در زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنان زبید و پسندیده بود که عزیزی که حج بگزارد متوجه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شود اگر چه آن راه او نباشد و اعتقاد اهل ایمان بر آنست که زیارت حضرت رسول(ص) از اهم قربات و افضل طلباتست و چون توجه زیارت کند صلوات فرستد و چون اشجار مدینه مشاهده نماید در صلوات افزاید و گوید(اللهم افتح علی ابواب رحمتک و ارزقنی فی زیارة نبيک صلی الله علیه و آله و سلم و اغفر لی و ارحمنی یا خیر مسؤل)^۲ و در زمانی که در مسجد قدم نهد

^۱ - میان قبر و منبر من باغی است از باغات بهشت لذا به همین علت بعضی از شیعیان مدفن مطهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در این محل می‌دانند.

^۲ - بار خدایا بر من درهای رحمت خویش بگشای و زیارت پیامبرت(درود بر او و خاندانش) را روزی من قرار ده و مرا بیمارز و بر

گوید (اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و ابواب مغفرتک)^۱ و صلوة و تحیت بگذارد و از سر صدق و اخلاص به زیارت قبر کریم آید و رو به قبر آرد و مقدار چهارگزر دور از دیوار قبر به خضوع و خشوع و صوت حلیم سلام



مسجد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

من رحمت آرای بهترین پاسخ دهنده.
۱- بار خدایا بر من درهای رحمت و آمرزش خود را بگشای.

کند و گوید (السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا خَیْرَةَ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حَبِیْبَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ، السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ عَلَیْ آلِکَ وَ اصْحَابِکَ وَ اَهْلِ بَیْتِکَ وَ سَایِرِ الْاَنْبِیَاءِ وَ الصَّالِحِیْنَ اَشْهَدُ اَنَّکَ بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ وَ اَدَّیْتَ الْاِمَانَةَ وَ نَصَحْتَ الْاُمَّةَ فَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنَّا اَفْضَلَ مَا جَزَا رُسُلًا عَن اُمَّمِهِمْ)^۱ بعد از آن گوید (السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ) از نعمه الله بن عبدالله (یعنی از فلان بن فلان) بعد از آن بیاید در روضه و آن میان قبر است و منبر و محلّ اجابت دعا و چون بیرون آید از مدینه؛ مراجعت کند به محل اول و سلام کند و دعا کند همچنانکه گفته بود و بگوید: (اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ هَذَا اَخِرَ الْعَهْدِ بِحُرْمَةِ حَرَمِ رَسُوْلِکَ (ص) وَ یَسِّرْ لِی الْعُوْدَ اِلَی الْحَرَمِیْنَ سَبِیْلًا بِمَنْکَ وَ فَضْلِکَ وَ اَرْزُقْنِی الْعَفْوَ وَ الْعَافِیَةَ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ رُدَّنَا سَالْمِیْنَ غَانِمِیْنَ بِحُرْمَةِ نَبِیْکَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ) یعنی بار خدایا قرار مده این را آخر پیمان من به احترام حرم رسولت و ممکن گردان برایم تا به حریم بازگردم به منت و فضلت و روزی ده به ما از عفو و عافیت در دنیا و آخرت و ما را سالم و بهره مند برگردان به احترام پیامبرت سرور پیامبران.

که غرض اصلی از زیارت اماکن متبرکه و مشاهد مشرفه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که در دیانت حقّه معمول به و ممدوح می باشد آن است که زائر در این امکان مقدسه علاوه بر آن که در دل به یاد حضرت حق جلّ و علا متذکّر و متوجه است روحانیت بزرگان دین را نیز به خاطر آورده ضمن تقاضای شفاعت، خیال را به قید معنویّت و احاطه روحی آنان مقید سازد و به زبان سرّ و سِرِّ با آنها به راز و نیاز پردازد تا از تفرقه خاطر و پریشان حالی و سوسه نفس رهائی یابد که: **اِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ سَتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِکَ اِلَی اللّٰهِ وَ قَدَمْنَاکَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا یَا وَجِیْهًا عِنْدَ اللّٰهِ اِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ.** حتی یکی از شرایط قبولی عبادات خلوص نیت و اخلاص عمل و پیدایش حال و حضور قلب است و به هر وسیله حصول این معانی میسر گردد توسّل بدان جایز باشد همچون قرائت قرآن مجید و خواندن ادعیه زیارت نامه ها، اوراد و اذکار و امثال آن که موجب قوّت و توجّه و صفای روح می گردد و لذا حضرت رسول اکرم (ص) برای پیدا شدن حضور قلب چنین فرماید (اَعْبُدْ رَبَّکَ کَاَنَّکَ تَرَاهُ وَ اِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ یَرَاکَ) یعنی عبادت کن پروردگار خود را آنچنان که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی به یقین او تو را می بیند زیرا آیه شریفه است که (اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَوَجْهُ اللّٰهِ)^۲ یعنی به هر طرف که شما توجه نمائید رو به خدا است و (وَهُوَ مَعْکُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ)^۳ هر کجا باشید او با شما هست. مولوی فرماید:

هر که را هست از هوسها جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد (ص) پاک شد از نار و دود	هر کجا رو کرد وجه الله بود
چون رفیقی و سوسه بدخواه را	کی به بینی ثمّ وجه الله را

مسجدالنبی در اثبات عظمت شأن سرور اولیاء حضرت علی علیه السلام شاهدی زنده و برازنده است چه حضرت ختمی مرتبت (ص) به امر حق اصحاب را از خوابیدن در مسجد نهی و فرمود در مسجد نخوابید که محتلم می شوید ولی به حضرت علی فرمود (اَسْکُنْ یَا عَلِی طَاهِرًا مُطَهَّرًا) و نیز امر فرمود ابواب تمام خانه هایی را که به مسجد باز می شد بستند ولی ولی باب خانه خود و علی را مسدود نفرمود که عده ای این

^۱ درود بر تو ای بهترین آفریده های خدا. درود بر تو ای دوست خدا. سلام بر تو ای سرور پیامبران و پایان دهنده پیامبران و برخاندانان و یاران و خانواده ها و دیگر انبیا و شایستگان بادگواهی می دهم به درستیکه رسالت خود را ابلاغ کردی و امانت خود را ادا نمودی و امت خود را راه نمودی پس خدایت پاداشی که برای ما امت به تو می دهد از سایر پیامبران در مقابل پاداشی که برای امت های خود مرحمت می کند بیشتر و برتر باد.

^۲ اشاره به آیه ۱۱۵ از سوره بقره.

^۳ اشاره به آیه ۴ از سوره الحديد.

امتیاز را منکر داشتند و برآن حسد بردند و سخنانی ناشایست بر زبان راندند که شرح آن به تفصیل در کتب شیعه و سنی منعکس است. مُصلای حضرت رسول(ص) که روزهای متبرک و اعیاد، محلّ اجتماع بود و حضرت ضمن ایراد خطبه مردم را نصیحت و موعظه می فرمود در سمت غربی شهر مدینه واقع گردیده است. به زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

حضرت فاطمه زهراء (س)

به اتفاق جمیع افاضل علماء حضرت البتول و بضعة الرسول، فاطمه الزهراء(س) عزیزترین اولاد خاتم الانبیاء(ص) بود و به شرف ذات و حسن صفات و علو مرتبت و سمو منقبت منفرد بود؛ از حضرت امام محمد باقر(ع) مرویست ولادت آن حضرت پنج سال از بعثت گذشته بود که روی نمود و در ماه جمادی الثانی در روز جمعه بود، بعضی گویند در سال دوّم بعثت آن حضرت بوجود آمد. در وقتی که هجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر آن حضرت گذشته بود از دار فانی به سرای جاودانی انتقال فرمود.

القاب آن حضرت: مبارکه، طاهره، زاکیه، راضیه، مرضیه، محدّثه، بتول و زهرا است و کنیت آن حضرت: ام محمد، امّ الحسن، امّ الحسین، امّ الائمه و امّ الکبری است.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود **فاطمه(س) بضعه منی، من اذاها فقد اذانی و من اغضبها فقد اغضبی** در بعضی اخبار آمده **ان الله یغضب بغضب فاطمه(س) و یرضی لرضاها** فضائل و مناقب آن حضرت از حدّ افزون است و از شماره برون. آورده اند که حضرت فاطمه (س) نه سال در خانه جناب امیر المؤمنین(ع) بود و در روز سوّم جمادی الثانی رحلت فرمود و بعضی در شب سوّم ماه مبارک رمضان گفته اند و ابن شهر آشوب در سیزدهم شهر ربیع الاول گفته است و به همه اقوال تغسیل و تکفین و تدفین آن حضرت در شب واقع شد و بنا بر وصیّت آن حضرت در شب مدفون گشت.^۳

اشعار زیر منتخبی از اشعار وصال شیرازی^۴ است که درباره حضرت زهرا(س) سروده است:

شاه رسل چو فاطمه گر دختری نداشت	بی شبهه آسمان حیا اختری نداشت
گر خلقت بتول نمی کرد کردگار	در روزگار، شیر خدا همسری نداشت
از این دوگر یکی نه بهستی قدم زدی	این یک براستی زنی آن شوهری نداشت
بی دختر پیمبر ما نو عروس دهر	خوش دلفریب بود ولی زیوری نداشت
خاتون هفت پرده که در هشت باغ خلد	عصمت هرآنچه گشت چواخواهری نداشت
الا که آن شفیعۀ محشر براستی	تاب سخا و فقر علی دیگری نداشت
جانها فدای او و دو پور گرامیش	وان شوی تاجدار وی و باب نامیش

^۱- فاطمه پاره تن من است، هرکس او را بیازارد مرا آزرده است و کسیکه به او غضب کند نسبت به من غضب کرده است.

^۲- به درستیکه غضب حق، به غضب فاطمه(س) و خشنودی او در خشنودی حضرت فاطمه(س) است.

^۳- تلخیص از کتاب بستان السیاحه

^۴- میرزا شفیع شیرازی ملقب به میرزا کوچک متخلص به وصال از نمایان عصر فتحعلیشاه و محمد شاه بود؛ او در سرودن غزل استاد بود و می توان او را یکی از بزرگترین غزال سرایان عصر خود محسوب داشت.

تاریخ تولّد او را به سال ۱۱۹۳ و سال وفات او را به سال ۱۲۶۲ هجری قمری نوشته اند.

جنگ احد

حضرت آقا و آقای حاج عبدالرحمن جواهریان سحر به حرم مشرف شدند و قبل از اذان صبح مراجعت کردند و نماز در محل اقامت به جماعت برگزارگردید. ساعت هشت صبح به قصد زیارت شهداء اُحُد^۱ از منزل خارج شدیم و پس از رسیدن به محل و انجام زیارت، حضرت آقا فرمودند ((در جنگ اُحُد چون مسلمین امر حضرت رسول(ص) را اطاعت نکردند شکست خوردند آنچه در این مورد در تواریخ مسطور است به اختصار چنین می‌باشد:

کفار قریش به تلافی شکستی که در جنگ بدر خورده بودند یک سال بعد(ماه شوال سال سوم هجری) با قوای کافی و مجهز نبرد سختی در دامنه کوه احد با لشکر اسلام نموده و ضربه مهلکی به مسلمین که حتی در مرحله اول جنگ فاتح شده بودند وارد آورده آنها را شکست دادند که عامل اصلی شکست مسلمین عدم اطاعت از دستورات حضرت رسول اکرم (ص) بود بدین شرح:

اول - نظر حضرت را که باقی ماندن در شهر مدینه و دفاع از دشمن بود اغلب نپذیرفتند و به قصد حمله به کفار از شهر خارج شدند و در بین راه یکی از سران منافقین به نام (عبدالله بن اُبی) از شرکت در جنگ پشیمان شد و با نفرات خود را به مدینه مراجعت نمود که عمل او موجب تضعیف روحیه مسلمین و تجری دشمن گردید.

دوم - حضرت رسول(ص) در موقع ترتیب صفوف جنگ و تعیین وظایف افراد پنجاه نفر از تیراندازان ماهر را به فرماندهی عبدالله جُبیر در معبری از بریدگی کوه عینین یا عینان که به میدان جنگ مسلط بود مستقر ساخته مأموریت دادند که ضمن نگهبانی از آن مدخل که راهی برای محاصره لشکر اسلام بود مرتباً به طرف دشمن تیراندازی کنند و نگذارند آنها جلو بیایند و فرمودند چنانچه ما پیروز شدیم سهم شما از غنائم جنگی محفوظ است از جای خود حرکت نکنید و اگر مغلوب و حتی کشته هم شدیم این دهانه و معبر را ترک نکنید و به کمک ما نیائید، با آنکه نفرات و تجهیزات مسلمین در برابر سپاه کفار اندک بود در مرحله اول جنگ بر اثر رشادت و فداکاری تلفات سنگینی بر دشمن وارد آوردند و آنها را مقهور و مغلوب ساخته از رزمگاه بیرون راندند و غنائمی بسیار من جمله ((هَبْل))^۲ بت بزرگ که برای وصول به پیروزی همراه آورده بودند از ایشان به جای ماند افراد قشون اسلام در عوض تعقیب و تار و مار ساختن دشمنان فراری به جمع‌آوری اموال و ذخائر مشغول گردیدند. ضمناً نگهبانان تپه تیراندازان هم تأکیدات و سفارشات سخت حضرت را درباره پاسداری آن موضع فراموش کرده برای استفاده از غنائم به سوی میدان سرازیر شدند در این موقع که معبر بلا دفاع مانده

۱- اُحُد بضم اول و دوم نام کوهی است در شمال شرقی مدینه. کوه احد در حدود یک فرسخ تا مدینه فاصله دارد - نام این کوه در تاریخ اسلام با عظمت و ابهت برده می‌شود و یکی از جنگ‌های اسلام که در سال سوم واقع شده در دامنه این کوه بوده و از این رو به جنگ احد نامبرده شده است در این جنگ مسلمانان در حدود هفتصد نفر و کفار در حدود سه هزار نفر بودند - در این جنگ حمزه عم رسول خدا(ص) و ۷۰ تن از مسلمانان شهید شدند. این واقعه به روز شنبه هفتم شوال بعد از دو سال و نه ماه و ۷ روز گذشته از هجرت اتفاق افتاد.

حمزه و سایر شهدا در دامنه همان کوه دفن نمودند و مسلمین همواره برای زیارت در هر عصر و زمانی می‌رفتند ولی در حال حاضر به هیچ وجه آثاری از قبور نگذاشته‌اند و چند نفر نظامی در آنجا مراقبت می‌نمایند که کسی روی قبر را نبوسد و نماز نخواند. مادر خلیفه الناصر لدین الله برای قبر حضرت حمزه(ع) بارگاهی ساخته بود که فعلاً اثری از آن باقی نمانده است.

۲- یکی از سه بت معروف کعبه به نام ((لات، عَزَى و هَبْل))

بود((خالد بن ولید)) فرمانده سواره نظام قریش از فرصت استفاده کرد و با عدهٔ قلیلی به طرف دهانه و معبر



مزار شریف شهدای احد که بدست وهابیه خراب شده است

مزبور که کلید فتح به شمار می‌رفت حرکت نموده آنجا را متصرف شد و از پشت به قشون اسلام حمله کرد و با صدای بلند نفرات پراکندهٔ قریش را تجمع و پایداری فرا خواند؛ آنها هم موقعیت را مناسب دیدند به عقب بازگشته به حمله پرداختند و بدین ترتیب مسلمانان در محاصره دشمن قرار گرفتند، قشون از هم گسیخته اسلام با احساس خطر به خود آمد و ضمن جنگ‌های پراکنده و تن به تن به دفاع مشغول شد ولی به واسطه درهم ریختن صفها و عدم تمرکز فرماندهی، مسلمانها گیج و وحشت‌زده حتی به روی یکدیگر تیغ می‌کشیدند و با دست خودشان یاران‌شان را به قتل می‌رسانیدند این دگرگونی وضع جنگ موجب رعب مسلمین و ایجاد تلفات سنگین و شهادت جمعی از بهترین و زنده‌ترین افراد آنها همچون حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهدا عم گرامی پیغمبر(ص) گردید و جمع کثیری نیز از لشکر اسلام با مشاهده این وضعیت جان خود را از معرکه بدر برده رو به فرار نهادند تنها چند نفر از مجاهدین سرسخت و فداکار پروانه‌وارگرد وجود نازنین پیامبر محبوب خود جمع آمده و به خاطر حق شمشیر می‌کشیدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند و تا آخرین دو دست از یاری و طرفداری او برنداشتند ولی با وجود حراست کاملی که از حضرتش به عمل می‌آمد باز هم ظاهراً از صدمات و لطمات مصون

نماندند و پیشانی مطهر و دندان مبارکش را شکستند و لبها و گونه‌اش را مجروح ساختند با این حال قدرت و پایداری بی‌نظیر حضرت و شهامت و فداکاری محافظین سرسختش خلل ناپذیر بود و در مقابل اینگونه تصادفات ناهنجار ثبات و استقامت خارق العاده از آنها به ظهور رسید. بالاخره در این کارزار، غفلت چند نفر از نگهبانان تپه و عدم اطاعت آنان از دستورات اکید رسول اکرم (ص) موجب بروز این مصائب گردید که حتی دست (یداللّهی) حضرت علی (ع) و (ذوالفقار) بُرانش نیز نتوانست وضع را به حالت اولیه برگرداند و با آنکه (شیرخدا) هفتاد زخم مهلک برداشت ظاهراً فتح و پیروزی نصیب کفار گردید و به روایتی در این جنگ شمشیر در دست مبارکش شکسته شد که از عالم بالا ذوالفقار نازل و ندا در دادند که ((لَافْتِي إِلَّا عَلِي لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ)) در این غزوه بود که حضرت حمزه سید الشهداء و عبدالله بن جحش اسدی و مصعب بن عمیر و ذکران انصاری و حنظله بن ابیعام ملقب به غسیل الملائکه و چند نفر دیگر به درجه رفیع شهادت نائل گردیدند.))

مسجد قبا

بعد در مسجد حضرت حمزه سیدالشهدا نماز خوانده شد از آن جا به مسجد قبا رفتیم^۱ حضرت آقا دو رکعت نماز خوانده فرمودند: ((اینجا منزل زنی است به نام کلثوم بنت هرم از قبیله عمرو بن عوف که رسول خدا (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه و براین زن وارد شدند و تا روز جمعه در آنجا توقف فرمودند و این مسجد را ساختند)) و این اول مسجدی است که در اسلام ساخته شده و پس از آن پیغمبر اکرم روز جمعه از آنجا حرکت فرمود و در میان طایفه بنی نجار نزدیک خانه ابویوب انصاری شتر آن حضرت توقف نمود آن جناب پیاده شده و حسب الامر حضرت احدیت در آنجا دومین مسجد که فعلاً مشهور به مسجد نبوی است بنا نمود. از آنجا به مسجد ذوالقلبتین^۲ و بعد به مساجد الفتح، سلمان، حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) رفته

^۱ - مسجد قبا در قریه‌ای به همین نام واقع شده و در حدود چهار کیلومتر تا مدینه فاصله دارد- این مسجد از مقدس‌ترین مساجد اسلامی است که پیغمبر اکرم (ص) موقع نزول بدانجا نماز خواند و چون این مسجدی است که بر اساس تقوی بنیاد آن شده به نام مسجد تقوی و مسجد رسول اکرم (ص) معروف است.

پیغمبر در مهاجرت به مدینه روزهای دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، و پنجشنبه را در آنجا مانده و جمعه را به سوی مدینه حرکت فرموده است

در فضیلت این مسجد این آیه (سوره توبه آیه ۱۰۹) نازل گردیده:

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحْيُونَ أَنْ يَنْتَهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ .

یعنی تو ای رسول ما هرگز در مسجد آنها قدم مگذار (منظور مسجد ضیواء است) مسجدی که از اول پایه‌اش بر تقوی محکم گردیده (منظور مسجد قبا است) سزاوارتر است که در آن اقامه نماز کنی - در آن مسجد مردان پاکی که دوست می‌دارند تهذیب نفوس خود کنند در آیند و خدا مردان پاک و مهذب را دوست دارد.

^۲ - مسجد ذوالقلبتین، در ابتدای موقعی که پیغمبر (ص) در این مسجد به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند - در بین نماز آیه‌ای نازل و دستور داده شد به طرف کعبه نماز بخواند لذا در همان نماز منحرف شد و رو به کعبه نمود از این رو دارای دو قبله شد این مسجد در طرف شمال غربی مدینه واقع شده و حدود ۳/۵ کیلومتر تا شهر فاصله دارد بنای آن در سال ۹۵۰ هجری توسط سلطان سلیمان عثمانی تعمیر شده و مسجد کوچکی است و از مساجد متبرکه اسلامی محسوب می‌شود - قضیه تغییر قبله در سال دوم هجرت (تقریباً دو ماه پیش از جنگ بدر) اتفاق افتاد و آن در موقعی بود که حضرت رسول اکرم (ص) ۱۶ ماه در مدینه به طرف بیت المقدس نماز خوانده بود.

در آیه ۱۴۴ سوره بقره دستور مذکور و تغییر جهت قبله به شرح زیر است:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

زیارت کردیم و در هریک از این مساجد نماز تحیت خوانده شد و در تمام این مساجد حاج آقا صفوی که از سادات جلیل‌القدر و از اعضای عالی‌رتبه وزارت آموزش و پرورش و از فقرای بزرگوار و دانشمند می‌باشند به اصرار از کفش‌ها مواظبت می‌نمودند تا آقایان نماز بخوانند و بعداً خود نماز می‌خواندند و حاج آقای سالک نیز به این کار اظهار علاقه می‌نمودند و این موضوع را مایه افتخار خود می‌دانستند و می‌گفتند افتخار داریم که در این سفر خادم فقرا باشیم پس از آن عازم زیارت ائمه بقیع شدیم و آقای حاج مهدی ملک صالحی در داخل اتومبیل این مصراع را (ساقیا بده جامی زان شراب روحانی)^۱ زمزمه می‌کردند ولی درهای قبرستان بقیع بسته بود و ما مراجعت کردیم و به حرم حضرت نبوی (ص) مشرف شدیم و بسیار راحت زیارت نمودیم و ضریح مطهر را بوسیده نماز زیارت خوانده عازم منزل شدیم.

برای اطلاع دادن ورود خود به مدینه منوره به تهران به تلگرافخانه مراجعه و برای مخابره چند کلمه ۲۶ ریال سعودی که به پول ایران حدود چهل تومان می‌شود پرداخت نمودم، در این موقع آقای سیدکاظم سالک را دیدم که یک عدد چراغ قوه کوچک که قیمت آن در تهران مبلغ سی ریال بود به مبلغ هشت ریال سعودی خریداری کرده بود که به اتفاق چراغ را به فروشنده مسترد و وجه داده شده را دریافت نمودیم.

غرض از نوشتن این دو موضوع این است که برادران ایمانی متوجه باشند که در ایام زیارت حج در شهرهای مکه و مدینه و جدّه چگونه قیمت‌ها به طور سرسام آوری بالا می‌رود و کسی جلوگیری نمی‌نماید. نزدیک ظهر آقای اسمعیل کاتوزیان مدیر شرکت عبادیه به دیدن حضرت آقا آمد؛ ساعت سه و نیم بعد از ظهر در حضور مبارک بندگان حضرت آقا ابتدا به حرم مطهر حضرت رسول (ص) و سپس به زیارت ائمه بقیع مشرف شدیم.

قبرستان بقیع

قبرستان بقیع در سمت شرقی مدینه واقع است و مراقب مطهر حضرت امام حسن (ع) و حضرت زین العابدین (ع) و حضرت امام محمد باقر (ع) و حضرت امام محمد صادق (ع) صلوات الله علیهم اجمعین در آن قرار دارد و جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز در آن محل مدفون می‌باشند.

از صحابه اول کسی که در آنجا مدفون گردید سعد بن زراره است که رحلت او در موقع تشریف آوردن رسول خدا (ص) در سال اول هجرت به مدینه اتفاق افتاد و آخرین کس سهل بن سعد ساعدی است که در سنه ۹۱ هجری در آنجا مدفون گردیده است. مزار حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) و دختران آن حضرت در بقیع است (به استثنای مزار حضرت فاطمه زهرا (س) که بنا به روایت معتبر در خانه آن حضرت که جزء حرم است قرار دارد و در بقیع فاطمه بنت اسد مدفون می‌باشد).

سَطْرَةٌ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

یعنی توجه تو را بر آسمان در انتظار تغییر قبله بنگریم و البته روی تو را به قبله‌ای که خشنودت سازد بگردانیم پس روی کن به سوی مسجدالحرام و شما مسلمانان نیز در هرکجا باشید روی بدان جانب کنید و گروه اهل کتاب می‌دانند که این تغییر قبله از جانب خداست و آنچه می‌کنند خدا از کار آنها غافل نیست.

^۱ - این مصرع مربوط به غزلی از شیخ بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی به مطلع زیر است:
ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی برآسیم زین حجاب جسمانی.

نمای قبلی حرم و گنبد ائمه بقیع علیهم السلام



نا سال ۱۳۴۴ هجری قمری قبور ائمه بقیع علیهم السلام و سایر بقاع متبرک بزرگان و پیشوایان اسلام دارای رواق و حرم و صحن گنبد بوده که همه خراب گردیده و اکنون بطوریکه درعکس پستین مشاهده میکنیم این قبور مطهر را خراب و با خاک یکسان کرده اند و بجز صورت قبر خیلی ساده ای آثار دیگری باقی نگذاشته اند.



وضع فعلی قبور ائمه بقیع (ع)

نمای قبلی و وضع فعلی مزار ائمه بقیع علیهم السلام

روایت است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در روز قیامت از قبرستان بقیع هفتاد هزار نفر برانگیخته خواهند شد که صورت‌های آنها مانند ماه شب چهارده درخشان است و بدون حساب داخل بهشت می‌گردند.

مشاهده وضعیت رقت بار بقیع و مشاهده متبرکه ائمه کرام و اولیاء عظام موجب تأثر شدید مسلمین است و هرکه به زیارت آنان مشرف می‌شود بی‌اختیار حالت تأثر و گریه برای او دست می‌دهد زیرا به کلی آثار عمارات و بنا را در آنجا منهدم نموده و با خاک یکسان کرده‌اند و فقط اثر قبری باقیمانده است.^۱

حضرت امام حسن (ع)

نخستین نواده پیامبر عزیز اسلام (ص) در نیمه ماه رمضان در سال سوم هجری چشم به جهان گشود. پیامبر (ص) برای گفتن تهنیت به خانه علی (ع) آمد و نام او را از سوی خداوند متعال حسن نهاد. پدر بزرگ مهربان او را سخت دوست می‌داشت؛ چه بسیار که او را بر شانه می‌نهاد و می‌گفت: ((خداوندا، من دوستش دارم، تو نیز او را دوست بدار.))

((آن که حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته و آن که با این دو کینه ورزد و ایشان را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است.))

و هم می‌فرمود: ((حسن و حسین سرور جوانان بهشتند)) و نیز می‌فرمود: ((این دو فرزند من امامند، چه قیام کنند و چه نکنند.))

حضرت امیر مؤمنان علی (ع) که درود خداوند همواره بر او باد به هنگام رحلت امام حسن (ع) را جانشین خویش فرمود.

حضرت مجتبی (ع) پیاده و گاه با پای برهنه ۲۵ بار به خانه خدا رفت؛ چون وضو می‌گرفت، رنگ می‌باخت و به لرزه می‌افتاد؛ می‌پرسیدند که چرا چنین می‌شوی؟

می‌فرمود: آن را که در پیشگاه خدا می‌ایستد جز این سزاوار نیست.

سه بار در زندگی هرچه داشت به دو نیم تقسیم کرد و در راه خدا داد؛ صبر و بردباری حضرت امام حسن (ع) در تاریخ عالم بی‌نظیر است.

چنانچه روزی مردی از اهل شام به تحریک مخالفین با امام (ع) سخن گفت، امام (ع) چیزی نفرمود تا ساکت شد؛ آنجا با لبخندی شیرین او را سلام گفت و فرمود: پیرمرد! فکر می‌کنم غریب هستی و گمان می‌برم در اشتباه افتاده‌ای؛ اگر از ما رضایت بخواهی خواهیم داد و هم اگر چیزی بطلبی؛ و اگر راهنمایی می‌جوئی راهنمائی خواهیم کرد و اگر باری بر دوش داری برمی‌داریم و یا گرسنه‌ای سیرت می‌سازیم و اگر نیازمندی نیازت برمی‌آوریم و باری، هرکاری داری در انجام آن حاضریم و هم اگر بر ما وارد شوی راحت‌تر خواهی بود که وسایل پذیرایی از هرگونه ما را فراهم است. پیرمرد شرمسار شد و گریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه خداوندی. خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش، کجا قرار دهد.

در تاریخ بیست و هشتم ماه صفر سال ۵۰ هجری آن گرامی بوسيله زهر مسموم و در قبرستان بقیع در مدینه به خاک سپرده شد؛ درود خداوند بر آن بزرگوار عزیز باد. اینک منتخبی از ترکیب بند وصال شیرازی که در تعزیه

^۱ - زیارت قبور و بقاع متبرکه از نظر آئین وهابی خلاف است. چگونگی پیدایش این آئین و اعتقادات آنها را در چند صفحه بعد مطالعه خواهید فرمود.

حضرت امام حسن علیه‌السلام سروده شده تقدیم خوانندگان می‌نماید:

ای دل مگو که موسم اندوه شد بسر
فارغ نشد هنوز دل از بار اندهی
ماه محرم از بسر آمد مه صفر
کامد بروی ماتم ما ماتمی دگر

شرط محبت است به جز غم نداشتن
از غیر دوست روی نمودن بسوی دوست
جانی برای خدمت جانان بتن بس است
گو سر به یک اشاره ابرو طلب کند
در راه او اگر همه بارد خدنگ کین
زانسان که خورد سوده الماس مجتبی
آرام جان و خاطر خرم نداشتن
الا خدا در همه عالم نداشتن
اما چو جان طلب کند آنهم نداشتن
سر دادن و در ابروی خود خم نداشتن
شرط رهست دیده برهم نداشتن
درهم نکرد روی خود اهلا و مرحبا

از خواب جست تشنه لب سبط مستطاب
آبی که داشت سوده الماس درکشید
بر بستر اوفتاد و کشید آه دردناک
زینب شنید و شاه جگر تشنه را بخواند
گفت ای برادر این چه عطش وین چه آب بود
بر کوزه بر لب که بر آتش فشاند آب
چون جعد جعد رفت هماندم به پیچ و تاب
بیدار کرد زینب و کلثوم را ز خواب
آمد حسین و دید به یکبار و شد زتاب
کز آتشش تو سوخته جانی و ما کباب

در تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد
خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت
نبود عجب که خون جگر ریخت در قده
خون خوردن و عداوت خلق و جفای دهر
نتوان نوشت قصه درد دلش تمام
وان طشت را زخون جگر دشت لاله کرد
خود را تهی زخون دل چند ساله کرد
عمریش روزگار همین در پیاله کرد
یعنی امامش به برادر حواله کرد
ور می‌توان زغصه هزاران رساله کرد

از چیست یا رسول که بر خوان ابتلا
بیند بلا هر آن که بلی گفت در الست

یا رب بحق صدر نشینان بزم خلد
کز این عزا که بایدهشان ریخت لخت دل
این گفته وصال چراغ وصول باد
نزد خدا و احمد و آتش قبول باد

قبور ائمه طاهرین (ع) و سایر بزرگان خیلی غریب واقع شده‌اند چه آنان که زائرین علاوه بر اینکه از بوسیدن قبور ممنوع می‌باشند حتی نمی‌گذارند نماز بخوانند، خوانندگان اگر بخواهند از تفصیل و تاریخ فلسفه آن آگاهی کامل حاصل نمایند به کتاب **خاطرات سفر حج** به قلم حضرت سلطان العارفین حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) مراجعه فرمایند. پس از زیارت قبرستان بقیع مجدداً عازم حرم بودیم که آقای دکتر شفیع‌یان راد طیب((کاروان حج طریقت)) همگی را به محل کاروان دعوت نمود. وضع کاروان بسیار مرتب و منظم بود و

خود آقای دکتر با حال محبت کامل خدمت می‌کرد. پس از صرف چای به حرم مشرف شدیم در حالی که شرطه‌ها از بوسیدن ضریح مطهر جلوگیری می‌کردند ولی ما موفق شدیم ضریح را بوسیده و نماز زیارت خوانده به منزل مراجعت نمائیم.

حضرت آقا در محل کاروان نماز مغرب و عشاء را اقامه فرمودند. در این موقع هفت نفر از فقرای گراش لارستان به نام‌های آقایان جعفر سلطانی، قنبر سلطانی، مراد اوسه، عباس قائدی، کرمدلی صالحی، احمدعلی صالحی، میر مطلب میرزاده^۱ به اتفاق یک نفر دیگر به نام عبدالله بیواره با حال نیازمندی کامل به زیارت پیر بزرگوار آمدند و در نماز جماعت شرکت کردند.

جلسه فقری

پس از نماز جلسه فقری تشکیل شد و حاج آقا ملک صالحی ابتدا کتاب پند صالح و بعد اشعاری از خواجه حافظ و مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری خواندند. نمونه مطالب خوانده شده را به ترتیب مطالعه می‌فرمائید:

۱- به نقل از پند صالح

فکر و تحقیق

برادران من: امتیاز انسان از سایر جانداران به عقل و فکر پایان بین است و کودک از اول تولد مانند سایر حیوانات است ولی به نمو تن فکر او هم بیش می‌گیرد و پایان سنجی او افزون می‌گردد و از دانسته و دیده و شنیده خود پی به نادانسته برده به آثار سایر موجودات هم پی می‌برد و به آرایش و پیرایش بدن جسمانی و لوازم آن در درون و بیرون می‌پردازد و هر اندازه فکر را بیشتر به کار می‌اندازد و مقدمات فراهم‌تر باشد بهتر نموده و چنانچه مشهود است متدرجاً به آثار و اسرار عالم خلقت پی برده برای استفاده نوع خود اختراعات کرده و صناعات به وجود می‌آورد ولی نباید به همین اندازه بسازد و فکر را صرف خارج وجود خود نماید و همت خود را در بدن و لوازم آن که فانی است صرف نماید بلکه به خود آمده تامل نماید که:

((از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم))

دلایل بقاء روح و تجرد نفس و عالم آخرت

و از محدود بودن جسم و جسمانیات و انقلابات آن و فنای تدریجی و کلی بدن و از خاموش نشدن جستجو و شوق فطری به رسیدن به خواهش‌های دنیوی و دوندگی برای یافتن آرزو و طلب گمشده خود آگاه گردد که جولان بینهایت فکر نه منحصر به دنیا است و حقیقت انسانی جز این تن است بلکه آنچه کارفرمای قوی و اعضاست و در تمام تبدلات تن پایدار و با کثرت قوی یگانه و در عین آشنایی با همه بیگانه و دانا و بینا و توانا در بدن است و در عین بی‌خبری بدن و بی‌توجهی خیال و در کودکی و جوانی و پیری و در خوشی و ناخوشی و فربهی و لاغری و مرض و تندرستی پایدار و یکی است و فکر و خرد منسوب به اوست که جان و روان نامیم حقیقت و شخصیت انسان است و جسمانی و محسوس نیست و دل و مرکز فکر واسطه بین جان و تن است و جان مهیمن بر دل و دل مسلط بر بدن است پس نباید جان را توسط واهمه همیشه گرفتار چاه و زندان تن داشت بلکه بدن را باید از راه دل به نور جان روشن ساخت و حقیقت خود را فدای دنیا ننموده بلکه قدری هم به خود پرداخت و پی‌برد که آثار و گفتار و پندار و کردارها که در زندگانی همراه و تا مرگ هم هست محسوس و در تن نیست پس چون در صفحه جان باقی است به مرگ طبیعی و فنای کلی بدن که در زندگانی هم بتدریج در

۱- آقای حاج میر مطلب میرزاده اکنون در دومی اجازه اقامه نماز جماعت دارند.

زوال است فانی نشده و با جان خواهد بود و چنانکه در خواب بدون بدن زندگانی می‌کند و از حالات و واقعات آن در بیداری خوشنود یا غمگین می‌گردد و خواب خوب یا بد می‌بیند و خواهی نخواهی خوشی و ناخوشی آن را در بیداری می‌یابد و آثار یا عین آن را بعد می‌بیند پس از مرگ نیز اعمال همراه و موجب آسایش یا عذاب خواهد بود و باید به فکر آسایش آن طرف برآمد و فکر به خودی خود و تنها راه به آنجا نمی‌برد پس باید جستجوی راه و راهبر برای این راه نمود و انبیاء و اولیاء که این راه را پیموده و خوب و بد آن را دیده و توشه راه را دانسته‌اند برای بیدارکردن مامور بوده و راه و چاه را نشان داده‌اند باید درصدد رفتار به دستور آنها برآمد. و آغاز پیدایش این اندیشه دورین آغاز سلوک به سوی خداست و البته اگر این جستجو و درد شدت نماید و عزم بر اصلاح خود کند و متوجه گردد که به محض ملیت ظاهر و انتحال صورت دیانت به مقصود نرسد و تنها به نوشته و دستور راهنما نتوان راه پیمود و راهی که خطرهای بی‌پایان و راهزنان فراوان دارد باید با راهنما و اسلحه رفت در تفحص و تحقیق برآمده نص سابقین را که بینا و محیط بوده‌اند و گفته آنها را حق دانسته که یگانه راه شناسائی راهبر است و با اثر هم مقرون است پیدا کرده و با بصیرت و حسن ظن گرویده و تسلیم شود چنانکه در پیروی موسی (ع) از خضر (ع) بود.

این گرویدن را در عرف و اصطلاح عرفا اول سلوک نامند سپس باید به دستوری که گرفت بدون اعتراض و تردید به قدم همت راه را طی نماید و در حالات وارده ثابت قدم باشد و به سلاح ذکر رفع وسوس نماید و در هر حال همراه با فکر باشد و پایان بین بوده به ظاهر تنها نجسب و تا زنده است دست دل از دامن پیر رها نکند و وجهه امر الهی را منظور و تعظیم او را تعظیم حق داند و در آنچه رضای او داند تاسی نماید که ممدوح است و تقلید نادانسته و بر پایه نا استوار مذمت دارد و باید در پیدایش نورانیت و بصیرت که عجز و نیازمندی می‌آورد بر توسل افزایش و از پرتو نظر پیر داند که مبادا در ورطه ناز افتد، که خطر عجب و خود سری و غرور خطر بزرگ راه است.

۲- غزلی از حافظ

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت	بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
حیف است طایری چو تو در خاکدان دهر	زینجا به آشیان وفا می‌فرستمت
در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست	می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر	در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب	جان عزیز خود به فدا می‌فرستمت
ساقی بیا که هاتف غیمیم به مژده گفت	با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
ای غایب از نظر که شدی همنشین دل	می‌گویمت دعا و ثنا می‌فرستمت
در روی خود تفرّج صنع خدای کن	کاینه خدای نما می‌فرستمت
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند	قول و غزل به ساز و نوا می‌فرستمت
حافظ سرود مجلس ما ذکر خیرتست	تعجیل کن که اسب و قبا می‌فرستمت

۳- مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری

الهی ای بیننده نمازها، ای پذیرنده نیازها، ای داننده رازها، و ای شنونده آوازه‌ها، ای مطلع بر حقایق، وای مهربان بر خلائق، عذرهای ما پذیر که تو غنی‌ای و ما فقیر، عیب‌های ما مگیر که تو قوی‌ای و ما حقیر. اگر بگیری بر ما حجّت نداریم و اگر بسوزی طاقت نداریم، از بنده خطا آید و زلت و از تو عطا آید و رحمت.

الهی بحق آنکه تو را هیچ حاجت نیست رحمت کن بر آن که او را هیچ حجّت نیست.
الهی در دل ما جز تخم محبت مکار و براین جانها جز الطاف و مرحمت مدار و براین کشتها جز باران
رحمت مبار.

الهی تو بر رحمت خود و من بر حاجت خویش، تو توانگری و من درویش.
یارب زکرم به حال من رحمت کن بر این دل ناتوان من رحمت کن
در سینه دردمند من راحت نه بر دیده اشکبار من رحمت کن
الهی بر هرکه داغ محبت خود نهادی، خرمن وجودش را به باد نیستی در دادی.
الهی همه آتشها در محبت تو سرد است و همه نعمتها بی لطف تو درد است.
الهی مخلصان به محبت تو می نازند و عاشقان به سوی تو می تازند، کار ایشان تو بساز که دیگران نسازند، ایشان
را تو نواز که دیگران ننوازند.

الهی محبت تو گلی است، محنت و بلاخار آن، آن کدام دل است که نیست گرفتار آن.
الهی از هر دو جهان محبت تو گزیدم و جامه بلا بریدم و پرده عافیت دریدم.
یا رب ز شراب عشق سر مستم کن وز عشق خودت نیست کن و هستم کن
از هر چه ز عشق خود تهی دستم کن یکباره به بند عشق پا بستم کن

الهی چون در تو نگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون در خود نگرم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر.
الهی مرا دل از بهر تو درکار است و گرنه مرا با دل چکار است، آخر چراغ مرده را چه مقدار است.
الهی اگر مستم و اگر دیوانه‌ام از مقیمان این آستانه‌ام، آشنائی با خود ده که از کائنات بیگانه‌ام.
الهی تا به تو آشنا شدم، از خلق جدا شدم، در دو جهان شیدا شدم، نهان بودم و پیدا شدم.
نی از تو حیات جاودان می‌خواهم نی عیش و تنعم جهان می‌خواهم
نی کام دل و راحت جان می‌خواهم هر چیز رضای تست آن می‌خواهم
الهی در سر خمار تو داریم، در دل اسرار تو داریم و به زبان اشعار تو داریم، اگر گوئیم ثنای تو گوئیم و اگر جوئیم
رضای تو جوئیم.

الهی بر عجز خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواهم، خواست خواست تو است من چه خواهم.
گر درد دهد بما و گر راحت دوست ازدوست هر آن چیز که آید نیکوست
ما را نبود نظر به خوبی و بدی مقصود رضای او و خشنودی اوست
سپس فاتحه الاولیاء خوانده شد و مجلس فقری خاتمه یافت.

پیدایش آئین وهابی و علت مخالفت آنها با توسل به انبیاء و اولیاء^۱

اساس آئین وهابی از عقاید ابن تیمیّه^۲ که در اواخر قرن هفتم اوائل قرن هشتم در مصر و شام میزیسته سرچشمه گرفته و پس از او محمدبن عبدالوهاب رویه او را دنبال نمود. محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ در شهر عینیّه نجد متولد گردید او مقدمات علوم دینی و قسمتی از فقه را نزد پدر خود فرا گرفت سپس به حجاز آمد و مدتی در آنجا اقامت گزید و در شهر مدینه در جلسه برخی از اساتید حضور یافت و سپس به نجد برگشت.

۱- با استفاده از کتاب (این است آئین وهابیت) تألیف محمد جواد مغنیه (ترجمه سید ابراهیم سیدعلوی) با تلخیص.

۲- متوفی در سنه ۷۲۸ هجری قمری

در این موقع حکمران شهر عینیه عثمان بن معمر بود؛ محمد با او پیمان دوستی بست و هردو نسبت به هم سوگند وفاداری یاد کردند. بعداً سلیمان حمیدی حاکم منطقه احسا و قطیف که از عثمان نیرومندتر بود از او خواست که بر عمر محمد خاتمه دهد؛ لذا عثمان از او خواست که شهر عینیه را ترک کند و به هرکجا که مایل است برود.

محمد در سال ۱۱۶۰ هجری قمری به شهر درعیه که محمد بن سعود حاکم آنجا بود وارد شد و میان او و محمد نیز پیمانی که قبلاً بین او و عثمان منعقد شده بود بسته شد.

محمد بن سعود در سال ۱۱۷۹ بدرود زندگی گفت و پسرش عبدالعزیز جای او را گرفت و روابط گسترده‌ای با محمد بن عبدالوهاب برقرار و با مساعدت او بیشتر امارت نشین‌های عرب را تصرف کرد.

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ هجری قمری درگذشت اما فرزندان او به روش پدر همچنان ادامه دادند، آنان فرزندان سعود را یاری می‌کردند و فرزندان سعود نیز به هواداری فرزندان عبدالوهاب و دفاع از مسلک و آئین او می‌پرداختند.

عبدالعزیز به پیروی از جانشینان محمد این آئین را ترویج نمود و متصرفات خود را توسعه داد و در سال ۱۲۱۴ پس از قرارداد صلح و با شریف مکه برای حج وارد مکه شد و در سال ۱۲۱۶ به کربلا لشکر کشید و قبر مبارک امام حسین (ع) را خراب نمود و کلیه ذخایر قیمتی را چپاول و مردم شهر کربلا را اعم از زن و مرد و کودک از دم شمشیرگذرانید و خود در سال ۱۲۱۸ به دست یکی از نزدیکان خود مقتول گردید.

این اعمال ننگین نه تنها شیعیان بلکه تمام جهانیان را به جنبش در آورده باعث شد که مردم از هر سو بر ضد وهابیه قیام کنند و بالاخره برای دولت سعودی بسیارگران تمام شد.

پس از عبدالعزیز پسرش سعود به جای او نشست، او نیز فتوحات زیادی نمود ولی در سال ۱۲۲۲ سلطان سلیم عثمانی به محمد علی پاشا والی مصر امر نمود که با سعود جنگ کند.

در سال ۱۲۲۸ مکه و مدینه و طائف را فتح و سعود در سال ۱۲۲۹ در بین جنگ از دنیا رفت و پسرش عبدالله جانشین او شد، در این موقع عموی عبدالله به نان عبدالعزیز به هوای حکومت برخاست و جنگ و ستیز بین خاندان سعودی در گرفت و آنها را دچار تشقت و پراکندگی ساخت.

در سال ۱۲۳۱ محمد علی پاشا سپاهی به سرپرستی فرزندش ابراهیم پاشا به حجاز اعزام نمود، و او موفق شد در سال ۱۲۳۳ شهر درعیه پایتخت وهابی‌ها را فتح و عبدالله سعود را دستگیر و به استانبول بفرستد. بعداً عبدالله سعود را به اتفاق برخی از هوادانش در میدان ایاصوفیه ترکیه معدوم نمودند.

پس از عبدالله پسر عموی او به نام ترکی ابتداء از جلوی سپاه ابراهیم پاشا گریخته و شهر درعیه را ترک گفت ولی بعداً با کمک عده‌ای از قبایل عرب در سال ۱۲۳۵ ریاض را از تصرف پاشای مصر بیرون آورد و آنجا را پایتخت خود قرار داد و از آن روز پایتخت سعودیه‌ها از شهر درعیه به ریاض منتقل شد. حکومت ترکی از سال ۱۲۳۵ تا سال ۱۲۴۹ طول کشید.

پس از ترکی فرزند او فیصل به حکومت رسید. فیصل در ابتدا از مصریه شکست خورد و به مصر تبعید گردید ولی سرانجام در سال ۱۲۵۹ به نجد مراجعت و با کمک ابن رشید حاکم شهر حائل به ریاض هجوم برد و حاکم آنجا را که دست نشانده مصریه بود دستگیر و پس از استقرار حکومتش تمام اموالی را که از سعودی‌ها گرفته بودند پس گرفت و شهرهای نجد، عسیر، احسا و قطیف را تحت فرمان خود درآورد.

۱- اصول تعلیمات مسلک وهابی‌ها در همین قسمت خواهد آمد.

فیصل در سال ۱۲۸۲ هجری قمری درگذشت. بعد از او بین پسرهایش عبدالله و سعود جنگ در گرفت که ۳۵ سال طول کشید و به ضعف قدرت و زوال دولت سعودی منتهی گردید. بالاخره سعود بر عبدالله پیروز شد و توانست ریاض را از چنگ برادر بیرون آورد.

سعود در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در ریاض درگذشت و بعد از او برادرش عبدالرحمن و پس از او پسرش عبدالعزیز پادشاه مشهور سعودی زمام امور را به دست گرفت. عبدالعزیز نخستین حکمران سعودی است که خود را پادشاه خواند.

حکومت عبدالعزیز ۶۴ سال به طول انجامید (از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۳ هجری قمری) و پس از او پسرش سعود بن عبدالعزیز به پادشاهی رسید.

تعلیمات مذهب وهابیه بر اساس آئین ابن تیمیّه بنا شده و اصول تعلیمات محمد بن عبدالوهاب که خود را **مصلح دینی معرفی نموده به طور اختصار** از اینقرار است:

۱ - مسلمان نباید به یکی از انبیاء و اولیاء متوسّل شود مثلاً بگوید ((خدایا به آبروی حضرت محمد(ص) بما رحم کن)) اگر چنین بگوید یا اعتقاد داشته باشد در ردیف مشرکین قرار خواهد گرفت.

۲ - مسلمان نباید قبر پیغمبر را زیارت کند یا از قبر او تبرک بجوید و نیز در کنار قبر نماز بگذارد و دعا کند و روی قبر قبّه و بارگاه و مسجد بسازد و یا چیزی برای آنها نذر کند.

۳ - مسلمان حق ندارد از پیغمبر طلب شفاعت کند زیرا اگر چه خداوند این مقام را به پیغمبران داده اما بندگانش را از طلب شفاعت از آنان بازداشته است ولی باید از خداوند خواست که اجازه دهد آنها درباره ما شفاعت کنند.

۴ - مسلمان نباید تفلّ و تطیّر کند یعنی شگون خوب و بد بزند

۵ - مسلمان نباید به خاطر دنیا به مدح و ستایش به پردازد.

۶ - مسلمان نباید به نام پیغمبر سوگند یاد کند و به طور کلی قسم به نام پیغمبر یا غیر پیغمبر شرک بزرگی است و سبب خلود در آتش می شود.

به عقیده وهابی ها ترک این امور ششگانه ارتباط مستقیم با توحید و یکتاپرستی دارد و هرکس یکی از این امور را انجام دهد مشرک است و خون، مال و همچنین خون اولادش مباح می باشد. اعمّ از اینکه اشتباهاً آنها را انجام دهد یا دانسته و از روی علم، چون خواه ناخواه این اعمال منجر به تکذیب رسالت می شود (نقل مؤلف از کتاب **الرسائل العلمیه التسع ص ۷۹**)

توضیح:

((روش استدلال سعودیان هرچند از یک نظر صحیح است زیرا انبیاء و اولیاء عموماً نمایندگان و بندگان مقرب خدا می باشند که مردم را به بندگی خداوند دعوت می کنند و فقط واسطه می باشند و از خود فانی هستند پس نباید از خود آنها خواسته و توجّه و توسّل خود آنها شرک است ولی چون بشر همواره نیازمند واسطه و شفیع می باشد و باید روح را بوسائط و وسائل متوجّه خداوند نمود از اینرو آنچه ممدّ و کمک کار سلوک و توجّه باشد ممدوح است چنانکه در اخبار رسیده که نظر کردن به روی عالم عبادت است برای اینکه توجّه به او سبب یاد خدا می شود و به همین دلیل توسّل به روح بزرگان دین مانند درود فرستادن بر روان پیغمبر(ص) و فرزندان پاک

^۱ - برای توضیح مطلب از کتاب رساله **خاطرات سفر حج** نگارش جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) استفاده شده است.

او ممدوح است و از همین نظر است که زیارت و احترام آرامگاه بزرگان دین که مدفن ابدان پاک آنان می باشد صحیح است ولی اگر بالاصاله بدانها توجه داشته و خود آنان را بالاستقلال منشاء اثر و مفیض خیرات بدانیم شرک است و بوسیدن قبور ابنیه و در و دیوار آن چون بستگی به ابدان پاک آنان دارد اگر از روی شدت علاقه و محبت ایمانی باشد خوب است.

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود
و بعبارة اخری منطق وهابی منطق عقل است و به جای خود صحیح می باشد ولی منطق عشق و محبت و احساسات مافوق آن است و کسی که مصداق اشدُّ حُبًّا لِّلَّهِ باشد به تمام موجودات که مظهر و مصنوع او می باشد به نظر حُبِّ و علاقه می نگرَد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشم بر همه عالم که همه عالم از اوست
و آنچه مظهریت او نسبت بحق تامتر و نزدیکی او بیشتر باشد زیادتر مورد علاقه اوست و این علاقه در واقع نه به آن مظهر است بلکه او را واسطه می داند و علاقه بما فوق اوست.

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا
و ما حبّ الدیار شغفن قلبی ولکن حبّ من سکن الدیارا
از اینرو می توانیم بگوئیم روش و منطق وهابی موافق با بسیاری از حقایق مذهبی نیست و آنها مصداق: **حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء** واقع شده اند.))

ماهیت شرک: آقای مغنیه در کتاب مذکور می نویسد: اگر چه توضیح درباره شرک از قبیل واضحات است لیکن به منظور تمهید مقدمه ناگزیرم اشاره مختصری به آن بکنیم:

شرک عبارت از این است که انسان علاوه بر خدا به خدایان دیگر معتقد باشد و از قول خدای یگانه سرّ باز زند چنانکه در قرآن می فرماید: هرگاه به آنها گفته شود پروردگاری جز خدا نیست از پذیرش آن امتناع می ورزند می گویند چگونه عوض چند خدا، ما به یک خدا معتقد شویم این چیز شگفت آوری است!

پس ملاحظه می شود که در معنای شرک اعتقاد به حرز، تعویذ، شگون و همچنین زیارت قبور، نماز درکنار آنها، تعمیر مقابر، قسم خوردن به نام غیر خدا و سایر امور دیگر که در مورد تکفیر مسلمانان واقع شود منظور نشده است و این ربطی به توحید و اصول اعتقادی دیگر ندارد.

سه شنبه ۲۸ ذیقعده الحرام مطابق هشتم اسفندماه ۱۳۴۶

اختلافات جزئی

ساعت چهار بعد از نیمه شب حضرت آقا آماده تشرّف به حرم مطهر نبوی بودند، بنده نیم ساعت بعد از ایشان عازم گردیدم، اجتماع مردم برای اقامه نماز صبح به حدی بود که در تمام کوچه ها و میدانها و بازارها صف بسته بودند، پس از صرف صبحانه مجدداً در خدمت حضرت آقا برای زیارت حرم حرکت کردیم و در بین راه به کاروان طریقت رفتیم، در آنجا سرکار سرهنگ داور پناه فرزند آقای قاضی عسکر داور پناه خوانساری و چند

۱- صوره صافات آیه ۳۵ و سوره ص آیه (۵).

۲- دعائی که بر کاغذ نویسنده و همراه خود نگهدارند و یا بر بازو ببندند.

۳- دعائی که بر کاغذ نویسنده و همراه خود نگهدارند و یا بر بازو ببندند.

نفر از آقایان روحانیون شرفیاب شدند. رئیس کاروان میوه وچای آورد. حضرت آقا با آقای اراکی رئیس کتابخانه فیضیه قم در مورد اتحاد و یگانگی مسلمانان بیاناتی ایراد و فرمودند: ((...مخصوصاً شیعه باید این اختلافات جزئی را از بین بردارند تا بتوانند به عظمت اسلام و پیشرفت مذهب حقّه جعفری کمک نمایند، مردمی که اعتقاد به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی(ص) و بازگشت به روز جزا و اینکه قرآن کلام خداست و در صلوة و زکوة و حجّ و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بسیاری دیگر از فروع اسلام اتفاق دارند، نباید در امور جزئی که مطابق میل و سلیقه آنها نیست از هم دوری نمایند و به یکدیگر نسبت کفر و الحاد دهند و جان و مال و ناموس همدیگر را حلال دانند و به قتل و غارت قیام نمایند و اگر رفتار و گفتار بزرگان دین را سرمشق خود قرار دهند و به آنچه مایه محبت و پیوستگی است همت گمارند و از آنچه مایه تفرقه و از هم گسیختگی است دوری نمایند، در دنیا و آخرت عزیز و سربلند خواهند بود.))

حرم مطهر حضرت عبدالله بن عبدالمطلب

سپس از طریق مسجد جدید حرم به طرف بازار رفتیم و بنا به پیشنهاد و راهنمایی آقای ابطحی به طرف حرم حضرت عبدالله بن عبدالمطلب پدر بزرگوار حضرت رسول اکرم(ص) روان گردیدیم، مقبره آن بزرگوار درکوچه تنگی قرار دارد که اکنون دولت سعودی درب آنرا مسدود کرده است و این شعر به زبان ترکی بالای درب نوشته شده بود که طبق دستور حضرت آقا یادداشت و تقدیم گردید و ذیلاً درج می شود:

قبر پاک والد شاه رُسُلْدُرْ بُو مَقَامِ نَفْسِ حَقِّ سُلْطَانِ مَحْمُودِک^۱ بو خیر برتری
وَصَفِّ اَعْمَالِ نَه دُورِ پَرْتُو جُوهری تاریخ دور قَبْرِ پَاکِیزِه مَقَامِ وَاِلِدِ پِیغَمَبَرِی^۲

این قبر بحمدالله از چشم اغیار دور مانده و از ۱۵۰ سال پیش تا کنون مثل سایر قبور بزرگان دیگر ویران نکرده اند فقط سه طاق نمای خارج را با گل اندوده اند که در اثر ریزش آنها مقداری از نرده های آهنی جلو دو پنجره آشکارا دیده می شود.

مورخین نوشته اند که حضرت رسول(ص) هفت ماهه بود که پدر بزرگوارش در مدینه رحلت فرمود و بعضی گویند قبل از تولد آن حضرت بود که حضرت عبدالله وفات یافت.

پس از مراجعت حضرت آقا و همراهان به حرم مشرف شدیم. نگارنده در خدمت آقای ملک صالحی به کاروان مظاهری که در قسمت جنوب شرقی بقیع قرار داشت برای پیدا کردن دو نفر نایب صالح برای اعمال مکه مراجعه نمودیم، پس از آنکه به منزل آمدیم دو نفر از قضات دیوان کشور به دیدن حضرت آقا آمدند. ساعت دوازده و نیم نهار صرف شد و استراحت فرمودند.

بعد از ظهر چند نفر از سادات نخاوله (نخاوله یعنی شریف النسب)^۳ به دیدن حضرت آقا آمدند که مورد تفقد و

^۱- حرف (ک) در اینجا(ن) خوانده می شود.

^۲- هنگام تعمیر بقعه مبارکه به دستور سلطان محمود پادشاه عثمانی با قید تاریخ(۱۲۴۵) شعر مذکور در کتیبه مستطیل شکل در کاشی آبی رنگی نوشته شده است که به طور خلاصه معنی آن این است: این مقام پاک پدر شاه پیغمبران است که سلطان محمود مورد لطف حق واقع و در اثر تعمیر و انجام این کار خیر برتری یافته است- در حقیقت وصف عمل نیست بلکه ماده تاریخ انجام این کار خیر است.

^۳- طائفه نخاوله طائفه ای هستند که از شیعیان خالص و دوستان اهل بیت که در زمان قدیم در مدینه طیبه ساکن می باشند و چون تلقیح نخیل مدینه به دست این طائفه می شود به نخاوله مشهور شده اند.

مرحمت بسیار قرار گرفتند و به هریک انعامی مرحمت فرمودند. عصر مجدداً به حرم مطهر نبوی (ص) تشریف بردند، مشایخ اعظام و فقرا در التزام بودند، نزدیک ضریح مطهر اقامه نماز فرمودند. آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین و یکنفر از فقرای گراش لار (گراش از قصبات لار شیراز بوده و از نقاط گرمسیری است) مواظب بودند که زائرین مخصوصاً سودانی‌ها که از روی علاقه برای زیارت آمده بودند و از خود بیخود می‌شدند به حضرت ایشان تنه نزنند.

پس از نماز و زیارت به منزل مراجعت نمودیم. نگارنده برای خرید بعضی لوازم به بازار رفتیم. هنگام مراجعت به منزل مطلع شدم که حضرت آقا به دیدن آقای میرسید علی بهبهانی که سیدی معمر و معمم بودند و در اهواز سکونت و مرجعیت دارند تشریف برده‌اند.

پس از مراجعت نماز مغرب و عشا را به جماعت اقامه فرمودند و فقرای گراش لار هم شرفیاب بودند. پس از نماز کتاب پند صالح بوسیله جناب آقای ثابتعلی و مناجات خواجه عبدالله انصاری به وسیله آقای حاج ملک صالحی قرائت شد. بعد از آن ابتدا آقای ابطحی و پس از ایشان آقای شیخ رسول روضه حضرت زهرا سلام الله علیها را خواندند، فقرا بسیار حالت تضرع و نیازمندی داشتند... هنگام صرف شام اخوان لاری هم حضور داشتند که جمعاً سی نفر می‌شدیم.

چهارشنبه ۲۹ ذی‌قعدة الحرام مطابق با نهم اسفندماه ۱۳۴۶

سحر نماز جماعت اقامه گردید، ساعت هشت صبح در معیت حضرت آقا به منزل لواسانی فرزند مرحوم سید لواسانی واقع در قسمت جنوب شرقی مدینه رفتیم.

منزل آقای لواسانی ساختمان سه طبقه‌ای بود با زیرزمین وسیع با شالوده محکم ارز بتون آرمه با نقشه‌ای زیبا؛ مشارالیه اظهار داشت قصد ما ساختن مسافرخانه نبود بلکه پایگاهی برای شیعه می‌باشد تا دولت سعودی بداند که اصولاً عقلای شیعه و تسنن با هم اختلافی ندارند ولی متأسفانه در حال حاضر دولت سعودی مانع از تکمیل آن است.

حضرت آقا مبلغ یک هزار ریال سعودی برای تکمیل آنجا مرحمت فرمودند ولی آقای لواسانی از قبول آن امتناع داشتند که با اصراری که شد قبول کردند. از آنجا به زیارت ائمه بقیع مشرف شدیم و سپس بحرم مطهر تشریف یافته بعد از زیارت بصفه شمالی حرم تشریف فرما شدند و در آنجا نماز زیارت خواندند و قرآن تلاوت فرمودند، بعد به طواف ضریح مطهر رفتیم که به آسانی زیارت مقدور گردید.

کتابخانه حرم نبوی (ص)

پس از آن به دیدن مدیر کتابخانه حرم نبوی (ص) آقای شیخ الاسلام رفتیم و حضرت آقا چهار جلد کتاب‌های **پند صالح، سفرنامه حج، نظریه مذهبی در اعلامیه حقوق بشر و نامه‌های صالح** را به کتابخانه اهدا فرمودند، از تعداد کتاب‌های موجود پرسش فرمودند، جواب عرض شد هفت هزار جلد کتاب فعلاً موجود است که با ترتیب منظمی شماره‌گذاری و نگهداری می‌شود.

آقای صفوی راد پرسیدند کتابخانه از چه محلی اداره می‌شود اظهار داشتند که از امور خیریه و موقوفه حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام اداره می‌شود.

از آنجا حضرت آقا برای بازدید آقا زاده مرحوم سنگلجی تشریف بردند، نگارنده به پستخانه رفتیم و پس از مراجعت و صرف ناهار مجدداً در خدمت حضرت آقا به زیارت ائمه بقیع و از آنجا به حرم نبوی (ص) مشرف شدیم، پس از زیارت در صفا شمالی نماز خواندیم و به قرائت قرآن مشغول شدیم.

در این موقع متوجه شدم حضرت آقا تشریف برده‌اند، پس از طواف مجدد به همراهی یکی از فقرای گراش لار به بانک صادرات رفته و مبلغ ده هزار ریال ایرانی را به پانصد و هشتاد ریال سعودی تعویق و به محل سکونت مراجعت نمودم.

صَفَه و اصحاب آن

اصولا صَفَه به معنی سگ و ایوان و حجره است و صَفَه‌های مسجدالنبی به امر حضرت رسول اکرم (ص) در اطراف مسجدالنبی ساخته شده است.

استفاده کنندگان آن مسلمانان راستینی بودند که در حال عبادت و اعتکاف بسر برده و پروانه‌وارگرد شمع وجود مبارک حضرت رسول جمع آمده بودند حتی در موردی برای عبرت مردم از طرف خداوند به پیامبر آیه عتاب آمیز زیر رسید: **وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.** (آیه ۵۲ سوره انعام) یعنی آنان که صبح و شام خدا را می‌خوانند، مراد و مقصد ایشان فقط خداست از نزد خود مران، که نه چیزی از حساب آنها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنهاست، پس تو اگر آنها را از خود برانی از ستمکاران خواهی بود.

به قولی تصوف از همین کلمه صَفَه گرفته شده است. صَفَه مسجدالنبی سگویی وسیع است به ارتفاع سی سانتیمتر از کف مسجد بلندتر است که در زمان حضرت رسول اکرم (ص) فقرای مهاجرکه خانه و منزلی نداشتند در آنجا شب و روز می‌گذرانند و به اصحاب صَفَه مشهور بودند، کفالت مخارج و معاش آنها را خود حضرت رسول متعهد بودند، آنها با وجود سختی زندگی به صیانت آبروی خود اهمیّت تامی می‌دادند که وصفشان در قرآن کریم بیان شده است.

در اینجا اسامی تعدادی از اصحاب صَفَه ذکر می‌شود. (نقل از کشف المحجوب).

۱- بلال بن رباح حبشی ۲- سلمان فارسی ۳- ابوعبیده عامر بن عبدالله جراح ۴- عمّار بن یاسر ۵- ابومسعود عبدالله بن مسعود الهذلی ۶- عتبه بن مسعود برادر عبدالله مسعود ۷- مقداد بن اسود ۸- خبّاب بن الارت ۹- صهیب بن سنان ۱۰- عتبه بن غزوان ۱۱- زید بن الخطاب ۱۲- اوکبشه ۱۳- عزیز تائب ۱۴- آتب ابوالحرثدکنّاز بن حصین الغنوی ۱۵- حذیفه الیمانی ۱۶- عکاشه بن المحصن ۱۷- مسعود بن ربیع الغاری ۱۸- عبدالله بن عمر ۱۹- ابوذر جندب بن جنادة ۲۰ صفوان بن بیضاء ۲۱- ابودرداء عو یمر بن عامر ۲۲- عبدالله بن بدر الجهنی ۲۳- ابوالبابه بن عبدالمنذر ۲۴- ابوهریره نوبان ۲۵- معاذ بن الحارث ۲۶- ثابت بن اخلاص ۲۷- ثابت بن الودیعه ۲۸- ابوموسی عویم بن ساعد ۲۹ - سالم بن عمر بن ثابت ۳۰- ابوالیسرکعب بن عمرو ۳۱- وهب بن معقل ۳۲- عبدالله بن انیس ۳۳- حجاج بن عمروالاسلمی

نماز مغرب و عشاء را به اتفاق فقرای گراش لار و آقایان شفیعیان و مؤیدی و یکنفر دیگر به حضرت آقا اقتدا نمودیم. پس از نماز مجلس فقری تشکیل و آقای مصطفائی و آقای شیخ رسول روضه حضرت زهرا علیها السلام را خواندند. پس از اتمام مجلس حضرت آقا به مناسبتی با حال اعتراض فرمودند چرا با این تبلیغی که می‌شود عمل نمی‌کنند نگارنده در این مورد احساس خود را توضیح می‌دهد.^۱

۱- اعتراض حضرت آقا برای آگاهی فقرابود که متوجه عهد خدائی باشند و اطاعت اوامر و نواهی سر پیچی ننمایند که ایراد اعتراضی بر آنها وارد نشود چه سخن بزرگان نیز به پیروی از انبیاء و اولیاء با اینکه در مورد خاصی ابراز شده ولی مقصود به طور عام است.

در قرآن کریم آیات بسیار در مورد وفای به عهد نازل شده و درباره آنهائی که به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کنند وعده عذاب در دنیا

پنجشنبه اول ذی الحجه مطابق با دهم اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب ابتدا جناب آقای ثابتهلی و بعداً حضرت آقا به حرم مطهر نبوی (ص) مشرف شدند. چند نفری که باقیمانده بودند با جناب آقای عزتعلی نماز صبح را به جماعت برگزار و خواهران طریق نیز در اطاق شمالی اقتدا کردند بعد بحرم مشرف شدیم.

پس از مراجعت حضرت آقا به اتفاق چند نفر ابتدا به زیارت ائمه بقیع و سپس به محله سادات نخواستله تشریف بردند. نگارنده و آقای سالک به گردش در شهر پرداختیم. چند نفر زن و مرد اصفهانی کاروان خود را گم کرده بودند که آنها را به محل کاروانشان رسانیدیم.

دو ساعت و نیم بعد از ظهر آقای دکتر دانشی مدیرکل بهداری استان خوزستان به زیارت حضرت آقا آمد. در ساعت چهار بعد از ظهر به زیارت ائمه بقیع و بعد به حرم مطهر و از آنجا به کتابخانه بزرگ جنوبی حرم که در چهار طبقه بطور مدور و بسیار زیبا ساخته شده بود رفتیم.

مدیر آنجا اظهار داشت تعداد دوازده هزار جلد کتاب‌های مختلف موجود است؛ حضرت آقا ضمن بازدید کتب خطی و قرآن‌های خطی که در پوست آهو نوشته شده بود چهار جلد از کتاب‌های **صالحیه و پند صالح و نامه‌های صالح و نظریه مذهبی در اعلامیه حقوق بشر** را به کتابخانه اهدا فرمودند و سپس به محل سکونت مراجعت و نماز مغرب و عشا را به جماعت اقامه فرمودند. بعد از نماز مجلس فقری تشکیل و با خواندن مناجات به ائمه اطهار توسل جستیم.

جمعه دوم ذی الحجه الحرام مطابق با یازدهم اسفند ماه ۱۳۴۶

مجلس نیاز

دو ساعت بعد از نیمه شب فقرائی که از طرف حضرت آقا دعوت به مجلس نیاز داشتند به تدریج حاضر شده و بعد از آماده شدن به اطاق مخصوص وارد شدیم مشاهده شد که شمعی در جلوی روی حضرت آقا روشن و مشغول قرائت دعای کمیل بودند و اشک از چشمان مبارکشان جاری بود افسوس که اجازه ندارم جزئیات اعمال آن حلقه ذکر الهی را بنویسم جای همه فقرا خالی بود در ساعت سه بعد از نیمه شب مجلس نیاز تشکیل گردید گویا برای چنین شب‌هایی مولوی فرموده باشد:

چنین شب‌ها شب قدر است ما را	هلال دیگران بدر است ما را
شبی کان دلبر عیار با ماست	بیک شب صد شب قدر است ما را
بگرد ما حوادث ره ندارد	فراغ از حادث دهر است ما را

و آخرت داده شده از جمله می‌فرماید: **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا** (آیه ۳۴ از سوره بنی اسرائیل) یعنی بر عهد خود باید وفا کنید که البته در قیامت از عهد و پیمان سؤال خواهد شد همچنین حدیث نبوی است که می‌فرماید: **((الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ))** یعنی مؤمنان به شرطی که می‌کنند به انجام می‌رسانند و پابرجایند. مراد از وفای به عهد آن است که آنچه دل بر آن گشاده است به هیچ صورت تخلف از آن روا ندارد و در عمل آورد؛ مولانا می‌فرماید:

عهدها بستیم بس در کارها	نذرها کردیم در سر بارها
قوت آن کوکه پایان آوریم	عاجزیم و ناتوان و مضطربیم
گر نه فضلت دستگیر ما شود	وای بر ما زآنکه رسوائی بود
نذر ما را با وفا پیوسته دار	عهد ما را از کرم دار استوار

دُری کاندَر دو عالم می‌نگنجد
بحشر خود در این عالم رسیدیم

شاید این غزل از خواجه شیراز علیه الرَّحْمه گوشه‌ای از این مجلس الهی را توصیف فرموده باشد:

معاشران گره از زلف یار باز کنید
حضورمجلس انس است ودوستان جمعند
بجان دوست که غم پرده شما ندرد
هرآنکسی که دراین حلقه زنده نیست بعشق
نخست موعظه پیر میفروش این است
میان عاشق و معشوق بسیار است
شبی خوش است بدین قصه‌اش درازکنید
و اِنْ یَکَاد بخوانید و در فرازکنید
گر اعتماد بر الطاف کار سازکنید
بر او چو مرده به فتوای من نمازکنید
که از معاشر ناجنس احترازکنید
چو یار ناز نماید شما نیازکنید

در پایان، مناجات خواجه عبدالله انصاری، بوسیله حاج آقای ملک صالحی خوانده شد و فقرا به درگاه الهی نالیدند و به همه فقرا و جهانیان دعا کردند.

دلا بسوز که سوز توکارها بکند
دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند

مناجات خواجه عبدالله:

الهی نظر خود بر ما مدام کن و این شادی خود بر ما تمام کن، ما را برداشته خود نام کن بوقت رفتن بر جان ما سلام کن، صدیقان ازگناه پشیمانند و از طاعت خجل، عذر بر زبان دارند و تشویر در دل.

الهی همه از حیرت بفریادند و من از حیرت شادم، به یک لیبیک درب همه ناکامی بر خود بگشادم، دریغا روزگاری که نمی‌دانستم تا لطف تو را دریازم.

خداوندا در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ، نه جان رنج طپش دیده نه دل الم داغ.

الهی پیوسته در گفت و گویم، تا وانمائی در جست و جویم، از بیقراری در میدان بی طاقتی می‌پویم، در میان کارم اما نمی‌پویم.

الهی مرکب و ایستاد و قدم بفرسود، همراهان برفتند و این بیچاره را جز حیرت نیفزود.

الهی اگر کسی تو را به جستن یافت من تو را به گریختن یافتم، اگر کسی تو را به ذکر کردن یافت من تو را به خود فراموش کردن یافتم، اگر کسی تو را به طلب یافت من خود طلب از تو یافتم.

خدایا وسیلت به تو هم توئی، اول تو بودی و آخر هم توئی.

تا در ره عشق او مجرد نشوی
هرگز زخودی خویش بیخود نشوی

دنیا همه بند تو است بر درگه او
در بند قبول باش تا رد نشوی

الهی ای مهیمن اکرم، ای محتجب معظم، ای متجلی به کرم، ای قسام پیش از لوح و قلم بادا روزی که باز رهم از زحمت حوّا و آدم، آزاد شوم از بند وجود و عدم. از دل بیرون کنم این حسرت و ندم و با دوست بیاسایم یک دم.

الهی ای نزدیکتر به ما از ما، مهربانتر از ما به ما، نوازنده ما بی ما، به کرم خویش نه بسزای ما هر چه کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما، هر چه کردی بجای ما، بخود کردی نه سزای ما.

الهی ای حجّت را یاد و انس را یادگار، خود حاضری ما را جُستن چه کار؟

الهی هرکسی را امیدی و امید رهی^۱ دیدار، رهی را بی دیدار نه به مزد نیاز است نه با بهشت کار.

۱- ((رهی)) تخلص خواجه عبدالله بوده است.

الهی ای مهربان فریادرس، عزیز آن کس که با تو یک نفس، ای یافته و یافتنی، از مرید چه نشان دهند جز بی خویشتی، همه خلق را محنت از دوری است و مرید را از نزدیکی همه را تشنگی از نایافت آب و مرید را از سیرابی.

الهی یافته می جویم، با دیده ور می گویم چه جویم که دارم، که بینم چه گویم، شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفت و گویم.

برای اینکه تا حدی اهمیت مجلس نیاز برای خوانندگان گرامی روشن شود اجازه نامه ای که جناب صالحعلیشاه قدس سره العزیز برای مرحوم آقای وفا علی رحمة اله مرقوم فرموده اند ذیلاً ملاحظه می فرمایند:

اجازه نامه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای آقا مهدی آقا مجتهد سلیمانی وفا علی

هو ۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وصل لنا القول و رزقنا الايمان بعبده و رسوله محمد افضل خلقه و اصطفاء بمحكم خطابه و شكراً لله على اكمال ديننا بمتابعة اوليائه المعصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين و اتم نعمة الولاية علينا و رضی لنا الاسلام دينا و رضی عن المؤمنين التائبين اذ يبائعونك تحت الشجرة و الحمد لله الذي هدانا و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله، و بعد خدمت برادر محترم روحانی آقای مهدی آقا مجتهد سلیمانی وفا علی سلمه الله من آفات و العاهات حفظه من شرور النفس و الشيطان عرض می شود، که از این تاریخ مجازند که لیلی متبرکه یا هر موقع درخواست شد و اقتضاء داشت بدون غرض و درخواست امور دنیوی، فقراء صادق با محبت که جمع بودند و تقاضا شد بر حسب اقتضاء مجلس نیاز مخصوص که یادداشت و تذکار بیعة الرضوان و تذکر حال توبه و انابه به حال گذشته و اتحاد و صفا به دستور کتبی و شفاهی سبز نمایند و فقیر را نیز یاد نمایند. از همه درخواست دعا و یاری دارم و نیازمندم. توفیق بندگی و ازدیاد محبت و نیازمندی آنها را خواستارم - والسلام علی من اتبع الهدی.

به تاریخ بیست و یکم ذی قعدة الحرام هزار و سیصد و هشتاد و هشتاد قمری مطابق هفدهم اردیبهشت ماه هزار و سیصد و چهل شمسی. و انا الاقل محمد حسن مهر مبارک حسن بن علی.

پس از اقامه نماز صبح به جماعت و قرائت قرآن کریم به حرم مطهر حضرت رسول اکرم (ص) مشرف شدیم و در صفا شمالی نماز زیارت خواندیم و قرآن تلاوت نمودیم. سپس طواف ضریح مطهر نموده به قبرستان بقیع رفتیم و زیارت نمودیم و پس از مراجعت و صرف صبحانه، حضرت آقا برای بازدید به چند محل تشریف بردند. ما هم مجدداً به حرم نبوی (ص) مشرف شدیم و بعد کمی در بازار گردش نموده به منزل برگشتیم، تمام فقرا و چند نفر دیگر از آقایان از طرف حضرت آقا به نهار دعوت شده بودند.

نزدیک ظهر بود که آقای امیر سعیدی که از فقرای بسیار با محبت است با عشق و شور فراوان از طریق کویت وارد گردید. قبل از صرف نهار نماز ظهر به جماعت اقامه شد. ساعت چهار بعد از ظهر ابتدا به زیارت ائمه بقیع و بعد به حرم مطهر نبوی (ص) مشرف و چون حضرت آقا قصد عزیمت به مکه معظمه را داشتند همراهان به بازار رفته و اشیاء و لوازمی که می خواستند خریداری کرده، پس از مراجعت نماز مغرب و عشاء به جماعت برگزار و درباره حرکت به مکه به شور پرداختند.

قرار بر این شد که حضرت ایشان و آقایان جواهری، روح الامین، ملک صالحی و بنده کمترین صبح روز بعد از

طریق بدر^۱ حرکت نمائیم و جنابان آقایان عزتعلی و ثابتعلی و آقایان سالک و صفوی راد و مصطفائی سه روز بعد با کاروان حرکت نمایند.

فضیلت حج

از این به بعد درباره فضیلت حج و اعمال آن بیشتر از فرمایشات حضرت شاه نعمه الله ولی قدس سره العالی از کتاب اسرار العباده (منهاج المسلمین) استفاده گردیده که با تقدّم و تأخّر در هر مورد که مناسب است ذکر فضیلت شود.^۲

((قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ اِی مَعْبَدًا یَعْنِی اَوَّلِیْنَ خَانَه کَه حَقِّ تَعَالَى مَعْبَدِ قَرَارِ دَادِ خَانَه اِی اَسْت کَه دَر مَکَّه اَسْت وَ اِیْنِ خَانَه رَا بِخُودِ اِضَافَه فَرَمُود چنانکه می فرماید:

وَ طَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ^۳ و این بیت را مثال عرش گردانید و مؤمنین را امر به طواف آن فرمود همچنان که ملائکه گرد عرش در طوافند.))

((کَمَا قَالَ جَلَّ جَلَّ ذِكْرُهُ: وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ وَ دَلِ بِنْدَه مَوْمِنِ کَامِلِ رَا بَیْتِ کَرِیْمِ وَ حَرَمِ عَظِیْمِ خُودِ گُردَانِیْد: کَمَا قَالَ عَزَّ اَسْمُهُ مَا وَسَعَنِي اَرْضِي وَ لَا سَمَائِي بَلْ وَسَعَنِي قَلْبَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ التَّقِي النَّقِيِّ^۴)).

مولوی علیه الرحمه فرماید:

گفت پیغمبر که حق فرموده است
من ننگجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز
من ننگجم این یقین است ای عزیز

۱- بدر چاهی است میان مکه و مدینه (در جنوب غربی در ۲۸ فرسنگی مدینه) گویند منصوب به بدر بن یخلد بن نصر بن کنانه است.

در همین محلّ نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در رمضان سال دوم هجری روی داد و به غزوه بدر یا بدرالکبری یا بدر اتصال مشهور شد.

ریاست مشرکان قریش با ابوسفیان بود که با کاروانی از شام باز می گشت؛ این جنگ به شکست مشرکان انجامید و قریب ۷۰ تن از آنان به قتل رسید و ۷۰ تن نیز به اسارت درآمدند.

آیه ۱۲۳ از سوره آل عمران به غزوه بدر اختصاص داده شده که فرموده: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.** یعنی به حقیقت، خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد و بر دشمن غلبه داد با آنکه شما از هر جهت در مقابل دشمن ضعیف و خوار بودید. پس راه خداپرستی و تقوی پیش گیرید شاید شکر نعمت های خدا را بجای آرید.

از تاریخ اسلام و کشف الاسرار میبیدی و لغت نامه دهخدا

۲- هرکجا از فرمایشات حضرت شاه نعمه الله ولی نقل شده با اندکی دخل و تصرف (در بعضی از قسمت ها) با گیومه مشخص شده است

۳- آیه ۹۶ از سوره آل عمران (بکّه نام دیگر مکه و منظور سرزمین مکه است).

۴- اشاره به آیه ۲۶ از سوره حج.

۵- اشاره به آیه ۷۵ از سوره زمر یعنی ای رسول در آن روز فرشتگان رحمت را مشاهده کنی که گرداگرد عرش با عظمت خدا در آمده به تسبیح و ستایش خدا مشغولند و میان اهل بهشت و دوزخ به حق حکم شود و همه گویند سپاس و ستایش خاص خدای جهانیان است.

۶- در زمین و آسمان نمی گنجیم ولی در قلب مؤمن پرهیزکار پاکیزه می گنجیم به عبارت دیگر یعنی وسعت ندادم نه زمین و نه آسمانم را به اندازه که قلب بنده مؤمنم را وسعت دادم، آن مؤمنی که پاکیزه، منتخب، برگزیده و پرهیزکار است.

در دل مؤمن به گنجم ای عجب
همچنین فرماید:

گر مرا جوئی در آن دلها طلب

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری	دل است کعبه مقصود گیل چه اندازی
طواف کعبه حقت از آن فرمود	که تا بواسطه آن دلی بدست آری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی	قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدره زرگر بری بحضرت حق	حقت بگوید دل آر گر بما آری
که سیم وزر برمن لاشی است و بیمقدار	دلی است مطلب ما گر مرا طلبکاری

((و چون دل محلّ جمع تجلیات الهیه است و مستعد فیوضات ربّانیه عندالله مکاناً ارفع باشد از کعبه
جام گیتی نماست این دل ما
در دل ما جز او نمی‌گنجد
در خرابات عشق دل گمشد
نعمت الله از دل ما جو
دل بود گنجینه گنج اله

غرض اصلی از زیارت بیت الله الحرام

اصلاح نفس است و این عبادت از سایر عبادات اشقّ است بر نفس و شارع صلی الله و علیه و آله وضعی دستور فرموده که شامل احوال امم است و صلاح حال هر فردی از افراد بنی آدم و این تکالیف و دستورات منقسم است بر اقسام ثلثه: یومیّه چون صلوات خمسّه که محوکننده ذنوب و آثام است و مثبت حسنات در لیالی و ایام، و تکالیف سنویّه که صیام و زکوة است. صیام امساک از خوردن و آشامیدن و زکوة انفاق است به غیر و تکلیف و وظیفه در طول عمر که حج است و آن زیارت کعبه معظمّه است و انجام دادن مناسک و اعمال آن. اما مراد کلی حجّ تذکر طریق سلوک اصلاح نفس است کاملاً و ازاله صفات رذلیّه شیطانیّه و انخلاع از عادات قبیحه نفسانیّه^۱

و در مدت عمر حج یکبار فرض است زیرا که اصلاح نفس کاملاً یک نوبت تواند بود.

نفس چون تغییر یابد جاودان باشد چنان و مطمئنّه چون شود مؤمن بود او جاودان

و همچنانکه در ظاهر و جوب حج محتاج است به صحّت بدن، از برای انجام مناسک باطن حج هم مفتقر است به صحت نفس. ظاهر حج توجّه است به بیت الحرام و باطن حج سلوک است به حضرت حق و تحقیق به حقایق آن مناسک و استطاعه مذکوره در آیه شریفه: **من استطاع الیه سبیلاً** نزد عامه استطاعت بدنیّه و مالیه بود نزد خاصّه قلبیه و حالیه است و مقصود کلی اصلاح نفس و توجه خاص به حضرت اله و فراموش کردن ما سوی الله است.

گر به حج می‌روی چنان می‌رو
عاشقانه به پاروان می‌رو))

نیز حافظ فرماید:

^۱ - حافظ فرماید:

اگر از وسوسه نفس و هوی دور شوی بی شکی راه بری در حرم دیدارش

^۲ - آیه ۹۷ از سوره آل عمران

ثواب روزه و حجّ قبول آنکس بُرد که خاک میکده عشق را زیارت کرد

پوشیدن احرام و حرکت به سوی خانه خدا

شنبه سوم ذی الحجه مطابق با ۱۲ اسفندماه ۱۳۴۶

در ساعت سه بعد از نیمه شب در خدمت حضرت آقا به حرم مطهر رسول خدا(ص) مشرف شدیم. پس از زیارت مشاهده نمودم که حضرت ایشان سر مبارکشان را به ضریح مطهر چسبانیده و آنچنان گریه می‌کردند که دوش مبارکشان حرکت می‌کرد. پس از طواف و نماز در محل صفه نشستند و به قرائت قرآن مشغول شدند و بعد از قرائت قرآن مجدداً ضریح مطهر را زیارت و نماز صبح را در همان محل مقدّس به جماعت اقامه فرمودند و بعد از نماز به منزل مراجعت کردیم چون شب گذشته دستور غسل احرام فرموده بودند غسل نموده ساعت نه و نیم صبح در حالیکه احرام پوشیده بودیم آماده حرکت شدیم.

اولین عمل از اعمال حج

اولین عمل از اعمال حج احرام پوشیدن است و قبل از احرام پوشیدن باید غسل بجا آورد.
حافظ گوید:

شست و شوئی کن وانگه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
و نیز گوید:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
حضرت شاه نعمت الله ولی فرماید: ((احرام ظاهر معلوم است اما احرام باطن پس از تجرید از صفات نفسانیه و تفرید از عادات مستقبحة شیطانیّه و تنظیف باطن از اخلاق ذمیمه و تطهیر دل از صفات غضبیّه و شهویه است.

مُحرم باید که گیرد ازار و ردا
خوش نیک بگوید لا اله الا الله
حق تعالی فرموده است: العظمة ازارای و الکبراء ردائی و نفرمود قمیصی و سراویلی زیرا که قمیص، ثوبی است مؤلف از وصلات مختلفه، و سراویل جامه ایست مؤلف از تنوع شکل، و ردا و ازار بأحدیت اقریند. در حق معنویت است تعبیر به عظمت و کبریا می‌گردد و در خلق حسیت است به ازار و ردا تعبیر می‌گردد و بنده محرم را جایز نباشد که به لباس عادیّه که از برای زینت و تفاخر می‌پوشد ملتبس باشد.

این جامه دوخته بر انداز و برو
این ساز مجردانه بنواز و برو
در آتش عشق اگر بسوزی خوش باش
سیم و زر خود تمام بگذار و برو))

حافظ گوید:

دست از مس وجود چو مرادان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

و نیز گوید:

آتش زرق وریاخر من دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
باز شاه نعمت الله فرماید:

((لا بأس بدخول المُحرم فی الحَمّام؛
حمّام اول نشانه آخرت است

حمام مشتق از حمیم است و حمیم یار شفیق را گویند بواسطه حرارت محبت و هرکه در حمام است: دست او خالی است از مال و منال نیک عریان است آن صاحب کمال و این دلالت کند بر آخرت و قیام مردم از قبور.

همه هستند پا و سر عریان پادشاه و گدا همه یکسان

زیرا که میت را دفن نمی‌کنند الا به کفن و در حمام نروند الا عریان و تنظیف و تطهیر بدن از اخص صفات حمام است و چون ظاهر و باطن پاک و طاهر گردد امید است که قبول حضرت او شود ان **اللّٰهُ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا**. پس از غسل چون خواهد احرام بندد و ازار و ردا پوشد دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره **قل يا ايها الكافرون** و در رکعت دوم سوره اخلاص بخواند و مستحب است که چون خواهد احرام گیرد نیت کند و بدل و زبان گوید: **نَوَيْتُ الْحَجَّ بِهٖ لِهٖ عَزَّوَجَلَّ لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ** تا آخر تلبیه^۱ و نیت بدل واجب است و به زبان مستحب اگر اقتضار کند بدل جایز و اگر بلسان اقتضار کند جایز نه و چون محرم بحرم مکه رسد مستحب است که گوید **اللّٰهُمَّ هَذَا حَرَمُكَ وَ اَمْنُكَ فَحَرِّمْنِي عَلَيَّ النَّارِ وَ اَمْنِي مِنَ عَذَابِكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادِكَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ اَوْلِيَاءِكَ وَ ارْزُقْنِي اِطَاعَتَكَ**.

بعد از آن عارفانه از سر صدق هرچه داری مراد خود میخواه)).

جناب آقای عزتعلی و سایر همراهان هر یک مبلغ یکهزار و چهارصد تومان علاوه بر پولی که قبلاً طبق قرارداد پرداخته بودند. به آقای شربت اوغلی پرداختند تا اتومبیل دیگری در اختیار آنان بگذارد (چون در مدینه اتومبیل روباز بسیار کم و گران بود) عرض شد که چه عیب دارد که در اتومبیل سر پوشیده سوار شوند و برای این تقصیر قربانی نمایند حضرت آقا فرمودند ((از نظر شرع درست است ولی انسان نباید کاری کند که پرونده بزه‌کاری برایش باز شود تا بعد بسته شود زیرا بواسطه این عمل پرونده باز می‌شود و البته پس از قربانی نمودن بسته خواهد شد)) و لذا آقایان همراهان همگی لباس احرام پوشیده آماده حرکت شدند. جمعی از فقرا و سایرین در مدخل عمارت برای بدرقه ایستاده بودند. در یک اتومبیل شورلت کروکی روباز مدل ۶۷ سوار شدیم پس از طواف دور حرم مطهر نبوی (ص) به سمت مسجد شجره حرکت نمودیم در مسجد شجره^۲ دو رکعت نماز تحیت و دو رکعت نماز احرام خواندیم و سپس لبیک گویان به سمت مکه معظمه حرکت کردیم.

تلبیه (لبیک گفتن)

حضرت شاه نعمت الله فرماید:

((به قول اصح تلبیه سنت است اگر کسی ترک کند حج و عمره او صحیح باشد اما فضیلت عظیمه‌ای از او فوت شده باشد و مستحب است گفتن تلبیه در جمیع احوال ایستاده و نشسته ماشیاً و راکباً در تمام زمان و مکان الا در حال سعی و طواف که اذکار مخصوصه دارد.

لبیک بشنو که حق تو را خواند در جوابش همی بگو لبیک

و تلبیه همیشه مستحب است که مردان به آواز بلند حتی در روز جمعه و در روز نحرکه هنگام قربانی کردن است. او می‌گوید که نعمت الله بیا لبیک همی گویم و گویم لبیک

^۱ - تلبیه بطور کامل با معنی در همین قسمت خواهد آمد.

^۲ - مسجد شجره در ۱۲ کیلومتری شهر مدینه و در محل با صفائی قرار گرفته و در سالهای اخیر نیز محل‌هایی با دوش آب برای غسل ساخته‌اند.

بلندگفتن تلبیه بواسطه بعد بیت است از مدعو و معنی لَبَّيْكَ از حق، اجابت دعا است و مقصود داعی کشف اسرار و آیات بیت الله است که حضرت حق در قرآن مجید می فرماید **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ**^۱ هر آینه اگر شرایط دعا را رعایت کند حق تعالی اجابت فرماید و مشاهدی که در این مشهد او را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله مناسبتی باشد زیاده نکند بر تلبیه رسول علیه السلام، زیرا که در نزد اهل اسلام مقرر است نبینا صلی الله علیه و آله و سلم اعلم خلق است بحق و علم بحق از تجلی حق با بنده بود بقدر علم بنده بحق و این است تلبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله: **اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ**. (بار خدایا قبول می کنم و به سوی تو می آیم. برای تو انبازی نیست، به سوی تو می آیم. همانا ستایش و نعمت و پادشاهی مخصوص تست و انبازی برای تو نیست).

لَبَّيْكَ مُحَمَّدِي بِحَقِّ بُوَد عَالِمٌ بَرَّ حَقِّ سَخْنِ نِيْفِرُوْد
تو نیز بگو چنانکه او گفت تا در یابی مراد و مقصود))

راه بسیار پر پیچ و خم و خطرناک بود و راننده به سرعت حرکت می کرد: طبق دستور از سرعت کاسته شد و یک ساعت بعد به صحرای بدر رسیدیم پس از اقامه نماز جماعت و صرف ناهار لَبَّيْكَ گویان به سمت مکه معظمه حرکت نمودیم.

تحریم صید بر:

پس از پوشیدن احرام صید بر حرام است. شاه نعمت الله ولی می فرماید: ((زاهد صید حق است از دنیا، و عارف صید حق است از آخرت، مآل زاهد **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَابْقَى** و مآل عارف **وَاللَّهُ خَيْرٌ وَابْقَى**: مآل آن یکی جنت مآل این یکی حضرت مآل عارفان **مُنْعَمٌ** مآل زاهدان نعمت بعضی طیور به صفیر صیاد در دام آیند ایشان به منزله آن جماعت اند که ندای حق شنوند و اجابت نمایند و اینان بندگان حقیقی ملکند با صفات ملکی بعبودیت ذاتیه، و بعضی به طمع دانه در دام آیند و این طایفه انسانند و عبید احسان.

صید بر، صید احسان گفته ایم بی تَكَلَّفُ دُرِّ معنی سفته ایم
زان شده بر بنده محرم حرام تا که باشد بنده او **وَالسَّلَام**

ولی صید بحر را نهی نفرموده اند زیرا آب عنصر حیات است کما قال **جَلَّ ذِكْرُهُ مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ**^۲ و مطلوب از اقامه عبادت حج و سایر عبادتها حیات دلها است.^۳ و طالب حیات قلبی زنده دلی باشد که او نسبتی

^۱ - اشاره به آیه ۹۷ از سوره آل عمران (سوره ۳) **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** مقام ابراهیم... (در آن خانه آیاتی روشن و مقام ابراهیم خلیل است و هر که در آنجا داخل شود ایمن باشد و بر مردم حج و زیارت آن خانه در صورتی که توانائی رسیدن به آنجا را داشته باشند واجب است...)

^۲ - اشاره به آیه ۳۰ از سوره انبیاء (سوره ۲۱): **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ**... (و هر چیز را به آب زنده گردانیدیم...)
^۳ - حافظ گوید:

چو هست آب حیات بدست تشنه میمیر فلا تَمُتْ وَ مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ

و همچنین فرماید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

^۴ - سنائی فرماید:

هرکه از عشق گشت زنده، نمرد که اجل جان زیر کان را برد

همچنین مولوی فرماید:

آب دارد.

گر تو احرام بسته چون ما بگذر از بر درآ در این دریا.))

ورود به مکه معظمه

در ساعت شش بعد از ظهر لیبک گویان به مکه معظمه وارد و به محل اقامتی که قبلاً تهیه شده بود راهنمایی شدیم و پس از تنظیف و تطهیر با همان اتومبیل‌هایی که آمده بودیم عازم مسجد الحرام شدیم. راننده ما را به دفتر آقای حسن حمزه (مُطَوِّف) راهنمایی نمود از آنجا یک نفر جوان بلند بالای سیاه پوست به عنوان راهنما با ما به مسجد الحرام آمد و تمام دعا‌های مستحبّه ورود به حرم و طواف و سعی بین صفا و مروه را خواند. حضرت شاه نعمت الله ولی قُدّس سرّه فرماید: ((چون به مکه درآئی و به مسجد الحرام برسی و کعبه را مشاهده نمائی دست بردار و دعا کن که فرموده‌اند دعای بنده مؤمن در زمان رؤیت کعبه مستجاب است و بگو **اللّهُمَّ زِدْ هَذَا الْبَيْتَ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا وَ تَكْرِيمًا وَ مَهَابَةً وَ زِدْ مَنْ شَرَفَهُ وَ كَرَّمَهُ مِمَّنْ حَجَّهٗ أَوْ أَعْتَمَرَهُ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيمًا وَ تَكْرِيمًا** حق سبحانه و تعالی بندگان مؤمن را به زیارت کعبه دعوت فرمود به وصف خاصی^۲ یعنی احرام، و اول و آخر، طواف واجب گردانید اول طواف قدوم و آخر طواف وداع و فرمود: حج البیت و نفرمود ((حجّی)) یعنی به زیارت خانه من بیا زیرا او با تو است ((**وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**^۳ و هر آینه صحیح نباشد که بگام حسّ به حضرت او روند بلکه ما موریم که به زیارت خانه او روییم که همچو ما مخلوق است و در این دعوت لطیفه‌ای خفیه مندرج است یعنی چون عزم کنی قصد معرفت حقیقت خود کن تا چون به کعبه رسی به معرفت حقیقت خود وصول یابی و خود را بدانی که کیستی که اگر عارف خود شوی ربّ خود شناسی که **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**.

خانه کعبه چهار ارکان است رکنی در جانب حجرالاسود است و صورت کعبه چون حجرالاسود مکعب است و به این واسطه آن را کعبه گفته‌اند و این رکن را به همین نام خوانند و آنکه سمت یمن است یمنی و آنکه بطرف عراق است عراقی و آنکه به طرف شام است شامی گویند. در این خانه گل، یعنی کعبه گنج صوری دفینه است و مروی است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از برای مصلحت خاتم الاولیاء گذاشته است ولی در دل عارف بالله گنج **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا** به ودیعت نهاده و آینه دل مؤمن کامل را محل مجموع تجلیات ذاتیه و صفاتیه گردانیده و هر چیزی که در عالم ظاهر گردد از احکام گنج معرفت الهی است و این گنج در گنجینه دل عارف تا ابد ذخیره است)).^۵

داند او کو نیک بخت و مَحْرَمَسْت زیرکی ز ابلیس و عشق از آدمست

۱- یعنی: بار خدایا شرافت و بزرگی و ارجمندی و شکوه این خانه را بیفزا و به کسانی که به شرافت و بزرگی و ارجمندی حج و عمره بجا می‌آورند و خانه خدا را نیز شریف و ارجمند می‌دارند افزونی بخش.

۲- مولوی فرماید:

حج زیارت کردن خانه بود حج ربّ البیت مردانه بود

۳- اشاره به آیه ۴ از سوره حدید (سوره ۵۷) ... **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**... هر کجا باشید او با شما هست و به آنچه عمل می‌کنید بینا است)

۴- اشاره به حدیث قدسی: ((**كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاجَبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرَفَ**)): من گنجی بودم پنهان، خواستم شناخته شوم پس خلق را برای شناخت خود آفریدم.

۵- در دیوان اشعار حضرت شاه نعمه الله آمده است:

طواف

برای انجام طواف ابتدا مقابل حجرالاسود رفته طوری قرار گرفتیم که دست چپ ما مقابل حجرالاسود قرار گیرد. چون فاصله زیاد بود حضرت آقا به سرعت خود را به حجرالاسود نزدیک نمودند و فقرا هم پشت سر ایشان حرکت کردند. در اینجا بیاد حضرت سیدسجاد علیه السلام مناسبت دارد که در موقع استلام حجرالاسود و گفتگوی مرد شامی با هشام بن عبدالملک و قصیده که فرزدق شاعر درباره آنجناب انشاء نمود مختصری بیان گردد. در بسیاری از کتب معتبره رسیده است که هشام بن عبدالملک بن مروان در زمان حکومت پدر یا برادرش ولید بن عبدالملک برای زیارت بیت الله الحرام آمده بود و در هنگام طواف هر چند سعی می کرد که استلام حجرالاسود (استلام یعنی لمس کردن) نماید بواسطه ازدحام خلق میسر نبود. ناچار بر منبری نشست و به تماشای زائرین مشغول گردید و جماعتی از اعیان و اشراف شام در ملازمت او بودند. در آن هنگام حضرت سید سجاد (ع) مشغول طواف بود جامی فرماید:

هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می فتاد راه گذر
زد قدم بهر استلام حَجَر گشت خالی ز خلق راه گذر

یکی از اعیان شام که آن امام عالی مقام را نمی شناخت رو به هشام نموده از وی پرسید این شخص کیست که مردم این همه از وی احترام نمایند و راه را برای او می گشایند هشام از ترس اینکه مبادا مردم شام به حضور آن حضرت میل نمایند تجاهل نموده و گفت نمی شناسم. فرزدق شاعر که مُکَنّی بابوفراس می باشد در آن محفل حضور داشت گفت تو اگر او را نمی شناسی من او را معرفی می نمایم و بلافاصله قصیده غرّائی در مدح آن امام واجب الاحترام انشاء نمود که یکی از ابیات او این است:

هذا الذی تعرف البطحاء وَطَأْتَهُ و الیبت تعرفه والحلّ والحرم^۱

حاصل معنی این قصیده را جامی در کتاب سلسله الذهب به نظم آورده و چنین فرموده است:

گفت من می شناسمش نیکو زو چه پرسی بسوی من کن رو
آنکس است این، که مکّه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا
حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم
مروه، سَعِی و صفا، حَجَر عَرَفَات طیبه، کوفه، کربلا و فرات
هر یک آمد بقدر او عارف بر عُلُو مقام او واقف
قُرّة العین سید الشهداست زَهْرَةُ شَاخ و دَوْحِهِ^۲ زهرا است
میوه باغ احمد مختار لاله داغ حیدر کرّار
چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم^۲ به نهایت رسیده فضل و کرم

وان مظهر الطاف الهی دل تست
ازدل بطلب که هرچه خواهی دل تست
گر امینی پیش نا محرم مگو

گنجینه و گنج پادشاهی دل تست
مجموعه مجموع کمالات وجود
این امانت در دل مؤمن بجو

^۱ - این شخص کسی است که سرزمین بطحاء قدمگاه او را می شناسد و نیز او کسی است که خانه خدا و سرزمین حرم و خارج از حرم به او معرفت دارند.

^۲ - شیم جمع شیمه به معنی خوی و عادت

دُرُوءًا عَزَّتْ است منزل او
 از چنین عَزَّ و دولت با هر
 جدّ او را بمسند تمکین
 در عرب و عجم بود مشهور
 همه عالم گرفته پرتو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق
 گر بپرسد زآسمان بالفرض
 بزبان کواکب و آنجُم
 ذکرشان سابق است بر افواه
 سر هر نامه را رواج افزا
 حامل دولت است محمل او
 هم عرب هم عجم بود قاصر
 خاتم الانبیا است نقش نگین
 کومدانش مغفّل و مغرور
 گر ضریری ندید از او چه ضرر
 بوم از او گر نیافت بهره چه باک
 بغض ایشان سیل کفر و نفاق
 سائلی من خیار اهل الارض
 هیچ لفظی نیاید الا هم
 بر همه خلق بعد ذکر اله
 نام ایشان زبعد نام خدا

هشام چون این قصیده غرّاً را از ابوفراس شنید به غضب آمده و او را حبس نمود. این خبر به سمع حضرت سید سجّاد علیه السلام رسید. دوازده هزار دینار زر سرخ نزد فرزندق فرستاد و او در اول مرتبه قبول نکرد و اظهار داشت که من این قصیده را برای اجر اخروی ساختم نه برای مال دنیا. آن حضرت فرمود:

گفت ما اهل بیت احسانیم
 ابر جودیم بر نشیب و فراز
 آفتابیم بر سپهر عَلا
 چون فرزندق به آن وفا و کرم
 آنچه دادیم باز نستانیم
 قطره از ما بما نگرود باز
 نفتد عکس ما دگر بر ما
 گشت بینا قبول کرد درم

شاه نعمت الله فرماید:

((مروی است که حجرالاسود را هنگامی که از بهشت آوردند و در خانه کعبه نصب فرمودند در اول سفید بود چون بندگان گنهکار دست بر او مالیدند سیاه گردید و با حال احسن احجاز جنت بود و ممتاز از امثال خود.

سنگی به گناه ما چنین گوهر شد
 اول چو سفید بد سیه خوشتر شد
 اگر از آدم علیه السلام خطیئه‌ای صادر نشدی سیادت او در دنیا ظاهر نگشتی و هبوط خلافت بود نه هبوط دوری از رحمت))

در شوط اول که گرد کعبه طواف نمودیم معلوم شد که جناب آقای ثابتعلی از ما جدا گردیده‌اند. هفت بار طواف نمودیم و حضرت آقا تمام دعاها را آورده و قرائت می‌فرمودند زیرا که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که **لَا حَجَّ لِمَنْ لَا يَتَكَلَّمُ** و خداوند مجید در قرآن کریم می‌فرماید: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ** ° و ذکر کلام است و کلام صفت الهیّت است و ما مأموریم به عبادت مشروعه و مقصود از تشریح مناسک حج اقامه ذکر الله است و صمّت حالت عدمیّت است و کلام حالت وجودیت و انسان باید که منصف باشد به صفت وجودیت نه

۲- شکوفه.

۳- درخت تناور و پرسایه.

۱- بلندی - بالا

۴- کور - نابینا.

۵- اشاره به آیه سوره حجر(۱۵): **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**: همانا ما ذکر را فرو فرستادیم و خود حافظ آن هستیم.

صفت عدمیت و صمت سکوت از مالا یعنی است.

باش خاموش از کلام غیر او
روز و شب تو ذکر او میگو نگو))

تاریخچه حجر الاسود

طبق آنچه در تاریخ ذکر شده حضرت آدم حجرالاسود را با خود از بهشت آورده بود و موقعی که حضرت ابراهیم در جستجوی سنگ بود جبرئیل آن را آورد. طبق فرمایش پیغمبر اکرم(ص) که فرموده بود حجرالاسود از خانه کعبه است و باید در خانه کعبه باشد که ابتدا توسط آن حضرت در جای خود نصب گردید ولی در سال ۷۳ که در خانه خرابی واقع شد حجرالاسود به توسط حضرت علی بن حسین در جای نخستین کارگذارده شد. در زمان قرامطه پرده خانه را دریدند، و خواستند ناودان را ببرند، کسی که مأمور برداشتن آن شده بود ناگهان مرد، بعداً سنگ را بردند و ۲۲ سال در کوفه نگه داشتند، در آن مدت امراض مسریه بسیاری در کوفه ظهور کرد تا اینکه الرّاضی بالله پنجاه هزار دینار داد و آن را به مکه برگردانید و در ذیقعده ۳۳۹ هجری آن را به جای خود نصب کردند. این سنگ به طوریکه شنیده شده در اواخر شکسته و چند قطعه شده و بعداً در سال ۱۲۹۰ هجری قمری رو پوشی از نقره خالص برای آن ساختند تا از صدمه مصون بماند، حجرالاسود مبدأ طواف می باشد یعنی طواف را باید از آنجا شروع و بدانجا ختم نمود و مستحب است در موقع شروع و ختم هر شوط آن را بوسید.

ذکر طواف

حضرت شاه نعمت الله ولی قدس سره ذکر طواف را اینطور بیان فرموده است:

((بسم الله و الله اکبر اللهم ایماناً بک و تصدیقاً بکتابک و وفاء بعهدک و اتباع لسنّة نبیک محمد صلی الله و علیه و آله و سلم در هر طوافی چون مقابل حجرالاسود برسد این ذکر را تکرار نماید: اللهم اغفر و ارحم و اعف ما تعلم و انت الّا عزّ الاکرم.))

پس از آن به مقام حضرت ابراهیم رفتیم و نماز طواف حج عمره تمتع و نماز تحیت مسجد خوانده شد و حسب الامر حضرت آقا به جستجوی آقای ثابتعلی پرداختیم ولی ایشان را نیافتیم. ناگزیر برای بقیه اعمال به طرف صفا و مروه رفتیم. این محل اکنون در دو طبقه ساخته شده است و ما در طبقه اول مشغول سعی بین صفا و مروه شدیم. در سعی پنجم جناب آقای ثابتعلی را ملاقات نمودیم. ایشان اظهار داشتند که من هم در سعی پنجم هستم. حضرت آقا فرمودند ((اگر خسته شده اید صبر می کنیم که خستگی شما رفع شود بعد سعی را به انجام می رسانیم.)) ایشان پاسخ دادند خسته نیستم و در خدمت شما سعی را ادامه می دهم. سعی بین صفا و مروه از برای تدارک و عذرخواهی و ترفیع و استقامت در جمله عبادات عموماً و در این مراسم خصوصاً تشریح گردیده و ساعی باید که در هرگامی از سعی طلب کامی از حضرت ربّ العزه نماید و گوید: **الله اکبر الله اکبر الله اکبر** و **لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا واحمد لله علی ما اولانا لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.**

تقصیر (تراشیدن سر)

پس از اتمام سعی بین صفا و مروه تقصیر کردیم. قال الله تعالی **مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ**^۱ ((تقصیر صورتاً تطهارة ظاهر است و متابعت طیب و طاهر و معناً اشاره به تصویر تجرید باطن و تجرد از زینت بدنیه و ازاله حجاب و رفع نقاب^۲)).

گر هست حجاب یکسر مو بردار سر پاک تراش و یکسر مو مگذار.))
طبق استدعای فقرا و موافقت حضرت آقا در حال احرام عکس دسته جمعی برداشته شد بعداً به طرف عمارت آقای حسن حمزه آمدیم و ایشان خیلی نسبت به حضرت آقا اظهار ادب و خشوع نموده پس از احوال‌پرسی و صرف چای بوسیله اتومبیل‌هایی که جلو درب بود و تعلق به او داشت به محل سکونت رهسپار شدیم. این محل ساختمانی است سه طبقه و زیبا و دارای سالنهای وسیع که نزدیک ایستگاه تلویزیون مکه قرار دارد.

مکه معظمه و خانه کعبه

دلیل راه شوی طائر خجسته لقا که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه
یارب این کعبه مقصود تماشاگه کیست که مگیلان طریقش گل نسرين من است
مکه مهمترین شهر مقدس اسلامی می‌باشد که آن را بکه و أمّ القری نیز می‌گویند و ۲۸۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

کلمه مکه از کلمه مکاء که به معنی خانه است گرفته شده و در قاموس به معنی هلاکت نیز آورده شده یعنی گناهان را از بین می‌برد و فخرالدین رازی در تفسیر خود آن را به معنی زمین کم آب گرفته و بکه هم همین معنی را دارد و أمّ القری هم نامیده شده زیرا بنا به بعضی اخبار نخستین خانه‌ای که برای عبادت در زمین بنا شده خانه کعبه در مکه بوده و بلد امین هم گفته شده زیرا شهری است که همه در آن ایمن هستند.

این شهر بین دو سلسله جبال واقع شده که جمله سلسله شمالی آن کوه کُدا است که حضرت رسول اکرم (ص) در موقع فتح مکه از آنجا عبور فرموده و به کوه حراء ارتباط پیدا می‌کند و سلسله جنوبی چند نام دارد که از جمله کوه ابی حدیده و کوه ابوقبیس و کوه خندمه می‌باشد. آب مشروب این شهر در سابق از چاه بوده ولی سیده زبیده زوجه هارون الرشید از طائف قناتی احداث نموده و به مکه آورده است که از عرفات هم می‌گذرد.

طول مکه ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض آن ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه می‌باشد. مکه از زمان حضرت ابراهیم در میان عرب محترم شده و مقدس‌ترین مکان محسوب و کعبه مورد توجه پیروان ابراهیم گردید. پس از ظهور حضرت موسی (ع) و دیانت یهود توجه او معطوف به فلسطین گردید و بیت اللحم معبد مهم واقع شد و بعد مسجداقصی اهمیت یافت. کعبه به نامهای قبله - ذات الروع - خانه خدای - بیت الله - بیت الحرام - بیت عتیق نیز معروف است.

اندازه خانه کعبه و حدود طواف مطابق همانست که در زمان حضرت رسول اکرم (ص) بوده و آن نیز زمان

۱- اشاره به آیه ۲۷ از سوره فتح: **لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.**

۲- حافظ گوید:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بردار
خوشا کسی که درین راه بی حجاب رود

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حضرت ابراهیم است. ارتفاع خانه پانزده متر، طول دیوار شمالی ۹/۹۲ متر و دیوار جنوبی ۱۰/۲۵ متر و طرف غربی ۱۲/۲۵ متر و قسمت شرقی ۱۱/۸۸ متر. درب خانه در گوشه دیوار طرف شرقی واقع شده و دو متر از سطح مسجد ارتفاع دارد در پائین دیوار کعبه در اطراف برای استحکام بنا پایه محکمی از سنگ مرمر گذاشته شده که آن را شادروان گویند.

هریک از دیوارهای خانه را رکنی گویند و به نامی خوانده می‌شود.

رکنی که درب خانه در آن قرار گرفته رکن عراقی.

و رکن جنوبی را رکن یمانی

و رکن شمالی را رکن شامی،

و رکن دیگر را رکن مغربی گویند و در موقع طواف استلام و دست کشیدن بارکان مخصوصاً رکن عراقی و یمانی خیلی فضیلت دارد.

در داخل خانه محلّی است به نام مولد علی(ع) که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) در آنجا متولد شده^۱ و اکنون نیز به همان نام مشهور است و زیارتگاه شیعه و سنی است.

طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابیطالب

داخل خانه در هر سالی دو مرتبه در ماه رجب و ذیحجه شست و شو می‌شود و در آن موقع حاکم و بسیاری از اعیان مکه و بعضی از بزرگان حجّاج حضور دارند و به آب آن تبرک می‌جویند و کلیددار کعبه آن آب را در شیشه‌هایی نموده برای بزرگان و اعیان حجّاج هدیه می‌دهد.

اعراب بطور کلی علاقه کامل به خانه کعبه داشته و مشرکین نیز عموماً برای زیارت و حجّ می‌آمدند. دیانت اسلام نیز مانند دین ابراهیم کعبه را قبله مسلمین قرار داد و برای آنجا شرف بر همه مساجد قائل شد که بر هر فرد مسلمان که توانائی حالی و مالی داشته باشد واجب است به زیارت این خانه مقدّس طبق شعائر مخصوصه مشرف شود و اعمال عمره و حج را بجا بیاورد و توجّه به صاحب خانه نماید و از همه چیز در مقابل او بگذرد. خداوند متعال مکه را حرم قرار داده که هر که بدانجا پناهنده شود از صدمات ایمن باشد.

مسجدالحرام که خانه کعبه در آن قرار دارد. دارای مساحتی در حدود ۱۷,۷۰۰ متر مربع می‌باشد که طوافگاه میلیونها مسلمان جهان است.

کعبه در سال ۱۸۹۰ قبل از میلاد توسط حضرت ابراهیم و اسمعیل بنا شده به این ترتیب که اسمعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم مشغول ساختمان آن بوده و این دعا را می‌خواند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی خدایا از ما بپذیر که تو شنوا و دانائی تا آنکه به همت این دو بزرگوار خانه ساخته شد و بر حسب امر خداوند مطاف عالمیان گردید از حضرت باقر(ع) در حدیث مفصل روایت شده که فرمود: خداوند بر روی زمین مکانی دوست تر و گرامیتر از خانه کعبه خلق ننموده است و نیز از حضرت صادق(ع) رسیده است: نظر کردن به خانه کعبه عبادت است و نظر به قران (حتی بدون خواندن) نیز عبادت و نظر به صورت عالم عبادت است و نظر به آل محمد(ص) عبادت است. آیات و اخبار دیگر نیز در این باب خیلی است و منظور از ذکر این مختصر به عنوان تیمّن و تبرک می‌باشد.

هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

۱- هزار مرتبه شویم دهان به مشگ و گلاب



عکس دستجمعی از حضرت آقا و همراهان (آقای سعیدی در آنموقع حضور نداشته اند) با لباس احرام
 نشسته (از چپ به راست در عکس) آقایان:
 مصطفائی - جناب ثابتعلی - حضرت آقا - جناب عزتعلی - سالک
 ایستاده (از چپ به راست در عکس) آقایان:
 رضاخانی - روح الامین - جواهری - صفوی - ملک صالحی

فضای داخلی خانه مربع شکل و سه ستون چوبی بسیار قطور از چوب عود دارد. دیوارها و ستونها از پارچه‌های حریر و زر بفت و مکّلل به جواهر و نقوش زیبا پوشیده شده و قندیل‌های بسیار از طرف سلاطین از سقف آویخته است. در طرف شمالی خانه حجر اسمعیل است که متصل به دیوار خانه می‌باشد و ناودان طلائی خانه در بالای آن قرار گرفته و اینجا محلی است که گهواره اسمعیل در آن جا قرار داشته.

سالی یکمرتبه پرده خانه کعبه در روز عرفه (نهم ذیحجه) که مسجد خلوت است و حجّاج در عرفات هستند عوض می‌شود و اکنون از سالها پیش هر ساله پارچه پرده در مصر بافته شده و با طرز خیلی با شکوه به مکّه برده می‌شود و پرده سابق را برای تیمن و تبرک بین خدام تقسیم و قسمتی از آن نیز تقدیم دربار سعودی می‌شود ولی اخیراً پارچه را در خود عربستان می‌بافند.

(نقل با تلخیص از رساله خاطرات سفر حج)

یکشنبه چهارم ذی الحجة الحرام مطابق ۱۳ اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب حضرت آقا و حاج جواهری و حاج ملک صالحی به حرم مشرف شدند. نگارنده و سایر فقرا در خدمت آقایان مشایخ بوسیله اتومبیل کرایه به حرم مشرف شدیم و شروع به طواف نمودیم و هنگام نماز در صفت جماعت مکّه نماز خواندیم. مسجدالحرام دو طبقه ساخته شده و در اطراف کعبه قرار دارد. صفهای جماعت در موقع نماز در اطراف کعبه مانند حلقه‌هایی تشکیل می‌گردد. آن شب در تمام این دو طبقه حتی پشت بام صف جماعت بسته بودند که اگر صفها در یک خط قرار می‌گرفتند طول آن چندین کیلومتر امتداد پیدا می‌کرد. این نماز جماعت بسیار باشکوه و با عظمت بود. پس از نماز چندین بار طواف نموده و بعد به منزل مراجعت کردیم. ولی حضرت آقا تشریف نداشتند. معلوم شد که حضرت ایشان در حرم معتکف^۱ شده‌اند. عصر با فقرا در مسجد شرفیاب شدیم. پس از نماز مغرب و عشاء استدعا کردم که در صورت امکان شب‌ها را اجازه فرمایند که بنده در خدمت باشم. ایشان قبول فرمودند. بنده به منزل آمده و پس از صرف شام مراجعت نمودم. در این فاصله آقای صفوی حضور حضرت آقا شرفیاب بود استدعا کردم که می‌خواهم این چند شب را بیدار باشم. فرمودند لزومی ندارد کمی استراحت کنید و ثلث آخر شب بیدار باشید بهتر است. در حدود ساعت یازده بعد از ظهر استراحت نمودیم ولی سر و صدای حجاج مخصوصاً سودانی‌ها که با عشق و شور فراوان وارد می‌شدند. و بی‌اختیار به صدای بلند تکبیر می‌گفتند مانع از استراحت کامل بود. در نزدیکی ما یک نفر سودانی قوی هیکل سرش را نزدیک حضرت آقا گذاشته بود و یک نفر ترک تنومند هم پاهایش به طرف حضرت ایشان دراز نموده و صدای خور خورشان بلند شده بود گاهی آن سودانی از یک طرف سرش را نزدیک می‌آورد و از سوی دیگر آن ترک پاهایش را جلو می‌آورد و لگد می‌زد. بنده می‌خواستم که آنها را بیدار کنم ولی از ترس حضرت ایشان جرأت نمی‌کردم در موقع طواف هم هرچه حجّاج تنه می‌زدند می‌فرمودند کاری با آنها نداشته باشید بگذارید که به حال خودشان باشند. مدت اعتکاف سه روز است که شخص معتکف این سه روز را روزه می‌دارد و معنی اعتکاف پناهندگی است که شخص خود را گناهکار و با تقصیر می‌داند و بخدا پناهنده می‌گردد که حق تعالی از او درگذرد. در این حال نگارنده به این اشعار مترنم بود:

ایدل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها زانسوی او چندان وفا زین سوی تو چندین جفا
 زانسوی اوچندان کرم زینسوخلاف و بیش و کم زانسوی او چندان نعم زینسوی تو چندین خطا

۱- درباره اعتکاف و شرایط آن بعد از پایان این مطلب شرحی خواهد آمد، انشاء الله.

زینسوی تو چندین حسد چندین خیال و ظنّ بد
چندین چشم از بهرچه تاجان تلخت خوش شود
از جرم ترسان میشوی وز چاره پرسیان میشوی
چندان دعا کن در نهان چندان بنال اندر شبان
بانگ شعیب و ناله اش وان اشگ همچون
ژاله اش
گر مجرمی بخشیدمت و ز جرم آمرزیدمت
گفتا نه این خواهم نه آن، دیدار حق خواهم عیان

زانسوی او چندان کشش چندان چشم چندان عطا
چندان کشش از بهر چه تا در رسی در اولیا
آن لحظه ترساننده را با خود نمی بینی چرا
کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا
چون شد زحدّ، از آسمان آمد سحرگاهش ندا
فردوس خواهی دادمت خامش، رها کن این دعا
گر هفت بحر آتش شود من در روم بهر لقا

از دیوان شمس مولوی

محلّی که برای اعتکاف انتخاب فرموده بودند مجاور ستونی بود که رو بروی ناودان طلا قرار داشت و هنگام گردش آفتاب تغییر محلّ می دادند و شبها پهلوی ستونی که به خانه نزدیک تر قرار داشت تشریف می بردند. مدت اعتکاف گاهی به تلاوت قرآن و زمانی مشغول دعا و راز و نیاز به درگاه حضرت بی نیاز بودند و گاهی به نماز و گاهی به طواف می پرداختند. بی مناسبت نیست در اینجا درباره اعتکاف و آداب آن شمه ای ذکر شود.

اعتکاف

منظور از اعتکاف اشاره به عبادتی در اسلام است که سه شبانه روز ملازم مساجد می شوند و روزها روزه می گیرند و در آن سه شبانه روز از چهار چیز خوداری می کنند:

۱ - تفاخر و خودستائی و بحث و مجادله

۲ - از تجارت

۳ - از تماس با زن چه در شب و چه در روز

۴ - از بوی خوش

در قرآن کریم نیز درباره اعتکاف اشاراتی شده است از جمله در سوره بقره آیه ۱۲۵ خداوند سبحان چنین می فرماید:

((...وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)) یعنی ((... و ابراهیم و اسماعیل را فرمودیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجد کنندگان پاکیزه نگاه دارند.))

و همچنین در آیه ۱۸۷ سوره بقره می فرماید: ...وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ... . یعنی ((...تا وقتی که در مساجد معتکف هستید با زنان مباشرت نکنید...))

برای اینکه علاقه مندان از نظر فقهی نیز آداب و شرایط اعتکاف را بیشتر متوجه شوند باب پنجم از ((کتاب الصوم)) در مورد اعتکاف از مجموعه کتاب تبصرة المتعلّمين فی احکام الدین تألیف علامه حلّی^۱ به ترجمه آیه

^۱ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی (ره) مشهور به علامه یکی از علمای بزرگ شیعه است که در جوار حضرت مولای (ع) مدفون است و در ترویج مذهب تشیع جدی بلیغ داشت و کتاب ((الْفَيِّن)) که دارای دو هزار دلیل برای اثبات حقانیت مذهب تشیع می باشد از تألیفات آن جناب است و سلطان محمد خدابنده پادشاه مغول ارادتی کامل بدو داشت. علامه در ۲۹ رمضان ۶۴۸ هجری قمری متولد و در ۲۱ محرم ۷۲۶ وفات یافت و در حجره کوچکی که درب آن به ایوان حرم باز می شود مدفون است رحمة اله علیه.

الله آقای حاج شیخ ابوالحسن شعرانی عیناً نقل می‌گردد:

((اعتکاف ماندن در مسجد است به قصد عبادت و مخصوص است به آن مسجده که وقتی نماز جمعه با حضور امام در آن خوانده شده باشد و آن مسجد مکه است و مسجد مدینه و جامع کوفه و مسجد بصره و بعضی مسجد مدائن را نیز افزوده‌اند که امام حسن (ع) در آنجا نماز جمعه گذاشت، اما فعلاً محل آن معلوم نیست و بعضی به احتمال گویند شاید مجاور قبر سلمان باشد.

شرط اعتکاف نیت است و روزه سه روز یا بیشتر و اعتکاف ذاتاً واجب نیست مگر به نذر و قسم واجب شود. اما اگر دو روز روزه گرفت به قول بعضی روز سیم نیز واجب می‌شود و باید از مسجد بیرون نرود مگر برای ضرورت یا کار خیر و ثواب مانند عیادت مریض و تشیع جنازه یا شهادت دادن و امثال آن و چون بیرون رود زیر سایه راه نرود و نشیند و نماز در غیر همان مسجده که اعتکاف کرده نخواند. مستحب است در آغاز اعتکاف در نیت بگذرانده که اگر عذری پدید آمد آن را بشکند.

حرام است بر معتکف آنکه بر زن تمتع گیرد و خرید و فروش و بوی خوش و جدال کردن و هرچه روزه را باطل کند اعتکاف را باطل می‌کند چون شرط اعتکاف روزه است.

اگر روزه اعتکاف را باطل کند در روز سیم باید کفاره بدهد مانند کفاره رمضان و اگر در روز اول و دوم باطل کند و نذر معین کرده باشد اعتکاف را، نیز کفاره بدهد و اگر نذر نکرده باشد چون روز اول و دوم واجب نیست کفاره ندارد.

اگر معتکف به سبب حیض یا بیماری نتواند در مسجد بماند باید بیرون رود و اگر اعتکاف واجب بوده است بعد از این قضا کند.))

اعتکاف از نظر شیخ اجل باباطاهر عریان

۱ - الاعتکاف الوقوف بتجريد الهم بلا رؤية وعد و وعيد، ولا ملاحظة ثواب و لا عقاب بمشاهدة الحق به وله.

اعتکاف در لغت به معنی محبوس و منزوی شدن به چیزی است و در شرع ماندن در مسجد و خانه خدا برای عبادت است، و دارای شرایط و احکام خاصی است. و اعتکاف حقیقی وقوف در خانه دل است، با تجرید نفس از جمیع ملاحظات و جمیع اغراض به سبب مشاهده حق به چشم حق و برای حق.

۲ - الاعتکاف القيام بالسّر علی حقيقة المراقبة.

یعنی اعتکاف این است که سالک ایستادگی نماید به سبب سرخود، یا با سرخود که طرف اعلاّی نفس است بر حقیقت مراقبت. ظاهر مراقبت به چشم ظاهر نگاهبانی چیزی کردن است. و حقیقت مراقبت به چشم سر دیده‌بانی ظهور حقایق کردن است.

۳ - الاعتکاف فی بیته بتخلیته

یعنی اعتکاف باید در خانه خدا باشد، ظاهر اعتکاف در مساجد صوریه، و حقیقت اعتکاف در خانه دل، با تخلیه خانه خدا از نجاسات و شواغل از عبادات، و تخلیه دل هم اگر پاک نباشد اعتکاف صحیح نخواهد بود.

۴ - من لم يطهر البيت للاعتکاف فی البيت، لم يعتکف.

یعنی چنانکه اگر مسجد پاک نباشد اعتکاف و عبادت معتکف صحیح نخواهد بود، خانه دل هم اگر پاک نباشد اعتکاف صحیح نخواهد بود.

۵ - حقیق الاعتکاف و قوف و امساک و اثبات و اهلاک.

یعنی اعتکاف حقیقی و قوف است با حق، و امساک از جمله اغراض و اثبات حق و اهلاک باطل.
(کتاب توضیح باباطاهر صفحه ۱۲۷))

((دوشنبه پنجم ذیحجه الحرام مطابق با ۱۴ اسفندماه ۱۳۴۶))

مناجات و نماز و دعا در جوارکعبه معظمه

دو ساعت بعد از نیمه شب چشم از خواب گشودم دیدم حضرت آقا تشریف ندارند. پس از آنکه تشریف آوردند معلوم شد که برای طواف کعبه رفته بودند. پس از آن شروع به تلاوت قرآن نمودند و بعد مناجات خمسہ عشر که از حضرت سیدالسادین امام زین العابدین علیه السلام است قرائت فرمودند. و گاهی مناجات و دعاها را دیگر با حالتی که مخصوص به خودشان است می خواندند. در آن ثلث آخر شب و نورانیّت کعبه و اطراف آن و جمال ملکوتی پیر بزرگوار در حال نماز و مناجات به قسمی بود که قلم و زبان نمی تواند آن حالات روحانی را توصیف نماید. در اینحال این اشعار به خاطر این عاصی خاکسار می گذشت:

زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا	چه نغز است و چه خوبست و چه زیباست خدایا
ندانیم و ندانیم که عشاق چه خوردند	چه باده است چه انگور چه حلواست خدایا
ازین لوت ازین پوت ^۱ چه مستیم چه مبهوت	که از دخل زمین نیست ز بالاست خدایا
ز عکس رخ آن یار در این گلشن و گلزار	بهر سو، مه و خورشید و ثریاست خدایا
چو سلیم و چو جوئیم و همه سوی توپوئیم	که منزلگه هر سیل بدریاست خدایا
از آن آب حیاتست که ما چرخ زنانیم	نه از کف و نه از دف و نه از پاست خدایا

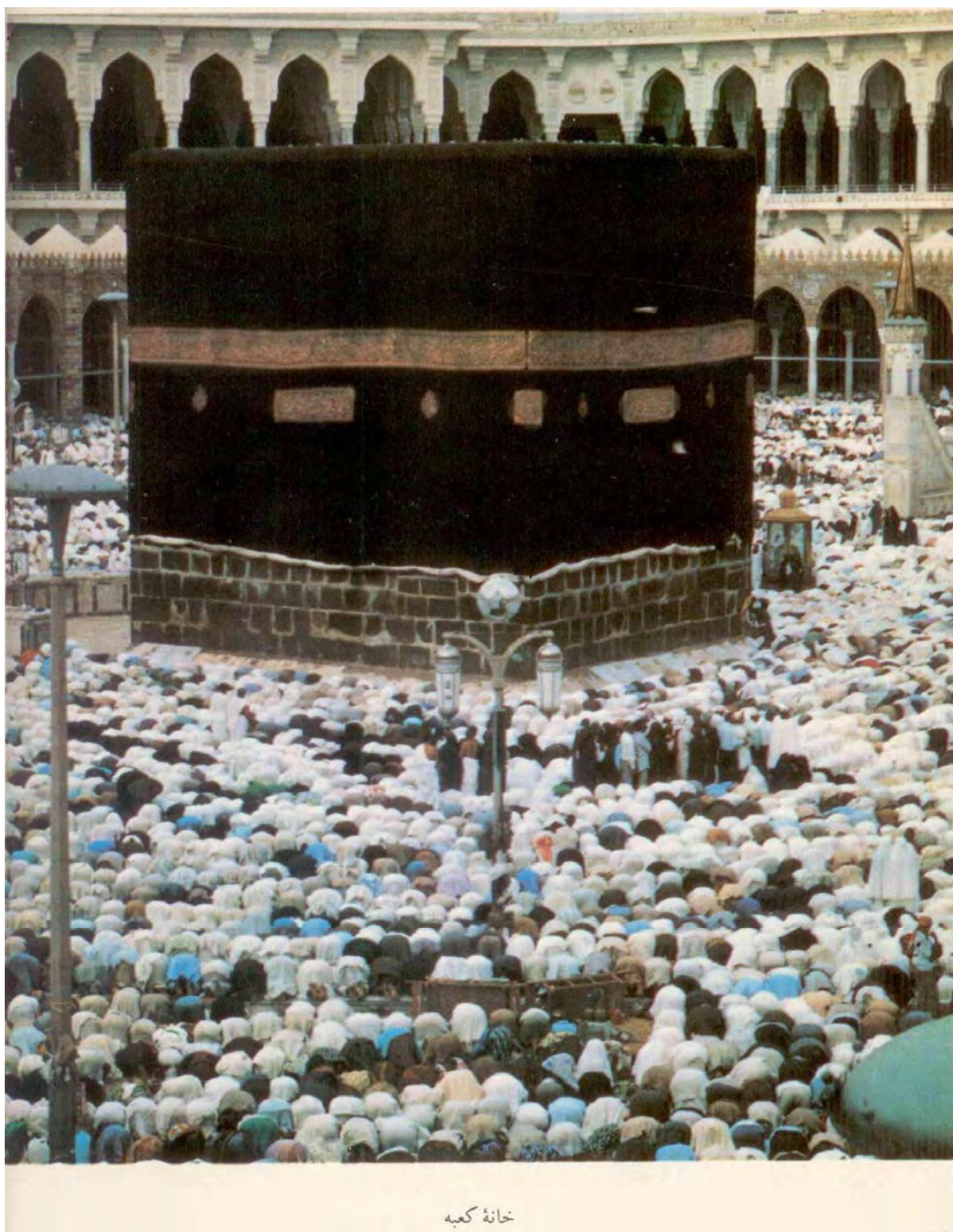
((از دیوان شمس مولوی))

در حدود ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب مشایخ و فقرا در مسجدالحرام شرفیاب شدند و حضرت ایشان در گوشه کم جمعیتی برای میل نمودن سحری تشریف بردند. پس از آن مجدداً شروع به قرائت قرآن مجید کردند. در این موقع این شعر به خاطر آمد:

چه خوش است صوت قران ز تو دلربا شنیدن برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن
پس از مدتی اذان صبح گفته شد و بعد اقامه نماز گردید. پس از نماز مجدداً قرائت قرآن نمودند و بعد به طواف پرداخته و در مقام حضرت ابراهیم (ع) نماز طواف خواندند. نزدیک طلوع آفتاب برای استراحت از مسجد خارج شدم ولی قریب نیم ساعت یا بیشتر در اطراف مسجد و صفا و مروه می گشتم و راه را پیدا نمی کردم تا اینکه کاملاً خسته شدم با خود فکر کردم که چه شده است راه را گم کرده ام متوجه شدم که بدون طواف از مسجد خارج شده ام برگشتم و طواف نمودم دیدم که حضرت ایشان نیز مشغول طواف می باشند. پس از خواندن نماز طواف از مسجد خارج گردیدم و به منزل رفته استراحت نمودم بعد از بیدار شدن استحمام نموده و به مسجد آمدم. آقایان حاج سید ابوالقاسم روح الامین و حاج مهدی ملک صالحی و حاج آقای عبدالرحمن جواهری که برای طواف به مسجد آمده بودند افطاری هم برای حضرت آقا آورده بودند. بنده برای اینکه دیگر به منزل برنگردم در حضور ایشان شام خوردم و آقایان فقرا پس از نماز عشاء به منزل برگشتند و حضرت ایشان مشغول طواف شدند و در حدود ساعت ده و نیم استراحت فرمودند. بنده اجازه گرفته و به طواف مشغول شدم پس از آن در نزدیکی ایشان استراحت نمودم ولی سر و صدا بسیار بود و زائرین بیت الله الحرام الله اکبرگویان مشغول

^۱ - لوت و پوت یعنی انواع طعامها.

طواف بودند. اصولاً در تمام شب و روز (غیر از اوقات نماز پنجگانه) افراد مختلف جهان که به زیارت خانه خدا می‌آیند به آهنگ بلند تکبیر می‌گویند و به طواف مشغولند.



خانه کعبه

سه شنبه ششم ذیحجه الحرام مطابق یا ۱۵ اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت دو بعد از نیمه شب از خواب بیدار شدم ابتدا حضرت آقا برای وضو تشریف بردند و پس از مراجعت به طواف کعبه مشغول شدند. زائرین تکبیرگویان در حال طواف بودند. اصولاً شبهای مکه بسیار نورانی است. تماشای این منظره برای این فقیر بسیار مؤثر و لذت بخش بود قبل از آنکه حضرت آقا به محل اعتکاف تشریف فرما شوند مشایخ و فقرا آمدند حضرت ایشان پس از مراجعت شروع به خواندن مناجات فرمودند بعداً اذان صبح گفته شد و سپس اقامه نماز جماعت گردید. پس از نماز و تلاوت کلام الله مجید به طواف پرداختند و فقرا برای صرف صبحانه به منزل رفتند. نگارنده در مسجد ماندم و در حضور ایشان به طواف مشغول شدم.

آیا سب و لعن خلفای راشدین صحیح است؟

در حدود ساعت ده صبح شخصی قوی بُنیه و تنومند به خدمت ایشان آمد و به زبان عربی پرسید آیا معتقد هستید که باید به خلفای راشدین غیر از علی علیه السلام سب و لعن کرد؟ پاسخ فرمودند خیر و اضافه نمودند که هرکس مخالف دستور قرآن رفتار نماید اصولاً مسلمان نیست. باز پرسید شما عایشه را بد می‌دانید و بد می‌گویید؟ پاسخ فرمودند علی علیه السلام پس از جنگ جمل دستور فرمود با نهایت احترام با او رفتار نمایند. چگونه کسی که دعوی دوستی با آن حضرت می‌کند مخالف دستور مولایش رفتار می‌نماید. آن شخص بسیار خوشحال گردید و اظهار داشت من از اهل سنت هستم و از هفت سلسله طریقت مجاز هستم که برای رضای خدا و احیای قلوب و تحیب بین آنها کوشش نمایم و تعجب می‌کنم که یک نفر شیعه اینطور روشنفکر باشد. حضرت آقا فرمودند ((اصولاً علمای طرفین اختلافی ندارند و این جهال هستند که باعث ایجاد تفرقه و مخالفت می‌شوند.)) در آن موقع چشم آن شخص به ستون روزنامه‌ای که در مکه منتشر شده بود افتاد که در مورد روز عرفه و عید قربان به این عبارت نوشته شده بود:

اعلان روزنامه و حج اکبر

عرفه یوم الجمعه

جدّه - اعلن خادم الحرمين شريفين امس البيان التالي حول يوم عرفات:

بناء على ما وردنا من مفتي الديار السعوديه و رئيس القضا انه قد تم اكمال شهر شوال ۳۰ يوماً و انه جرى التعميم تحرى هلال شهر ذى الحجه ۱۳۸۷ هجرية ولم يرد اثباتات تؤيد رؤيته ليلة الاربعاء و بناء عليه يكون دخول شهر ذى الحجه ، ليلة الخميس يكون الوقوف بعرفات يوم الجمعه و عيد الاضحى المبارك يوم السبت و يعتمد ذلك و يهتم على جميع الجهات - فيصل رئيس مجلس الوزراء
سپس آن شخص اظهار داشت که چون امسال روز عرفه مصادف با روز جمعه می‌باشد حج اکبر نامیده می‌شود و طبق اخبار فضیلت حج امسال مطابق هفتاد حج است.
حضرت آقا گفته او و اخبار وارده را تأیید فرمودند بعد آن شخص پس از اظهار تشکر به اتفاق همراهانش خداحافظی نموده و رفتند.
بعداً حضرت آقا همه را مرخص فرمودند.

۱- در رساله خاطرات سفر حج نگارش جناب حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) حج اکبر چنین توصیف شده است:
در تمام مراحل باید حاجی به خصوص کسانی که در راه سلوک واقع شده‌اند از توجه و تذکر غفلت نکرده دل را به یاد خدا سرگرم و از ظاهر به باطن باردارند و در طواف خانه دل بکوشند تا صاحب خانه را بیابند و حج اکبر نمایند.

آقایان مُتَضَرِّع و استاد ابراهیم هاشمی و حاج زارع کرمانی شرفیاب حضور ایشان گردیدند. حضرات ایشان به علت اینکه از مدینه تا مکه با اتومبیل رو باز آمده بودند بر اثر بادهای شدید و آفتاب سوزان و همچنین طواف این چند روزه سر و بدن مبارک ایشان سوختگی پیدا کرده بود و رویهم رفته کسالت داشتند معهدا با همان حال اعتکاف ادامه داده و می‌فرمودند ((بحمدالله بهتر شده ام)) پس از نماز مغرب و عشاء که مدت اعتکاف تمام شده بود در خدمت معظّم له به منزل آمدیم.

چهارشنبه هفتم ذی الحجة الحرام مطابق با ۱۶ اسفند ۱۳۴۶

ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب فقرا بیدار شدند، پس از نماز و قرائت قرآن و صرف صبحانه به مسجدالحرام مشرف شدیم.

هنگام مراجعت بعضی از فقرا برای خرید به بازار رفتند و بعضی در خدمت حضرت آقا به محل سکونت آمدیم. پس از صرف ناهار و استحمام مجدداً به مسجدالحرام مشرف شدیم.

از محل سکونت تا مسجدالحرام سه الی چهار کیلومتر فاصله داشت و گاهی که اتومبیل‌های حمله‌دار حاضر نبود تشریف به مسجدالحرام بسیار مشکل و کرایه ماشین گران بود؛ در روزهای اولیه مبلغ پنج ریال سعودی کرایه می‌گرفتند ولی در روزهای آخر کرایه به ده تا بیست ریال سعودی رسیده بود.

پس از مراجعت از مسجدالحرام در ایوانی که طبقه سوم عمارت بود جلسه فقری تشکیل شد. فقرای لار و یک نفر گنابادی که بعداً مشرف شده بود شرکت داشتند. پس از فاتحه اول مجلس، دستور فرمودند کتاب بخوانم. گلچین سعدی را باز کردم این غزل آمد که در بالای صفحه نوشته شده بود ((داغ محبت)) شروع بخواندن نمودم:

مشنو ای دوست که غیر از تو مرایاری هست	یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست
به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس	که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست	در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
هر که عییم کند از عشق و ملامت گوید	تا ندیده است تورا بر منش انکاری هست
نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس	که چومن سوخته، درخیل تو بسیاری هست
باد، خاکی زمقام تو بیاورد و به برد	آب هر طیب ^۱ که در طبله عطاری هست
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود	سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست
من از این دلق مرقع بدر آیم روزی	تا همه خلق بدانند که زناری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند	داستانی که بر هر سر بازاری هست

پس از آن فقرا صفا کردند و به محل‌های خود رفتند ولی آقای صمدی کرمانی طبق دستور شب را در همان منزل ماندند و حضرت ایشان پس از صرف شام استراحت فرمودند. بنده به اتفاق آقای حاج ملک صالحی و حاج آقای جواهری از ساعت نه بعد از ظهر به سوق اللیل رفتیم و یک ساعت بعد از نیمه شب خسته و مانده به منزل مراجعت و استراحت کردیم.

پنجشنبه هشتم ذی الحجة الحرام مطابق با هفدهم اسفندماه ۱۳۴۶

حضرت آقا سحر لباس پوشیدند و برای نماز به بیرون تشریف آوردند و پس از اقامه نماز و تلاوت قرآن و

۱- حمله (به فتح حا و میم) جمع حامل یعنی مسافر بر

۲- بوی خوش - هر چیز خوشبو

صرف صبحانه و قبل از اینکه به مسجد الحرام تشریف فرما شوند آقای حاج شربت اوغلی را بوسیله یکی از فقرا خبر نمودند تا در مورد حرکت بعد از ظهر برای رفتن به عرفات مذاکره نمایند. پس از حضور و مذاکره، قرار شد ساعت چهار بعد از ظهر وسیله حرکت آماده باشد که پس از غسل و پوشیدن احرام به حرم مشرف شویم ولی هرچه منتظر شدیم وسیله حاضر نشد. نیم ساعت به غروب حضرت آیه الله العظمی حکیم با همراهان وارد و در طبقه دوم عمارت که ما در آن منزل داشتیم و سالن بسیار مجللی داشت وارد شدند.

حضرت آقا و مشایخ عظام و همگی فقرا به دیدن ایشان رفتند و چون مغرب نزدیک بود در همانجا نماز جماعت اقامه و افرادی که حضور داشتند به حضرت آیه الله حکیم اقتدا نمودند. پس از اتمام نماز در همان حال احرام که هنوز وسیله حرکت به عرفات حاضر نشده بود شام صرف شد. پس از شام وانت سربازی حاضر شد و در آن قرار گرفتیم و طبق دستور جلسه فقری تشکیل و بوسیله جناب آقای ثابتعلی فاتحه اول مجلس خوانده شد و اشعاری از مناجات خواجه عبدالله انصاری قرائت گردید و لبیک گویان بودیم. پس از نیم ساعت اتومبیل سرپوشیده خانها حاضر گردید و به سمت عرفات حرکت نمودیم و در راه بنده کمترین، حسب الامر اشعاری از خواجه عبدالله انصاری را می خواندم... و نیز اشعاری از بابا طاهر عریان زمزمه می کردم و حضرت آقا با حال مخصوص به خودشان گاهی نوای لبیک سر می دادند و زمانی مناجات و دعاهای وارده را قرائت می فرمودند.

عرفات

در حدود ساعت ۹/۵ بعد از ظهر وارد عرفات شدیم. هوای عرفات صاف و بسیار شفاف بود. فاصله عرفات تا مکه معظمه در حدود ۲۴ کیلومتر است و عرفه نام کوهی است که در دامنه آن صحرای عرفات قرار دارد. حضرت شاه نعمه الله ولی در کتاب اسرارالعبادات می فرماید: ((عرفه مقام معرفت است به حق و روز عرفه وقت معرفت قرب عید وصال است و معرفت حق بر ما واجب و عارف تمام آن است که به مقتضای معرفت ربی بربی عارف معرفت ذات او بذات او باشد. اثبات وجود ذات به ادله عقلیه و نقلیه نصف معرفت است. اما حقیقت ذات الهیه غیر معلوم لاجرم عارفان گفتند سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و قال رسول الله (ص) کلکم فی ذات الله حمقاء.

((بنده ذات خدا کجا داند آری ذات خدا خدا داند)).

در صحرای عرفات در نزدیکی چادرهای امور سرپرستی خیمه های بسیاری برپا شده بود. چند خیمه اختصاصی نیز وجود داشت که بعد معلوم گردید که دو تای آنها متعلق به حضرت آیه الله حکیم و همراهان ایشان است و یکی هم متعلق به حضرت آقا و همراهان است. برای خانها و سایر آقایان خیمه بزرگی برپا شده بود که در آن مسکن نمودیم. جناب آقای عزتعلی و جناب آقای ثابتعلی مشغول نماز و ادعیه وارده شدند. سایرین هم بعضی نشسته و بعضی استراحت نمودند که از خیمه مجاور بوسیله بلندگو زیارت عرفه و بعد روضه حضرت ابوالفضل خوانده شد.

جمعه نهم ذی الحجه الحرام مطابق با ۱۸ اسفندماه ۱۳۴۶

ثلث آخر شب متفقاً بیدار شدیم. طبق اشاره حضرت آقا شروع به خواندن دعای کامل نمودم و همگی گوش می دادند و به آهستگی زمزمه می کردند. پس از اذان نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا کردیم و بعد از قرائت قرآن، صبحانه صرف شد. پس از آن افراد مختلف از جمله جناب آقای دکتر مشایخی سفیر کبیر و امیرالحاج و آقای دکتر بهرمان رئیس امور سرپرستی کاروان پزشکی و آقای محلاتی شیرازی به دیدن حضرت آقا آمدند. بعداً آقای مهندس کوچک فهیمی و آقای حاج محمود شربت اوغلی آمدند و به تقاضای آقای مهندس فهیمی (یکی

از عموزادگان نگارنده) عکسها و فیلم‌هایی برداشته شد. آن روز حضرت آقا کمی کسالت داشتند و آقای محلاتی گل آویشن شیرازی و مقداری شربت به لیمو برای ایشان آوردند. نزدیک ساعت ده صبح چون فقرا خستگی و بیخوابی شدید داشتند استراحت نمودند. در ساعت ده و نیم از بلندگوها صدا بلند شد که حضرت آیه الله حکیم با همراهان وارد می‌شوند و اقامه نماز جماعت می‌نمایند. فقرا همگی بیدار شدند چون حضرت آقا کسالت داشتند به مشایخ دستور فرمودند که در نماز جماعت شرکت نمایند ما هم در صف اول قرار گرفتیم. مرتب از بلندگو اعلام می‌شد که نیت کنید از ظهر تا شب در عرفه توقف می‌کنیم. حضرت آیه الله در میان سلام و صلوات وارد خیمه بزرگ شدند عکاسان و فیلمبرداران با اجازه قبلی عکسبرداری و فیلمبرداری می‌نمودند. قبل از شروع به نماز حضرت آیه الله شروع به صحبت کرد و با همان لهجه ترکی و بسیار با حال، ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل نمود. در حالیکه حضرت آیه الله با بادبزن‌های دستی متعددی باد زده می‌شدند عرق از سر و صورتشان می‌ریخت. بعد از آن نماز ظهر و عصر به ترتیب خوانده شد و پس از نماز ناهار و میوه صرف شد. بعداً دعای عرفه حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوسیله نگارنده خوانده شد. و مشایخ و فقرا نیز همراهی فرمودند. مقصود شارع مقدس اسلام از تشریح این مناسک توجه دادن افراد است به مبدأ لایزال حضرت احدیّت و تضرع و زاری به درگاه او از حضرت رسول خدا(ص) مروی است که فرمود: **خیرالدعاء یوم العرفه و خیر ما قلت انا و النبیون من قبلی ((لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير))** یعنی روز عرفه بهترین ایام سال است و بهترین دعا، دعائی است که در روز عرفه خوانده شود و بهتر از هر دعا دعائی است که من و انبیاء قبل از من قرائت نموده‌اند (که دعاء مذکور باشد) و اعظم اعمال حج و قوف در عرفات است.

دعای عرفه

دعای عرفه که از ادعیه و مناجات‌های ابی عبدالله الحسین علیه السلام است در کتب ادعیه من جمله در کتابی به نام ((نیاز موقّق)) با ترجمه و نثر و نظم به قلم و اثر طبع آقای مهندس نصرت الله اربابی (موقّق) آمده است. در اینجا من باب تیمن و توسّل فقط چند سطری از آن آورده می‌شود. آقای اربابی از فقرای بسیار بزرگوار و دارای طبعی بسیار روان هستند. پند صالح را نیز بنظم در آورده‌اند که به نام ((پندنامه صالح)) چاپ شده است. و اینک قسمتی از دعای عرفه:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَ أَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ مُقَرَّرًا بِانْكَ رَبِّي وَ إِلَيْكَ مَرَدِّي اِبْتِدَاءً نِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئًا مَذْكَورًا وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ آمِنًا، لِرَيْبِ الْمُنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَ السَّنِينَ فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ، صَلْبِ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ، تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لَطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيْمَةِ، الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي لِلذِّي، سَبَقْتَنِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ، رَوَّفْتَنِي بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَابِغِ نِعْمِكَ.

خداوندا تو را خواستارم و بکردگاریت گواهی می‌دهم و اقرار دارم که تو پروردگار منی و بازگشتم بسوی تو است. پیش از این که به جهان هستی پای نهم تو بخشش خود را آغاز کردی و از خاکم آفریدی و در حالی که از حوادث زمان و پیش‌آمدهای دوران و دگرگونی روزگاران نگهدارم بودی در پشت پدرانم جای دادی و همین‌گونه درگردش ایام گذشته و دوران پیشین پیایی از پشت پدری به شکم مادری جای گرفتم و از آنجاکه با من مهربان بودی و لطف و احسان داشتی مرا در دوره پیشوایان کفر و گمراهی که پیمان ترا شکستند و پیمبرانت

را تکذیب کردند به جهان نیاوردی ولی در زمانی که آفتاب هدایت (ببرکت وجود خاتم پیمبرانت) تابان و یافتنِ راه راست آسان بود مرا بوجود آوردی و پرورش دادی و پیش از این نیز با آفرینش نیکو و بخشش نعمتهای فراوان بمن مهربانی‌ها کردی.

<p>خدایا رو به درگاه تو دارم همی دانم تویی یکتا خدایم در آغازی که من نابود بودم مرا از خاک پاکی آفریدی ز هر گونه دگرگونی دوران ز طوفان حوادث و ز بلاها که تا پی در پی از صلب پدرها یکایک انتقالم گشت تأمین از آن جایی که بودت لطف و احسان به عهد پیشوایان تبه‌کار که با پیمان شکستم ره سپردند نیاوردی بدین دار فنا ولیکن در زمانی بارالها که پرتو افکن آمد در جهانت چو در علم ازل بودت مقرر در این عهد هدایت هر چه بودم نمودی مهربانی با من از پیش</p>	<p>گواهی بر خدایی تو دارم پس از مردن به سویت باز آیم ز جود خویش بخشیدی وجودم مکانم صُلب آبائم گزیدی ز آفات و گزند روزگاران نجاتم داد احسان و عطاها گرفتم در بطون مادران جا در ایام گذشته عهد پیشین رؤف و مهربان بودی فراوان همه در راه کفرت گام بردار رسولان تو را تکذیب کردند نکردی با ظلالت آشنایم مرا از مهر آوردی بدینا وجود خاتم پیغمبرانت هدایت بهر من کردی میسر بپروردی سرا پای وجودم بپروردی به لطف و نعمت خویش</p>
--	---

حرکت از عرفات و رفتن به سوی مشعرالحرام

نزدیک غروب آفتاب آقای حاج شربت اوغلی به خیمه ما مراجعه و قرار شد به محض اینکه آفتاب غروب نمود حرکت نمائیم. نماز مغرب و عشاء را خواندیم و آماده حرکت شدیم بعد اطلاع دادند چون تأخیر حرکت داریم شام صرف شود. پس از صرف شام نیز خبری نشد. تقریباً بیشتر خیمه‌های صحرای عرفات برچیده شده بود. از این پیش آمد آثار ناراحتی از چهره همگان مشاهده میشد. حضرت آقا و حاج آقای روح الامین چند بار تذکر دادند که شما در تهران قول دادید که همیشه یک دستگاه اتومبیل سواری در اختیار ما چند نفر بگذارید چرا به قولتان رفتار نمی‌کنید؟ بهر حال در زیر آسمان کبود و صاف و شفاف در حالیکه ماه و ستارگان جلوه و درخشندگی خاصی به صحرای عرفات داده بود حلقه وار دور هم نشسته منتظر اتومبیل بودیم. در این هنگام نماینده حضرت آیه الله حکیم (آیه الله دیلمقانی) به دیدن حضرت آقا آمدند چادر آنها هم برچیده شده بود. تا نیم ساعت بعد از نیمه شب با اعتراضهای پیاپی افراد یک ماشین بزرگ باری حاضر و حجاج هم پشت سرهم به طور فشرده سوار شدند و به سمت مشعرالحرام حرکت کردیم.

مشعرالحرام

ساعت چهار بعد از نیمه شب در مشعرالحرام توقف نمودیم. مشعرالحرام کوهی است صغیر که در آخر مزدلفه قرار

دارد و اسم او قُزَح (بضمّ قاف و فتح زاء) می‌باشد که اگر بتوانند باید به بالای آن بروند و الاً در پای آن توقف نمایند و رو به کعبه معظمه نموده به تحمید و تهلیل و تکبیر و تسبیح مشغول شوند و مستحب است که بگویند **اللهم وقفنا فيه و اريتنا آياه و وقفنا لذكرك كما هديتنا و اغفر لنا و ارحمنا كما وعدتنا بقولك و قولك الحق.**

مزدلفه

مزدلفه محلّ تجمّع است و همان مشعرالحرام است که ما بین عرفه و منی واقع است و معنی آن راه رفتن به قدمهای کوچک کوچک است و نزدیک بهم مانند کسیکه پاهایش مقید به زنجیر باشد. حضرت شاه نعمه الله ولی در اسرار العبادات می‌فرماید: ((معنی مزدلفه قرب است و عمل در محلّ قرب، قربت است و اگر فوت شود صفت قربت در محلّ قربت حج نباشد زیرا که حج نشأة کامله است از مجموع افعال معینه، و این افعال حج را به مثابه صفات نفسیه است، که اگر واحدی از این صفت زایل شود موصوف به آن صفت نماند و هر عبادتی که مرکب از اشیاء مختلفه بود صحت آن عبادت به مجموع ارکان آن عبادت است و در عبادت آن را رکن خوانند و در ذوات و اعیان صفت نفسیه.

دریاب که نکته‌ای شریف است تقریر و عبارتی لطیف است

در مراجعت از عرفه به مزدلفه کثرت تلبیه در هر موطنی مستحب است و مستحب است که گوید:

لا اله الا الله و الله اکبر و تکرار کند و می‌گوید اللهم اليك ارجو فتقبل نسکی و وقفنی و ارزقنی فيه اکثر مما اطلب و لا تخيبي انك انت الجواد الكريم و آن شب که شب عید است و از حیث زمان و مکان بسیار شرافت دارد باید که تا روز بخواندن دعا و قرآن مشغول باشد.

هر که آن شب زنده دارد بنده دل زنده‌ای است آفرین بر خدمتش زیرا که نیکو بنده‌ای است)).

در آن صحرا مشغول جمع‌آوری سنگ ریزه برای رمی جمرات شدیم. افراد با چراغ دستی‌های خود از وسط خارهای مغیلان مشغول جمع‌آوری سنگ ریزه بودند که ناگهان صدائی به گوش رسید معلوم شد که حاج آقای سالک نزدیک راه مشغول جمع‌آوری سنگ ریزه بوده که سپر اتومبیل سواری به سر او اصابت نموده و مجروح گردیده‌است. هنگام مراجعه دیدم خانم بسیار موقری که تمام بدنش را لباس سفید پوشانیده و فقط گردی صورت او باز بود نزدیک اتومبیل سواری که شماره مخصوص کویت داشت سر آقای سالک را روی زانوهای خود گرفته و با حوله قرمز رنگ بسیار تمیز و نسبتاً بزرگی سر او را نگهداشته که خون ریزی نکند و مرد نسبتاً جوانی هم در نزدیک اتومبیل ایستاده و شماره آن را یادداشت کرده بود و به فکر آمبولانس بود. آقای خضری پزشک‌یار کاروان که از اهل قزوین و جوان بسیار با محبتی است رسید و سر آقای سالک را پانسمان نمود و زخم سر را با نوار چسب طبی بست و او را داخل ماشین باری جهت استراحت قرار داد. پس از جمع‌آوری سنگ ریزه مجدداً حرکت کردیم و قدری جلوتر توقف نمودیم. آقایان عزتعلی و ثابتعلی به نماز نافله شب مشغول شدند. هوا در آن مکان بسیار سرد شد که اغلب حجاج پتوهای خود را روی لباس احرام بدوش کشیدند، بعد از اذان، در آن بیابان که هوا بسیار صاف و شفاف بود و نسیم سحری می‌ورزند، نماز صبح را به پیر بزرگوارمان اقتدا نمودیم.

شنبه دهم ذی الحجة الحرام مطابق با نوزدهم اسفندماه ۱۳۴۶

پس از ادای فریضه صبح و قرائت قرآن کریم اشیاء خود را نزد شخص عربی که با آقای شربت اوغلی آشنا بود گذاشته همراه سایر دسته‌ها و قبیله‌ها پیاده حرکت کردیم که قبل از طلوع آفتاب از آخر مزدلفه یا مشعرالحرام

بگذریم. حضرت آقا از جلو و سائیرین از عقب ایشان براه افتادند و حقیر روسیاه این شعر باباطاهر را مرتباً زمزمه می‌کردم:

بروی دلبری گر مایلیم استم مکن منعم گرفتار دل استم
خدا را ساریان آهسته میران که مو وامانده این قافله استم

در این چند ساعت کوتاه شب روحانی و وقوف در مشعرالحرام بیش از یک میلیون انسانهای سفیدپوش در زیر نور ماهتاب و تشعشع ستارگان در وادی مشعر با زمزمه دعا و مناجات و چشم‌های اشک‌آلود دستهای پر امید خود را به سوی الطاف و عنایات حق بلند کرده به تضرع و زاری و توبه و انابه کوشش و مجاهده می‌نمودند:

الهی بی پناهان را پناهی بسوی بی پناهان کن نگاهی که
الهی تکیه بر لطف تو کردم جز لطف ندارم تکیه گاهی
امید لطف و بخشش از تو دارد اسیری، شرمساری، روسیاهی

زمزمه کنان و لیبیک گویان از آخر مزدلفه که بوسیله علامت تعیین شده بود گذشتیم و وارد صحرای منی شدیم. در منی از بلوغ اُمْنیه^۱ است حضرت شاه نعمه الله ولی در اسرار العبادات می‌فرماید: ((چون حاجی به منای مشروع رسد به نهایت رسیده باشد، لاجرم محلّ قربان باشد، و این را بخواند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنَا سَالِمًا مَغْفًا، اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي قَدِ اتَيْتَهَا و أَنَا عَبْدُكَ و فِي قَبْضَتِكَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ أَوْلِيَائِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَرَمَانِ وِ الْمَعْصِيَةِ فِي دِينِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.))

تمام بیابان و کوه خیمه‌های گوناگون برپا شده بود. عربهای محلی در غارها و قلّه‌های کوه خیمه‌های خود را برپا نموده بودند. جمعیت هم اغلب با کوله پشتی و دیرک چادرها در حرکت بودند. بعضی از خانم‌های سیاه پوست علاوه بر اینکه در حال احرام بارهائی بردوش داشتند بچه‌های خردسال خود را بطور جالبی بر دوش گرفته بودند و با قافله حرکت می‌کردند و به همان حال وارد صحرای منی می‌شدند. در محلی که تعیین شده بود توقف نمودیم.

رمی جمرات

بیدار دلان بخاطر می‌آوردند حالت حضرت ابراهیم خلیل الله را که فرزندگرمی خود را به امر حضرت حق جلّ ذکره مثل چنین روزی در این صحرا برای قربانی آورد، شیطان چندین مرتبه بر اسمعیل ظاهر شد و خواست او را از این امر باز دارد و حضرت اسمعیل به امر پدر بزرگوار خویش او را با سنگ‌ریزه راند و از خود دور کرد، از این جهت رمی جمرات یکی از ارکان حجّ قرار داده شد. پس از صرف چای و آب برای رمی جمرات عازم شدیم.

((جمرات به معنی جماعات است و در هر جمره^۲ از جمرات ثلاثه هفت سنگ ریزه به هفت مرتبه به نوبت باید انداخت و هر سنگی اشاره است به یکی از صفات سبعة سلْبیه از ذات حق تعالی پس جمره اولی برای معرفت ذات است و جمره ثانیه در اثبات صفات سبعة الهیه است و هر یک از احجار که انداخته شود اشاره بر اثبات صفتی از صفات سبعة ثبوتیه می‌باشد که عبارت است از:

۱- اُمْنیه (بضم همزه و فتح یای مشدّد) به معنی امید و آرمان است پس منی یعنی رسیدن به سر حدّ آمال و آرزو.
۲- جمره به معنی اخگر، یک تکه آتش، یک سنگ ریزه و جمرات حجّ نام سه موضع است که آنها را جمره الولی و جمره الوسطی و جمره العقبه می‌گویند.

علم، حیوة، قدرت، اراده، سمع، بصر و کلام.

و جمره ثالثه در اثبات افعال است)) که بیان تفصیل آن در این مختصر گنجایش ندارد و موجب ملال است. در این مکان جمعیت برای رمی جمرات^۱ به قدری بهم فشار می‌آوردند و به یکدیگر تنه می‌زنند که از توصیف خارج است و باید مسئولین امر در این باره تدبیری بیندیشند که همه حجّاج بتوانند این وظیفه دینی را با کمال آسایش و آرامش جسمی و روحی و با امنیت مالی انجام دهند. بهرحال خود را برای این صحنه کارزار آماده نمودم و بهر ترتیبی بود به محلّ نزدیک شده و پس از انداختن هفت سنگ ریزه در جمره اولی خود را کنار کشیدم.

دیدم حضرت آقا و چند نفر دیگر از فقرا در کناری ایستاده و موفق به رمی جمره نشده‌اند. با کسب اجازه به نیابت از آقایان مجدداً در میان جمعیت فرو رفته و به نیابت از آنان رمی جمره را انجام دادم. پس از مراجعت متوجّه شدم کفشهایم و مبلغ دویست تومان وجه که برای خرید قربانی داشتم به سرقت برده‌اند. وقتیکه جریان را حضور مبارک ایشان عرضه کردم فرمودند ((این پول را باید ما بپردازیم)) ولی بنده قبول نکردم.

قربانی

حال باید خود را برای مراسم قربانی آماده نمایم. روز عید است که آن را یَوْمُ النَّحْرِ نیز گویند، حضور در محل قربانگاه اثری عظیم دارد ولی با آن ازدحام جمعیت، کمتر حال توجه دست می‌دهد. به دستور حضرت آقا، آقای حاج امیر سعیدی داوطلب گردید که به قربانگاه رود و برای خود و به نیابت از سایرین قربانی کند و مراجعت نماید. حضرت ایشان دعای قربانی کردن را بوی تعلیم دادند و او به قربانگاه رفته و نیابت را انجام و مراجعت نمود و معلوم گردید که برای هر یک قربانی مبلغ نود و یک ریال سعودی و یک ریال هم برای ذبح پرداخته بود. با مراجعت ایشان تقصیر نمودیم و شیرینی خوردیم. لازم می‌دانم در اینجا فلسفه قربانی را مختصراً توضیح دهم

فلسفه قربانی

در قرآن کریم است که می‌فرماید: **فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ^۲**: چون پدر و پسر به امر خدا تسلیم گردیدند و فرزند

^۱ - رَمَى جَمَرَاتُ نشانه طرد شیطانت نفس و پلیدی اجتماعی است و این سه عقبه نشانه استعمار و استثمار و استحمار چه درونی و چه بیرونی است، لذا این حالت انقلاب بشری در جهت درونی و بیرونی در حقیقت مبارزه و تحرک و جهاد است که باید بطور مستمر و با استمداد از عنایات حق مهار گردد. در اینصورت است که فوز عظمی نصیب گردیده به شاهراه کمال راه می‌یابد و الا بقول مولوی

گاه خشم و گاه شهوت مردکو عاشق مردی چنینم کو بکو

سالک راه نیز باید شیطان درونی خود را به شُهْبُ ذکر و فکر دور نموده آنگاه نفس خود را در مقابل محبوب قربان نماید. حاجی نیز مأمور است در منی ابتدا توسط زدن سنگ بر جمرات معین که نشانه شیطان و برای سیر انسان مانع راه است هواجس و خیالات را از خود دور نموده و پس از آن در آنجا قربانی کند؛ آنگاه که نفس خود را قربانی نمود می‌تواند به امر خدا نعمت‌های دنیوی بهره‌مند شود.

شب یازدهم و دوازدهم را نیز باید در منی بیتوته نماید و روزها رمی جمرات کند زیرا:

((نفس را هفتصد سراست و هر سری از فراز عرش تا تحت الثری))

^۲ - آیه مبارکه ۱۰۳ از سوره صافات یعنی:

((پس چون پدر و پسر هر دو تسلیم حکم خدا شدند و ابراهیم(ع) پیشانی او را بر زمین گذارد...))

را برای قربانی خوابانید صورت مبارک فرزند را بروی خاک نهاد که مبادا مهر پدری بجوش آید و در دستی سستی پدید آید و امر ذبح را نتواند انجام دهد **وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا** کارد را به گلوی جوانش گذارد. ما او را ندا دادیم ای ابراهیم به یقین خواب تو راست بود کارد را از گلویش بردار **إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُمِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ**^۲ که ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. محققاً این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال اهل ایمان را روشن و آشکار می‌سازد که در راه خدا از هر چیز که به نزدشان عزیز و گرامی است می‌گذرد و برای اوگوسفندی فرستادیم و او را به ذبحی بزرگ فدا دادیم. حضرت شیخ محی الدین مشهور باین عربی در کتاب فصوص الحکم در ذیل **حکمة علیہ فی کلمة اسمعیلیہ** اشعاری دارد که از جمله این شعر است:

فَيَأْتِيَتْ شِعْرِي كَيْفَ نَابَ بَدَاثَةِ شَخِصٍ كَيْشٍ عَنِ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ؟!!

(ای کاش سرّ این مطلب بر من آسان شدی که چگونه گوسفندی در فدای خلیفه الرحمن مقام نیابت پیدا نمود؟!)(فصوص را دانشمندان و بزرگان عالم عرفان شرح‌های بسیار نوشته‌اند از جمله حضرت شاه نعمه الله ولی قدس سرّه چند رساله شرح داده است در این مورد می‌فرماید: ((قربانی سه قسم است در درجه اول گوسفند است که عرب آن را **عَنَمٌ** گوید و غنم را نسبتی است با روح زیرا که خداوند **كَبِشُ** را که نوع ذکور آن است فدای نبی مکرم خود گردانید و بعد می‌فرماید:

((مراد از انشای این ابیات بیان سرّ توحید است که حقیقت واحده است که در صور مختلفه و متعدده اکوان و اعیان ظاهر گردیده و در حقیقت **او بود که فدای او بود**. بنابراین درجه غنم به اعتباری از سایر حیوانات ارفع است. دوم گاو است که عرب آن را **بَقْرَه** گوید. و بقره را با نفس مناسبتی است زیرا که در میان بنی اسرائیل یکی کشته شد و درباره قاتل اختلاف نمودند و هرکس سخن گفت: **امرهم الله أن يذبحوا بقرةً و يضربوا الميتَ ببعضها فيحیی باذن الله**^۳ پس معلوم شد که میان بقره و نفس نسبتی است. سوم شتر است که عرب آن را **إِبِلٌ** گوید و میان ابل و جسم نسبتی است در اسم، زیرا که **بُدْنَه** اسمی است که از اسماء ابل و **بُدْنَه** جمع است و مفرد آن **بَدْنٌ** و جسم انسان را بدن می‌خوانند و بدن از عالم طبیعت است و میان الله تعالی و طبیعت دو درجه فاصله است یکی عقل اول و دیگری نفس کلیه، و طبیعت در درجه سوم است و این بعید است از قرب الهی:

گر توانی هر سه را قربان کنی جمله را ایثار درویشان کنی

اگر مقام قربانی کردن کسی که اعمال حج را بجا می‌آورد تا این حد به مقام قرب و عرفان و شهود رسیده باشد که در پیشگاه با عظمت محبوب حقیقی عقل و نفس و جسم را در بازد به حقیقت حج پیوسته است.)) سعدی فرماید:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

حضرت پیر بزرگوار با اینکه دو شب بی‌خوابی کشیده و شب قبل از آن هم نخوابیده و خستگی و صدمه زیاد

۱- آیه مبارکه شماره‌های ۱۰۴ و ۱۰۵ از سوره صافات یعنی:

((و ندا کردیم ما او را اینکه ای ابراهیم به تحقیق راست کردی خواب خود را...))

۲- آیه مبارکه شماره‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ از سوره صافات یعنی:

((به درستی که این ابتلا و امتحان آزمایشی است آشکارا و فدا دادیم اسمعیل را به ذبح بزرگ...))

۳- قسمتی از آیه ۶۷ و ۱۷۳ از سوره بقره که بهم تلفیق شده است. البته حضرت شاه تمام کلمات این دو آیه را عیناً بکار نبرده بلکه از مفهوم آن استفاده کرده‌اند.

دیده بودند و صبحانه نیز میل نکرده بودند فرمودند((هرکس تصمیم داشته باشد که به مکه بیاید کمی چای می‌خوریم و حرکت می‌کنیم که بقیه اعمال را انجام دهیم و شب مراجعت می‌نمائیم)). بنده هم که قربانی کرده بودم داوطلب شدم که در خدمت حضرت ایشان بروم. آقایان عزتعلی و ثابتعلی فرمودند: ((شما دیشب در صحرای عرفات علاوه بر بیداری صدمه خورده‌اید و از بینی شما خون آمده است باید استراحت کنید و اگر در حال بیماری بروید حرام است)). بنده از رفتن به مکه محروم و منصرف شدم. حاج آقا جواهری داوطلب شد آقایان مشایخ اظهار داشتند که شما قربانی نکرده‌اید و وکیلی که فرستاده‌اید هنوز برنگشته است لذا رفتن شما ممکن نیست. ایشان اظهار داشتند بنده آمده‌ام که در خدمت پیرم باشم در صورت لزوم برای این تقصیر قربانی دیگر می‌کنم. بعد معلوم گردید که آقای حاج عزیز کرمانی که از طرف حاج آقای جواهری وکالت داشته قربانی کرده و مراجعت نموده است و رفتن وی خالی از اشکال است.

در اول ظهر حضرت آقا و حاج آقا جواهری و حاج امیر سعیدی به سمت مکه معظمه حرکت نمودند و بقیه همراهان که خیلی خسته و بعضی بیمار بودند استراحت کردند و حضرت آقا نزدیک غروب پس از انجام بقیه اعمال حج مراجعت فرمودند و با اینکه هر نفر پنج ریال سعودی برای مراجعت از مکه به منی کرایه پرداخته بودند مقدار زیادی پیاده راه پیمائی کرده بودند. پس از اقامه نماز مغرب و عشاء مجلس فقری تشکیل و مناجات بوسیله حاج آقای ملکی و فاتحه الاولیاء بوسیله جناب آقای ثابتعلی خوانده شده.

یکشنبه یازدهم ذی الحجة الحرام مطابق با بیستم اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت سه بعد از نیمه شب حضرت آقا بیدار شدند و به ترتیب فقرای دیگر هم بیدار شدند و تجدید وضو نموده همگی مشغول راز و نیاز به درگاه حضرت بی‌نیاز گردیدند. اذان صبح و اقامه نماز جماعت گردید. پس از نماز و قرائت قرآن صبحانه صرف شد و هنگام طلوع آفتاب برای رمی جمره حرکت نمودیم. پس از رمی جمره اولی بواسطه تراکم و ازدحام جمعیت فقرا از یکدیگر جدا افتادند و برای رمی جمره ثانیه هر یک علیحده اقدام نمودند. از قرار معلوم همسر آقای عزتعلی بواسطه ضعف بنیه به زمین می‌افتند و خانم آقای لامعی ایشان را از زمین بلند نموده و برای رمی جمره ثالثه می‌روند. در آنجا هم همسر آقای عزتعلی بر اثر ازدحام موفق نمی‌شوند و وکیل می‌گیرند. پس از خاتمه رمی جمرات خانم آقای لامعی متوجه می‌شود که مبلغی در حدود سه هزار و پانصد تومان از جیبش ربوده‌اند از این پیش آمد بسیار متأسف شدیم ولی ناچار مراجعت نمودیم. حضرت آقا فرمودند ((کسانی که به مکه نرفته‌اند بدون تأخیر امروز اعمالشان را انجام دهند)). جنابان عزتعلی و ثابتعلی و آقایان صفوی راد، مصطفائی، سالک و نگارنده برای بقیه اعمال به مکه حرکت کردیم. به آقای سالک گفتم مواظب باش آقایان را گم نکنی بعد که به آقایان رسیدیم دیدم آقای سالک نیست مدت زیادی زیر آفتاب گرم منتظر مانیدم او را نیافتیم. آقای صفوی به دنبال وی رفت خیلی طول کشید و نیامدند. بنده چون بعد از ظهر در امور سرپرستی ایران در منی کار داشتم اجازه گرفتم که به تنهایی به مکه بروم. آقای مصطفائی هم اجازه گرفت با هم بوسیله اتومبیل کرایه حرکت نمودیم و آقایان هم منتظر آقای سالک و آقای صفوی راد ماندند. پس از ورود به مسجد الحرام آقای مصطفائی فرمودند تو اول طواف نما تا من رفع خستگی نمایم بعد من طواف می‌نمایم لذا مشغول طواف شدم وقتی مراجعت نمودم دیدم آقای سالک نشسته است هم تعجب کردم و هم خوشحال شدم جریان را پرسیدم اظهار داشت من آقایان را گم کردم اتومبیل آمد و مرا آورد. چون حضرت آقا در این محل معتکف بودند من هم این محل را انتخاب کردم و پس از انجام طواف برای استراحت به اینجا آمدم و برای مواظبت ساک دستی آقای مصطفائی ماندم. ایشان برای طواف و آقای سالک برای سعی بین صفا

و مروه رفتند. بنده نیز پس از سعی بین صفا و مروه چون زیاد خسته شده بودم و در اداره سرپرستی هم کار داشتم حَجَّةُ النَّسَاءِ را به روز بعد موکول نموده و با زحمت زیاد یک تاکسی کرایه‌ای پیدا نموده و نفری پنج ریال سعودی کرایه دادیم ولی بر اثر کثرت جمعیت اتومبیل نمی‌توانست به سرعت حرکت نماید. در حدود چهار ساعت در راه بودیم. برای اینکه زودتر به کارم برسیم پیاده شده به اداره امور سرپرستی رفتیم و شرح جیب‌بری‌های فراوان را نوشته و به پلیس شکایت کردم ولی رئیس اداره سرپرستی اظهار داشت که مبلغی در حدود یکصد و هشتاد ریال سعودی را هم از جیب یکی از اطباء زده‌اند. در چادر بزرگ امور سرپرستی جماعت زیادی بودند و در سمت راست خیمه سرپرستی خیمه امور پزشکی برپا بود و آقایان پزشکان حضور داشتند و مشغول انجام وظیفه بودند.

از آنجا به خدمت حضرت آقا مشرف گردیدیم. پس از مدتی آقای مصطفائی آمد ولی آقای سالک نبود معلوم شد که پس از پیاده شدن نگارنده از اتومبیل ایشان هم هوس پیاده‌روی نموده و از اتومبیل پیاده می‌شود و معلوم نبود به کجا رفته است همگی ناراحت شدیم مخصوصاً حضرت آقا با حالت اندوهناکی نشسته بودند. نماز مغرب و عشاء خوانده شد باز هم آقای سالک نیامد شام صرف گردید پس از آن هر کدام از طرفی به جستجو پرداختیم. بنده به مسجد خیف رفتم و با بلندگوی مسجد چندین بار آقای سالک را صدا کردم ولی اثری ظاهر نشد. هنگام خواب آقای سالک وارد شد، معلوم گردید ابتدا به مسجد خیف رفته است و بعد از آن هم راه آمدن را گم کرده و به کاروان طریقت رفته و از آنجا دکتر شفیعیان ایشان را راهنمایی نموده‌اند.

دوشنبه دوازدهم ذیحجه الحرام مطابق ۲۱ اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت سه بعد از نیمه شب بیدار و مشغول عبادت و راز و نیاز به درگاه الهی شدیم. پس از اذان صبح اقامه نماز گردید و بعد از قرائت قرآن آقای حاج ملک صالحی مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری و شیخ بهائی خواندند و فقرای گراش لار هم وارد شدند یکی از آنها اظهار داشت که از دیروز تا کنون آقای مراد اوسه گم

۱- قسمتی از این مناجات‌ها به شرح زیر تقدیم می‌شود:

الهی دیگران مست شرابند و من مست ساقی، مستی ایشان فانی است و از من باقی.

مست توام از جرعه و جام آزادم	مرغ توام از دانه و دام آزادم
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو	ورنه من از این هر دو مقام آزادم

الهی، گهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست، گهی به تو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست.

الهی، تو آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی چنانی، عظیم شأنی و بزرگ احسانی، عزیز سلطانی، دَیَّان و مهربانی، هم نهانی و هم عیانی، دیده را نهانی و جان را عیانی، من سزای تو ندانم و تو دانی.

بعد اشعار زیر را از شیخ بهائی خواندند:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی	تا دمی بر آسایم زین شراب جسمانی
بهر امتحان ای دوست گر طلب کنی جان را	آنچنان بر افشانم کز طلب خجل مانی
بی وفا نگار من می‌کند بکار من	خنده‌های زیر لب عشوه‌های پنهانی
دین و دل بیک دیدن باختیم و خرسندیم	در قمار عشق ای دل کی بود پیشیمانی
خانه دل ما را از کرم عمارت کن	پیش از آن که این خانه رو نهد بویرانی

ضروری است در اینجا از فقیر بزرگوار آقای سید حسین صالح پرست که در تکمیل بعضی اشعار مانند شعر فوق که فقط یک بیت آن در دسترس بوده و ایشان با همت عالی خود بقیه ابیات را تهیه و تنظیم نموده‌اند سپاسگزار بوده و سلامت و توفیق بندگی برای ایشان از خداوند مَنّان مسئلت دارم.

شده است. از این حیث ما خیلی نگران شدیم. صبحانه حاضر شد پس از صبحانه که فقرای گراش تصمیم داشتند در تعقیب ایشان به مکه بروند آقای مراد اوسه وارد شد همگی خندان و خوشحال شدیم از ایشان جریان را سؤال کردیم اظهار داشت از مکه دوستان را گم کردم و خودم را برای شب به منی رساندم که باید توقف می‌کردم... ضمناً با همان لهجه بی‌آلایش لارستانی اضافه کرد: آقا دیشب صدبار دور سه تا شیطان گشتم و خسته شدم و وسط سه شیطان خوابیدم و بالاخره به خواست خداوند طلوع فجر نجات پیدا کردم. از این بیان حضرت آقا و فقرا متبسم و خندان شدند و او هم صبحانه خورد و همگی آنها خداحافظی کرده رفتند. پس از طلوع آفتاب برای رمی جمره رفتیم ولی از همان شیطان اول هجوم جمعیت دوستان را از هم جدا کرد. آقای خضری که فقیر با محبتی است سعی می‌کرد از حضرت آقا فاصله نگیرد.

رمی شیطان نفس

در نزدیکی شیطان بزرگ مشاهده شد که آقای جواهری بالای دیوار رفته با حالت مخصوص ریگها را بر سر و روی شیطان می‌ریزد. پس از مراجعت به منزل حضرت آقا فرمودند: ((رمی جمره باید تعداد معینی و با نیت زده شود و غیر آن باطل و باید اعاده شود.)) مشارالیه اظهار داشت: بنده ابتدا طبق دستور بزرگان عمل کرده بودم ولی برای اینکه نفس اماره را به کلی سرکوب کرده باشم از خدای بزرگ خواستم که با زدن این شن‌ها شیطان نفس سرکوب شود.

بعد آقایان دکتر معدّل و محلاتی و سایر فقرا آمدند و قرار شد بعد از ظهر به مکه حرکت نمائیم برای اینکه اگر تا غروب آفتاب می‌ماندیم ناچار بودیم شب در منی توقف نمائیم.

جَنَّةُ الْمُعَلَى

پس از صرف ناهار آقایان روح الامین و ابطحی پیاده به مکه حرکت کردند و بقیه در خدمت حضرت آقا برای زیارت قبور حضرات عبد مناف عبدالمطلب، ابیطالب و خدیجه به قبرستان ابوطالب یا جَنَّةُ الْمُعَلَى رفتیم. در این قبرستان نیز مانند قبرستان بقیع قبور بزرگان مذکور هرکدام جدا جدا دارای گنبد و رواق و حرم بوده لیکن پس از انقراض امپراطوری عثمانی و جنگ اول بین المللی و بروز مذهب وهابیه همه را خراب و با خاک یکسان کرده‌اند و بجز صورت قبر خیلی ساده آثار دیگری باقی نگذاشته‌اند. با اینکه رواق و حرم و گنبد آن را خراب کرده‌اند آثار روحانیت و حشمت و جلال این قبرستان خودبخود بیننده را منقلب و خاطرات فراموش نشدنی به زائران مخلص این درگاه دست می‌دهد.

گرچه ازخون دل ریش دمی طاهر نیست	آشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست	مردم دیده ما جز برخت ناظر نیست
کیست آن کس سر پیوند تو در خاطر نیست	سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

(تلخیص از فرهنگ دانستنیهای پیش از سفر به خانه خدا)

پس از خاتمه اعمال به مکه وارد شده و در محل سابق عمارت سکنی کزیدیم. چندبار عصر در خدمت مشایخ و فقرا خواستیم به مسجد مشرف شویم ولی هیچ اتومبیلی ما را نبرد زیرا خیابانها یک طرفه بود و اتومبیل‌ها ناگزیر بودند به منی رفته و برگردند. تا ساعت یازده شب منتظر ماندیم تا بالاخره بوسیله اتومبیل‌های آقای شربت اوغلی رفتیم و قرار شد اتومبیل بماند تا اعمال را انجام دهیم و ما را برگرداند پس از انجام اعمال سه ساعت بعد از نیمه شب به منزل مراجعت کردیم.

سه‌شنبه سیزدهم ذیحجه الحرام مطابق با ۲۲ اسفندماه ۱۳۴۶

پس از نماز صبح و صرف صبحانه بعضی از آقایان بحرم مشرف شدند و بعضی دیگر استراحت کردند. عصر آنروز آقای دکتر معدّل پیشنهاد کرده بود که به کوه حرا برویم. در حدود ساعت چهار و نیم بعد از ظهر باتفاق جنابان عزتعلی، ثابتعلی و آقایان دکتر معدّل، دکتر شفیعیان راد در خدمت حضرت آقا به سمت غار حرا حرکت کردیم، پس از رسیدن به کوه حرا در زیرکوه پیاده شده شروع به راه پیمائی نمودیم. راه کوهستانی معمولی بود، نیمه راه آفتاب غروب کرد، آقایان ثابتعلی و عزتعلی فوق‌العاده خسته شده و استراحت نمودند. آقای دکتر شفیعیان نیز اظهار خستگی می‌کردند ولی حضرت آقا بدون اظهار خستگی چند قدم جلوتر در حرکت بودند، اما به منظور رعایت حال سایرین از صعود به قله منصرف شده و بوقت دیگری موکول فرمودند.

غار حرا

غار حرا در قله جبل النور در شمال شرقی شهر مکه قرار گرفته و تا اوائل شهر، حدود چهار کیلومتر مسافت دارد این کوه با اینکه پر شیب و مرتفع است به علت اینکه هر ساله اقلان نیم میلیون نفر بر فراز کوه نور رفت و برگشت می‌کنند تا میزانی خط مشخصی برای بالا رفتن احداث شده اما روی هم رفته راه سختی است ولی همه با عشق و علاقه و آرزو این راه پر مشقت را به آسانی تا قله آن می‌پیمایند تا به زیارت غار حرا یعنی دانشگاه عالی بشری نائل آیند.

در زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده گه صاحب‌نظرن خواهد بود

بالاترین نقطه کوه غیر از قله آن نسبتاً هموار است و آثار یک اطاق و یک حوض ولی بی‌آب دیده می‌شود که موقع آمدن باران پر می‌شود و برای زیارت غار حرا راه اجباری از کنار همین حوض است، از آنجا به سمت جنوب باید حدود هفتاد متر مجدداً پائین رفت و از بین تخته سنگی خیلی بزرگ که سر راه است عبور کرد تا به غار شریف حرا رسید.

آنجا سنگ‌های بسیار بزرگی به شکل مخروطی بطور طبیعی رویهم قرار گرفته و در وسط و پائین این مخروط با بهم پیوستم چندین قطعه سنگ بزرگ غاری که دهانه آن رو به شمال و بیش از یک نفر راه ندارد تشکیل شده بطوریکه در جلوی این غار فقط یک نفر می‌تواند نماز بخواند؛ ارتفاع غار در حدود قامت یک انسان است.

به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من بروز واقعه پا وانگیرم از سرخاک

نماز مغرب و عشاء در دامنه کوه حرا (جبل النور)

در زیرکوه حرا نماز جماعت شد. هنگام صف بستن و شروع نماز، عربی که در زیرکوه بود آمد و حضرت آقا را به اندازه فاصله یک صف جلوتر برد و به عربی اظهار داشت امام باید یک صف جلوتر باشد. هرچه حضرت آقا استدلال فرمودند که امام در حدود یک وجب جلوتر باشد کافی است ولی او با همان جسارت مخصوص به خودش دوش مبارک ایشان را گرفت و یک صف جلوتر نگهداشت و خود او هم اقتدا نمود. پس از نماز مغرب و عشاء طبق دستور در دامنه کوه حلقه وار نشسته مناجات و اشعار عربی، برای اینکه عربها استفاده نمایند، بوسیله نگارنده خوانده شد و مجلس به پایان رسید و همان عرب یک قوری چای آورد و صرف نمودیم. شبی بسیار صاف و شفاف بود و ماهتاب شب چهارده به یک طرف کوه حرا تابیده، و جلوه ملکوتی پیر بزرگوار بر نورانیت کوه و مجلس افزوده بود. اصولاً در اخبار واصله کوه حرا را جبل النور نامیده‌اند. با آقای شفیعیان مشورت کردم بهتر است اجازه بگیرم و به دیدن غار حرا بروم و بازگشت نمایم آقای دکتر اظهار

داشت که تنها خیلی خطرناک است وانگهی آقایان را در پای کوه گذاشتن و صعود نمودن خارج از ادب و نزاکت است. لذا تسلیم شدم ولی حال عجیبی داشتم اصلاً دلم نمی‌خواست از آن مکان حرکت نمایم. خواه ناخواه اتومبیل آمد و مجبور به مراجعت شدیم و قبل از سوار شدن از بوته بسیار بلندی که به اندازه قامت انسان بود و برگهای پهن و گل‌های سفید درشت زیبایی داشت گلی چیده و تقدیم حضرت آقا کردم ایشان مشاهده فرموده به بنده پس دادند و به سایر آقایان نشان دادم معلوم شد آن گیاه نوعی از بوته سنا می‌باشد.

طواف وداع

پس از ورود به مکه حضرت آقا فرمودند((احتیاطاً طواف وداع کنیم زیرا ممکن است حرکت نمائیم)). در طواف سوم گل را در یکی از حلقه‌های نزدیک ناودان طلا که برای مهارکردن ناودان کوبیده بودند قرار دادم. پس از طواف و نماز طواف که در مقام حضرت ابراهیم خوانده شد به منزل مراجعت نمودیم.

توصیه‌های جناب صالح‌علیشاه قدس سره در سفر حج

حال که اعمال حج خاتمه یافته است، مناسب میدانم که برای تیمن و تبرک و توجه خوانندگان ارجمند که انشاءالله توفیق زیارت خانه خدا و عتبات عالیات نصیبشان خواهد شد قسمتی از توصیه نامه‌ای که جناب صالح‌علیشاه قدس سره العزیز در نامه‌ای که به مرحوم معین الاشراف سعیدی بیدختی مرقوم فرموده‌اند قرائت بفرمایند.

این نامه را آقای دکتر نورعلی تابنده فرزند ارجمند حضرت آقای صالح‌علیشاه از طرف آقای سعیدی بیدختی همشیره‌زاده معظم له و فرزند ارشد مرحوم حاج معین الاشراف جهت درج در این کتاب مرحمت فرموده‌اند که از لطف و عنایت آنان صمیمانه تشکر می‌شود. ضمناً متن این نامه مشخص کننده این واقعیت است که در آن زمان مسافرت به مکه معظمه چه اندازه طولانی و پرحمت و بدون همراه بودن دارو و دکتر بوده است.

بسم الله الرحمن الرحيم پس از توکل بر حق تعالی و تقوی نفس امر با و میسر می آید و از هر جهت و در هر حالتی که

وامه دارم در هر وقت که حفظ و ماضی آن باشد در برابر توکل این فیه کلمه را دانسته که ظاهر مطالعه و مواظبت نماید

و از هر غایتی که در ضمیمه نمودم و غیر فیض کمال سعادت و ایام در صورت حال آنوقت نیز و

نفس تصفیه نماید که بهتر شود و در تقوی رعایت نماید البته باید متوجه این نکته باشد که

رحمت و شفقت شکر که بجهت خود در هر ساعت و هر روز و هر لحظه در هر وقت باشد بازم بدون سختی

پس باید تقوی در این نعم که عنوان سعادت و امر الهی است ^{مثلاً} بهتر و بیشتر مواظبت او امر بوده و در هر وقت

قانع نموده تقوی در اعمالی که صورت اعمال ماضی و طواف صورت طواف تقوی است

صنوع و صنوع و بیاید صدای و شفقت کائنات و تقوی صورتی بهتر باشد

و چون در این سفر در آنرا از این و آنرا کلام حضرت راست است و این عبارت است که در هر وقت

و جب تکلیف و اختیار هم تقوی در حق تعالی را بپذیرد و تقوی خود را در اعمال خود را

به نفس آورده حال آنکه در هر وقت به یاد کرده بر آینه شکر خود را هر مواظبت صورتی و

او امر و رفتار و تقوی رضا و اولیا صدقند و در کمال امور وجه امر را بپذیرد

میر خود داشته و بلکه پس از خود را هم تقوی در اطاعت امر داشته باشد در هر وقت

حافظ و در هر وقت بیطن او یا موافق و ندی باید نمود ^{باین الطوع عن را خواهد بود}

خوب نیست در هر جا فقرا اوقات نموده و کلمات هم مسافرت از نازت آنرا

نمایند و در هر حال که مخالف با اجتماع بلا لعمه و خسته آید صاحب شده و از آنکه هم

نویسند و در هر جا که در هر جا که در هر جا که در هر جا که در هر جا که در هر جا که در هر جا که

در هر مورد ایراد باقی نماند و البته مالک کون است و تقوی نموده که در هر

و در هر وقت مسافر عالی نماند و اگر چه باید حفظ قرآنی او ضاع در شهر که شود و با هم

و بلکه نزد این هم باید معتقد بود همه مانند یکدیگر است ^{مثلاً} و هر کلام هم از او نشانی

نمونه دستخط مبارک جناب آقای صالحعلیشاه قدس سره العزیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از توکل بر حق تعالی و تفویض امر به او می‌سپارم شما را از هر جهت و در هر حال به حضرت او و امیدوارم در هر حال و کار حافظ و ناصران باشد؛ و برای تذکر این چندکلمه رانوشته که گاهی مطالعه و مواظبت نمائید و اگر چه غالب مطالب که توصیه می‌شود عمومی و غیر مختص به حال سفر است ولی چون در مسافرت حال شنوائی بیشتر و نفس مطیعتر است لازم است بهتر متوجه بوده و نفس را عادت داد.

البته باید متوجه این نکته باشند که زحمات و مشقات سفر را که متحملید و در هر مسافرتی هر مسافر هر چند در راحت باشد باز هم بدون زحمت نیست؛ پس باید مخصوصاً در این سفر که عنوان عبادت و امتثال امر الهی است بهتر و بیشتر مواظب اوامر بوده و به صرف ظاهر قناعت ننموده و مخصوصاً در اعمال حج که صورت اعمال باطنی و طواف صوری صورت طواف قلبی است با حال خضوع و خشوع و به یاد خدا بوده و ملتفت نکات و تطابق صورت با معنی باشید و چون در این سفر در اثر امر الهی و اثر کلام حضرت رسالت پناهی حال انقطاع و انسلاخ هویدا است برحسب تکلیف و اختیار هم توکل و توجه برحق تعالی و بس، نموده و نقائص وجودی و اعمالی خود را مد نظر آورده، حال توبه و بازگشت پیدا کرده، برای آینده عمر، خود را حاضر بر مواظبت صورت و معنای اوامر و رفتار بر وفق رضای خدا و اولیاء خدا نمود.

و در کلیه امور وجهه امر را بر میل خود داشته و بلکه آسایش خود را هم منحصر در اطاعت امر دانست. البته در حال تزلزل خاطر و کدورت، به باطن اولیا متوسل و نذری باید نمود. بین الطلوعین را خوابیدن خوب نیست؛ در هر جا فقرا را ملاقات نموده و یک نظر مهم مسافرت را زیارت اخوان بشمارید و در هر جا که مصادف با اجتماع لیلالی جمعه و دوشنبه است تا بشود حاضر شده و برای آتیه هم تشویش و ترویج نمائید و چون در هر جا، نظر دیگری متوجه و ناظر شما است، در مذاکرات و رفتار مورد ایراد یا تجری نشود؛ و البته با یکدیگر محبت و یگانگی نموده که دوستی و کدورت مسافر غالباً باقی می‌ماند. و اگر چه باید حفظ مراتب اوضاع در شهرها بشود ولی بین خود و بلکه نزد اغیار هم نباید مقید بود، همه مانند یکدست بکاری مشغول و هر کدام هرچه از او ساخته است متقبل باشد.

من مقید نمی‌نمایم شما را ولی خودتان با یکدیگر در بین راه یکدستگاه و هم خرج باشید و هر یک ملاحظه حال دیگری را داشته و رأی دیگری را بر خود مقدم دارید تا دوام کند مخصوصاً از عتبات به آن طرف از هم بهتر باخبر باشید.

در هر جا خودتان تحقیقات راهها و نزدیک و دوری آنها و امنیت و صرفه آن را نموده که قبل بر بصیرت باشید، اگر شخص مطمئنی که سفر حج کرده باشد همراه شد خیلی مفید است ولی هیچوقت با ناشناخته همراه نشوید بلکه رفت و آمد زیاد هم نکنید.

برای مرکوب و خرج و غیره نباید بر خود سخت گرفت که معتابه نیست تفاوت آن؛ و نباید هم از صرفه جوئی خارج شد که به اندک بی رویگی ممکن است خیلی تفاوت پیدا شود، خیر الامور اوسطها. اسباب و پول خود را نباید نمایش داد یا طوری نمود که دیگری مطلع شود هیچوقت پول را از خود نباید دور کرد.

از حیث مذهب و مسلک نه زیاد اظهار و تعصب داشت و محاجه نمود و نه در خفیه و خوف بود؛ حرکت خود را هم در مواقع مهمه اگر ممکن بود تعیین ننمود.

استر ذهبک و ذهابک و مذهبک. قرآن را روزها ولو مختصری باشد تلاوت نمائید، در اوقات فراغت کتاب مثنوی هم اشتغال نیکی است. مناسک حج را هم قبلاً مذاکره میکرده که قبلاً وضع اعمال را ملتفت و بر بصیرت باشید... از عراق به طرف مدینه از راه شام یا از راه بعد از تحقیق هرچه انطباق بود می‌روید بین الحرمین هر راهی که بدون شتر سواری یا با قَلت آن باشد آسوده‌تر است.

بهر حال زیارت مدینه قبل از اعمال حجّ باشد بهتر است که بعد از فراغت حج یکسره عازم وطن شوید؛ مردمان مکه قدری باذوقند ولی اهالی مدینه خیلی متعصبند و لجوج.

برای احرام بستن عمره حجّ، میقات از راه مدینه **ذوالحلیفه**^۱، و میقات راه شام جُحفه، و از راه یمن یلملم، و از راه طایف قرن المنازل و از عراق وادی عتیق است و میقات خود حجّ در هشتم ذی حجّه، خود مکه است. برای عمره و ورود به مکه اگر از این راه‌ها رفتید در میقات احرام می‌بندید و الاّ چون بر قول کاپیتان سفاین که غالباً مسلمان نیستند اعتماد نیست؛ قبلاً نذر احرام بندند.

گذاشتن موی سر از اول ذی قعدة مستحبّ و برای صدمه نخوردن از آفتاب هم نافع است. اگر با حمل شام یا هند حرکت شود ارزانتر و مطمئن‌تر است.

اگر وضع طوری بود که مجبور بودید با حمل دارکنترات ببندید اول تحقیقات کرده با هر کدام نسبتاً خوش رفتارترند کنترات بسته، نوشته به مهر رئیس قافله که از طرف سلطان حجاز معین می‌شود برسانید؛ در حال طواف تعیین فرموده‌اند که به طرف دست راست بگردند که خانه در دست چپ افتد یعنی برعکس نباشد، بعضی دقت کرده‌اند که در برابر حجر اسمعیل باید کج راه رفت که خانه محاذی دست چپ باشد و این دقت لازم نیست بلکه حواس فردی است.

در نماز طواف نسا بعضی مقدّسین نایب می‌گیرند که مبدا صورت نماز آنها صحیح نباشد یا اقلّاً به جماعت می‌خوانند و هیچکدام روا نیست بلکه تصحیح کلیه نمازهای خود لازم است و حال توجه و حضور قلب و نظر به عظمت آمر و امر. رفتن به درون خانه و خواندن چند رکعت نماز خوب است ولی ملتفت باشند که:

شست و شوئی ده وانگه به خرابات حرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
در اول ورود به جدّه می‌پرسند مطّوف شما کیست و مطّوف باید معلوم باشد و کارگزاران آنها اطلاع می‌دهند و تهیه منزل می‌نمایند...

در جدّه به زیارت حوّا و در مکه به خانه پیغمبر و زیارت ابوطالب و در مدینه به زیارت بقیع و خانه حضرت سید الشهداء واحد به زیارت حمزه ولو بنام سیاحت باید رفت اگر مانع نباشد، سلام را ممکن است بطور آهسته و در دل گفت و استمداد همّت نمود...

اگر چه امیدوارم به سلامتی رفته و مراجعت نمائید ولی حفظ الصّحه خود و دیگران را باید منظور داشت؛ مایه غالب امراض، معده و ناسازگاری غذا است یا اثر هوا از خارج و زکام... در ترتیب غذا و مواظبت تُخمه^۲ نکردن باید و اگر احساس شد جوش شیرین یا کرابیه^۳ مختصری خورد و امساک کرد و هرگونه غذائی در سفر مناسب نیست اثر زکامی هم بود از ترشی و لبنیات احتراز و شیرینی و چربی هم کمتر باید خورد. اگر احیاناً در

۱- ذوالحلیفه مقصود مسجد شجره است.

۲- سوء هضم، فساد غذا در معده

۳- کرابیه یا کراوی یا یعنی زیره رومی، تخم گیاهی است چتری، برگهای شبیه به برگهای شبت، گلهای سفید، تخمهایش شبیه زیره و طعمش تلخ می‌باشد.

جائی احساس شب گز مثلاً شد آمونیاک مکرر مالیده و شیرینی نخورند...
در هر جائی هم نباید غذا خورد گوشت زیاد در سفر خوب نیست مخصوصاً در هوای گرم بد است خصوصاً در
مکه که حال اسهال پیدا می شود.

برای تغییر آب و هوا باید غالباً پیاز در سفره باشد و کمی هم از آن اول غذا خورده شود و اگر آب هر منزلی در
منزل بعد باشد و در چای یا غیر آن بخورند مفید است.
آب و نان همیشه باید داشت ولوبار سنگینی است ولی آخر بدرد می خورد، سفره نباید خالی باشد و کوزه بی آب.
برای ترش غذا، بهتر خوردن یک کفّه خاکشیر روی هر غذا است؛ اما زکام در روز اول و دوم پرهیز و روز سوم
اگر فرصت و موقع عرق بود دو نخود آسپین خورد و اگر موقع نبود دو نخود را چهار قسمت کرد و به فاصله دو
ساعت به دو ساعت متدرجاً خورد.

پس از احتیاطاً مسافر دواهای ذیل داشته باشد خوبست: کرابیه، خاکشیر، جوش شیرین، آسپین، آمونیاک،
مشرود، منیزی ولی تا ناچار نشود شخص، دوا خوردن مضر است و اگر احیاناً در محلی آثار تعفن هوا بود در
اول تلین و تبرید عیب ندارد گوشت و شیرینی مضر است و در غذا سبزیجات و بقول خصوصاً عدس پوست
کنده نافع است. همراه داشتن درونج^۱ عقربی و زمرد و مرجان و بوی نارنج و سپند و پیاز و نعناع و سیب هر
یک خوبست و اگر احیاناً کسالتی بود توسل و استشفای به آیات قرآن مثلاً سوره حمد و آیه **نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ**^۲
بنمایید.

و اگر چه بعضی این مطالب را خودتان مسبقید و بعضی هم لزوم پیدا نخواهد کرد ولی خواستم نسبتاً زاد
المسافر مختصری باشد اشاره نمودم.

و اگر چه در مکه از خود آنجا چیزی ندارد ولی تمام اجناس دنیا تقریباً در آنجا هست.
در آنجا اگر هر کدام قدری سمره سنگ ساییده و جُند بیدستر^۳ و مومیائی زرد و روغن بلسان^۴ بگیریید بد
نیست لازم می شود چند قوطی مومیائی و قدری بلسان هم برای من گرفته شود که در اینجا خیلی می طلبند و اگر
چه سیاه آن اصل است ولی غالباً مصنوعی می سازند.

پوش خانه کعبه هر ساله عوض می کنند و می فروشند، مرسوم است می خرند تسبیح اگر بنا داشتید بخرید قبل از
اعمال در جدّه ارزانتر ممکن است خرید.

چهارشنبه ۱۴ ذیحجه الحرام مطابق ۲۳ اسفند ماه ۱۳۴۶

احساس غبن آقای ملک صالحی

صبح پس از نماز و قرائت قرآن، خانم سرهنگ سراج و آقایان جعفر سامانیان و خسرو سامانی پور از فقرای
اصفهان و حاج حسین مهرا و حاج علی اصغر عرب از فقرای شیراز به زیارت حضرت آقا آمدند. چون شب
گذشته دستور فرموده بودند که به جده حرکت کنیم بارها را در یک وانت ریخته و آقایان عزتعلی و ثابتعلی و

۱- گیاهی است دارای ساقه مجوف که روی زمین می خوابد- برگهایش شبیه برگ بادام، گلهایش زرد رنگ ریشه آن گره دار و به
شکل عقرب، طعمش تلخ و در طب بکار می رود.

۲- آیه ۸۲ از سوره بنی اسرائیل.

۳- کیسه ای غده مانند که زیر پوست شکم بیدستر (سگ آبی) وجود دارد که در طب برای رفع تشنج بکار می رود.

۴- درختی است دارای گلهای سفید کوچک خوشه مانند، برگهایش نیز مایل به سفیدی، چوب آن سنگین و سرخ رنگ و خوشبو،
پوست آن زرد رنگ، از ساقه آن شیرابه ای می گیرند که آن را روغن بلسان می گویند و گرانهاست و در مصر می روید.

جواهری و روح الامین در خدمت حضرت آقا در یک اتومبیل و آقای حاج ملک صالحی و نگارنده و یک نفر دیگر در ماشین حاج حسین شربت اوغلی سوار شده حرکت نمودیم. آقای ملک صالحی از اینکه در اتومبیل حضرت آقا قرار نگرفته بود احساس غبن می‌کرد و خیلی ناراحت بود. راننده سواری بسیار تند می‌رانند، آقای ملک صالحی تذکر می‌داد آهسته‌تر حرکت نماید، راننده کمی آهسته‌تر حرکت می‌نمود ولی همینکه آقای ملک صالحی ساکت می‌شد پا را روی گاز می‌گذاشت و بر سرعت می‌افزود. در حدود یک ساعت بعد از ظهر وارد جدّه شدیم و اولین افرادی بودیم که وارد مطار (فرودگاه) و مدینه الحجاج گردیدیم. آقایان حاج جواهری و حاج امیر سعیدی ناهار و میوه تهیه کردند. هر یک از ما در حدود استعداد خود کارهای دیگری انجام دادیم. بعد از ظهر آقای امیرالحجاج و همراهانش به دیدن حضرت آقا آمدند و معظّم له و همراهان را برای شب جمعه به شام به سفارتخانه دعوت کردند.

پنجشنبه ۱۵ ذیحجه الحرام مطابق با ۲۴ اسفندماه ۱۳۴۶

اقدام برای تعویض بلیط

ساعت سه و نیم بعد از شب طبق معمول بیدار شده و پس از نماز و تلاوت قرآن و صرف صبحانه به اتفاق آقایان روح الامین و امیرسعیدی بلیطها را جهت ویزا به سفارت عراق بردیم و حضرت آقا و همراهان برای بازدید سفیرکبیر ایران رفتند. در سفارت عراق چون جمعیت بسیار بود و شاید چند روز می‌بایست معطل شویم به سفارت ایران مراجعه کردیم. طبق دستور آقای دکتر مشایخی یکی از مستشاران ایران به سرکنسول عراق توصیه نمود و ما را پذیرفتند و پس از چند ساعت معطلی کار ویزا تمام شد و یک ساعت و نیم بعد از ظهر به مدینه الحجاج مراجعت کردیم مشاهده شد حضرت آقا و همراهان ناهار میل نفرموده‌اند. سه ساعت بعد از ظهر از طرف آقای شربت اوغلی یک سینی جوجه کباب در پاکت‌های گاهی آوردند. همراهان از نامنظم بودن کار کاروان ناراحت شدند مخصوصاً پیرمرد بیماری با ما بود که در صورت معطلی می‌توانستیم خودمان برای او ناهار تهیه نماییم. پس از صرف ناهار پرتقال‌های بسیار ریزی آوردند که در بازار مکه و مدینه کمتر به چشم می‌خورد عصر به اتفاق آقای امیر سعیدی به فرودگاه رفتیم تا شاید بتوانیم بلیطهای خود را به مقصد لبنان و کویت گرفته بودیم به عراق تعویض نماییم ولی با معطلی و کوشش بسیار موفق نشدیم و چون شام با حضرت آقا و همراهان در سفارت ایران دعوت داشتیم به آنجا رفتیم.

سفارت ایران در عربستان

سفارت ایران در محل بسیار خوب و مناسبی قرار دارد. چهار طرف آن خیابان است و مساحت آن در حدود چهارده هزار متر مربع می‌باشد اطاقهای سفارتخانه مخصوصاً اطاق سفیرکبیر مبله و مجلل بود منزل مسکونی سفیرکبیر و امیرالحجاج هم جنب سفارتخانه در همان محوطه قرار داشت، با راهنمایی یکی از اعضاء سفارت به طبقه پنجم وارد شدیم. حضرت آقا در وسط و مشایخ و فقرا حلقه‌وار نشسته بودند. سفیرکبیر هم در مدخل اطاق نشسته بود و با روی گشاده و ملایمت صحبت می‌نمود.

برنامه مذهبی تلویزیون

در این هنگام کشور سعودی برنامه مذهبی جالبی بوسیله اطفال پخش می‌کرد از جمله طفلی از طفل دیگر سؤال می‌کرد: چه کسی را باید عبادت کرد؟ طفل دیگر جواب می‌داد که عبادت فقط مخصوص خداوند تبارک و

تعالی است. باز سؤال می‌کرد شما چه دینی دارید؟ جواب می‌داد دین ما اسلام است. می‌پرسید اسلام چیست؟ جواب داده می‌شد اسلام تسلیم اوامر و نواهی خدای تعالی بودن است می‌پرسید اسلام روی چه اصلی بنا نهاده شده است؟ جواب داده می‌شد که **بنی الإسلام علی خمس** (اسلام بر پنج پایه نهاده شده است).^۱ حضرت آقا خوشحال به نظر می‌رسیدند و از سؤال و جواب صحیح و بجای این اطفال تبسم می‌فرمودند. پس از اتمام این برنامه تلویزیون را به دستور حضرت آقا خاموش کردند.

تصوف اسلامی غیر از تصوف هندی است

آقای دکتر مشایخی شرح مبسوطی از حیث برتری حجاج ایرانی نسبت به تمام ممالک دنیا معروض و اظهار داشتند یگانگی کشوری که کاروانهای منظم و هرکاروان دارای پزشک مسئول و در بهترین ساختمانها منزل دارند کاروانهای ایرانی می‌باشند و وضع حجاج ایرانی از سایر حجاج بهتر است و نسبت به اوضاع کشور سعودی بیاناتی نمودند. سپس راجع به تصوف بیاناتی ایراد و اظهار داشتند اصولاً ریشه تصوف از هندوستان گرفته شده است ولی حضرت آقا فرمودند ((تصوف اسلامی غیر از تصوف هندی است بلکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم پیامبران و همچنین زمان اولیاء، ایمان و تربیت روحانی و معنوی اصل مذاهب و با ظاهر شرع توأم بوده است در اسلام نیز ولایت و ایمان که به ظاهر همان تصوف نامیده می‌شود اصل دین است)). بعداً آقای سفیر کبیر از حالات خواجه عبدالله انصاری، بایزید بسطامی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و بعضی اقطاب و سلاسل بیاناتی کردند. پس از صرف شام آقای سفیر و کبیر ظرف گز و سایر شیرینی‌ها را دورگردانیدند. پس از آن به منزل مراجعت و حضرت آقا و همراهان استراحت فرمودند ولی نگارنده به همراهی آقای مشیری تا دو ساعت بعد از نیمه شب برای تعویض بلیطها معطل شدیم که متأسفانه به ساعت ۹ صبح موکول شد. سپس از آقای مشیری خداحافظی نموده به منزل آمدم.

جمعه ۱۶ ذیحجه الحرام مطابق با ۲۵ اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت چهار بعد از نیمه شب بیدار و نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا نمودیم پس از صبحانه حضرت ایشان و همراهان به کنار دریا تشریف بردند و بعضی هم به بازار رفتند ولی نگارنده به دفتر هواپیمائی کشور سعودی مراجعه و منتظر پاسپورت (گذرنامه) و بلیط شدم.

ساعت هفت بعد از ظهر جمعه آقایان حاج سیدکاظم مصطفائی، حاج علی سالک و حاج سید مصطفوی راد با کسب اجازه از حضرت آقا به سوی تهران حرکت کردند. با کوشش فراوانی که به عمل آوردم تا ساعت یک بعد از نیمه شب موفق به تعویض بلیط نشدم لذا ناچار بروز بعد موکول گردید

شنبه ۱۷ ذیحجه الحرام مطابق با ۲۶ اسفندماه ۱۳۴۶

مشایعت حضرت آقا و همراهان

ساعت سه بعد از نیمه شب برای مشایعت حضرت آقا و مشایخ به دفتر فرودگاه که در نزدیکی مدینه الحجاج واقع شده رفتم، چهار بعد از نیمه شب حضرت آقا و همراهان داخل فرودگاه شدند که دیگر ما را راه ندادند، لذا به منزل مراجعت و پس از نماز صبح کمی استراحت نموده و مجدداً به دفتر سعودی رفتم که مواجه با جوابهای

۱- بُنی الإسلام علی خمس: الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و ع الولاية یعنی بنیان دین اسلام بر پنج پایه قرار دارد ۱ - نماز ۲ - زکوة ۳ - روزه ۴ - حج ۵ - ولایت.

بی سر و تهی شدم.

ساعت ده صبح بلیط و پاسپورت بدون اقدام به دستم رسید، با کمال ناراحتی و جستجوی زیاد به دفتر شرق اوسط مراجعه کردم، گفتند ساعت هشت بعد از ظهر مراجعه نمائید؛ ساعت هشت مراجعه نمودم گفتند دوازده مراجعه کن، با اینکه خیلی خسته بودم ولی چون در صورت استراحت ممکن بود موفق به حرکت به لبنان نشوم لذا تمام شب را نخوابیدم.

لبنان

لبنان قسمتی ازکشورباستانی فنیقیه است، پس از انقراض این دولت به ترتیب آشوریها، کلدانیها، یونانیان و رومیان بر این منطقه مسلط شدند؛ به طوریکه قبل از تأسیس دولت شیعه مذهب صفویه در ایران، تنها کشور شیعه مذهب جهان لبنان بود- در اوائل قرن شانزدهم میلادی امپراتوری عثمانی لبنان را گرفت و به سبب قتل عام مسیحیان لبنان، در سال ۱۸۶۴ میلادی فرانسویان لبنان را گرفتند چون قسمت عمده مسیحیان فرانسوی بودند، تا سال ۱۹۱۵ میلادی حکومت مسیحی در لبنان روی کار بود. بعد از جنگ اول جهانی، سوریه همراه با لبنان تحت قیمومیت فرانسه در آمدند تا ابتداء لبنان در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۳ میلادی و بعداً سوریه به استقلال کامل رسیدند.

همه شهرها و بنادر لبنان با راههای شوسه درجه اول و آسفالته بهم متصل است؛ لبنان راه آهن داخلی مهمی ندارد ولی از طریق دریای مدیترانه با سایر ممالک ارتباط دارد.

لبنان کوچکترین کشور عربی در آسیا و جهان است. رشته کوههای مرکزی از شمال تا جنوب لبنان امتداد دارند و نهرهای زیادی از آن جاری می شوند که اکثراً به دریای مدیترانه می ریزند.

(نقل از جغرافیای کامل جهان)

یکشنبه ۱۸ ذی الحجة الحرام مطابق با ۲۷ اسفندماه ۱۳۴۶

ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب جت بوئینگ شرکت هواپیمائی شرق اوسط آماده حرکت بود- داخل هواپیما شدم. مهمانداران هواپیما با لباس اونیفورم مهمانان را به داخل هواپیما راهنمایی می کردند. ساعت ۴/۵ صبح هواپیما حرکت کرد. مهمانداران با شیرینی و غذا از میهمانان پذیرائی نمودند، ساعت پنج و پنجاه و پنج دقیقه وارد فرودگاه بیروت شدیم.

۱- شهر بیروت

شهر بیروت، پایتخت کشور لبنان است که عبارت از یک قسمت زمین و یک رشته جبال است که در ساحل شرقی دریای مدیترانه واقع شده است و ۱۰,۶۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد.

لبنان از لغات سامی قدیم گرفته شده، عبرانیها را آنرا لِبْنُن و آشوریان لِبْنانو و یونانیان و رومیان آنرا لیبانوس می گفتند که معنی سفید و بخور را دارد؛ قلّه های جبال آن غالباً از برف سفید و کوههای آن نیز همیشه بواسطه درختان مختلف زیاد بوی خوش دارد. شهر بیروت از زیباترین شهرهای خاورمیانه می باشد و تمدن شرقی و غربی را با یکدیگر آمیخته دارد و مردم آن بسیار خلیق و مهربانند؛ اهالی لبنان اکثر مسیحی مذهب و در حدود ثلث جمعیت آن شیعه اند که غالباً در جبل عامل و در حدود بلعبک سکونت دارند و شیعه را متولی نیز می گویند زیرا شیعه معتقد است به ولایت علی (ع) می باشد. یکی از جاهای دیدنی اطراف بیروت که در واقع عظمت و قدرت خالق را نشان می دهد و از معجزات طبیعت است غاری است در چند کیلومتری بیروت در وسط کوهها که آنرا غار جَعِیْتَا (به فتح جیم و کسر عین و سکون یا) گویند. داخل غار بسیار زیبا و برق هم دارد و آب زیادی از آن جاری است که در آبادیهای بین راه از آن استفاده می شود و نزدیک آن هم رستورانی است که مسافران در آنجا استراحت می کنند، و همه آن کوهها نیز جنگل و پر از اشجار و بسیار باصفا و غالب اشجار آن زیتون است. در داخل شهر نیز درختان مرکبات (مرطبات) خیلی زیاد و

در فرودگاه بلیطها را که باید به بغداد حرکت نمایم نشان دادم ولی چون روز یکشنبه بود مسئولین شرکت هواپیمائی لبنان نبودند. پس از معطلی زیاد خانم جوانی که صلیبی در گردن داشت و خیلی مؤدب به نظر می‌رسید وارد شد. جریان را به او گفتم، به شرکت ((لیا)) تلفن کرد- جواب دادند تا سه روز دیگر محلّ نداریم. به یکی دو شرکت عراقی و شرکتهای دیگر تلفن نمود قبول نکردند که با بلیط ((لیا)) بنده را ببرند. و بعضی دیگرگفته بودند چهار روز دیگر جا داریم بالاخره آن خانم شماره تلفن هواپیمائی را نوشت و به بنده داد و اظهار داشت اگر تا سه روز دیگر در لبنان بودید قبلاً تلفن نمائید که من برای شما جا رزوکم چون قرار نبود در بیروت توقف کنم و پول رایج بیروت را نداشتم و آنها هم برای ویزا پنج لیره لبنانی می‌خواستند با اینکه همه پولها را قبول داشتند ولی به عوض کردن پول ایرانی وارد نبودند و بانک ها هم تعطیل بود و پلیس هم بدون ویزا حق نداشت اجازه بدهد که از فرودگاه خارج شوم. پلیس‌های جوان که فهمیده بودند که از مکه مراجعت کرده‌ام اطرافم حلقه زده بودند و هریک از آنها در مورد جمعیت حجّاج و اوضاع ایران و مذهب ایران و جنگ ایران و اعراب و اسرائیل سؤالاتی می‌کردند نگارنده هم به زبان‌های انگلیسی و عربی حتی الامکان جواب می‌دادم. در این هنگام آقای امین دوستی رئیس أمنّ العالم فرودگاه مرا به اطاق خود دعوت و ضمن اظهار محبت ترتیب داد پول ایرانی را به لیره لبنانی تبدیل، همچنین دستور داد فوراً گذرنامه را با گرفتن پنج لیره ویزا نمودند و کارمندان هواپیمائی را هم خواست و سفارش نمود که بنده را زودتر به عراق بفرستند ولی معلوم شد که تا عصر روز سه شنبه مقدور نیست.

از فرودگاه با یک تاکسی به دفتر اتومبیل‌های سواری مسافری رفتم و بدون معطلی جهت سوریه حرکت کردم. در مرز سوریه برای ویزا چهار لیره لبنانی که تقریباً پنج لیره آنها می‌شد دریافت داشتند و در ساعت دو بعد از ظهر وارد سوریه شدم.

پرتقال آن در خوبی مشهور است.

(نقل از رساله‌ی خاطرات سفر حج)

حرکت به سوریه و زیارت حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام

سوریه

سوریه از سرزمین‌های باستانی آسیا است - سوریه تا قبل از اضمحلال امپراطوری عثمانی جزء متصرفات آسیائی آن کشور بود. بعد همراه با لبنان، تحت قیمومیت فرانسه درآمد و در جریان جنگ بین الملل دوم در اول ژانویه ۱۹۴۴ میلادی به استقلال رسید- در سال ۱۹۵۸ میلادی سوریه با مصر متحد شده و جمهوری متحد عربی را تشکیل دادند و بعد از چند سال دوباره در سوریه بر اثر انجام یک کودتا مستقل و امروزه جزء ممالک معتبر خاور میانه عربی است.

سوریه در حدود ۱۰۰۰ کیلومتر راه آهن و نزدیک ۱۰،۰۰۰ کیلومتر راه شوسه دارد. از لحاظ راه آبی داخلی تا حدودی از فرات استفاده می‌شود و از لحاظ راه آبی خارجی دریای مدیترانه مورد استفاده زیادی است. بر اساس برآورد سال ۱۹۷۵ میلادی سازمان ملل متحد حدود هشت میلیون نفر جمعیت دارد. مساحت سوریه حدود ۱۸۵ هزار کیلومتر مربع و بین ۳۲/۵ و ۳۷/۵ درجه عرض شمالی و ۳۶ و ۴۲ درجه طول شرقی واقع شده است. قسمتهای شرقی سوره صحرائی است خشک و غیر قابل سکونت ولی نواحی غربی دارای زمستانهای معتدل و تابستانهای گرم می‌باشد.

حضرت زینب سلام الله علیها

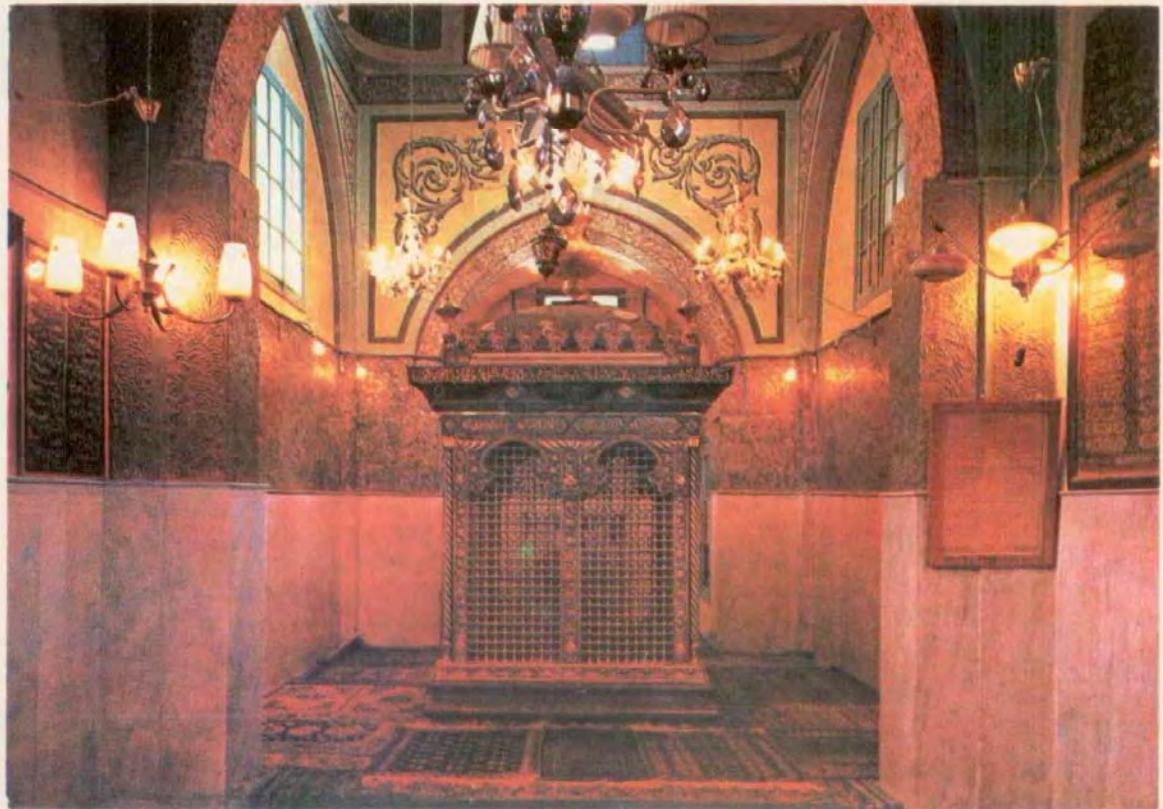
حضرت زینب سلام الله علیها سبط زسول اکرم(ص) و دختر علی بن ابیطالب(ع) و فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

او در حیات رسول اکرم(ص) متولد شد و با پسر عمش عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ازدواج کرد، زینب علیها السلام با برادرش حسین(ع) در واقعه کربلا حضور داشت. او با دیگر اسیران به کوفه رفت و با سخنان آتشین خود انقلابی عظیم در شیعیان حضرت حسین(ع) پدید آورد. ابن زیاد از ترس قیام مردم به زودی او را به سوی دمشق روانه کرد. در دربار یزید باردیگر سخنان زینب علیها السلام شور دیگری ایجاد کرد که هم اکنون طنین آوایش حیات بخش و محرک واقعی زنان و مردان با ایمان و آزادمنش است او در سال بعد قیام تازه‌ای در مدینه تدارک می‌دید، که به دستور یزید بوسیله عاملانش در شهر مدینه مورد تاخت و تاز قرار گرفت و حضرت زینب علیها السلام و عده‌ای دیگر از زنان و دختران معصوم به جرم پایداری و استقامت در طریقت راستین اسلامی به اسارت رفتند و در شام به علت فشار و رنج راه، دار فانی را وداع گفته در محلی که به زینبیه مشهور است مدفون گردیدند.

همسر آن علیا مُخدره عبدالله بن جعفر بن ابیطالب(ع) ملقب به جعفر طیار در سال اول هجری قمری در حبشه متولد شد. او نخستین مولود مسلمانان در حبشه است، مردی کریم بود و شعرا او را مدح می‌گفتند؛ در جنگ صفین از امیران لشکر علی(ع) بود و به سال ۹۰ هجری قمری درگذشت.



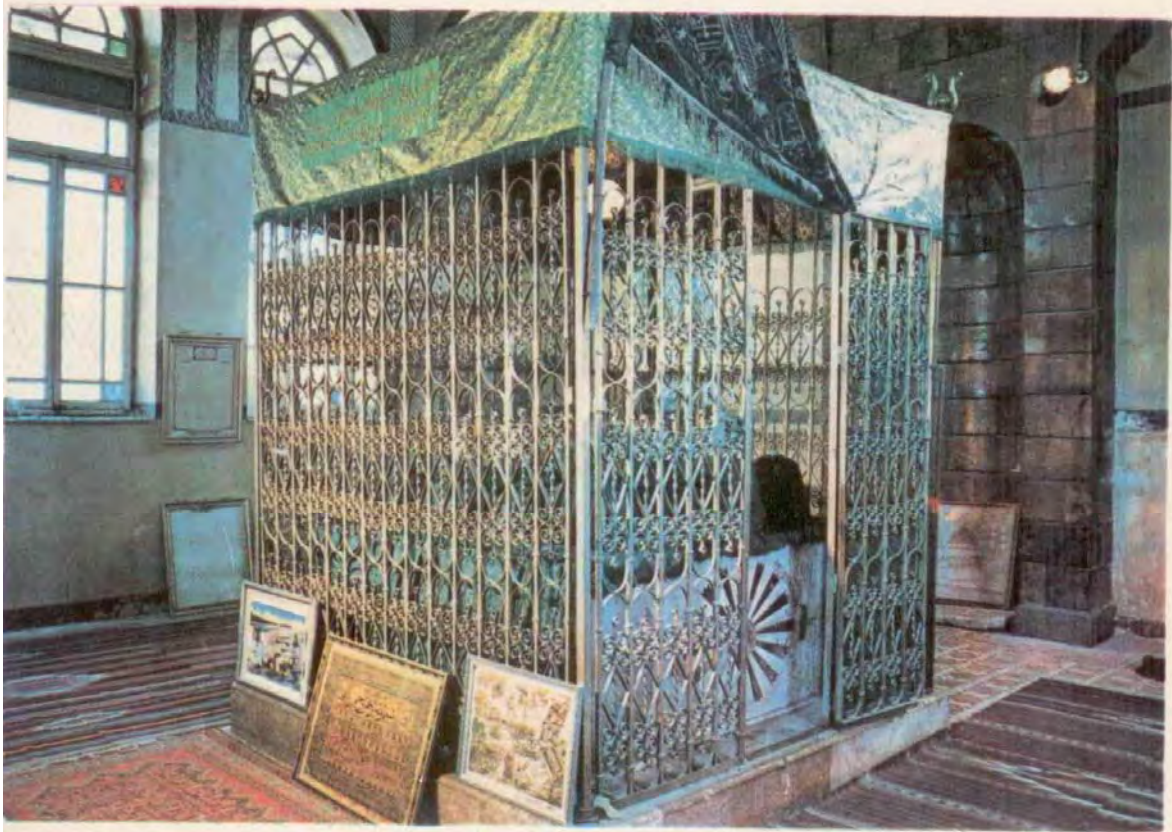
حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها



ضریح مقدس حضرت رقیه علیها السلام



مزار مقدس رأس الحسين (ع)



مزار سرهای شهداء کربلا علیهم السلام

زیارت حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام

پس از ورود به سوریه متوجه شدم که ماشین‌های مسافربری آنجا هم که به عراق مسافرت می‌نمودند همه رفته بودند و تا فردا بعد از ظهر اتوبوس نبود ناچار در هتل نجمة الشمس واقع در ساحة الشهداء شارع مرجع رفتم و ساعت چهار بعد از ظهر بوسیله اتومبیل کرایه برای زیارت حضرت زینب سلام الله علیها که خارج از شهر بود حرکت نمودم. دو طرف جاده گل‌های بهاری و درختان زیتون و انواع درخت‌های میوه که اغلب پر از گل و شکوفه بود مشام را معطر و زیارت‌کننده را مشتاق‌تر می‌نمود. پس از طی مسافت کوتاهی به محلی رسیدیم که قریه راویه نامیده میشد. وارد حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام شدم. به فرموده مولای معظم حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) آثار شجاعت و شهامت و صبر و استقامت از در و دیوار آن نمایان است و به صاحب‌دلان نشان می‌دهد که بدن پاک و گوهر تابناکی در دل این خاک پنهان است و هر دل آگاهی در مقابل آن مقام بزرگ سر تعظیم فرود می‌آورد.

مقبره باب الصغیر

پس از زیارت حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها و نماز و چند دقیقه توقف با همان اتومبیل به قبرستانی که نزدیکی شهر بود آمدم و در محلی که موسوم به مقبره باب الصغیر است وارد شدم. خانمی که بدون چادر بود ولی تمام بدن و موهایش پوشیده بود و با زبان عربی فصیح صحبت می‌کرد، راهنمایی نمود به ترتیب حرم‌های حضرت فاطمه صغری دختر سیدالشهداء (ع) - فضه خادمه حضرت زهرا سلام الله علیها - ام حبیبه - ام السلمه - عبدالله فرزندان امام جعفر صادق (ع) و سرهای شهدا که شانزده عمامه روی صندوق ضریح قرار داشت - عبدالله ابن مکتوم مؤذن حضرت رسول (ص) - عبدالله فرزند امام زین العابدین - حضرت سکینه و ام کلثوم را زیارت و در هر یک از حرمها نماز زیارت خواندم و بعد به حرم حضرت بلال حبشی^۱ و ضریح حضرت عبدالله بن جعفر طیار رفته زیارت و نماز خواندم و طواف زیارت کردم و در تمام این امر بدون اراده به یاد مرحوم جناب آقای صالحعلیشاه می‌افتادم که به دست مبارک ایشان تشرّف به فقر پیدا کرده بودم. ساعت هشت بعد از ظهر به شرکت هواپیمائی لیا در سوریه مراجعه کردم که شاید بتوانم با طیاره به عراق بروم. مدیر شرکت پس از آنکه از وضع حال مطلع گردید با کمال محبت با تلفنهایی که در اختیار داشت تحقیق و اظهار داشت طیاره‌های عراقی روز چهارشنبه و طیاره لیا ساعت ۸ بعد از ظهر روز سه شنبه حرکت می‌نماید ناچار به هتل مراجعت و استراحت نمودم.

دوشنبه ۱۹ دیحجة الحرام مطابق ۲۸ اسفندماه ۱۳۴۶

اولین شبی بود که در یک اطاق تنها و بی سر و صدا خوابیده بودم. تمام شب تا طلوع فجر خواب بودم. پس از بیدار شدن نماز و قرآن خوانده از مستخدم صبحانه خواستم. پس از صرف صبحانه به بانک رفته یک صد تومان اسکناس ایرانی را که معادل ۵۲/۵ لیره لبنانی بود تعویض نموده در میدان شهداء از پلیسی مدفن حضرت رقیه را جويا شدم گفت در قبرستان باب الصغیر واقع است به آنجا رفتم. مجدداً ضریح‌هایی که روز گذشته

۱- بلال بن حبشی مکنی به ابوعبدالله مادرش حمامه نام داشت. بلال مؤذن و خزانه دار رسول خدا (ص) بود. او از عربهای غیر خالص به شمار می‌رفت و از سابقین اسلام بود که در حدیث آمده ((بلال سابق الحبشه)) رنگ او به شدت گندمگون بود. قامتی بلند و اندامی لاغر داشت. بلال در غزوه‌های مختلف از قبیل بدر، احد و خندق از همراهان پیامبر اسلام بود آخرین بار هنگام وفات پیامبر (ص) اذان گفت. از آن پس هرگز اذان نگفت. ولی همراه هیأت‌هایی که عازم شام بودند به آنجا رفت و به سال ۲۰ هجری قمری در سن ۶۰ سالگی در دمشق درگذشت. بلال نمونه و قهرمان مبارزه و مقاومت در برابر جهالت و رفتار غیر انسانی است.

زیارت کرده بودم به یاد بزرگان مخصوصاً مرحوم حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سرّه العزیز و سرور معظم حضرت آقای رضاعلیشاه زیارت نمودم. از بچه‌ای که در حدود ۱۲ سال داشت سراغ مدفن حضرت رقیه را گرفتم گفت اگر نصف لیره بدهید نشان می‌دهم بنده قبول کردم. مرا به انتهای بازار شام که عمارت و مسجد اموی بود هدایت نمود. پیرمرد ترکی جلوی در نشسته بود خواهش نمودم مرا راهنمایی کند. داخل مسجد رفتیم ابتدا مرا به مقام رأس الحسین^۱ و مقام زین العابدین (ع) و حضرت خضر (ع) و بعد مقام حضرت هود (ع) و آنگاه مدفن سر حضرت یحیی (ع) که ضریح بسیار زیبایی داشت هدایت نمود. از مسجد خارج شدم و به فاصله کمی از آنجا ضریح حضرت رقیه را پیدا نموده به یاد تمام بزرگان و فقرا زیارت کردم و در آنجا به حال خودم بسیار گریستم که پس از چندین سال تشرف به فقر و ایمان هنوز گرفتار نفس اماره و اندر خم یک کوچه‌ام. زائرینی که در آنجا بودند حال بسیار خوشی داشتند که سر از پا نمی‌شناختند؛ خداوند را بحق آن حضرت و زائرین با سعادتش قسم دادم که به فضل و کرمش همه را از شر نفس اماره برهانم.

حرکت به بغداد با اتوبوس

پس از زیارت به هتل مراجعه و بوسیله اتوبوسی که هفتاد و پنج نفر مسافر داشت با پرداخت مبلغ سی لیره سوری در ساعت دو بعد از ظهر به طرف بغداد حرکت کردم. سوره تا بغداد هزار کیلومتر راه است. در اطراف جاده درختان پر شکوه و صحاری سر سبز و خرم مشاهده می‌شد. ساعت چهار بعد از ظهر به مرکز ((الهجرة والجوازات فی ابی الشّامات)) رسیدیم؛ پس از بازدید جوازها و یک ساعت معطلی حرکت کردیم. جاده خاکی و پر از دست انداز بود، از شیشه‌های اتومبیل به قدری گرد و خاک داخل می‌آمد که قادر به نفس کشیدن نبودیم؛ هوا بسیار سرد بود که پتو به خود پیچیده بودم. در بین راه به قهوه‌خانه کوچکی که آن را ((سبع ریال)) می‌گفتند وارد پس از صرف غذا به اتفاق دو نفر از حجاج ایرانی حرکت و دو ساعت و نیم بعد از نیمه شب به محلی به نام ((الرّطبه)) رسیدیم. این محل در فاصله چهار کیلومتری داخل خاک عراق واقع شده، ضمناً در مرز خاک اردن هاشمی و تا عمان حدود سیصد کیلومتر فاصله دارد. در آنجا اتومبیل‌ها را خیلی معطل کردند ولی اشیاء مسافرین را بازدید نمی‌کردند ولی تعهد می‌گرفتند که اشیاء خود را به کشور عراق بفروش نرسانند.

سه شنبه ۲۰ ذیحجه الحرام مطابق با ۲۹ اسفندماه ۱۳۴۶

در الرّطبه دو فنجان چای نوشیدم و پول سوری دادم، ولی قهوه‌چی قبول نکرد. شخصی بنام حاجی سلاحچی اهل تهران که در سرای امیر فرش فروشی دارد یکصد و بیست فلوس پول آنرا پرداخت. ساعت ۹ صبح از آنجا حرکت کردیم و دو ساعت و نیم بعد از ظهر به الرّمادی رسیدیم. بعضی مسافرین ناهار خوردند ولی من بر اثر خستگی و سرما خوردگی اشتها نداشتم؛ پس از صرف مقداری آبگوشت خالص و ادای فریضه حرکت کردیم، بعد به محلی به نام ابوعین که تا بغداد در حدود یکصد کیلومتر فاصله دارد رسیدیم، پس از کمی توقّف حرکت نموده و در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر به بغداد وارد شدیم. در گمرک بغداد قبل از پیاده نمودن بارها از هر نفر یکصد فلوس به عنوان باربری دریافت و بعد تمام لوازم سفر همراهان را از داخل اتومبیل

^۱ - در قسمت شرقی مسجد اموی محلی است که می‌گویند مدفن رأس الحسین (ع) است و نزد مردم دمشق نیز خیلی محترم است ولی بعضی منکرند و معتقدند که سر مبارک حضرت امام حسین (ع) را به کربلا برگرداندند؛ و بعضی هم معتقدند که سر مبارک در مصر مدفون می‌باشد ولی آنچه تا کنون مشخص شده سر مبارک آن بزرگوار به کربلا عودت داده نشده است.

پیاده و دور تا دور سکوی گمرک چیده و مأمورین بازدید و علامت گذاری می‌کردند. پس از انجام تشریفات گمرکی حدود ساعت ۶ بعد از ظهر به اتفاق یک نفر تهرانی بعد از پرداخت یک دینار عراقی بوسیله اتومبیل بنز سواری عازم نجف اشرف شده و حدود ساعت هشت ونیم بعد از ظهر به حمدالله توفیق ورود به نجف اشرف را حاصل نمودیم.

حافظاگر قدم زنی در ره خاندان به صدق بدرقه رهن شود همت شحنة النجف

بغداد

شهر بغداد زمانی پایتخت ممالک اسلامی و یکی از شهرهای بزرگ محسوب می‌شد. این شهر را منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی از سنگهای ویرانه تیسفون پایتخت ساسانیان و سلوکیه پایتخت سلوکیان و اشکانیان در سال ۱۴۵ هجری قمری بنا کرد و مقر حکومت خویش ساخت (تلخیص از فرهنگ دهخدا). همانطور که در قاهره و بیروت مسیحیان خیلی زیاد و از حیث ثروت و تجارت در اکثریت می‌باشند در بغداد نیز یهود همین حالت را دارند، بازار و تجارت در حقیقت به اختیار آنهاست از اینرو روز شنبه که روز تعطیل آنهاست بیشتر بازار بسته و تجار مسلمین نیز غالباً تعطیل دارند چون سروکارشان اغلب با یهود است و از آنرو در آنروز نمی‌توانند کار کنند و این امر برای شهرهای بزرگ اسلامی مانند قاهره و بغداد خیلی ننگ‌آور است که مسلمین مجبور باشند در تعطیل هفته پیروی نصاری و یهود کنند و برعکس روز جمعه بازار باز داشته باشند و مشغول کار باشند. (نقل از رساله خاطرات سفر حج)

نجف اشرف و زیارت حرم مطهر مولی امیرالمؤمنین (ع)

چهار شنبه ۲۱ ذیحجه الحرام مطابق با سی ام اسفندماه ۱۳۴۶

نجف اشرف

نجف اشرف مدفن مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام دارای روحانیتی خاص و نشاط‌آور است. نجف در روی تپه‌ای واقع شده و تا شهرکوفه که کنار شط می‌باشد حدود یک فرسخ فاصله دارد و آب داخل شهر از کنار شط لوله کشی شده است.

عرض نجف ۳۲ درجه و ۳ دقیقه و ۱۹ ثانیه شمالی و طول آن ۴۴ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه شرقی و انحراف قبله از جنوب به طرف مغرب ۲۱ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۷ ثانیه است و بطوریکه جناب سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری تعیین نموده‌اند ۲۱ درجه و ۴۴ دقیقه و ۴۵ ثانیه است.

پیدایش و اهمیت نجف بواسطه مرقد مطهر حضرت امیر(ع) است و به همین جهت قلوب شیعه از شنیدن نام آن به نشاط می‌آید و احساسات مذهبی و عواطف دینی در آنها تحریک می‌شود زیرا این زمینی است که هسته مرکزی عالم امکان را در خود جای داده و گوینده ((أَنَا خَالِقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)) را در آغوش گرفته و کعبه عارفان و مقصد سالکان در آنجا مدفون است.



مزار شریف و مطهر مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام

در این عکس بندگان حضرت آقا پس از زیارت مزار مقدس حضرت مولی از داخل ضریح مطهر مراجعت میفرمایند.

آقایان: سلطانعلی سلطانی، سلطان ابراهیم سلطانی، عبدالرحمن جواهریان، مرحوم مهدی ملک صالحی، سیدمرتضی مرتضوی و عده ای دیگر افتخار تشریف دارند.

کلمه نجف در لغت مکان بلندی را که آب در آن نماند می‌گویند و زمین فعلی نجف هم در بلندی واقع شده است که سیل گیر نیست و سیل از آن جاری می‌شود که خود حضرت در خطبه شقشقیه فرموده است: ((**ینحدر منی السیل ولا یرقی الی الطیر**)) که معنی عرفانی آن این است که سیل معرفت از من به سوی دیگران جاری می‌شود و فرود می‌آید و مرغ و هم و خیال را هم به مقام عالی من راه نیست؛ طبق ظاهر آن نیز که در واقع خبری از مغیبات است مدفن آن حضرت طوری واقع شده که سیل‌گیر نیست و مرتفع است و پرنده بر بالای آرامگاه مقدس آن حضرت نمی‌نشیند.

حرم مطهر حضرت مولی علیه السلام دارای روحانیت عجیب و تاثیر مرموزی است که هر صاحب‌دلی را مجذوب و منقلب می‌کند و بسیاری از بزرگان به برکت مجاورت آن مقام مقدس به مقاماتی نائل شده‌اند. هوای نجف در روزهای تابستان خیلی گرم و در زمستان نسبت به کوفه و اطراف آن سردتر است.

ساختن گنبد بر مدفن شریف و مطهر مولای متقیان

در سال ۱۵۵ هجری قمری در زمان هارون الرشید معلوم شد که آنجا مدفن مولی علیه السلام است و هارون

گنبدی برای آن ساخت. در سال ۳۰۶ هجری قمری توسط عضدالدوله دیلمی در آنجا ساختمان‌هایی بنا گردید و تا کنون نیز به همین منوال باقی است. پس از رحلت مولای متقیان علی علیه السلام بر طبق وصیت موضع قبر را با زمین هموار ساختند تا اعداء بر آن اطلاع نیابند و تا زمان هارون الرشید غیر از ائمه و اهل بیت علیهم السلام هیچ کس بر آن وقوف نداشت. سبب پی بردن مردم بدان مرقد عطرآسا آن بود که روزی هارون الرشید در آن سرزمین شکار می‌کرد، آهوئی چند به پشت‌ای که مدفن امام علیه السلام بود پناه بردند و هرچند سنگ بر آن آهوان می‌زدند و جانور پرانیدند (مقصود بازهای شکاری است) مطلقاً تعرض نمودند و بازگشتند. هارون از مشاهده این صورت متعجب شده خواست که سر آن معنی را باز داند، بعد از تقدیم مراسم تفتیش پیری گفت: از پدران بما رسیده است که جسد مطهر امیرالمؤمنین حیدر در اینجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکارکرد و لوازم طواف مزار فایزالانوار بجای آورد.

(نقل از کتابهای خاطرات سفر حج، سفر به ممالک عربی و کتاب از پاریز تا پاریس)

غدیریّه و معراج علی علیه السلام

زندگینامه مولی علی علیه السلام را همه مسلمین به خصوص شیعیان و ارادتمندان آن حضرت می‌دانند و کتابهای مفصل در آن باره نوشته شده است در اینجا فقط به ذکر دو چکامه اکتفا می‌شود: یکی به مناسبت عید غدیر سال ۱۴۰۴ هجری قمری توسط آقای عباس نعمت‌اللهی (پروین) و دیگری به نام ((معراج علی)) به مناسبت شهادت آن حضرت توسط آقای علی احمدی کرمانی^۱ در تیر ماه ۱۳۵۰ سروده شده و هر دو چکامه توسط خود سراینندگان در مجلس فقری به مناسبت قرائت شده است. امید است بر ذوق و حال خوانندگان ارجمند بیفزاید و سراینندگان گرامی را خصوصاً و خوانندگان محترم را عموماً از دعا فراموش نفرمایند.

الف - غدیریّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی داور دادخواهان بود	علی ملجأ بی پناهان بود
علی پایه محکم دین بود	علی همنشین مساکین بود
علی کیست ذات خدائی صفات	علی مردگان را ببخشد حیات
علی کیست مسجود افلاکیان	که باشد علی مفخر خاکیان
علی ازغمش خواب راحت نکرد	اگر دردمندی نخفتی زدرد
که خلق خدا جمله راحت کند	علی آنزمان استراحت کند
هم او تاب اشک یتیمی نداشت	امیری که ازخصم بیمی نداشت
کجا مطلبی زو نهانی بود	چو علم علی آسمانی بود
علی تارک حرص و آز و هواست	علی یار غمدیده و بینواست
علی دشمن شرک و کبر و ریاست	علی مظهر حضرت کبریاست
علی محرم اندر حریم خداست	در افلاک وانجم علی آشناست
تقرب نگرش به مسجد شهید	شرف بین که در کعبه آمد پدید
علی برد بهر ضعیفان طعام	شبانگه که خسییده بدخاص وعام

^۱ - شرح حال آقای علی احمدی در پایان اشعار خودشان (معراج علی) به اختصار آمده است.

دلیران و گردان به گاه نبرد
به شبها علی با تمام وجود
نباشد معمائی و معضلی
بفرمود تا من نرفتم ز دست
چو هیچش به دنیا نبود اشتیاق
به دور نبی گشت پروانه‌وار
به جدیت صاحب ذوالفقار
به هنگام رجعت زیت الحرام
محمد که باشد اساس وجود
علی کیست خود نفس احمد بود
هم از بهر اسلام و ابقاء دین
علی از حقوق مسلم گذشت
زهر نقص و عیبی علی پاک بود
بجز عشق مولی الموالی علی
سعادت همه در ولای علی است
بدین عید فرخنده حیدری
بیا همصدا تا بصوت جلی
به هر جا که نور و فروغ و ضیاست
بود این مسلم که نور علی
سلونی که گفته است جز بوتراب
همین بس برای پیمبر بود
نبی را بزیر سپهر کبود
به امر خداوند حی جلیل
به خم غدیر آن بشیر و نذیر
نبی را رسالت نبودی تمام
امیری که با خشم اگر دم زدی
مبادا که کشتار و رزم و قتال
به نخل دیانت گر آفت رسید
قیامت کسی را نیاید به کار
ولای علی حصن محکم بود
بیا تا که دفع ملالی کنیم
که ما را مدد کن دراین روزگار
بود نور او تا ابد تابناک
بنازم بتابنده انوار او

بوحشت فتادند از آن شیر مرد
همی بود اندر رکوع و سجود
که آن حل نگردد به دست علی
پرسید هر مشکلی را که هست
علی داد دنیای دون را طلاق
علی در مهالک بهر کارزار
شد ارکان دین خدا استوار
بر جمع بسیاری از خاص و عام
علی را وصی کرد و تعیین نمود
خصالش خصال محمد بود
نپرداخت بر جنگ و پیکار و کین
علی از همه حظّ عالم گذشت
علی تالی شاه لولاک بود
ندارد دگر زندگی حاصلی
رضای خدا در رضای علی است
که دارد بر اعیاد ما برتری
بگوئیم با هم همه یا علی
ز انوار آن سرور اولیاست
در آفاق و انفس بود منجلی
که بوده است دانای علم الکتاب
که شاگرد او همچو حیدر بود
به مثل علی کس فدائی نبود
رسول خدا مهبط جبرئیل
علی را به امت نمود او امیر
معین نفرمودی از آن امام
جهانی به یک حمله برهم زدی
اساس دیانت کند پایمال
هم از غاصبین خلافت رسید
مگر مهر آن شاه دلدل سوار
که سدّ عذاب جهنم بود
به عشق علی شور و حالی کنیم
خلاصی ده از سختی و اضطراب
بتابد بر افلاک و بر اهل خاک
به پندار و گفتار و کردار او

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی آن حُجَّتِ حق سَرِّ اله
 علی آن مَظْهَر و هم مَظْهَر حق
 علی آن معنی لا، صهر رسول
 هر شب آرامتر از باد سحر
 تا کند درد دل خویش به چاه
 یا رب و یاریش اندر رگ و جان
 یا حقش را بگرفته به سَبَق
 تنش از بیم خدا همچون بید
 تیر آهش همه شب تا به سحر
 از پس پرده هفت آئینه
 داشت پیوسته به خلوتگه راز
 تا شبی را که دگر تابش رفت
 آن شب آهسته تر از باد صبا
 آمد از خانه برون با دل شاد
 آنکه او بود به هنگام و غا
 آنکه سرمنشأ ایجاد قَدَر
 حال تسلیم قضا و قَدَر است
 دست او بذل یداللهی داشت
 کف او بحر کرم مایه‌ی جود
 نگهش در همه جا، دوست نواز
 پنجه‌اش پنجه شاهین قضا
 قهرش از قهر طبیعت افزون
 خاک در گاهش از بهر انام
 آمد و آمد سر مست لقا
 بود از باده وحدت سرمست
 چار طبعش به تبع در قالب
 چشم در سیر فلک گوش به راز
 ناگهان بانگ نماز آمد و رفت
 همه منتظران چشم به راه
 هاتفی گفت به آواز جلی
 همچو خورشید عیان شد آن شاه
 صحن مسجد شد از انوار علی
 بین یاران به قدم راهسپر

علی آن عین خدا جَلَّ جَلا
 علی از حق به حقیقت مشتق
 علی آن شاه ولا، زوج بتول
 می‌شد آهسته برون از بستر
 همراهش کس نه بجز ذکر اله
 بود و بودش به دل و هم به زبان
 شب شباهنگ به ذکر یا حق
 اسدالله به شب می‌لرزید
 از دل سنگ همی کرد گذر
 اشک خونینش روان بر سینه
 با خدا در دل شب راز و نیاز
 همچو شبهای دگر خوابش رفت
 شد روان خلوتی خاص خدا
 رو به سر منزل مقصود نهاد
 صفدر و صف شکن و صف آرا
 یا قضا بود زیاب مصدر
 در ره ملک بقا رهسپر است
 کز ضمیر همه آگاهی داشت
 به همه خلق عطا می‌فرمود
 نظر دیگر او خصم گداز
 پنجه‌ی شیر به هنگام غزا
 حِلْمش از حوصله حلم برون
 امن و دلچسب تر از سینه مام
 به سوی مقتل خود شیر خدا
 جان به قربان چنین مست الست
 لیک نفی تن و جان را طالب
 داشت تا آنکه شود وقت نماز
 در همان حال سوی مسجد تفت
 دیده بر دوخته بر مقدم شاه
 کامد از در به درون اینک علی
 بر زبان زمزمه‌ی حمد اله
 روشن از پرتو نور ازلی
 لیک چشم سر و سر جای دگر

دوستان گرد وجودش شده جمع
همه شاداب و چو گل بشکفته
خفته گویی به عدم رفته فرو
شاه در جستجوی قاتل خویش
تا که دید آن سگ ملعون به نقاب
گفت بر عالم معنی برخیز
خیز از جای که وقت کار است
من به راه دگرم مست نگاه
من همی بینم از توده خاک
قاب قوسین و پس پرده راز
بینم آنجا همه در فکر مند
انبیا پیش و پس اندر ملکوت
قدسیانم همگی چشم به راه
چشم سلمان و اباذر نگران
دارد عمار به سر حله‌ی نور
حمزه و جعفر طیار کنون
همگی چشم به ره منتظرند
خیز از جای و به کارت پرداز
شاه این گفت و از او روی بتافت
رفت مولا به نماز و زد و بست
روی با حضرت دادار کریم
خیل یاران ز پس وشه در پیش
صف به صف بسته و در حال نماز
همه از پرتو نور ازلی
همه از باده وحدت مدهوش
همه مجنون لقای دلدار
تا که شد شاه ولایت به سجود
داشت با خالق خود راز و نیاز
ناگه از پشت همان ظالم پست
برق تیغ از کف آن دون پلید
آنکه مردود ازل بود و ابد
تیغ آلوده به زهر نامرد
قلم از شرح دگر روی بتافت
علی آن مهر درخشنده دین
علی آن عارف بی شبه و نظیر

همچو چشم پروانه به دور رخ شمع
جز تنی پست که در جا خفته
ابن ملجم که دو صد لعن بر او
هر طرف می شد و میرفت به پیش
رخ خود بسته و رفته است به خواب
زهر در کام عزیزانم ریز
صبح شد صبح و گه دیدار است
تو به قصد دگری خفته به راه
تا به هفتم فلک عالم پاک
هر کجا چشم بر آرم به فراز
همه در فکر من و ذکر مند
اولیا صف به صف اندر جبروت
عرشیانم همگی بر درگاه
دیده‌ی مالک اشتر حیران
منتظر حور به فردوس و قصور
پیشباز آمده از خلد برون
منتظر چشم براه سحرند
من شدم تا کنم آهنگ نماز
شد روان جانب محراب شتافت
چار تکبیر بهر چیز که هست
پشت بر هر چه به جز حی قدیم
همچو خورشید که با انجم خویش
به قیام و به قعود و به نیاز
بیخود از شعشعه‌ی نور علی
همه در زمزمه و جوش و خروش
همه مفتون اشارات نگار
لب به تسبیح خداوند گشود
بود با حضرت بیچون دمساز
بُرد بر قبضه شمشیرش دست
بر همه صحنه‌ی مسجد تا بید
تیغ بر فرق شه مردان زد
کرد کاری که نمی باید کرد
حالتی دید کز آن سر بشکافت
علی آن سرور ارباب یقین
علی آن آیت حق را تفسیر

<p>چونکه فرقتش به ستم شد منشق آن شه کعبه دل فُزْتُ برب کس نگفته است و نگوید دیگر از همه خلق به هنگام رحیل ز اولیا یا که خلائق یکسر کس نگفته است شدم آسوده یا چه خوش طعمه شمشیر شدم یا علی ای به توام چشم نجات دستگیری کنی ای دست خدا</p>	<p>علی آن ظاهر و باطن با حق سخنی راند چه نیکو بر لب اینچنین نغز سخن تا محشر نشینده است خداوند جلیل ز انبیا یا که شهیدان دگر دردم مرگ، جهان تا بوده یا من از ملک جهان سیر شدم یا علی ای ز توام نور حیات آحمدی را تو مگر روز جزا</p>
--	--

۱- آقای علی احمدی فرزند مرحوم حجة الاسلام و عارف ربّانی معین الشریعة کرمانی در ۲۹ صفر سال ۱۳۳۲ هجری قمری در شهر کرمان متولد شده است. پس از دوران طفولیت و تحصیلات مقدماتی در مدارس کرمان، بقیه تحصیلات را در محضر پدر مرحوم خود و مرحوم استاد سید محمد هاشمی کرمانی به پایان رسانید. نامبرده از اوان جوانی به طریق فقر علاقه مند بود تا اینکه در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی با ملاقاتی که با مرحوم شیخ عمادالدین سبزواری ((هدایت علی)) از مشایخ طریقت سلسله نعمت الهی سلطانعلیشاهی دست داد ربوده ایشان گردید و از آن به بعد در راه فقر با قدم صدق مشی و سلوک می نماید و همیشه مورد عنایت بزرگان این راه بوده است.

آثار نظمی که از ایشان تا کنون به چاپ رسیده است علاوه بر آنچه که جراید و مجلات درج نموده اند سه اثر منظوم، ((صافی نامه)) که در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده است و در سال ۱۳۶۰ در ده هزار نسخه تجدید چاپ شده است و درباره حضرت حجة بن الحسن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و دیگری ((هدایت نامه)) نام دارد که مورد توجه علماء و فضلاء و عرفا قرار گرفت. در مورد همین ((هدایت نامه)) در خواب صله ای از حضرت ختمی مرتبت حضرت محمد(ص) دریافت کرده اند سومین اثر منظوم، معراج علی است که آن نیز مورد توجه و عنایت بزرگان عرفاء و فضلاء واقع شده است.

آقای احمدی قریب به ۴۰ سال در خدمات دولتی در بانکهای ملی و کشاورزی خدمت کرده اند و آخرین خدمت ایشان از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۴۰ در بانک کشاورزی بوده است و مشاغلی از قبیل ریاست شعبات در شهرستانها و معاونت ادارات دفتر و وصول مرکز را عهده دار بوده اند تا اینکه در سال ۱۳۴۰ به افتخار بازنشستگی نائل گردیده اند و اکنون در گوشه انزوا در خانه مسکونی خود به مطالعه و سرودن اشعاری مشغول می باشد و امیدوارم که آثار ارزنده منشور و منظوم ایشان هر چه زودتر چاپ و مورد استفاده همگان قرار گیرد. اولاد ایشان عبارتند از: دو فرزند ذکور، یکی مهندس حاج محمد ابراهیم احمدی باز نشسته شرکت ملی نفت ایران و دیگری آقای دکتر علی محمد احمدی که دندان پزشک می باشد و سه فرزند اناث که یکی از آنها در سال ۱۳۶۳ به رحمت ایزدی پیوسته است.

علاقه مندان به اطلاعات بیشتر درباره ایشان می توانند به دیباچه ای که آقای نصرت الله فتحی (آتشباک) و تفریظ هائی که آقای سید معزالدین مهدوی و آقای سید محمد هاشمی بر کتاب هدایت نامه آقای علی احمدی مرقوم داشته اند مراجعه فرمایند. آقای احمدی علاوه بر مثنوی که نمونه آنرا در ((معراج علی)) ملاحظه می فرمائید غزل هم می سرایند که یک نمونه آن ذیلاً مورد مطالعه خوانندگان گرامی قرار می گیرد. این غزل را مرحوم مرشدعباس که یکی از فقرای این سلسله بوده در یکی از مجالس فقری خوانده است و مورد توجه شیخ بزرگوار جناب آقا جذبی قرار گرفت که فرمودند نوشته شده به ایشان داده شود.

صیقل عشق

ور نه با این همه جرم و گناه
 ز کرم گر که نگیریم تو دست
 ای علی ای ز تو هستی موجود
 آخرین دم که دمم گردد سرد
 به که با نام تو خاموش شوم
 ختم شد شعر من و گفته‌ی من
 که بود نامه سیّه روی سیاه
 کی توانم که به آسانی رست
 ای علی ای ز توام بود و نبود
 نقش جان نام ترا خواهم کرد
 تا به عشق تو هم آغوش شوم
 نه، مرا با تو گجا ختم سخن

چهارشنبه ۲۱ ذیحجه الحرام مطابق با سی ام اسفندماه ۱۳۴۶

در این روز قبل از هرکار ابتدا به حرم مطهر مشرف شدم و بعد از زیارت حرم مطهر و خواندن نماز به قصد زیارت حضرت آقا به منزل آقای حاج عبود فرزند مرحوم حاج خلیل تهرانی شرفیاب شدم. از اینکه توانسته بودم از هفت خان رستم بگذرم و مجدداً به زیارت ایشان مخصوصاً به زیارت سرور عالمیان امیرمؤمنان نائل گردم بسیار شاد و خرسند بودم. حضرت ایشان اظهار محبت و عنایت فرمودند. صبحانه در حضور مبارک معظم له صرف و در خدمت ایشان به قبرستان وادی السلام رفتیم.

جنابان آقایان عزتعلی و ثابتعلی و آقایان حاج عبدالرحمن جواهری و حاج مهدی ملک صالحی و حاج امیر سعیدی نیز در خدمت بودند ولی حاج سیدابوالقاسم روح الامین به علت سرماخوردگی در منزل استراحت نموده بودند.

در وادی السلام حضرت آقا فرمودند: ((ما اعمال مسجد کوفه را انجام داده‌ایم، تو هم انجام بده)). لذا با کمک حاج امیرسعیدی اشیائی که داشتم از آن منزل به منزل حضرت آقا آورده و در حدود ساعت ۹/۵ با یک اتومبیل کرایه‌ای به طرف کوفه حرکت کردم.

وادی السلام

وادی السلام قبرستان نجف است، وادی در لغت عرب محلّ ریزش آب را گویند و بعداً به بیابان نیز اطلاق شده است؛ این قبرستان بسیار وسیع و از اطراف عالم شیعیان جنازه به آنجا حمل می‌نمایند. در خبر است مؤمنی را که در نجف اشرف به خاک بسپارند سؤال نکیرین ندارد و چون در کربلا مدفون شود عذاب قبر نمی‌بیند. همچنین در خبر است که هیچ مؤمنی در هیچ جای دنیا نمی‌میرد مگر آنکه خداوند بزرگ

بمن بی سر و پا ملک بقا بخشیدند
 درد دادند و بران درد دوا بخشیدند
 تیرگی‌ها بگرفتند و جلا بخشیدند
 توچه دانی که چه گرفتند و چه بخشیدند
 کاشنائی ره فقر بما بخشیدند
 زکرم بل، بمن بی سر و پا بخشیدند
 جرعه‌ای هم بمن از باب عطا بخشیدند
 شور و حال از کرم و لطف خدا بخشیدند

تا مرا منزلت فقر و فنا بخشیدند
 هجر دادند و سپس مژده جان بخش وصال
 تا زدودیم ز آئینه دل زنگ غبار
 چون جلا یافت از صیقلی عشق بما
 شکرها دارم و آرم بر زبان در همه حال
 خاک رویی در میکده نزا استحقاق
 دوش در مجلس رندان که قدح بخشی بود
 سخن احمدی ار شوری و حالی دارد

روح او را به وادی السّلام می برد؛ و وادی السّلام بقعه و محلی از بهشت است.

کوفه

کوفه از امّهات بلاد اسلام است. این مثل در میان اعراب مشهور است ((الکوفی لا یوفی)) یعنی اهل کوفه بی وفا است.

اکنون که سال ۱۲۴۷ هجری قمری است شهر کوفه خراب است و به غیر از مسجدی که حضرت امیر(ع) را ضربت زده اند آبادی ندارد و آن حضرت چاهی حفر نمود و در تمامی شهر کوفه به غیر از آن چاه آب شیرین نیست. خانه آن حضرت آن چنان پاک و منزّه است که نظرکنندگان گمان برند که مکرر آن را تعمیر نموده اند. مزار فیض آثار جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین(ع) در آن دیار است. (تلخیص از کتاب **بستان السیّاحه**) در لغت نامه دهخدا آمده است که کوفه شهری است در عراق در جانب راست نهر کوفه (یکی از شعبه های رودخانه فرات) در نزدیکی شهر نجف واقع است. آنجا را سعد بن ابی وقاص به سال ۶۳۸ میلادی بنا کرده و مقرّ خلافت حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است- قبر مسلم بن عقیل و عاتکه و سکینه بنت الحسین و مسجد امیرالمؤمنین و تنور پیرزن که طوفان نوح از آنجا شروع شد و قبر مختار بن ابی عیبه ثقفی در آنجا است.

در **معجم البلدان** راجع به کوفه چنین آمده است: کوفه شهر معروفی است در خاک بابل از سواد عراق که به جهت مستدیر بودنش (دایره شکل) و یا به جهت اجتماع مردم در آن کوفه نامیده اند. طول آن ۶۹/۵ درجه و عرضش ۳۱ و یک سوم درجه است.

در تاریخ تمدن جرجی زیدان آمده: گفته اند سعد بن ابی وقاص پس از فتح عراق و غلبه بر ایرانیان در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده فتح را به خلیفه دوم برسانند.

خلیفه فرستادگان سعد را زار و نزار دید از ایشان سبب این تغییر حال پرسید، گفتند بدی آب و هوای شهرها رنگ ما را دگرگون ساخته - خلیفه دستور داد سرزمینی را برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که با مزاج آنها سازگار باشد. سعد زمینی را در کنار فرات و در نزدیکی حیره انتخاب کرد. در آغاز مانند بصره خانه ها را با نی ساخت اما چون پس از چندی آتش در گرفت و سوخت لذا با اجازه مجدد خلیفه خانه ها را از خشت ساختند.

مسجد کوفه

پس از ورود به کوفه ابتدا به مسجد کوفه داخل شدم و به ترتیب مقام های زیر را زیارت و نمازهای هر مقام را بجای آوردم:

۱- مقام حضرت ابراهیم ۲- مقام حضرت خضر ۳- بیت الطشت حضرت امیر(ع) ۴- دکه القضاء (محلی که حضرت علی علیه السلام در آنجا جلوس و به کارها و دعاوی مردم رسیدگی و قضاوت می فرمودند) ۵- محلّ کشتی حضرت نوح که گودالی است در وسط حیاط مسجد و چند پله پایین تر از سطح حیاط. ۶- مقام امام زین العابدین(ع) ۷- مقام حضرت نوح(ع) ۸- مقام حضرت امیر(ع) در محلی که محراب مسجد بود و در همان محلّ به شهادت رسیده اند (اکنون معجر کوچکی از برنز جلوی آن قرار داده اند) ۹- مقام جبرئیل امین ۱۰- مقام حضرت آدم(ع) ۱۱- مقام حضرت امام جعفر صادق(ع) ۱۲- حرم حضرت مسلم(ع)

در این هنگام آقای سید مصطفی هاشمی سرپرست کاروان ۱۱۰ با صدائی بسیار دلربا و خوش آهنگ اشعار و

روضه مناسبی خواندند و شرح فداکاری حضرت مسلم بن عقیل (ع) را نسبت به امام زمان و ولی عصر خود بیان داشتند که زائرین همه بی اختیار بسر و سینه خود می زدند و می گریستند.

بجرم عشق توام می کشند و غوغائی است
تو نیز بر سر بام آکه خوش تماشائی است
بعد به سمت دیگر حرم که مدفن مختار بن ابی عبیده ثقفی ((که انتقام خون حسین (ع) را از قتلہ گرفت)) رفته
همچنین مدفن هانی بن عروه شیعه فداکار را زیارت نمودم.

بیت الطشت

بیت الطشت محلی است که یکی از محاکمات عجیبه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که جزو معجزات نیز می شمردند در آنجا واقع شده است از این قرار:

دوشیزه ای در آب داخل شد و بدون آنکه آگاه بشود زالوئی داخل بدن او گردید و به تدریج بواسطه مکیدن خون زیاد بزرگ شد و از این جهت شکم او نیز بزرگ شد، برادرانش گمان بردند که از راه غیر مشروع حامله شده است. هرچه او انکار کرد اثری نبخشید، خواستند او را بکشند، خبر به حضرت علی (ع) رسید دختر را احضار کرد و در همان محل که معروف به بیت الطشت است دستور فرمود پرده بکشند و یکنفر قابله را فرمود تحقیقات بکند. او پس از آن، قضیه حمل او را به عرض رسانید ولی دختر بکلی منکر بود.

حضرت فرمود: طشتی پر از لجن از نهر آوردند و او فرمود در آن طشت بنشیند و بر اثر آن عمل، زالوکه بوی لجن شنید بیرون آمد بزرگی شکم او برطرف و شبهه مرتفع گردید. بواسطه وقوع این قضیه و معجزه علی علیه السلام و رفع گرفتاری آن دختر خواندن دو رکعت نماز در آن محل مستحب است.

(نقل از یادداشت های سفر به ممالک عربی)

زیارت خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بعد به خانه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که پشت مسجد کوفه قرار دارد و به همان حال سابق نگه داشته اند مشرف شدم. قبل از ورود مرثیه خوان عربی اصرار داشت که دعا بخواند و اعمال صحیح به من بیاموزد. از ابتدای ورود تا دیدن اطاق های خانه حضرت و اهل بیت در هر مکانی که می رسید دعا می خواند و بعد دستور داد محلی که حضرت را غسل داده اند سجده کنم.

دعائی را به عربی خواند مفصل بود. ضمن دعا عبارتی خواند که معنی آن این است: ای خدائی که حضرت یونس را از شکم ماهی نجات دادی من اکنون در خانه بهترین بندگان تو علی (ع) هستم؛ مرا از تاریکی نفس و گمراهی نجات ده.

از عنوان این مطلب خیلی گریستم و بر جهل و تاریکی و نادانی و گناهان بی حد خود لرزیدم و نجات خود را در آن مکان مقدس از درگاه قادر متعال مسئلت نمودم.

از خانه آن حضرت که بیرون آمدم به زیارت قبر میثم تمّار که در فاصله یک کیلومتری خانه واقع شده رفتم. از صحابه رسول اکرم (ص) و از یاران خالص حضرت امیر (ع) بوده که بجرم تشیع او را شهید نموده اند. آنجا هم بسیار روحانیت داشت. پس از زیارت و خواندن نماز سوار اتوبوسهای نجف اشرف شده و گفتم می خواهم به مسجد سهله بروم. اتوبوس محاذی درب جنوبی مسجد توقف کرد. بیابان صاف و هموار و از دور مسجد نزدیک به نظر می رسید.

هوا بسیار خوب و باد بهاری می وزید، نزدیک مسجد فضای وسیعی سبز و خرم بود که اطراف آن را گلهای

وحشی طبیعی پوشانده بود، آبی تمیز و فراوان در وسط گلها و سبزه زار جریان داشت بوته‌ها بلندگشیز با شاخه‌های پر پشت و بهم فشرده با گل‌های زرد رنگ خود بر زیبایی منظره افزوده بودند سمت دیگر بوته‌ها باقلا پر از ثمر خودنمایی می‌کرد. شمال مسجد هم نخلستان‌های بسیار با شکوه فراوان در آن هوای صاف و آفتاب درخشان قد افراشته بودند.

مسجد سهله و مقام امام زمان (عج)

پس از نیم ساعت پیاده روی به مسجد سهله رسیدم. ظهر گذشته بود ابتدا نماز ظهر و عصر را در مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به تنهائی خواندم.

مسجد خلوت بود. کسی غیر خادم و یکنفر طلبه در آنجا نبود. نماز زیارت امام زمان و زیارت جامعه کبیر و دعای فرج امام زمان (ع) را در آن مقام مقدس خوانده بعد در مقام‌های امام جعفر صادق (ع) - حضرت ابراهیم - حضرت ادریس - حضرت خضر و حضرت امام زین العابدین علیهم السلام نماز خوانده و زیارت مخصوص هر یک را انجام دادم.

بعد از چند دقیقه با خادم مسجد آقای شیخ محمد کاظم مهلاوی به صحبت پرداختم. از جمله اظهار داشت که در حدود چهار صد سال است که اجدادم یکی پس از دیگری خادم این مسجد بوده‌اند تا کنون که افتخار این خدمت‌گزاری به من رسیده‌است. این مسجد در زمان حضرت ابراهیم بنا شده و از همین مکان حضرت ابراهیم به جنگ عمالقه رفته‌است.

زیارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

از راهنما پرسیدم تا کنون امام زمان (ع) را زیارت کرده‌ای؟ جواب داد پدرم کراراً امام زمان را زیارت کرده‌بود، وقتی پدرم سخت بیمار بود امام زمان (ع) به دیدار پدرم آمد و فرمود: ((ناراحت نباش شفا می‌یابی)). من در چهارده سالگی به تنهائی در مسجد نشسته بودم مشاهده کردم که با نورهای ظاهری نمی‌توانم تطبیق دهم و آن نور از همه نورها شفاف‌تر بود و از مقام حضرت ابراهیم که گوشه شمال غربی است ساطع و وارد مسجد شد و از محاذی مقام امام زمان عبور نمود. پدرم گفت آن نور امام زمان بوده چرا آن ساعت دعا نکردی و حاجت نخواستی؟

از او خداحافظی نموده و او با کمال محبت تا جلوی در مسجد سهله آمد ضمناً مساجد زیدبن صوحان و صعصعة بن صوحان را که از مساجد مقدس می‌باشند به من نشان داد. به آن مسجد نیز رفته و دعای مخصوص هر یک را خواندم.

زیدبن صوحان

زیدبن صوحان از بنی عبدالقیس و از اهل کوفه و یکی از رؤساء و شجاعان بود وقایع الفتح را دریافته و در جنگ نهاوند دست چپش قطع گردید و در جنگ جمل به قتل رسید (حبیب السیر - فرهنگ دهخدا)

صعصعة بن صوحان

صعصعة بن صوحان العبدي از سادات عبدالقیس، خطیبی بلیغ و عاقل بود. در نبرد صفین حاضر بود. مغیره به امر معاویه او را از کوفه به بحرین تبعید کرد و در حدود سال ۶۰ قمری هجری در آنجا درگذشت.

صعصعة از اصحاب حضرت امیر(ع) و از عارفین به حق آن جناب و از بزرگان اهل ایمان است- چندان فصیح و بلیغ بود که حضرت امیر(ع) او را خطیب شحشح^۱ فرمود.

همچنین به مهارت در خطب و فصاحت در لسان ثنا فرمود و به قلت مؤونه و کثرت معونه بستود- شبی که جنازه حضرت امیرالمؤمنین(ع) را از کوفه به نجف بردند صعصعة از جمله مشایعت کنندگان بود و چون از کار دفن آنحضرت فارغ شد مستی از خاک قبر برگرفت و بر سر خود ریخت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، مولد تو پاکیزه، صبر تو قوی و جهاد تو عظیم بود، به آنچه آرزو داشتی رسیدی. سپس به بازماندگان آن حضرت تسلیت گفت. (مفاتیح الجنان)

چون در اینجا از مسجد سهله و مقام امام زمان(عج) صحبت می‌شود به عنوان تیمن و تبرک اشعاری را که به مناسبت فرخنده میلاد با سعادت حضرت حجة بن الحسن العسکری عَجَّ اللهُ تعالی فرجه آقای عباس نعمت الّلهی^۲ (ملقب به پروین)) و آقای دکتر عبدالکریم نبهی^۳ ((متخلص به ثابت)) سروده‌اند تقدیم می‌گردد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

میلاد با سعادت حضرت قائم(عج)

بوی طیب دوست آید بر مشام	یا برویش صبح صادق گشت، شام
رفت نومیدی و تلخی و ملال	آمد ایام فرح هنگام کام
شاد باش و شادزی کامروز هست	وجد و شادی واجب وانده حرام
رونقی دارد دگر بازار گل	گرچه گل را مشتری باشد مدام
هرکجا بینی بود نقل و نیبند	گل بیارد از در و دیوار و بام
ساقیا از آن شراب معرفت	کن عطا برتشنه کامان یک دو جام
حبند ابر اینچنین روزی بزرگ	به به از میلاد این فرخ امام
آمد از لطف خدا فردی پدید	تا از او کار جهان گیرد نظام
خیمه‌ای بر پا نباشد بی‌ستون	بی ستون بر روی هم ریزد خيام
او ستون عالم امکان بود	عالمی را زین ستون باشد دوام
او گرامی پور شاه عسکری است	زاده ختم رسل خیر الانام
حجت بر حق امام منتظر	تحت واجب فوق امکانش مقام
مظهر رحمن ولی کردگار	مخزن اسرار و سرّ الله تام
اولیاء چون انجم رخشنده‌اند	در ولایت حضرتش ماه تمام
غائب از انظار ظاهر بین خلق	عاشق رخسار ماهش خاص و عام
چون امامت بر وجودش ختم گشت	شکر یزدان را از این حسن الختام
جز ولای مرتضی و آل او	نیست ما را مذهب و کیش و مرام
دوستانش اتقیابند و شریف	دشمنانش اشقیابند و لثام
قاصر است از وصف لطف او بیان	عاجز است از ذکر فضل او کلام

^۱ - بلیغ - شجاع - غیور.

^۲ - شرح حال آقای عباس نعمت الّلهی قبلاً در صفحه ۱۷ آمده است.

^۳ - شرح حال آقای دکتر نبهی را ذیل پایان قصیده خودشان(عید پانزدهم شعبان) مطالعه می‌فرمائید.

او بود کانون علم و معرفت
 پر شود از عدل دنیا سر بسر
 باطل وفا سد شود نابود و محو
 داد مظلومان و محرومان دهد
 می شود عالم از او همچون بهشت
 شاه شاهان باشد و سلطان عصر
 ای ولیّ الله اعظم بر تو باد
 خوش بودگرزانکه بخشائی ز لطف
 ای برادر تا بکی عمر عزیز
 چونکه کوتاه باشد این ایام عمر
 نیست سستی جائز اندر امر دین
 چنگ زن بر دامن آل رسول
 بر برهنه پوش از شفقت لباس
 گر روی پروین براه اهل بیت

مرکز مجد و جلال و احتشام
 تا نماید حضرت قائم مقام
 برکشد تا تیغ خود را از نیام
 گیرد از افراد ظالم انتقام
 ملک و ملت گیرد از لطفش قوام
 درگه مجد و شاهان غلام
 از عدد افزون تحیات و سلام
 درد بی درمان ما را التیام
 می کنی مصرف پی جمع حطام
 می شمر این وقت و فرصت اغتنام
 در ره دین داشت باید اهتمام
 در پی ایشان همی بردار گام
 بر گرسنه بخش از رأفت طعام
 یابی اندر هر دو گیتی احترام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عید پانزدهم شعبان

عید خجسته نیمه شعبان رسید هان
 فرزند و جانشین ولیّ خدا حسن
 فخر جهان امام زمان هادی بشر
 خورشید آسمان سخا معدن کرم
 نظام چرخ و گردش افلاک باشد او
 محکوم امر او شده مخلوق ز امر حق
 ماه منیر آینه دار جمال او
 بی اذن او درخت نیارد به شاخه بار
 نوزاد چشم خویش گشاید به امر او
 آتش فشان به امر وی البرز کوه شد
 دوزخ نشانه ای است ز قهر ولیّ حق
 از لطف او است خنده گل غنچه در بهار
 لبخند او بهار و بهاریست بس بدیع
 قوس نزول قهرویی و دوری از وی است
 علمش محاط حضرت علم و محیط شد
 لیل القدر حکایتی از غیبت وی است
 واللّیل لیل غیبت والشمس والضحی
 کوثر وجود کامل ذیجود او بود

مولود شاه شاهان، مولای انس و جان
 همنام و نور دیده ختم پیمبران
 فرقان حق، ولیّ خدا کعبه امان
 قسام دوزخ آمد و بخشنده جنان
 فاروق حق زباطل و سلطان کامران
 فرمانروای خلق و جهان را نگاهبان
 وز شوق اوست حرکت افلاک و کهکشان
 بی اذن او عقاب نپرد ز آشیان
 بی امر او سحاب نگیرد به گلستان
 وز امر او است جنبش ماه و ستارگان
 لطف وی است جنت و فردوس و بوستان
 وزیاد او است چهچه نغز بلبلان
 شادی و شادمانی و عیشی است بی خزان
 قوس صعود لطف وی و قرب آستان
 بر عرش ولوح و جوهر و اعراض و فرشیان
 در لیل قدر قدر وی از دیده ها نهان
 روز ظهور قائم دین میر مؤمنان
 والعصر عصر سلطنت صاحب زمان

ظل الله است و حضرت انسان کامل است
مصدق قاف قدرت و منطوق کاف کن
قائم به امرحق شد و قائم به او جهان
حی است و مظهري بود از ذات حی فرد
جان جهان و هست نهران همچو روح، او
هستند شیعیان همه در انتظار او
روز ظهور حضرت او را طلب کنند
عابد کشیده رخت به مسجد به عشق او
سالک نشسته بر در دولت سرای دل
شمشیر لا گرفت که روز ظهور او
دجال خویش را بکشد در رکاب او
قربان کند به کعبه جان، گاو نفس را
در غیب خویشتن چو شود طالب حضور
از کعبه چون در عالم اکبر کند ظهور
جنت شود سراسر گیتی ز عدل او
بر جای جنگ صلح و صفا مستقر شود
جانا بین که کفر جهان را فرا گرفت
هستیم پیرو تو و مشتاق روی تو
در انتظار آب حیات وصال تو
درمان درد هجر، وصال تو است و بس
شاهها بحق نعمت ارشاد انبیاء
گفت این قصیده را نبهی^۱ دارد این امید

مدلول فیض اقدس و مولای قدسیان
مقصود ز آفرینش کون است و از مکان
قیوم اختران و زمین است و آسمان
دردست او است موت و حیات جهانیان
آب حیات و مخفتی از چشم مردمان
تا آید و نماید خود را به دیگران
هر شام عارفان و سحرگاه صالحان
دلخون زهجو خون دل از دیده اش روان
در انتظار مقدم محبوب عاشقان
در نفی ما سوای بکوشد چو عارفان
اماره را ببند کشد زار و ناتوان
از خویش چشم پوشد و ببند جمال جان
از شرق غیب شمس حقیقت شود عیان
نور هدی ولی خداوند مهربان
دیگر ز ظلم نام نیارند بر زبان
با گوسفند و میش شود گرگ هم عنان
معدود مؤمن است و کثیرند مشرکان
ای رهنما و هادی و مهدی شیعیان
در آتش فراق دل و دیده خون فشان
ما را بجز تو نیست طیبی در این جهان
بنما ظهور، وز غم هجران مرا رهان
افند قبول قافیه گر هست شایگان^۱

۱- آقای دکتر عبدالکریم نبهی فرزند حجة السلام حاج شیخ واعظ تهرانی در آذرماه ۱۲۹۲ شمسی هجری در کرمان متولد گردید. قرائت قرآن مجید را در مکتب آموخت، و بعد از اتمام دوره های دبستان و دبیرستان در مهرماه ۱۳۱۰ وارد خدمات فرهنگی گردید؛ ضمناً مقدمات علوم عربی را در خدمت استادگرامی ثقة السلام شیخ علی اثنی عشری فرا گرفت. خدمات فرهنگی ایشان عبارت است از: آموزگاری، نظامت، دبیری، بازرس فنی، ریاست بخش ده فرهنگی، استادی دانشگاه. مدارک تحصیلی ایشان به ترتیب عبارت است: لیسانس فلسفه، لیسانس ادبیات، لیسانس حقوق، فوق لیسانس فلسفه، دکترای فلسفه.

آقای دکتر نبهی از سالهای ۱۳۱۰ به منبر هم می رفتند؛ در آبان ماه سال ۱۳۱۲ که حضرت قطب العارفین جناب آقای صالحعلیشاه قدس سره از اعتاب مقدسه عراق به کرمان نزول اجلال فرمودند، صبح پنجشنبه مرحوم عباس فرهنگ به ایشان اطلاع دادند که یکی از عرفای عالیقدر به کرمان تشریف آورده اند و در منزل آقای ابوتراب شهدادی اقامت فرموده اند؛ بقیه مطالب از زبان دکتر به شرح زیر است:

((فوراً به منزل حاجی ابوتراب شهدادی رفتم و از ساعت ۹ صبح تا ظهر در حضور مبارک ایشان بودم؛ برای اقامه نماز برخاستند، اظهار طلب کردم و پس از صرف نهار در خدمت معظم له ((به مشتاقیه)) رفتم، باز اظهار طلب کردم. در صحن مشتاقیه مجلس ترحیم مادر رئیس شهربانی کرمان بود، رئیس شهربانی علاقمند بود من به منبر بروم؛ حضرت آقا امر فرمودند ((به منبر بروید و بعد بیائید به مجلس فقری)) بعد از ختم مجلس ترحیم وقتی به منزل حاج ابوتراب رسیدم که نماز مغرب

تحويل سال نو در حرم مطهر مولای متقیان علیه السلام

ساعت نزدیک به سه بعد از ظهر بود خیلی مایل بودم در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر که مقارن تحويل سال نو بود در حرم مولای متقیان و در خدمت حضرت آقا و مشایخ و فقرا باشم. در آنجا وسیله نبود بیادم آمد که ناهار نخورده‌ام و صبحانه هم غذای کاملی نخورده بودم. به طرف جاده حرکت کردم یک اتومبیل کرایه سوار شدم، بیست و پنج فلس گرفت و مرا نزدیکی حرم حضرت امیر(ع) پیاده نمود. خیلی گرسنه بودم به یک مطعم رفته و غذای مفصلی خوردم و در حدود پنجاه ریال به پول ایران پرداختم از آنجا به سرعت به حرم عزیمت و یک ربع به ساعت ۴ بعد از ظهر مانده بود که وارد حرم شدم. حرم و محوطه اطراف حرم مملو از جمعیت زن و مرد بود و زنهای چادر سیاه محلی مانند شمالی‌ها که در جشن و عروسی صدای مخصوص از خود در می‌آوردند هلهله می‌کردند. به زحمت بسیار خود را به حرم رسانیدم فشار جمعیت مرا به سمت ضریح مطهر می‌برد. نزدیک ضریح دیدم که یکی از فقرا که از طلاب علوم دینی است از حرم خارج می‌شود. اظهار داشت حضرت آقا و مشایخ و فقرا در یکی از ایوانهای طبقه دوم روبروی حرم نشسته‌اند با زحمت بسیار از میان جمعیت خارج و به حضور ایشان شرفیاب شدم.

آقای سید عبود حکیم زیارت خوان حضرت امیر(ع)، دعای تحويل سال را از روی کتاب مفاتیح می‌خواند. پس از تحويل سال ابتدا مشایخ و بعد فقرا با حضرت آقا صفا کردند و شیرینی تقسیم نمودند. هلهله مردم در حرم مطهر و صحن حرم بلند بود. جناب شاه نعمه الله ولی در مدح مولای متقیان علی علیه السلام می‌فرماید:

مرد مردانه شاه مردان است	در همه حال مرد مرد آن است
در ولایت ولی والی اوست	بر همه کاینات سلطان است
سید اولیا علی ولی	آنکه عالم تنست و اوجان است

شروع نشده بود؛ پس از نماز بمن فرمودند: ((از کتاب بستان السیاحه)) اشعار هفت وادی عشق را بخوانم هنگامیکه فرمودند کافی است عرض کردم:

در طلب می‌کوشم، اریابم، زهی بخت بلند
ور نیابم عذر من افتد بزرگان را قبول
امر فرمودند از حاج صدر دستور بگیرم، صبح جمعه از حقیر و حجة السلام نظام السادات و آقای میر حسینی دستگیری فرمودند. بعد از مراجعت حضرتشان از کرمان جناب حاج شیخ عماد به کرمان آمدند. در تابستان ۱۳۱۴ در تهران خدمت حضرت آقای حاج شیخ عبدالله رحمتعلیشاه حائری رسیدم و اولین دفعه بود که فرمودند مشنوی بخوانم، حکایت موسی(ع) و شبان را قرائت کردم. در سال ۱۳۱۶ هنگامیکه جناب رحمتعلیشاه به مریض‌خانه دولتی رفته بودند صبح جمعه در خدمت حضرت قطب العارفین که به اتفاق مرحوم دکتر نورالحکماء و مرحوم سیدعلی روح الامین برای عیادت تشریف فرما شدند در خدمت ایشان بودم. روز عاشورای سال ۱۳۵۸ هجری قمری که حضرت قطب العارفین در منزل مرحوم رحمتعلیشاه تشریف داشتند به این حقیر امر فرمودند به منبر بروم؛ من با لباس افسری احتیاط بودم، شمشیر از کمر باز کردم و کلاه را روی زمین گذاشته روی منبر مطالبی عرض کردم؛ که بعدها بارها جناب آقای وفاعلی فرمودند((دیدم یک افسر روضه خواند و خوب هم خواند.))
به دستوربندگان حضرت آقای ((رضا علیشاه)) روحی فداه کتاب ذوالفقار و کتاب فلسفه فلوطین را به چاپ رسانیدم. پس از رحلت حضرت صالح المؤمنین جناب آقای صالحعلیشاه در بیدخت خدمت حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) تجدید عهد کردم و تا کنون بکرات برای شرکت در مجلس نیاز دعوت شده‌ام. امید است سایه بلند پایه معظم له مستدام و الطاف کریمانه ایشان روز افزون باشد.))

۱- شایگان در اصطلاح، قافیه شعر است که در آن تحکمی باشد که در این صورت در قصیده و غزل بیش از یکبار مجاز به آوردن آن نبودند. و هرگاه شاعری قافیه شایگان می‌آورد به آن اشاره می‌کرد و عذر می‌خواست(فرهنگ عمید)

گر چه من جان عالمش گفتم	نی غلط گفته‌ام که جانان است
ابن عمّ رسول، یار خدای	آن خلیفه علی عمران است
نُه فلک با ستارگان شب و روز	گرد دولت سرش گردان است
واجب است انقیاد او بر ما	خدمت ما بقدر امکان است
مهر او گنج و دل چو گنجینه	خانه بی گنج، کُنْج ویران است
دوستی رسول و آل رسول	نزد مؤمن کمال ایمان است
باطناً شمس و ظاهراً ماه است	نور هر دو بخلق تابان است
رو رضای علی بدست آور	گر ترا اشتیاق رضوان است
یادگار محمد (ص) است و علی (ع)	نعمت الله که میر مستان است

در ساعت پنج و نیم به منزلی که بدستور حضرت ایشان شبهای پنجشنبه بجای شبهای جمعه مجلس فقری تشکیل می‌شد رفتیم؛ پس از اقامه نماز جماعت بوسیله حضرت آقا، مجلس فقری تشکیل شد و آقای هوشنگ خاموش فرزند مرحوم آقای میرزا علیخان خاموش اشعار نغزی از سروده‌های مرحوم والدشان به عربی و فارسی خواندند (آقای میرزا علیخان خاموش از فقرای بزرگوار زمان حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید قدس سرّه بوده و چندین سال در کنسولگری ایران در نجف اشرف با کمال صداقت خدمت نموده‌است؛ این مرحوم در حدود یکصد هزار بیت اشعار عربی و فارسی و مرثیه از درون پرچوش و خروش خویش سروده‌است) نگارنده هرچه کردم خودداری نمایم نتوانستم، گریه و ناله‌ام بلند شد و در اثر شدت ناراحتی خون از بینی‌ام جاری شد که دیگران متوجهم ساختند. پس از ختم مجلس به منزل آمده و پس از صرف شام که توسط آقایان حاج ملک صالحی و حاج امیر سعیدی تهیه شده بود استراحت کردیم.

پنجشنبه ۲۲ ذی الحجة مطابق اول فروردین ماه ۱۳۴۷

مکتبه المعلمین

ساعت سه و نیم از خواب برخاستم و پس از شستشو و غسل زیارت بحرم مولای متقیان علی (ع) مشرف شده و نماز صبح، تعقیبات، زیارت و طواف را انجام دادم و به منزل مراجعت نمودم. هوا بسیار سرد شده بود بطوریکه حاج آقا روح الامین اظهار داشت که در دوازده سفری که در ایام نوروز به عتبات عالیات مشرف شده هیچوقت هوا اینچنین سرد نبوده، در ساعت ۱۱ صبح در خدمت حضرت آقا به مسجد شیخ طوسی رفته و پس از خواندن فاتحه به کتابخانه‌ای به نام مکتبه المعلمین رهسپار شدیم؛ این مکتب به همت آقای سید حسین بحر العلوم که خود مدیریت آن را عهده‌دار است در سال ۱۳۸۳ هجری قمری تأسیس گردیده‌است.

نامبرده اظهار داشت: غرض از این اقدام تحقیق و تألیف و نشر کتب شیعه و اهداء آنها به کتابخانه‌ها و مجامع بزرگ جهان می‌باشد و در سال جاری هم برای تألیف کتب شیعه درباره حضرت زهرا سلام الله علیها جائزه‌ای تعیین شده که بودجه آن از منافع فروش کتابها تأمین گردیده‌است.

در همین موقع که حضرت آقا مشغول مطالعه بودند بنده سؤال کردم: آیا تفسیر بیان السّعادة اثر حضرت آقای سلطانعلیشاه قدس سرّه در این کتابخانه موجود است؟ آقای بحر العلوم اظهار داشت، خیر. از حضرت آقا استدعا کردم تالیفات معظم له را برای این مکتبه ارسال و نشانی کتابخانه مزار سلطانی بیدخت را هم به ایشان مرحمت فرمایند.

پس از آنکه حضرت ایشان چند جلد کتاب خریداری و عازم حرکت شدند فرمودند: ((ما برای خدا به زیارت آمده‌ایم؛ نه برای تبلیغ و مبادله کتاب.))

تازه متوجه شدم در حضور حضرتشان از روی خامی و نسنجیدگی سخن گفته‌ام، مثل این بود که تمام دنیا را ب سرم خراب کرده باشند. و آن روز تا شب و از شب تا صبح خیلی ناراحت بودم و هنوز شرمنده‌ام زیرا شخص فقیر باید در حضور بزرگان حتی پیشقدمان با ادب و متانت رفتار نماید و بدون اجازه یا اشاره آنها لب به سخن نگشاید و گستاخی نکند.

شیخ طوسی

ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی ملقب به شیخ الطائفه در زمان خود رئیس فقهای شیعه بوده است، شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است. کتب زیر از اوست:

۱- تفسیر کبیر موسوم به تیان در ۲۰ جلد ۲- المبسوط ۳- الخلاف ۴- النهایه ۵- الجمل ۶- العقود ۷- التّهذیب ۸- الاستبصار

شیخ طوسی در رمضان سال ۳۸۵ هجری قمری متولد و در ۲۲ محرم سال ۴۶۰ وفات یافت قبر او معروف و مزار شیعیان می باشد؛ مسجد و آثار او تا به امروز در نجف اشرف باقی است.

مدح حضرت مولا علی علیه السلام

در دو طرف ایوان داخلی درب ورودی صحن مطهر که رو به ایوان طلا است دو رباعی فارسی نوشته شده:

۱- آنانکه بحق سرشته آب و گلشان	جز حبّ علی نباشد اندر دلشان
در بحر خطا غافل اگر غرق شوند	البته شود ارض نجف ساحلشان
۲- آنانکه بدل مهر تو اندوخته‌اند	پروانه صفت گرد تو پر سوخته‌اند
از بس که باحسان تو آموخته‌اند	چون حلقه در، بدر دوخته‌اند

این رباعی عربی نیز در دو طرف ایوان خارجی همان درب که رو به مشرق است نوشته شده است:

الا یا علة الایجاد حارک الفکر	و فی کنه معنی ذاتک التبس الامر
یقولون قوم فیک و الستردونهم	بانک رب کیف لو کشف الستر

یعنی: ای علت ایجاد عالم، فکر درباره تو حیران و حقیقت ذات تو بر خلق نامعلوم است؛ گروهی از مردم با آنکه پرده جلوشان گشیده شده می‌گویند تو خدائی، پس چگونه خواهد بود اگر پرده برداشته شود!

به منظور حسن ختام قسمتی از اشعار عارف ربّانی مولانا جلال الدین رومی را که در مدح مولای متقیان علی(ع) سروده است تقدیم می‌دارد:

ای شاه شاهان جهان الله، مولانا علی	ای نور چشم عاشقان الله، مولانا علی
خورشید باشد ذره‌ای از خاکدان کوی تو	دریای عمان شبنمی الله مولانا علی
موسی عمران در غمت بنشسته بُد در کوه طور	داود می خواندت زبور الله مولانا علی
داود را آهن چو موم قدرت نموده کردگار	زیر ابدل اقرار کرد الله مولانا علی
آدم که نور عالم است عیسی که پور مریم است	در کوی عشقت درهم است الله مولانا علی
آن نور چشم انبیا احمد(ص) که بد بُدرد جا	می‌گفت در قرب دنی الله مولانا علی

دارند تین سیر در دهن الله مولانا علی
هر لحظه سیر من لدن الله مولانا علی

ای سیر پوش غیب دان الله مولانا علی
ای قدر و اعزاز همه الله مولانا علی
قسام و رزاقی توئی الله مولانا علی
گوینده برهان تو الله مولانا علی
داری تو فضل بیکران الله مولانا علی
هم مؤمنان را غمخوری الله مولانا علی
هم روح هم ریحان ز تو الله مولانا علی
هم عارفان شیدا از تو الله مولانا علی
بر جمله عالم عالمی، الله مولانا علی

تسبیح خود کن بر زبان الله مولانا علی
تا بخشدت زیندگی الله مولانا علی
مولا و حق آدم است الله مولانا علی
کو جان دهست وجانستان الله مولانا علی
حج و نماز است و صیام الله مولانا علی
مامور امرکن فکان الله مولانا علی
نام بزرگی خدمتش الله مولانا علی
هر دم بر آور جان الله مولانا علی

دیو و پری و اهرمن اولاد آدم مرد و زن
اقران اظهارکن مولای رومی این سخن

ای رهنما مؤمنان الله مولانا علی
داننده راز همه انجام و آغاز همه
هم حی و هم باقی توئی هم کوثر و ساقی توئی
ماجمله سرگردان تو، هم واله و هم حیران تو
وحش و طیور و انس و جان جمله بفرمانت روان
تو حاکم هفت اختری هم سالکان را رهبری
احسات ز تو، ارکان ز تو، برهان ز تو، ابدان ز تو
هم انبیا گویا ز تو هم اولیا دانا ز تو
قیومی و هم اکرمی، سلطانی و هم اعظمی

ای مرغ خوش الحان بخوان الله مولانا علی
خواهی که یابی زندگی بشتاب اندر بندگی
اسمش عظیم و اعظم است، غفران و فرد و عالمست
خواهی که یابی زونشان جان در ره او برفشان
سبحان حی لاینام پیدا ز تو هر صبح و شام
رزاق رزق بندگان، مطلوب جمله طالبان
مجموع قرآن مدحتش، حمد و ثنا و عزتش
ای بنده شیرین زبان از دیوگر خواهی امان

حرکت به سوی کاظمین و از آنجا به دمشق

و زیارت مجدد حرم مطهر حضرت زینب (س)

جمعه دوم فروردین ماه ۱۳۴۷ مطابق با ۲۳ ذیحجه ۱۳۸۷

کاظمین

امروز از نجف اشرف به کاظمین حرکت و تا روز دوشنبه پنجم فروردین ماه در این شهر اقامت نمودیم. کاظمین در قسمت غربی دجله در نزدیکی شهر بغداد واقع و مرقدهای مطهر حضرت امام موسی کاظم (ع) و حضرت امام محمد تقی (ع) در آنجا می باشد.

کنیه مبارک حضرت موسی بن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان ابوابراهیم و ابوالحسن اول و القاب همایونش و فی، صابر، عبدالصالح، امین و اشهر آن کاظم می باشد؛ تولد ذات خجسته صفاتش در هفت صفر سال ۱۲۸ هجری در ابواء واقع بین مکه و مدینه بوده و هنگام شهادت پدر بزرگوارش بیست سال داشته است.

آن حضرت در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ در حبس سندی بن شاهک رئیس پلیس هارون الرشید به شهادت رسید. هنگام شهادت سن مبارک حضرت امام موسی کاظم (ع) ۵۵ سال و ۴ ماه و مدت امامت آن حضرت سی و چهار سال و چند ماه بوده است.

تولد حضرت امام محمد تقی (ع) امام نهم شیعیان در نیمه دوم رمضان سال ۱۹۵ هجری در مدینه طیبه روی داد. نام شریفش محمد و کنیتش ابوجعفر ثانی، القاب همایونش تقی، جواد، و مرتضی، ولی مشهورترین لقب حضرت تقی است.

شهادت آن حضرت در آخر ذیقعد سال ۲۲۰ هجری بوده و سن مبارکش هنگام شهادت حدود بیست و پنج سال و مدت امامت معظم له هفده سال و چند ماه بوده است.

هر روز چندین مرتبه در خدمت حضرت آقا و اغلب همراهان به حرم مشرف و زیارت نموده و اغلب نمازهای خود را در حرم مطهر به حضرت ایشان اقتدا و به صورت جماعت برگزار می گردید. در رواق بالای سر، مقبره خواجه نصیر طوسی که بزرگترین حکمای اسلام و از مفاخر کشور ایران است قرار دارد و چون خواجه از بندگان آستان ولایت بوده بجای لوح مزار این آیه مبارکه نوشته شده:

((وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ)) که اشاره است به آیه ۱۸ از سوره کهف یعنی سگ آنها دو دست خویش را بر درگاه غار گشاده بود.

در رواق پائین پا شیخ مفید علیه الرحمه که از بزرگترین علمای متقدم شیعه بوده و بدست حجاج بن یوسف شهید شده مدفون گردیده است. صحن حرم مطهر کاظمین بسیار با روح و دارای عظمت نمایانی است، در زاویه صحن محل کوچکی است که کتابخانه آستانه بوده و به نام مکتبه الجوادین معروف است و به همت آیه الله سید هبه الدین شهرستانی تأسیس گردیده است.

در اینجا ترجمه ایاتی از خواجه نصیر الدین طوسی طاب ثراه که در مقام عرض ادب به پیشگاه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه به عربی سروده شده و ترجمه فارسی آن توسط آقای غلامرضا دبیران به عمل آمده تقدیم می شود:

یار باشد انبیاء و اولیا را سر بسر
باشد از شب زنده‌داری نیز قوأم سحر
پای خود سازد برهنه، پای نشناسد ز سر
هم رود بر آب و دامان را نسازد ز آب‌تر
هم خورش هم انگبین و نانشان بنهد به بر
وز همه باشد به زهد و بیگناهی پاکتر
در دلش حبّ علی و خاندان باشد مگر

گر متاعی صالح، آردبنده‌ای فردا به حشر
روزه‌داری را بود مصداق صوأم النهار
هم بجای آردبسی لله حجّ، واندر طواف
پرکشد سوی سپهر و بال خود نارد فرود
پرنیان پوشاند از اکرام مر ایتام را
در میان مردمان پاید بسی سال دراز
روز رستاخیز این جمله ندارد هیچ سود

دوشنبه پنجم فروردین ماه ۱۳۴۷ مطابق با ۲۶ ذیحجه ۱۳۸۷

زیارت مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله علیها

امروز برای زیارت مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله علیها از کاظمین به سمت دمشق پایتخت سوریه که
یکهزار کیلومتر فاصله دارد حرکت نمودیم.

نزدیک مرز اردن لشگرهای عراقی وارد نی با فاصله‌های معین متمرکز و آماده دفاع یا جنگ بودند. سه روز در
هتل دمشق توقف نمودیم. اغلب غذا را در مطعم ابوسعید صرف می‌کردیم زیرا این مطعم متعلق به یکی از
مسلمانان دمشق بود. غالباً نمازها را در زینبیه به حضرت ایشان اقتدا می‌نمودیم.

کلمه زینب مرکب از دو کلمه زین و آب (یعنی زینت پدر) می‌باشد مزار آن حضرت در قریه‌ای است واقع در دو
فرسخی طرف جنوب دمشق به نام راویه ولی امروز به نام آن حضرت معروف است و سیده زینب گویند.

مدفن عشق جهان است اینجا صد جهان شور نمان است اینجا

نقش زینب کبری علیها السلام در رهبری الهی

پاسدار حریم حکومت الهی حضرت زینب سلام الله علیها دوش به دوش برادرش حضرت امام حسین (ع) در
تمام جهات گام برداشت و با یک دنیا تدبیر و صبر روزگار تلخ و ننگین دوران معاویه را سپری نمود و محیط را
با خون دل برادر بزرگ و بردباری طاقت فرسای خود مساعد ساخت تا در مقابل حکومت رسوای یزید قیام
کرد و به دنیای بشریت اعلام نمود که انسانیت به خطر افتاده و از مکتب پر ارزش الهی و دستورات و تعالیم
اسلامی چیزی باقی نمانده است.

حسین (ع) با دادن خون پاک خود و عزیزان پر ارزش خویش درخت پر ثمر اسلام را آبیاری کرد و ستمگران و
دژخیمان را که به دروغ خود را به اسلام بسته بودند از مکتب الهی بدور ساخت و با کشته شدن خود به دنیا
اعلام نمود: ((منتهی هدف من این است که اسلام از ننگ و پلیدی مصون بماند و همه جهان بشریت بدانند که
این گروه ستمگر با اسلام بستگی نداشته و آنچه جنایت مرتکب شده‌اند مربوط به خود آنها است.))

آن مردم نادان گمان می‌کردند با کشتن حسین (ع) و یارانش بساط قدرت آنها گسترده می‌شود و دیگر کسی باقی
نمی‌ماند تا در مقابل آنها قیام کند و حقایق را برای جامعه بشریت بیان نموده و انسانها را به مکتب الهی آشنا
سازد. عنایت خدای بزرگ برای حفظ این مکتب شامل شیرزنی دلیر گردید.

این بانوی قهرمان تربیت یافته دختر پیامبر اکرم حضرت زهرا سلام الله علیها که در ظل توجهات پدری بزرگوار



جلوي حرم مطهر حضرت زينب سلام الله عليها

چون حضرت علی علیه السلام پرورش یافته و با برادرانی چون حسن و حسین عظیم السلام بزرگ شده، در کربلا قد علم کرد و در همان لحظه اول در کنار کشته برادر و برادرزادگان و فرزندان و سایر عزیزانش به تبلیغات کوبنده و موثر پرداخت. برآستی باید گفت که این بانوی از جان گذشته بزرگترین نقش رهبری را در واقعه کربلا به عهده گرفته و او بود که توانست با یک دنیا فداکاری، پیروزی معنوی حق علیه باطل را به دنیای بشریت اعلام کند.

سالمک راه حق، نور هدی زما طلب	نور حقیقت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینه نجان عترت و ناخدا، خدا	دست در آن سفینه زن دامن ناخدا طلب
دمبدم بگوش هوش می فکنندم این سروش	معرفت ارطلب کنی، از برکات ما طلب
خسته درد را بگو، هرزه مگرد کو بگو	از بر ما شفا بگو از دم ما دوا طلب

در اینجا به عنوان تیمن و تبرک قسمت هائی از خطابه حضرت زینب سلام الله علیها در بازار کوفه و همچنین قسمت هائی از خطابه آن علیا مخدّره در مجلس شام زینت بخش صفحات این یادداشت ها گردیده است.

قسمت هائی از خطابه حضرت زینب علیها السلام در بازار کوفه

بیست سال از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گذشته بود، مردمیکه از عدل و مهربانی او بهره مند و از حکومت الهیش استفاده می کردند و آهنگ صدای او را همه روزه در کوچه و بازار و مسجد کوفه می شنیدند یکبار دیگر صدای حضرتش را از حلقوم دختر عزیزش زینب کبری در کوفه شنیدند.

همه یکدفعه بخود آمدند با خویش می گفتند ((مگر علی زنده شده و این صدای دلنواز را برای ما سر داده؟)) لیکن زینب را دیدند که با همان قدرتی که از پدر بیادگار داشت همه را به سکوت دعوت نمود و چنان دستور او در اجتماعی که پای می کوبیدند و شادی می نمودند به موقع اجرا گذارده شد که همه در سکوت عمیقی فرو رفتند.

آنگاه مردم کوفه را مخاطب قرار داده و فرمود:

ای مردم کوفه، ای کسانی که فریب دهنده هستید و دیگران را با مکر و حيله خوار و ذلیل می نمائید و از آنها حمایت نمی کنید، شما امروز در شهادت برادرم و اسارت فرزندان پیغمبرگریه می کنید و اشک می ریزید؛ هیچگاه اشک چشم شما نایستد و روی خوش نبینید و آرامش و راحتی در خود احساس نکنید.

شما مانند زنی هستید که پشم را می ریسید و چون محکم و به صورت ریسمانی قوی در میامد دوباره آن را باز مینمود- شما هم هرچه فعالیت می کنید با دست خود نتیجه زحمات خویش را به باد می دهید و سوگندهائی که به وفاداری و حمایت از دین خدا یاد می کنید همه وسیله ای است برای پیشرفت مقاصد شوم خود و خیانتی است بزرگ که بدین خویش می نمائید.

راستی چه امتیازی شما دارید جز اینکه به دروغ لاف می زنید و دین خود را می فروشید ولی بهره ای در مقابل به دست نمی آورید.

شما آنچه ندارید برای خود ثابت می کنید و به دنبال هرگناهی گام برمی دارید با مردان حق دشمنی می ورزید و دروغ را شعار خود می کنید و به کنیززادگان و مردم پست تملق می گوئید و از کارهای بد دشمنان خدا چشم می پوشید و عیب پوشی می کنید.

شما چون سبزه ای هستید که در مزبله می روید و یا نقره ای هستید که مرده درگور را با آن زینت کنند. آری مردمی که با فساد سرشته شده اند چون مردگان حیات انسانی ندارند، هرچه از مزایای مادی هم برخوردار باشند باز درندگانی هستند که از زندگی آنها سودی به جامعه و خودشان نمی رسد، بلکه همیشه اجتماع از چنین مردم

آلوده‌ای زیان می‌بیند.

مردم کوفه آگاه باشید؛ بسیار زشتی‌ها نمودید و آنچه برای خود پیش فرستادید کارهای ناپسندی است که موجب غضب پروردگار بر شما است و در نتیجه در عذاب الهی گرفتارید و گریزی هم ندارید.

اکنون برای برادر و کشتگان ما گریه می‌کنید و ناله می‌زنید و اظهار ندامت و پشیمانی می‌نمائید، آری بخدا سوگند باید بسیار گریه کنید و کمتر در زندگی خویش شادی نمائید زیرا اعمال زشت و خیانت‌های شما روزگار شما را سیاه نموده و ننگ بزرگی بر دامن شما نشسته و آنچنان ناپاک و زشت گردیده‌اید که هرگز نمی‌توانید دامن خود را از ننگ پاک کنید.

چگونه ممکن است جنایتی که بر جامعه انسانیت وارد ساخته و پسر پیغمبر و سرچشمه فیض رسالت را کشته و بزرگ جوانان بهشت را بخون آغشته و با کشتن او تکیه‌گاه خود را در جنگ و صلح از دست داده و پناهگاه مسلمانان را در روزهای سخت ویران نموده و نوری که شما را به بهشت هدایت می‌کرد و سخنگویی که از نصایح او راه انسانیت را طی می‌نمودید و چون سختی در پیش می‌آمد مرجعی بزرگوار در گفتگوهای شما بود از دست دادید. جوابی دهید! دور بمانید از رحمت حق، هلاک باد بر شما مردم خونخوار...

مردم کوفه شما و تمام ستمگران و مبارزان با دستگاه وحی باید بدانند که اگر مهلتی خدا به آنها می‌دهد نشانه سبک شمردن گناه نیست بلکه سرعت در عقوبت ندارد و چون هرگز ترس از دست دادن فرصت عقاب نیست همیشه خدای بزرگ برگناهکار مسلط و جنایتکار در گرو جنایت خویش است و پروردگار متعال در کمین گاه است.))

اینک قسمتی از اشعار **موزون اصفهانی** را که به عنوان **((همت زینب))** سروده است زینت‌بخش این قسمت از کتاب می‌گردد:

زینب آن بانوی عظیمائیکه دست قدرتش	کهکشان چرخ را بر پا طناب انداخته
دختر مرد دو عالم آنکه گاه خشم خویش	رعه بر این چهار مام و هفت باب انداخته
این همان بانواست کزنطق و بیان همچون علی	انقلاب از کوفه تا شام خراب انداخته
گر زبانش ذوالفقار حیدری نبود چرا	خضم را دردل شرر همچون شهاب انداخته
همتتش چون بازوی خیر گشای حیدری	بارگاه کفر را در انقلاب انداخته
سینه‌اش گر مخزن علم علی نبود چسان	از تکلم شور اندر شیخ و شاب انداخته
کشتی دین کربلا شد غرق از طوفان کفر	همت زینب ز نو آنرا بر آب انداخته
حلم او صبر و توانائی زدست صبر برد	علم او از دست هر دانا کتاب انداخته
از خطابی آل سفیانرا به رسوائی کشید	پرده از کار پلیدان زان خطاب انداخته
تاقیامت وصف او موزون اگر گوئی کم است	زانکه حق او را چون خود در احتجاج انداخته

قسمت‌هایی از خطابه حضرت زینب علیها السلام در مجلس شام

بود ز رفتار او نقش حقیقت پدید	بود ز رخسار او نور خدا آشکار
تیغ زبان می‌گشود در ره احیای دین	چون علی اندر اُحُد در کف او ذوالفقار

((زینب پس از سالیان دراز برای نخستین بار با دست بسته و قافله‌ای صورتاً شکست خورده و اسیر به عنوان

فتح شام و واژگون کردن کاخ بیدادگری و حکومت ضد الهی به دمشق وارد می‌شود، دژخیمان مست و مغرور اُسرا را برای خوش خدمتی نزد یزید می‌برند تا در مقابل این جنایاتی که تاریخ بشریت را ننگین کرده است جایزه بگیرند.

عجب خیال خامی، راستی وقتی خدا می‌خواهد قومی را رسوا کند و جمعیتی را مفتضح و نابود سازد عقل آنها را می‌گیرد و آنها به دست خود وسائل نابودی و بدبختی خود را فراهم می‌آورند. دختر امیرالمؤمنین (ع) حقایقی را برای جامعه بشریت شرح داد، نخست به پیشگاه مقدس پروردگار سپاس گزارد و درود بر جد بزرگوارش فرستاد تا همه بدانند این همه آوازه‌ها در سایه مکتب توحید و شناسائی پیامبر بزرگ اسلام است و آنچه ایراد می‌نماید روی دو اصل توحید و نبوت دور میزند. سپس آیه‌ای از قرآن کریم تلاوت فرمود^۱ تا مردم عالم بیدار شوند که هیچگاه خداوند فراموش نمی‌کند مردم ستمکار و پلید را و این سنت حق است؛ بعد چنین فرمود:

یزید! تو چنین می‌پنداری که چون روزگار را بر ما سخت گرفتی و زمین و آسمان را بر ما تاریک نمودی و ما را اسیر ساختی و از شهری به شهری روانه نمودی بر ما تسلط یافته‌ای و قدرتی داری که ما را دگرگونه جلوه دهی؟ چه اشتباه بزرگی نموده‌ای، تو خیال می‌کنی این برای ما ذلت است که اسیر دست تو باشیم و تو در پیشگاه خدا منزلتی داری که اینگونه قدرتی به دست آورده‌ای؟ روی همین فکر پوچ و خیال فاسد بادی در دماغ خود میافکنی و به چپ و راست نظر می‌کنی و بر روی زانوهای خود دست می‌زنی و با یک دنیا تبخر و خودباختگی میاندیشی که روزگار از آن تست و امور همه بکام تو می‌گردد و چرخ و فلک برای تو گردش می‌کند، و چه خیال خامی از چه مغزگندیده‌ای!

لحظه‌ای چند مهلت بده و از خواب گران‌رور و نخوت بیدار شو و از مرکب خودپسندی پائین بیا- آیا آیات قرآن کریم را فراموش نموده‌ای که فرمود: ((هرگز گمان نبرند کسانی که بکفر می‌گرایند و دستورات الهی را فراموش می‌کنند که مهلت خداوند متعال برای آنها سعادت است، بلکه پروردگار به آنها مهلت می‌دهد تا هرچه در دل دارند آشکار سازند و آنچه می‌توانند در مقابل نعمتهای پروردگار گناه و معصیت کنند تا سرانجام به عذاب پست و دردناکی برسند...^۲

راستی دلی که بخدا ایمان نیاورد و کفر و نفاق را در خود جای دهد پیوسته مانند سوسماری در خود می‌پیچد، ناله می‌زند و از کشتگان خود که در جنگ بدر که به نفع اسلام پایان پذیرفت یاد می‌کنید و انتقامجویی می‌نماید چنین کسی که اینگونه از تربیت اسلامی دور است هیچگاه در دشمنی با ما فروگذاری ننموده و کوتاهی نمی‌کند چه او آنچه می‌بیند دشمنی و عداوت و حقد و کینه است که نسبت به اسلام و پیامبر عالیقدر در دل انباشته دارد و در فرصت مناسب کفر خود را ظاهر می‌کند و دشمنی خویش را با رسول اکرم (ص) آشکار می‌سازد. و با کمال بیشرمی در کشتن زاده رسول خوشحالی می‌کند و زنان و اطفال او را به اسارت می‌برد و در مقابل این خیانت بزرگ از خود پشیمانی اظهار نمی‌نماید و آن را گناهی نمی‌داند بلکه آن را واقعه کوچکی می‌شمارد... ای یزید، به جان خودم سوگند، آنچنان پیکر مقدس اسلام را جریحه‌دار ساختی و آنچنان ریشه تقوی و فضیلت را

۱- ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ. (آیه ۱۰ از سوره مبارکه روم) یعنی پس سرانجام آنان که بدکردند عقوبت دنیا و آخرت بود برای ایشان به آنکه دروغ پنداشتند آیات خدا را و مسخره می‌کردند.

۲- وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُذَادُوا إِلَيْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (آیه ۷۸ از سوره مبارکه آل عمران) یعنی نپندارند آنان که کفر ورزیدند مهلت دادن ما بدان نکوئی برای ایشان است جز این نیست که مهلت دهیمشان تا بیفزایند در گناه و ایشانرا است عذابی خوارکننده.

از بیخ و بن برکندی که به این زودی قابل علاج و تدارک نخواهد بود. خون سیّد جوانان بهشت فرزند برومند آقا و بزرگ رهبر عرب و خورشید درخشان آل عبدالمطلب را ریختی و در مقابل این چنین جنایتی بزرگ آرزو می‌نمائی که بزرگان و پدران تو زنده بودند و جنایات تو را می‌دیدند و بر تو آفرین می‌گفتند که چه خوب پسر رسول خدا را کشتی!

یزید، زیاد تند مرو، بجان خودم سوگند بزودی کاخ ستمت واژگون می‌شود و درهم می‌شکند و به همان پدران جنایتکارت ملحق می‌شوی و چون آنان را در عذاب الهی گرفتار می‌بینی و خود را چون آنها مبتلا، و در قهر و غضب پروردگار گرفتار می‌یابی، آنوقت آرزو می‌کنی که ایکاش دست خشک شده بود و زبانت بسته و گنگ شده بود و چنین سخنان کفرآمیزی نمی‌گفتی و دل پیامبر و فرزندان او را بدرد نمی‌آوردی و آنچه ظلم و ستم بر اهل بیت رسول خدا وارد ساختی مرتکب نمی‌شدی آنقدر از کرده و گرفتار خود پشیمان می‌شوی که آرزو می‌نمائی ایکاش مادر تو را نمی‌زائید تا اینگونه مورد خشم و غضب پروردگار قرارگیری و دشمن سر سخت رسول اسلام باشی که او در محکمه عدل الهی در مقابل تو قرارگیرد....

زینب کبری با دلی سوزان رو به جانب پروردگار نمود با یک دنیا انقلاب امیدواری از خدای خویش چنین درخواست کرد: بارخدایا حق ما را از این گروه حق‌کش متجاوز بگیر و ستمگران را انتقام فرما که خون ما را ریختند و بر ما ستم نمودند و حقوق ما را تضییع کردند و احترام ما را نگه نداشتند. دختر امیرالمؤمنین با نیروئی که از مبدأ غیب می‌گرفت یزید ستمگر را مخاطب قرارداده و با کمال جرأت و شجاعت فرمود: به خدا سوگند یزید، با کردار زشت خود پوست بدن خود را شکافته و گوشت خویشتن را پاره پاره کرده‌ای و قطع رحم نمودی و مراعات خویشاوندی نمودی و آبروی خود را ریختی و شخصیت خود را از بین بردی، چیزی نمی‌گذرد که در پیشگاه عدل الهی، جد بزرگوام رسول خدا را می‌بینی در حالی که بارگران گناه را بر دوش داری و خون پاک فرزندان او را بر عهده گرفته‌ای و احترام پیامبر و خاندان او را رعایت ننموده‌ای. باشد تا روزی که خدای بزرگ، پیامبر اکرم(ص) را در صحنه قیامت حاضر کند و تمام خویشان و بستگان او را گرد آورد و از ستمکارانی که نسبت به آنها ظلم روا داشته‌اند انتقام گیرد و حقوق آنها را از دشمنان آنها باز ستاند...

یزید، برکارهای ناپسند خود مباحات مکن و از زشتیها و اعمال پدر خود خوشحال و مسرور مباش و هرگز مپندار که با کشتن برادرم حسین(ع) کار تمام شده و تو می‌توانی بر اسب مراد سوار شوی و بهرکاری دست بزنی. خدا می‌گوید: گمان مبرید که مردمی که در راه رضای خدا و برای برپا داشتن مکتب الهی به شهادت می‌رسند آنها می‌میرند و دیگر در جهان اثری از آنها باقی نمی‌ماند در صورتیکه آنها در پیشگاه رحمت الهی زنده و پاینده هستند و با خون خود ناپاکان را برای همیشه محکوم می‌سازند و شادند از اینکه خداوند بزرگ به آنها چنین موقعیتی عظیم عنایت فرموده است....

سپاس خدا را که بزرگان ما را که در صدر جمعیت ما قرار داشتند از سعادت بهره‌مند و در پوشش رحمت خود قرار داد و کسانی که از ما بدنبال آنها براه افتادند شهادت پر افتخار نصیب آنها فرمود و آنها در مغفرت پروردگار متنعم هستند و با عزمی راسخ و اراده‌ای قوی در زیر سایه رحمت و رأفت الهی زندگی جاودانه یافتند.

ما از درگاه حضرت باری تعالی برای گذشتگان خود اجر جزیل و ثواب بسیار بزرگ درخواست می‌نمائیم و امیدواریم ما هم برای آنها بهترین خلیفه و جانشین باشیم مسیر آنها را دنبال کنیم و در راه رضای خدا گامی مؤثر و ثابت برداریم چه خدای بزرگ رحمتش گسترده است، مهربانیش جمیع عوالم را فرا گرفته است و اوست که ما را کفایت می‌کند و بهترین و نیکوترین پشتیبان ما می‌باشد.))

صبح ازل طلعهٔ ایام زینب است پاینده تا بشام ابد نام زینب است
درواه دین لباس شهامت چودوختند زینده آن لباس براندام زینب‌است

جمعه نهم فروردین ماه ۱۳۴۷ مطابق با سی‌ام ذیحجهٔ ۱۳۸۷

سیدهٔ خوله

طبق معمول سحر بیدار شدیم. نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا بعد با اتومبیل آقای معبری به زیارت حضرت زینب علیها السلام رفتیم و از آنجا مستقیماً به بیروت حرکت کردیم. نزدیکی بیروت فرمودند به بلعبک که یکی از فرزندان حضرت سیدالشهداء به نام سیده خوله در آنجا مدفون است برویم ساعت ۱۱/۵ به بلعبک رسیدیم. ابتدا بوسیله راهنما آثار باستانی را دیدن نموده^۱ و ساعت ۱۲ به مدفن سیده خوله رسیدیم- یکی از مساجدی که در بلعبک هست مسجد خوله می‌باشد که می‌گویند به نام خوله دختر حضرت امام حسین علیه السلام بوده و پس از واقعهٔ کربلا چون اسرای ال احمد(ص) موقع رفتن به دمشق به بلعبک رسیدند خوله که طفل کوچکی بود از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید و اکنون مزار او مورد احترام شیعه می‌باشد و متصل بدان مسجدی به نام او ساخته شده که ما برای زیارت خوله و دیدن مسجد رفتیم- خادم آنجا یکنفر شیعه بود که برای زیارت حضرت رضا(ع) سه مرتبه به ایران آمده بود، پس از زیارت به طرف بیروت حرکت کردیم.

ذبیحهٔ غیر مسلمان

طرفین جادهٔ بسیار سبز و خرم و درختان سیب و سایر میوه‌ها پر از گل و شکوفه بود. در بین راه قصبه‌ای بود به نام شتوره، حضرت آقا فرمودند: ((تحقیق کنید اگر صاحب رستوران مسلمان بود ناهار می‌خوریم، چون ذبیحه غیر مسلمان درست نیست، و مسلمان نمی‌تواند آن گوشت را بخورد.)) چون مَطعم مسلمان پیدا نشد ناچار به حمدون^۲ که چندکیلومتر با شتوره فاصله داشت رفتیم پس از جستجو در یک مطعم مسلمان ناهار صرف و حدود ساعت چهار بعد از ظهر وارد بیروت شدیم. ابتدا هتلی که نصف آن روی دریا قرار داشت رفتیم ولی چون سقفهای آن ترک برداشته بود و فقرا ناراحت بودند حضرت ایشان موافقت فرمودند که به مهمان خانه دیگری برویم لذا به هتل الاکازار که بسیار منظم و هر اطاق دارای حمام با وان بود انتقال یافتیم، پس از اقامه نماز مغرب به کنار دریا رفته کمی قدم زدیم و پس از صرف شام استراحت نمودیم.

شنبه دهم فروردین ماه ۱۳۴۷ (روز اول محرم ۱۳۸۸)

نماز در ساحل ابیض

پس از انجام فریضهٔ صبح حضرت آقا به اتفاق آقایان روح الامین، جواهری و ملک صالحی به داخل شهر تشریف بردند، بنده و حاج امیر سعیدی به بازار رفتیم، در ساعت چهار بعد از ظهر آقای حمید روح الامین فرزند آقای سید علی اکبر روح الامین که در دانشگاه بیروت تحصیل می‌کند به دیدن حضرت آقا آمد.

۱- بطوریکه قبلاً شرح داده شده بلعبک شهر کوچکی است که در دامنهٔ کوه واقع شده و هوای آن سرد است و از شهرهای بیلاقی لبنان محسوب میشود و قلعه قدیمی بزرگی دارد که از مهمترین آثار تاریخی قرون گذشته است قریب ۳۰۰ سال فنیقی‌ها، رومن‌ها مشغول ساختن آن بوده‌اند و قدمت ساختمان آن به قریب ۵۰۰۰ سال قبل تخمین زده میشود.

۲- حمدون یا حمدان نام دولتی است که در زمان خلافت عباسیان در سوریه فرمانروائی داشته و سرزمین آنها را حمدون گفته‌اند.

حضرت آقا نماز مغرب را در کنار دریای ابیض روی شنهای دریا که بیش از دو متر با آب فاصله نداشت اقامه فرمودند، بتوی سفید رنگی پهن کردیم و به اتفاق همراهان که جمعاً هفت نفر بودیم به حضرتشان اقتدا نمودیم. نسیم عطراگین و منظره دریا و هوای صاف و آرام و صدای امواج و مشاهده جمال ملکوتی پیر بزرگوار چنان لذت بخش بود که قلم و زبان از توصیف آن عاجز است.
به قول مولوی (ره):

من نجویم زین سپس راه اثیر	پیر جویم، پیر جویم، پیر
شرط، تسلیم است نی کار دراز	سود ندهد در ضلالت تُرک تاز
در زمان چون پیر راشد زیر دست	روشنائی دید و از ظلمت برست
غیر پیر استاد و سر لشگر مباد	پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

یکشنبه یازدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و دوّم محرم ۱۳۸۸

سحرگاهان پس از ادای فریضه و صرف صبحانه در ساعت هفت صبح عازم طرابلس شدیم.

طرابلس

طرابلس یا تریپولیس بندری است که در کنار دریای مدیترانه واقع شده و تا بیروت ۱۱۰ کیلومتر فاصله دارد قبلاً جزو سوریه بوده ولی اکنون ضمیمه لبنان می باشد. طرابلس تماماً از کنار دریا و دامنه کوه و از روی سبزه ها و وسط باغهای مرکبات و موز و غیره عبور می کند و بسیار باصفا و بهجت افزا است تریپولیس نام قدیمی یونانی این شهر است که متشکل از سه شهر بوده است (صور، صیدا و آرادوس) در بین راه محلی به نام حلوه توقّف کردیم در آنجا انواع سبدهای چوبی و کلاه های حصیری، پوست های گوسفند، عسل، گردو و انجیر دیده می شد. پس از ورود به شهر طرابلس به قصبه کوچکی به نام بدوی که در چهار پنج کیلومتری آن واقع شده رفتیم. ابتدا در یک خیابان نسبتاً باریک که دو طرف آن درخت ها و گلها مانند دیوار کشیده شده بود به کنار دریا رفته و با اجازه مقداری از آب دریا نوشیدیم. پس از آن در یکی از باغ های پرتقال، که درختان پرتقال و هم شکوفه و گل داشت با اجازه صاحب باغ وارد شدیم. چند پرتقال بسیار عالی چیده و خوردیم و چند دانه هم همراه آوردیم و ده لیره به صاحب باغ انعام دادیم. مقبره بدوی (بدوی یکی از رؤسای سلاسل صوفیه اهل سنت بوده است) گنبد و بارگاه داشت. در کنار گنبد حوض مدور بسیار بزرگی بود که آب شیرین از یک سمت وارد و از سمت دیگر خارج می گردید و ماهی ها درشت در آن شناور بودند. در اطراف حوض نشسته و چای صرف شد. در جنوب مقبره مسجد بسیار بزرگ با گنبد بزرگی که آیات قرآن بدر و دیوار آن نوشته شده بود مشاهده کردیم. در حدود ساعت ۱۱ به طرابلس بازگشتیم و به مغازه فرش فروشی آقای دولان مرعوش رفتیم. آقای قسّان فرزند ایشان در مغازه بودند و با اینکه آشنائی نداشتند با ادب و محبت پذیرائی کردند. در بالای سر او نوشته شده بود: ((من اعترّ به غیر الله ذلّ و بالشکر تدوم النعم))^۱ حضرت آقا از مذاهب آنجا سوال فرمودند پاسخ داد که بیشتر مردم طرابلس حنفی و شافعی هستند و ما علوی هستیم. حضرت ایشان فرمودند ((آیا در آداب دینی مقید هستید؟)) جواب داد بلی به نماز و روزه و ۱۲ امام مقیدند، ابتدا علویان در یکی از کوههای طرابلس که رفت و آمد بسیار مشکل است آمده و در آنجا به دشواری زندگی می کرده اند، ولی از ابتدای ورود آنها تاریخی در دست نیست و فعلاً در لبنان ۱۵ هزار و در سوریه ۲۵ هزار علوی زندگی می کنند. پس از آنکه حضرت آقا را

۱- کسیکه بوسیله ای غیر خدا عزیز شود خوار می گردد و با شکر است که نعمت همیشگی خواهد بود.

شناخت بسیار خضوع و خشوع و محبت بجای آورد و دستور داد آب پرتقال آوردند. از پدرش سؤال شد اظهار داشت به مصر رفته‌اند! بسیار اصرار ورزید که حضرت آقا و همراهان ناهار را مهمان ایشان باشند که مورد قبول واقع نشد. پس از نماز ظهر، ناهار را در مطعم القاعه صرف و به سمت بیروت حرکت نمودیم تمام راه از کنار دریا عبور می‌کردیم و طرف دیگر جاده باغها غرق گل و ریاحین و درختان موز و پرتقال و زیتون بود. ساعت دو و نیم بعد از ظهر به تلفریک رسیدیم. سپس برای صعود به قله و تماشای کلیسای تلفریک رفتیم. پس از صعود در کافه آنجا چای صرف و چند قطعه عکس دسته جمعی گرفتیم. کلیسای تلفریک که در بالای برج آن مجسمه بسیار عالی و بزرگی از حضرت مریم سلام الله علیها قرار داشت خودنمایی می‌کرد پس از زیارت کلیسا و پرداخت مبلغ ناچیزی مانند همه زائرین به صندوق آنجا با نقاله برقی مراجعت نمودیم. در قله کوه منظره دریا و شهر و باغهای آن بسیار زیبا و بدیع به نظر می‌رسید. آسمان و دریا یکدیگر را در آغوش کشیده و به سختی از هم تمیز داده میشد زیرا هردو آبی و شفاف بودند. در حدود ساعت ۴/۵ به بیروت مراجعت و در هتل محل اقامت، نماز مغرب و عشاء اقامه گردید و مجلس فقری تشکیل شد. پس از فاتحه اول مجلس، قدری خواجه عبدالله انصاری و چند دو بیتی از باباطاهر عریان خواندم، سپس فاتحه الاولیاء خوانده شد و مجلس پایان یافت.

دوشنبه دوازدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و سوم محرم ۱۳۸۸

اقامه نماز در زینبیه

سحر بیدار و پس از اقامه نماز جماعت آقای حمیدروح الامین که قبلاً مذکور شد در خدمت حضرت آقا به شرف فقر و ایمان تشرف حاصل نمود. ساعت ۷ صبح از آقای باختر^۲ بازدید فرمودند بعد در بازار لوازمی خریداری شد. ساعت ۱۱ صبح از بیروت عازم دمشق شدیم. در مرز لبنان که تا دمشق ۴۵ کیلومتر است برای بازدید گذرنامه‌ها چند دقیقه در گمرک توقف نمودیم. در این حال کم کم، باران شروع به باریدن نمود. چند کیلومتر از مرز سوریه گذشتیم باران و تگرگ بسیار شدیدی آمد و بر طراوت و زیبایی درختان و چمن زارها افزوده گردید. ساعت ۳ بعد از ظهر وارد دمشق شدیم. در دوطرف رودخانه دمشق درختان سرسبز و پرگل و بسیار روح افزا و فرح بخش بود پس از چند دقیقه توقف در هتل (فندق السیاحه)، چند نفر از فقرا به بازار و چنر نفر در خدمت حضرت آقا به زینبیه رفتیم و نماز مغرب در آنجا اقامه شد. پس از نماز، زیارت و توسل، به هتل مراجعت و در حدود ساعت ۱۰ شب به استراحت پرداختیم.

دمشق

دمشق شهری است معمور و بلده ایست مشهور بعضی گویند که حضرت نوح (ع) بعد از طوفان، اول شهری که بنا نمود دمشق بود برخی گویند که ضحاک تازی آن شهر را احداث نمود و جمعی گفته‌اند عابد بن عوض بن سام برآورد و بقولی اسکندر اول بعد از سفر مشرق به آن مکان رسید و دمشق نام به امر اسکندر آنجا را ساخت و به نام خویش موسوم گردانید و فرقه بر آن رفته‌اند که نمرود غلامی بهنام دمشاق به حضرت ابراهیم (ع) بخشید و آن غلام به امر آن حضرت آن شهر را احداث کرده به اتمام رسانید و دمشق نام نهاد و به روایتی سلیمان بن

۱- شرح حال آقای دولان مرعوش در صفحه ۱۷۹ یادداشتهای سفر به ممالک عربی آمده است.

۲- آقای باختر از رجال دانشمند و جدّ مادری آقای مهندس حمید روح الامین می‌باشند.



عکسی از قلّه تلفریک
 آقایان: مرحوم مهدی ملک صالحی، مرحوم سید ابوالقاسم روح الامین، امیر سعیدی، عبدالرحمن
 جواهریان - محمدرضا خانی، مهدی معیری افشار حضور دارند. (از راست بچپ عکس)

داود(ع) آن شهر را بنا نمود و به قولی دمشق بن قاین بن مالک بن ارفحشد بن سام احداث فرمود و زمراهی گفته‌اند که دماشق ولد نمرود ابن کنعان ساخته و بعضی گویند بزرگان یونان به اتفاق یکدیگر آنجا را طرح انداخته‌اند. اما به اتفاق اکثر مورخین اول کسیکه در آن زمین عمارت نمود ارم بن سام بن نوح بود و ارم در آن مکان باغی ساخت و عمارت عالیه طرح انداخت. آن باغ را ارم می‌گفتند. در خوبی بی بدل بود بعد از آن شداد بن عاد در آنجا عمارت فراوان ساخت و بهشتی و دوزخی طرح انداخت و آن را ارم ذات العماد نام نهاد

و آیه **إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ**^۱ در خوبی آن شاهد است (اشاره به آیه‌های ۷ و ۸ از سوره والفجر) بعد از مرور دهور و کرور شهر تاریخ که آنرا آذر نیز گویند عم حضرت ابراهیم بود و به وزارت نمرود اشتغال می‌نمود و در قرب و جوار آن شهر دمشق را احداث فرمود بعد از خرابی، اسکندر رومی تعمیر کرد و دمشق نام در عظمت آن اهتمام تمام به عمل آورد دمشق و فلسطین و ایلیا و حِمَصْ و اردن فرزندان سام بودند و هریک از اخوان، ناحیتی آباد کرده به نام خود موسوم نمودند. الحاصل شهر دمشق را به حسب کثرت آب و حضرت زمین و افزونی نعمت و وفور دولت و بسیاری عمارت و زراعت بهشت این جهان گفته‌اند چنانچه صاحب تاریخ و صَاف آورده که روایت شده که اگر بهشت در آسمان است وی محاذی دمشق است و اگر در روی زمین است همام دمشق است. راقم گوید که این روایت به نظر ضعیف است زیرا که در عالم سیاحت بهتر از شهر دمشق دیده شده است بلی دمشق شهری خوب و مدینه‌ای مرغوبست و هر طایفه در آن شهر معاش توانند نمود. در زمان بنی امیه به مرتبه‌ای معمور بود که دور آن به هجده فرسخ رسید و کثرت ازدحام خلق در آنجا بغایت گردید اکنون که سنه ۱۲۴۷ هجریست قرب سی هزار باب خانه در اوست و در نواحی آباد و قرای خرم بنیاد مضافات اوست مردمش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی یهود و کمی شیعه امیامیه و دیگر حنفی مذهب و دیگر مالکی و دیگر سامری و دیگر یزیدی و دیگر علی اللّهی. صدمناره و سیصد مسجد و صدمدرسه و دویست حمام و شش هزار دکان و مجموع آنها از سنگ تراشیده و درغایت استحکام ساخته‌اند و نهرهای بسیار در کوچه و بازارش جاری و بر جمیع عمارات و خانه‌های آن ساری است. مردمش عموماً لطیف و ظریف و سفید چهره و از متاع صباحت منظر و تناسب پیکر با بهره‌اند. با وجود آنکه از اقلیم سوم است برف بسیار دارد اعتدال هوای آنجا به مرتبه‌ایست که درخت گردگان و نارنج و نارنگی در یک بوستان و میوه‌های گرمسیری و سردسیرش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان است اصل آن شهر در زمینی هموار واقع و مایل به طرف جنوب و طولانی اتفاق افتاده و سمت غربی و قلیلی از شمال او گرفته و دو طرفش بغایت گشاده است چون آب آن دیار از پای اشجار سایه‌دار است چنانکه یکی گفته **((ما تُهادمُ و هوائُها سمٌّ))**^۲ جامع امویّه که مشهور واقع و چهل ستون یکپارچه از سنگ رخام و بلندی ستونها نه هرگز کم و بیش و قطرش هیچ‌جا و جب در شبستان جامع کار کرده‌اند. پنج مغازه دارد و سقف مسجد شیروانی پوش است و شش هزار قنبدیل در آن مسجد است و تمام شب می‌سوزد و در شش محلّ آن درس گفته می‌شود. و در ایام جمعه بعد از نماز در هفت موضع آن حلقه ذکر جلی منعقد می‌گردد. طول مسجد ۵۴۷ گام و عرضش ۱۵۰ گام و عوائد موقوفه یومیّه آن ۳۰۰ مثقال طلا است و قرآنی به خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام و قرآنی به خط عثمان در آن جامع است و کتب‌خانه عظیم دارد و کتب بسیار از هر علم در اوست و حضرت یحیی بن زکریّا (ع) در شبستان آن، سمت مشرق مدفون و زیارتگاه هر عالی و دانی است. و قبور انبیاء و اوصیاء و اصحاب رسول خدا (ص) در آن شهر و نواحی بسیار است. قبر بلال در خارج شهر واقع و قبر یزید نیز همان طرف است و از بسکه بر آن قبر سنگ انداخته‌اند تلی ریگ شده قبر معاویه نیز در آن شهر است که در حال حاضر به صورت مخروبه است و قدیم الایام از فرقه علما و فضلا و عرفا زیاده از چند و چون از آنجا ظهور نموده‌اند که اگر به تفصیل ذکر شود دفتری علیحده گردد.

اکنون دمشق پایتخت مملکت سوریه می‌باشد. در مورد مسجد جامع اموی که ذکر آن آمد حاضر چهار محراب

^۱ - به اهل شهر ارم که صاحب عظمت و قدرت بودند چگونه کیفر داد در صورتیکه مانند آن شهر در استحکام و بزرگی و نعمت در بلاد عالم نبود.

^۲ - آب آن خون و هوای آن سمّ است.

بزرگ دارد که هرکدام مربوط به یکی از مذاهب اهل سنت است و برای اینکه مزاحمتی در موقع نماز از حیث مکان پیدا نشود اول وقت مؤذن و مکبر شافعیان شروع نموده و امام شافعی نماز می‌خواند به محض سلام گفتن مأمومین متفرق شده و امام حنفی شروع می‌کند پس از او مالکی پس از او حنبلی نماز می‌خواند ولی نماز جمعه را امام حنفی می‌خواند و همه به او اقتدا می‌کنند.

(نقل از کتابهای بستان السیاحه و خاطرات سفر حج)

سه شنبه سیزدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و چهارم محرم ۱۳۸۸

وضعیت راه دمشق تا بغداد

ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب از بستر برخاستم ولی به علت سر و صدای بسیار در هتل، فقرا بیشتر شب را بیدار بودند. ساعت ۶ صبح از دمشق حرکت کردیم و ساعت ۷ صبح به مرز سوریه و اردن رسیدیم. بر اثر بارندگی روز گذشته هوا سرد بود ولی گل و ریاحین بواسطه شستشوی باران طراوتی خاص داشتند.

از دمشق تا مرز اردن ۱۱۲ کیلومتر فاصله دارد. در مرز اردن نیز گذرنامه‌ها را بازدید نمودند. محلی که وارد شدیم رمثا نام داشت. دشتی بسیار وسیع و سرسبز و خرم بود. هوا خیلی سرد و باد شدیدی میوزید. بر اثر جنگ بین اردن و اسرائیل موفق نشدیم بیت المقدس را زیارت نمائیم. وضع مردم سوریه و اردن بسیار تأثرآور به نظر میرسید. در چند کیلومتری رمثا نزدیک منطقه جنگی شدیم. چادرهای سربازان که در ارتفاعات آماده دفاع و جنگ بودند به چشم می‌خورد در سمت چپ جاده نیز چادرهای نظامیان با فاصله‌های معین برپا شده بود. از قصبه رمثا تا قصبه مفرق که چهل و یک کیلومتر است سربازان اردنی و در نزدیکی مفرق سربازان عراقی برای کمک به کشور اردن هاشمی از ماشین‌ها پیاده می‌شدند. ساعت ۸ صبح از مفرق خارج و در امّ الجمال نیز مأمورین، گذرنامه‌ها را بازدید نمودند. در دوطرف جاده امّ الجمال بیابان در بیابان سربازان اردنی و عراقی با نظم خاصی چادر زده و آماده جنگ بودند. از ساعت ۸/۵ آفتاب گاه در زیر ابر پنهان و گاهی آشکار میشد. چمن زارها و گل زارها نیز مانند دل عاشقان گاهی گرفته و گاهی روشن و درخشان می‌شدند، تا به اچ فایو (H-FIVE به معنی توقفگاه پنجم) که تا مفرق ۹۴ کیلومتر است رسیدیم- از اچ فایو تمام صحرا بی آب و آبادانی و تا چشم کار می‌کرد بیابان و دارای قله سنگهای سیاه و یکنواخت بود مثل اینکه با دست پهلوی هم چیده باشند. تا اچفور (HALT-FOUR یا H-FOUR) که ۱۱۳ کیلومتر فاصله داشت رسیدیم. اچ فور (توقفگاه چهارم) هم سربازان کشورهای عربی فراوان بودند. در ۵۳ کیلومتری اچ فور در قهوه‌خانه کوچکی به نام استراحة الصحرا توقف نموده ناهار خوردیم و نماز را به جماعت به حضرت آقا اقتدا کردیم. (بالای سر درب قهوه‌خانه نوشته شده بود اَتَّقِ شَرَّ مَنْ أَحْسَنَتَ اِلَيْهِ) (یعنی: از شر کسیکه به او محبت می‌کنی بپرهیز).

در آن صحرا نیز حالی داشتیم. جای همه فقرا واقعاً خالی بود و به اصطلاح خودمان سیزده را در همانجا بدر کردیم. پس از ناهار و صرف چای از آنجا حرکت و در ۶۹ کیلومتری اچ فور به خاک عراق وارد شدیم و در گمرک گذرنامه‌ها را بازدید و ورقه عبور دادند. از سرحد اردن تا توقفگاه سوم (H-THREE) که در ۸۴ کیلومتری خاک عراق می‌باشد راه آسفالته در تصرف منطقه نظامی بود و اتومبیل‌های غیر نظامی ناچار بودند از جاده خاکی عبور نمایند. در این بیابان باد رمل‌ها را مانند غبار غلیظ به حرکت درآورده بود و تا آنجا که ظاهراً دیده میشد سرباز و ادوات جنگی از قبیل تانک، زره‌پوش، هواپیماهای بمب افکن، کامیونهای نظامی و پیاده نظام بسیار وجود داشت که آماده کارزار با دشمن بودند. از اچ تری تا الرطبه ۱۷۰ کیلومتر مسافت داشت. در الرطبه تمام چمدان‌ها را از اتومبیل بیرون آورده و با کمال دقت بازدید نمودند. پس از صرف چای حرکت

نمودیم. نرسیده به الرّمادی نماز مغرب وعشاء خوانده شد. بعد به الرّمادی رسیدیم که در ۳۱۴ کیلومتری الرّطبه قرار دارد.

پس از کمی توقّف و صرف چای یک ربع به ساعت ۹ بعد از ظهر مانده بود که از الرّمادی به سوی بغداد حرکت کردیم. از آنجا تا بغداد ۱۱۰ کیلومتر فاصله دارد. ساعت ده و نیم به بغداد وارد شدیم و پس از صرف شام در یکی از هتل‌های آنجا به استراحت پرداختیم.

چهارشنبه چهاردهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و پنجم محرم الحرام ۱۳۸۸

دین را وسیله دنیا نباید قرار داد

پس از فریضه صبح و صبحانه، از بغداد به کاظمین حرکت و منزل سابق سکونت نمودیم بعد از چند دقیقه به زیارت حرم مطهر کاظمین علیهما السلام رفتیم. پس از مراجعت به منزل چون نگارنده مزار سید محمد فرزند حضرت امام علی النقی (حضرت هادی) و برادر حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام و سامراء را قبلاً زیارت نکرده بودم طبق دستور حضرت آقا ده و نیم صبح از کاظمین حرکت و بعد از زیارت سید محمد ساعت یک بعد از ظهر به سامرا که تا سید محمد هشت فرسخ فاصله دارد وارد شدم. در بین راه دو نفر عرب در اتومبیل کرایه‌ای نشسته بودند (کرایه از کاظمین تا سامرا برای هر یک نفر در استیشن ۱۸ نفری ۲۰۰ فلس بود که به پول ایران چهار تومان میشد)؛ در بین راه صحبت از ایمان و تشیع شد، یکی از آنها که اهل عراق و متولد بغداد بود نسبت به مؤمنین و شیعیان علی بن ابیطالب (ع) آیات متعددی از قرآن کریم با توضیحات مشروح به زبان عربی شاهد می‌آورد، از جمله این شعر که می‌گفت از شیخ احمد آلوالیلی است: ((**تشرّف مکّه بعلی و علی تشرّف بمکّه**)) و عرب دیگر که اهل لبنان و موسوم به محمدعلی و شیعه بود به شیعیان اظهار علاقه می‌نمود و آرزو می‌کرد که بحرم حضرت ثامن الائمه علیه السلام مشرف شود.

پس از زیارت حرم مطهر حضرت امام علی النقی و حضرت نرجس خاتون و حلیمه خاتون علیهم السلام و سرداب محل غیبت حضرت قائم (عج) و خواندن دعا‌های وارده ساعت چهار بعد از ظهر به کاظمین مراجعت کردم

ساعت ۵ بعد از ظهر آقای خالصی زاده با چند نفر از علما و همراهان به دیدن حضرت آقا آمده بودند. در این بین مذاکراتی راجع به علمای اهل سنت و شیعه به میان آمد؛ حضرت آقا فرمودند: ((رویه جدّم جناب آقای نورعلیشاه و والدین جناب آقای صالحعلیشاه این بود که از کار و دسترنج خود بوسیله زراعت امرار معاش می‌نمودند و هیچوقت دین را وسیله‌ای برای دنیا قرار نمی‌دادند.))

آقای خالصی زاده اظهار داشتند که علماء اهل سنت اکثراً از دولتها حقوق می‌گیرند بنابراین ناگزیرند هرچه آنها می‌گویند گوش کنند و بعضی هم به دست مردم نگاه می‌کنند و از لحاظ به حرف مردم توجه دارند و به همین علت جدّم من تصمیم داشت برای علماء دانشگاهی تاسیس نماید که در آن فنون مختلف از قبیل طبّ و مهندسی و سایر مشاغل بیاموزند تا ضمن کار و کسب امور دینی را اداره نمایند ولی پیش‌آمد جنگ و تبعید ایشان و پس از تبعید مسموم کردن ایشان باعث گردید که این کار مهم باز مانند. بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت آقا به بازدید آقای محمد باقر تبرعیان (ناطق علی) که از مشایخ سلسله خاکساریه می‌باشند تشریف فرما شدند.

سلسله خاکساریه

ضمن صحبت حضرت آقا از وجه تسمیه کلمه خاکسار سؤال فرمودند؛ آقای تبرعیان پاسخ دادند:

آقای حاج مطهرعلیشاه پیشوای دراویش خاکسار می‌باشند و ایشان جانشین مرحوم حاج بحارعلیشاه می‌باشند و سلسله به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرسد و در تاریخ هم سلسلهٔ ترابیه ذکر شده که مقصود همان خاکسار است. (برای اطلاع بیشتر به یادداشتهای سفر به ممالک عربی مراجعه فرمایند).

سرسلسلهٔ درویشهای خاکسار سیدجلال بود که معاصر با حضرت شاه نعمه‌الله ولی بوده از آن نیز این سلسله به چهارسلسله دیگر منشعب گردیده و عده کثیری از آنها در هندوستان زندگی می‌نمایند؛ در موقع برخاستن خیلی اصرار کرد که حضرت آقا و همراهان یک شب شام و یا ناهار را به منزل ایشان بروند، بالاخره موافقت شد بعد از مراجعت از کربلا شام در منزل ایشان صرف شود؛ ساعت ۸/۵ مراجعت و پس از صرف شام استراحت کردیم. **امامزاده سید محمد (ع)** - امامزاده سیدمحمدبن علی النقی (حضرت هادی) علیه السلام برادر بزرگتر حضرت امام حسن عسکری (ع) در زمان پدر بزرگوار خود از دنیا رخت بربست و در وفات او امام حسن عسکری (ع) گریبان چاک کرد محلی که مدفن سید محمد است قصبه‌ای است که نام اصلی آن بَلَدُ بوده ولی به نام خود سیدمحمد معروف است و قریب ۸ فرسخ تا سامراء و پانزده فرسخ تا کاظمین فاصله دارد و مردم اطراف و اعراب عموماً به زیارتش می‌روند و از هیبت و عظمت او خوف دارند و معروف است که می‌ترسند به آنچه متعلق به اوست دستبردی بزنند و هدایای زیادی می‌برند و حاجت می‌طلبند.

سامراء

سامراء شهری است بین بغداد و تکریت بر شرقی دجله. کلمهٔ سامراء به عقیده عده‌ای مخفف سِرِّ مَنْ رَأَى می‌باشد ولی بعقیده صاحب کتاب عقیده الشیعه کلمه سامراء لغتی آرامی است و نام شهری بوده که قبلاً در همان نزدیکی وجود داشته است. در آنجا چاهی است که محلّ غیبت حضرت قائم ((عج)) است. قبور مطهر حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام و همچنین قبور مطهر حلیمه خاتون دختر حضرت امام موسی بن جعفر و نرجس خاتون مادر امام قائم ((عج)) و همسر حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام در آنجا است.

بطوری که می‌نویسند این شهر را ابتدا شاپور ذوالاکتاف بنا نمود و معتصم پسر هارون الرشید آن را تجدید بنا کرد و در زمان متوکل به نهایت عظمت و زیبائی رسید.

عراق

عراق جزء ممالک خاورمیانه عربی و در مغرب آسیا قرار گرفته است؛ مساحت عراق حدود ۴۴۱,۵۰۰ کیلومتر مربع و محدود است از شمال به جمهوری ترکیه، از شمال غربی به سوریه، از مغرب به اردن هاشمی و عربستان سعودی و از جنوب به عربستان سعودی، از جنوب شرقی به خلیج فارس و کویت و از مشرق به جمهوری اسلامی ایران.

عراق بین ۲۹,۵ و ۳۷ درجه عرض شمالی و ۳۸ و ۴۹ درجه طول شرقی واقع شده و به علت موقعیت خاص جغرافیائی سه نوع آب و هوا در عراق مشخص گردیده است.

۱ - منطقه شمالی شرقی که کوهستانی است و سرد و پربرف می‌باشد

۲ - منطقه شرقی و جنوب شرقی که معتدل است.

۳ - منطقه مغرب و جنوب غربی که گرم و خشک است.

بیشتر جمعیت عراق در نواحی شرقی و جنوب شرقی که جلگه است و همچنین تا حدودی در نواحی شمالی

زندگی می‌کنند. منطقه کوهستانی کردنشین است و در منطقه غربی بیشتر اعراب بدوی زندگی میکنند. مهمترین رودهای عراق دجله و فرات میباشند که هر دو از ترکیه سرچشمه میگیرند و سپس وارد عراق میشوند و در جنوب بغداد بهم پیوسته و اروند رود (شط العرب) را تشکیل میدهند و به خلیج فارس می‌ریزند. منطقه بین دو رود دجله و فرات را بین‌النهرین یا الجزیره گویند و در جنوب شرقی عراق باطلاق بزرگی است بنام هور الحمار و در شمال این باطلاق دو باطلاق دیگر به نام هورسانیا و هوردالماج واقع شده است جمعیت عراق بر اساس برآورد سال ۱۹۷۵ سازمان ملل متحد حدود ۱۲ میلیون نفر می‌باشد. شهرهای مهم عراق عبارتند از: موصل، کربلا، نجف، سامره، کاظمین، بصره، اربیل، خانقین، ناصریه و سلیمانیه. دو رود دجله و فرات مهم ترین راه آبی داخلی عراق است. پایتخت عراق بغداد است که مرکز انشعاب راه آهن عراق می‌باشد. همه شهرهای درجه اول عراق مخصوصاً شهرهای زیارتی با خطوط شوسه بهم مربوطند. سرزمین عراق قرن‌ها جزء ایران بود، در دوران صدر اسلام عراق مرکز خلفای عباسی و بغداد پایتخت عباسیان محسوب می‌شده، سپس عراق به تصرف امپراتوری عثمانی درآمد. بعد از شکست عثمانی در پایان جنگ بین الملل اول سرزمین عراق زیر نظر دولت انگلستان قرار گرفت. در سال ۱۹۳۳ میلادی مستقل شد و با سلطنت امیر فیصل رژیم سلطنتی در آن کشور برقرار گردید. این رژیم پس از کشته شدن ملک فیصل دوم در سال ۱۹۸۵ میلادی به جمهوری مبدل گردید.

(جغرافیای کامل جهان)

کربلای معلی و زیارت حرم مطهر

حضرت امام حسین علیه السلام

پنجشنبه پانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و ششم محرم الحرام ۱۳۸۸

سحر ابتدا حاج آقا جواهری در خدمت حضرت آقا به حرم مشرف شدند و بعد به تدریج ما مشرف شدیم و نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا کردیم. بعد از زیارت برای صرف صبحانه به منزل آقای سیدجواد اخوان رفتیم، در ساعت ۸/۵ صبح بایک استیشن ۱۸ نفره که حضرت آقا در صندلی اول طرف راست راننده جلوس فرمودند، سپس مشایخ و فقرا که عبارت بودند از: حاج آقای عزتعلی، حاج آقای ثابتعلی، حاج آقای رحمانی، حاج آقای ملک صالحی، حاج امیر سعیدی و نگارنده و خانواده‌های حاج آقا عزتعلی و حاج آقای ثابتعلی و حاج آقای روح الامین و بانو ملک صالحی همشیره آقای ملک صالحی به سمت کربلای معلی حرکت کردیم. در بین راه حضرت آقا به راننده فرمودند: ((به مزار طفلان مسلم بروید.)) همگی در خدمت پیر بزرگوار به حرم طفلان مسلم رفتیم و با حال بسیار خوشی که جای همه فقرا و شیعیان سبز بود زیارت کردیم و از آنجا به زیارت عون بن عبدالله بن جعفر طیار فرزند حضرت زینب علیها السلام رفتیم و پس از زیارت و نماز زیارت به کربلای معلی وارد شدیم.

کربلای معلی

در قدیم کربلا بی‌آب و گیاه بوده است و چون نزدیک شهر قدیم بابل قرار داشته آن بیابان و دهات اطراف آنرا ناحیه بابل (کور بابل) می‌گفتند که بعداً بر اثر کثرت استعمال به کربلا تبدیل شده. صاحب معجم گوید: کربلا از کربله اشتقاق یافته که به معنی رخاوت و سستی و یا پاک بودن آن سرزمین از سنگریزه و خاشاک می‌باشد.

روایت است که چون حضرت امام حسین (ع) بدان سرزمین هولناک رسید، اسب آنجا بایستاد و هرچه امام (ع) تازیانه میزد قدم از قدم بر نمی‌گرفت.

امام فرمود: ((هیچکس میدانند که این زمین چه نام دارد؟)) گفتند این زمین را ارض ماریه گویند، امام فرمود: ((شاید نام دیگری هم داشته باشد.)) گفتند کربلا نیز می‌گویند. آن حضرت فرمود: ((الله اکبر، هذه ارض کرب و بلاء و سفک الدماء)) یعنی این زمین غم و غصه و محنت و بلا است و این محل ریختن خون ما و این محل توقف آل عبا است.

کربلا یا مشهد حسین (ع) در ۹۰ کیلومتری بغداد غرب رود حسینیّه (شاخه‌ای از رودخانه فرات) واقع شده است و در سال ۶۱ هجری قمری حضرت امام حسین (ع) در دشت کربلا در نینوا شهید و در حائر (محل بقعه آن حضرت در کربلا) مدفون گردید و این محل که بدن بدون سر مطهر حضرت امام حسین (ع) در آنجا مدفون است به نام قبرالحسین زیارتگاه شیعیان جهان می‌باشد.

بنا به گفته طبری در سال ۶۵ قمری امّ مهدی مادر مهدی خلیفه عباسی برای خادمان قبر سیدالشهدا حقوق ماهیانه مقرر کرد، متوکلّ عباسی در سال ۲۳۶ هجری قمری مقبره و ملحقات آنرا با خاک یکسان کرد و زمین آنرا شخم زد، و برای زائران مجازاتهای سنگین قرار داد. در سال ۳۶۹ هجری قمری عضدالدوله دیلمی نسبت به ترمیم مشهد علی (نجف) و مشهد حسین (کربلا) توجه خاص مبذول داشت، و حسین بن فضل دیواری برگرد

مقابر مقدسه مذکور بنا کرد.

غازان خان در زیارت کربلا هدایای فراوان تقدیم داشت. وی با پدرش ارغون باکندن آب مجرائی آب فرات را به کربلا آورد، و همین نهر است که امروز نهر حسینیه نامیده می‌شود.

شاه اسمعیل اول به زیارت کربلا و نجف رفت و سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۴۱ هجری قمری پس از زیارت به تعمیر نهر حسینیه همت گماشت. سلطانمراد عثمانی در ۹۹۱ هجری قمری علی پاشا والی بغداد را به تجدید ضریح کربلا مأمور کرد.

شاه عباس اول صفوی پس از تسخیر بغداد، کربلا و نجف را زیارت کرد. نادرشاه کربلا را زیارت کرد و به فرمان او گنبد نجف را مطلقاً کردند.

راضیه سلطان بیگم یکی از دختران شاه سلطانحسین صفوی مبلغ معتابهی برای تعمیر و تزئین مزار سیدالشهداء (ع) تقدیم کرد. آغامحمد خان قاجارگنبد و مناره‌های حرم کربلا را مطلقاً کرد.

در سال ۱۲۱۶ هجری قمری دوازده هزار نفر از وهابیان بسرکردگی شیخ سعود به کربلا ریختند و شهر را غارت کردند، سه هزار نفر را کشتند، ضریح مطهر را ویران کردند، و نفایس آنجا را ربودند، پس از این حادثه، از همه جای جهان شیعیان برای تعمیر حرم قیام کردند.

صحن مطهر حرم کربلا به وسعت ۱۰۸×۸۲ متر مربع است، گرداگرد آنرا ایوانها و اطاقها (مقبره‌های خصوصی) احاطه کرده‌است، و بیشتر آیات قرآن کریم برکتیه کاشی بخط سفید بر زمینه آبی بر دیوارهای اطراف صحن نوشته شده‌است.

بنای حرم مطهر، مستطیلی است به وسعت ۴۷×۴۱ متر مربع، که از ایوان مطلقاً به آن وارد میشوند، در زیرگنبد آن صندوق خاتم کاری و بر روی آن ضریح سیمین مشبکی قرار دارد و متصل به آن صندوق و ضریح سیمین دیگری از حضرت علی اکبر (ع) فرزندگرامی حضرت امام حسین (ع) واقع است.

انعکاس نور چراغهایی که در داخل حرم روشن است بر هزاران هزار قطعات کوچک آینه که سقف و دیوارها را آراسته است شکوه و جلال خاصی دارد. نمای رو بقبله حرم دارای تزئینات گرانبها و مجلل می‌باشد.

به فاصله حدود نیم کیلومتر در شمال شرقی حرم حضرت امام حسین (ع) صحن و ضریح برادر ارجمندش حضرت عباس (ع) واقع شده است. کربلا در زمان قدیم دارای آبادی نبود و کسی از نام آن آگاهی نداشت و فقط قبائل مختلفی بنی اسد و غاضره در اطراف و نواحی آن مسکن داشتند ولی پس از شهادت حضرت امام حسین (ع) بوضع کنونی درآمد و امروز از شهرهای بزرگ عراق محسوب می‌شود.

طبق محاسبه جناب مهندس سرتیب عبدالرزاق بغایری عرض شهر مقدس کربلا ۳۲ درجه و ۴۰ دقیقه و طول آن ۴۴ درجه و ۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب به مغرب ۱۹ درجه و ۳۱ دقیقه و ۵۵ ثانیه می‌باشد.

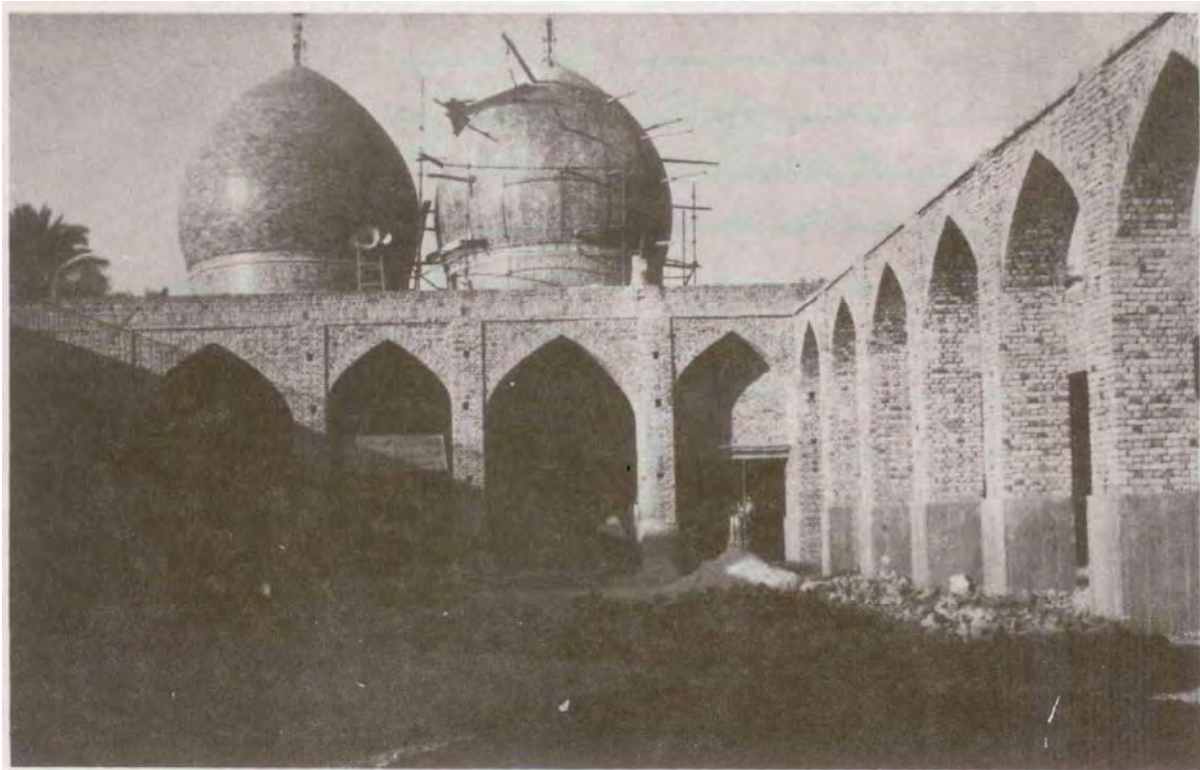
سرزمین کربلا بس خاطر دلخراش دارد و افتخار آن مرهون وقایع جانسوزی است که در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاده و سطح زمین آن از خون جوانمردان و سربازان رشید و فداکاری که در راه انسانیت و دیانت جنگیده‌اند گلگون گردیده است.

زنده که باشد بَبرِ هوشیار آنکه بمیرد بِسَرِ کوی یار

طفالان مسلم

در مسیب که تقریباً چهار فرسخی کربلا است به قصد زیارت طفلان مسلم که مزار شریف آنها قریب دو کیلومتر تا مسیب فاصله دارد رفتیم. این دو طفل بنام ابراهیم و محمد که در سنین ده و دوازده سال یا کمتر بوده‌اند بنا

بقولی با خود مسلم (ع) بودند و بعداً گرفتار شدند و بعضی هم نوشته‌اند با مادر خود در کربلا بودند و موقعیکه خیام را آتش زدند همه اهل بیت و اطفال و از جمله این دو طفل فرار کردند.



مزار شریف طفلان مسلم

پس از اجتماع مجدد دو نفر از اطفال حضرت امام حسین (ع) و دو پسر از مسلم نیافتند، پس از جستجوی زیاد دو دختر حضرت امام حسین (ع) را در کنار بوته خاری دست بگردن یافتند هلاک شده بودند، ولی اطفال مسلم فرار کرده بودند سرانجام بالاخره گرفتار شدند و به وضع فجیعی شهید و در محلی که فعلاً به مسیب معروف است مدفون گردیدند. صحن آنجا بسیار با روح است و از در و دیوار آن بوی غربت و یتیمی به شام می‌رسد.

ورود بکربلا

مانمی‌گوئیم که نعمت یا بلا خواهیم و بس	بلکه مادام رضای دوست را خواهیم و بس
گر رضای دوست ما را در بلا خواهد رسید	ما همیشه خویشتن را مبتلا خواهیم و بس
خلق از حق، نعمت و فضل و عطا جویند و ما	از خدا صبر جمیل اندر بلا خواهیم و بس
هر کسی از تو بقدر خود مرادی خواسته	ما مراد خویشتن از تو، ترا خواهیم و بس

آقای آل طعمه که از خدام حرم مطهر می‌باشد و منتظر ورود حضرت آقا و همراهان بود، دسته‌های زنجیرزن در مسیر رو بحرم در حرکت بودند، حضرت آقا بسیار متأثر بودند. ما بفاصله نیم ساعت لوازمی که همراه داشتیم با کمک باربران بمنزلی که نزدیک حرم در نظر گرفته بودند رفتیم. آقای سید محمدعلی آل طعمه پیشنهاد کردند چون ظهر است و در حرم دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن هستند و جمعیت بسیار زیاد است ناهار را میل فرمائید و استراحت کنید و بعد از ظهر به زیارت بروید.

زیارت حرم مطهر حضرت سیدالشهدا و اصحاب با وفایش

حضرت آقا فرمودند: ((پس من به تنهایی میروم و زیارت میکنم.)) و حرکت فرمودند: بلافاصله مشایخ و فقرا هم حرکت کردند. در تمام مراحل زیارت بیاد فقرای عزیز بودم و از همگی التماس دعا دارم

بیا که موکب سلطان دین هویدا شد	بیا که قافله سالار عشق پیدا شد
بیا که پرچم قرآن باهتزار آمد	بیا که خیمه سلطان عشق بر پاشد
زآسمان ولایت ستاره‌ای بدمید	که ماه مجلس و خورشید عالم آراشد
زبوستان رسالت شکفت لاله رخی	که خرم از گل رویش فضای دنیا شد
رسید مژده که روشن حرمسرای علی	زآفتاب جمال عزیز زهرا شد
عجب مدار جهانی اگر بر او شیداست	هرآنکه وصف جمالش شنید شیداشد
به راد مردی و مردانگی و جانبازی	حسین رهبر آزادگان دنیا شد
چو بود عاشق و سودای دوست در سرداشت	رسید بر سر بازار و گرم سودا شد
نهاد چهره گلگون بخاک و سر بسجود	سری که مظهر آیات ذات یکتا شد
زآبیاری خون حسین و یارانش	نهال دین خدا خرم و مصفا شد
حسن تن به مذلت نداد و عزت یافت	بفرق تاج شهادت نهاد و مولی شد
گرفت خامه ((رسا)) تا سراید اوصافش	خجل چو قطره ناچیز پیش دریا شد

طبق دستور حضرت آقا، آقای آل طعمه قبل از ورود به حرم اذن دخول خواند. در داخل حرم زیارت نامه‌ها را بطور تفصیل قرائت فرمودند. در آن حائر شریف اغلب نماز را تمام می‌خوانند، ماهم نماز ظهر و عصر را تمام خواندیم و مراجعت نمودیم. همسایه‌های مجاور یکی دو خانواده عرب بودند که حرف عادی آنها مانند دعوا کردن با یکدیگر بود؛ از این سر و صدا حاج آقای عزتعلی اظهار کسالت کردند لذا با اجازه حضرت آقا فقرا در فکر منزل جدید برآمدند تا در کنار نهر علقمه (نهر علقمه شعبه‌ای از نهر فرات است که حضرت ابوالفضل العباس (ع) در کنار آن به شهادت رسیدند) منزلی نوساز که متعلق به آقای سید عبود خادم حرم حضرت سیدالشهدا بود انتخاب کردند. فاصله منزل تا حرم حضرت ابوالفضل (ع) حدود هشتصد قدم و فاصله حرم حضرت ابوالفضل (ع) تا باب علقمه حضرت سیدالشهداء (ع) حدود ۱,۵۰۰ قدم بود.

پس از نماز مغرب و عشا مجلس فقری تشکیل شد- ابتدا بوسیله جناب آقای جذبی کتاب پند صالح خوانده شد بعد چون حاج آقای ملک صالحی نبودند مناجات جناب رحمتعلیشاه حائری و خواجه عبدالله انصاری توسط نگارنده قرائت گردید (این دو مناجات را ذیلاً مطالعه می‌فرمائید) و جناب آقای جذبی فاتحه الاولیاء را قرائت فرمودند و مجلس خاتمه یافت. پس از صرف شام که توسط آقای آل طعمه تهیه شده بود به منزل جدید رفته و استراحت نمودیم

مناجاتی از جناب رحمتعلیشاه (ره)

ای خدا، ای خدا، ای خدایم	بنده عاصی و بی‌نوایم
نفس امّاره بر بسته پایم	رحمت را فرست از برایم

۱- اثر طبع آقای دکتر رسا از شعرای معاصر

تا توأم بسویت بیایم
کاش بودم به کویت شبانی
کردمی بهر تو جانفشانی
تو عتابش کنی از برایم
کاش هرگز نبودی سوادم
کز سواد است این کبر و بادم
تا سیاهی زدل می‌زدایم
ای کس بیکسان بیکسم من
با چنین ماندگی کی رسم من
تا کشاند بخود گهربایم.
حول و قوت همه از تو آید
وین عبادت همه از تو آید
ای خدا هم تو بنما دعایم
من نبودم وجودم تو بودی
وین رکوع و سجودم تو دادی
هم زیندار بنما رهایم
منکه در ضعف کمتر زمورم
تا کشاند زنارم به نورم
تو غنی، تو غنی، من گدایم
یوسفی کو فتاده به چاهی
میرسانی زیستی به شاهی
ای کریم سریع الرضایم

مینمودم تو را میهمانی
گر که موسی کند نکته دانی
کس الفبا نمی‌داد یادم
لابه‌ها می‌کنم با مُردم
کاروان رفته و واپسم من
در هوا همچو خار و خَسَم من
جهد و همت همه از تو آید
چون اجابت همه از تو آید
مایه هست و بودم تو دادی
چونکه پیدا و بودم تو دادی
بسته بر دامن آن غفورم
بی کس و زار و عریان و عورم
تو زحال و دل من گواهی
یا الهی، الهی، الهی

مناجاتی از خواجه عبدالله انصاری(ره)

إلهی، نالیدن من در درد از بیم زوال آنست. اوکه از زخم دوست بنالد در مهر دوست نامرد است، ای جوان اگر سر این کار داری قصد راه کن و شربت بلا نوش کن و دوست برآن گواه‌دار، اگر نه، عاقبت به نازدار و سخن کوتاه کن.

إلهی، آن گروه را بر سرکوی بلا آوردی و بلاها و مصیبتها را بایشان نمودی، این یک گروه هزار قسم شدند، همه روی از بلا بگردانیدند مگر یک گروه اندک که روی گردان نشدند و عاشق‌وار سر بکوی بلا در نهادند و از بلا نیندیشیدند و گفتند ما را همان دولت بس که متحمل اندوه توگشتیم و غم بلای تو خوردیم و یک یک بزبان حال میگفتند:

من که باشم که به تن رخت وفای تو کشم
گرتو بر من به تن و جان و دلی حکم کنی

دیده حمال کنم بار جفای تو کشم
هرسه را رقص کنان پیش هوای تو کشم

إلهی، بقدر تو نادانم و سزای تو را ناتوانم، در بیچارگی خود سرگردانم، روز بروز بر زیانم، چون منی چون بُود

چنانم، و از نگریستن در تاریکی بفغانم...

إلهی، چون یتیم بی پدر گریانم، درمانده در دست خصمانم، خسته گناهم و از خویشتن بر تاوانم، خراب عمر و مفلس روزگار، من آنم. خدایا فریادرس که از ناکسی خود بفریادم

إلهی، دریغا که روزگار بر باد دادیم و شکر نعمت ولی نعمت نگزاردیم، دریغا که عمر خویشتن نشناختیم و از کار دنیا با طاعت مولی نپرداختیم، دریغا که عمر عزیز بسر آمد و روزگار بگذشت

ای خداوندان مال الاعتبار، الاعتبار ای خداوندان قال الاعتذار، الاعتذار
بیش از این کاین جان عذراور فروماند زنطق پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند زکار
تو به پیش آرید و نادم از گنه کاری خویش چشم گریان، جان لرزان، رو سوی پروردگار

جمعه شانزدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و هفتم محرم الحرام ۱۳۸۸

هنگام سحر حضرت آقا قبل از همه برخاسته و به اتفاق مشایخ و بعضی از همراهان به زیارت رفته بودند گر چه ماهم سحر بیدار شدیم ولی ایشان خیلی زودتر حرکت فرموده بودند؛

روحانیت و عظمت و آثار شهادت که از بارگاه منبع حضرت سیدالشهداء روحی و جسمی له الفدا نمایان بود فاجعه شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را بخاطر می آورد و گوئیا در و دیوار آن عمارت مقدس که با عرش کوس برابری می زند بر خود می بالد که ابدان پاکی را در آغوش گرفته و دُرهای شاهواری را در خود دفین نموده که تمام پاکان از فداکاری آنها رشک میبرند. این زمین مقدس آرامگاه سربازان نامداری است که در همه جهان و همه ادوار تاریخ بی نظیر بوده و مظهر کامل فداکاری و سایر صفات حسنه انسانیت بودند.

آری، باید این زمین بواسطه اینکه آرامگاه همیشگی آن جانهای پاک شده، بر همه زمینها فخر کند بلکه بر مهر و ماه بیالد و بگوید:^۱

نکو تر بتاب امشب ایروی ماه	که روشن کنی روی این بزمگاه
بتاب امشب ای مه که افلاکیان	به بینند جانبازی خاکیان
بسا شمع رخشنده تابناک	زیاد حوادث فرو مرد پاک
حریفان به یکدیگر آمیخته	صراحی شکسته قدح ریخته
به یکسوی ساقی برفته زدست	زسوی دیگر مطرب افتاده مست
ببیند خلیل خداوند گار	زقربانی خود شود شرمسار
محمد(ص) سر از غرفه آرد برون	ببیند جگر گوشه اش غرق خون

پس از زیارت مرقد مطهر حضرت حسین(ع) و شهداء و حیب بن مظاهر نماز زیارت خواندیم بعد فریضه صبح بجا آوردیم و به حضرت آقا که برای زیارت حضرت ابوالفضل(ع) مشرف می شدند ملحق شدیم.

این مقام نیز دارای عظمت و روحانیت خاص است و زیارت کننده را بیاد سرباز فداکاری میاندازد که در راه رسیدن به مقصد و اطاعت او امر محبوب خود و انجام وظیفه مقدس سربازی تمام سختیها را متحمل گردید و با آنکه در طرف مقابل تمام وسائل آسایش برای او مهیا بود خیانت به مولای خود که بالاترین جنایت روحی و مذهبی و اخلاقی و سربازی است نمود و شهادت را بر لذات دنیویّه ترجیح داد.

پس از زیارت مراجعت و بعد از صرف صبحانه یک ماشین استیشن کرایه کردیم که به زیارت حر برویم. حاج آقای ثابعلی و خواهران طریق بواسطه خستگی استراحت نمودند. حضرت آقا به اتفاق حاج آقای عزتعلی

۱- اقتباس از یادداشتهای سفر به ممالک عربی

و سایر همراهان و آقایان سیّد محمود ابراهیمی و امیر مساعده که از فقرای ساکن کویت بودند بما ملحق و بحرم حرّ ریاحی مشرف شدیم.

پس از انجام زیارت مشاهده شد که در اطراف حرم مانند سایر عتبات مقدّسه پرچمهای سیاه به در و دیوار نصب گردیده و جمله ((موکب عزاء الحرّ الشهد الریاحی)) روی آن نوشته شده بود. در داخل صحن، حضرت آقا شمّه‌ای از توبه نمودن حرّ و قبول توبه از طرف امام زمان خود بیان و اضافه فرمودند: ((این واقعه اشاره است به اینکه اهل ایمان پس از عقد بیعت با پیشوای زمان خود اگر مقتضی باشد نباید از جان شیرین و عزیز خود در راه محبوب مضایقه نمایند کما اینکه حرّ هم بعد از قبول آن از طرف حضرت سیدالشهدا(ع) اول کسی بود که جان خود را در راه حضرتش فدا نمود.

زیارت خیمه‌گاه حضرت سیدالشهداء

بعد با همان ماشین کرایه‌ای که آمده بودیم به خیمه‌گاه رفتیم. بالای درب ورودی آیات: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ**^۲ و این اشعار نوشته شده بود.

هذا خيام النبیّ محمّد	باللطف حصناً شیدت للدين
قد حصّتها الباری بکل فضیلة	شرفاً فلا بیت لها بقرین
إن قلت مکة قلت هذا کربلا	فحراً سمّت من عالم التکوین
سلها اذا شرفت فی اعتبارها	ابن الحسین بعبرة و شجونى
فحبک ما قد ناله و اصابها	من بعد اعداؤه حرقونى

در آنجا اکثر فقرا بیاد شبهای سخت و پرهیجان حضرت سیدالشهدا(ع) گریستند و هریک زیارت کرده و دو رکعت نماز خواندند.

بعد به خیمه‌گاه حضرت قاسم فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام رفتیم؛ در آنجا نیز زیارت کرده و نماز زیارت خواندیم. از حضرت آقا سؤال نمودم که خیمه خود حضرت در کجا قرار داشت؟ فرمودند: ((خیمه حضرت سیدالشهداء در وسط بود و دور آن خیمه‌های اهل بیت و دور آنها خیمه‌های منسوبین به حضرت و بعد خیمه‌های اصحاب قرار داشته است؛ و چون لازم است زمانیکه امام زمان(ع) یاری میخواهند، همه افراد یاری کنند و زمین هیچ وقت نباید خالی از حُجّت باشد لذا علی بن الحسین(ع) به مشیت الهی بیمارگردید تا قادر بجنگ نباشد. با اینکه حضرت در لحظات آخر شفاهاً او را به امامت برگزید، فرمان ولایت هم برای او صادر کرد و دستور داد تا بعد از خاتمه جنگ و اسیری کسی متوجه نشود؛ لذا آن فرمان را در گیسوان فاطمه صغری که طفل بود پنهان نموده و در مدینه تقدیم آن حضرت کردند؛ چه آنکه بنی امیه میگفتند که حضرت زین العابدین(ع) از سوی مادر ایرانی است و عرب نباید متابعت از عجم نماید.))

ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها	هرجا زفراق تو چاک است گریبانها
ای گلشن دین سیرآب باشک محبانت	ازخون توشد رنگین هرلاله به بستانها
بسیار حکایت‌ها گردیده کهن اما	جانسوز حدیث تو، تازه است به دورانها
یک جان بره جانان دادی و خدا داند	کز یاد تو چون سوزد تار و زجزا جانها

۱- آیه ۳۳ از سوره مبارکه احزاب یعنی: بدرستیکه خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و پاک کند شما را پاک کردنی.

۲- آیه ۵۳ از سوره مبارکه احزاب یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید به خانه‌های پیغمبر وارد نشوید مگر اینکه به شما اجازه دهند.

در دفتر آزادی نام تو بخون ثبت است
اینسان که توجان دادی در راه رضای حق
قربانی اسلامی با همت مردانه
شد ثبت بهر دفتر با خون تو عنوانها
آدم بتو مینازد ای اشرف انسانها
ای مفتخر از عزمت همواره مسلمانها^۱

پس از خیمه‌گاه به تلّ زینبیه رفته و پس از خواندن زیارت نامه مراجعت نمودیم.

آقای حاج علی حقیقی جواهر فروش که عازم بیروت بودند به اتفاق آقای محمد زعفرانی دبیر دبیرستان ایرانی شریف در عراق شرفیاب شدند. سپس سرکار سرهنگ نصرت الله پورزند و کیل که از فقرا می‌باشند باتفاق همسرش و همچنین آقای سیدعبود که از فقرای عرب و اهل کربلا میباشد و عده‌ای از فقرای ساکن کویت بزیارت حضرت آقا شرفیاب شدند.

ساعت سه بعد از ظهر نگارنده به تنهایی و ساعت چهار بعد از ظهر فقرا در خدمت حضرت آقا و مشایخ به مقبره حضرت حسینعلیشاه اصفهانی^۲ که یکی از اقطاب فقرای سلسله نعمت اللّهی میباشد مشرف شدند.

۱- اثر طبع مرحوم دکتر ناظر زاده کرمانی

۲- جناب حاج محمدحسین حسینعلیشاه اصفهانی از مجتهدین درجه اول زمان خود بشمار میرفته است، به سید معصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی ارادت داشته و در سال ۱۲۱۲ در قصبه ذهاب کردستان جانشین نورعلیشاه شده و ((حسینعلیشاه)) لقب یافت و در سال ۱۲۱۴ که شاه سید علیرضا دکنی وفات یافت خلیفه آنجناب شد و مطاع و پیشوای مطلق سلسله نعمت اللّهی گردید. در سال ۱۲۳۳ مجاور کربلای معلی گردید و جناب حاج محمد جعفر قراگوزلو ((مجدوبعلیشاه را جانشین خود نمود و در شب چهارشنبه یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ در موقع خواندن نماز مغرب به معراج رفت و به جهان جاودانی شتافت، رحمة الله علیه رحمة واسعة.)) ماده تاریخ که روی قبر آن جناب نوشته شده این است:

قطب امکان، سپهر مُلک شُهو
مظهر ذات و حُسن، نورعلی
در مناجات کرد خرقه تھی
گشت واصل بحی لم یزلی
گفت تاریخ رحلتش قانون
شه نعمت لقا حسینعلی

آقای صدری گرازشی راجع به تعمیر و تجدید بنا به استحضار رسانید و ایشان دستوراتی برای تجدید بنا فرمودند. سؤال شد با اینکه مبلغ ده هزار تومان سه سال قبل از طرف مرحوم حضرت آقای صالحعلیشاه برای مخارج مقدماتی مرحمت گردیده علت تأخیر چه بوده است؟ آقای صدری اظهار داشت جواز تجدید بنا از دولت عراق خواسته شده است که بطول انجامیده، انشاء الله بزودی پروانه تجدید بنا گرفته میشود و رسماً شروع مینمائیم.

بعد از زیارت به منزل مراجعت نموده نماز مغرب و عشاء را به حضرت آقا اقتدا نمودیم. بعد جلسه فقری تشکیل شد. ابتدا برای شادی روان پاک حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سره فاتحه خوانده شد. بعد کتاب پند صالح را حاج آقای ثابتعلی و مناجات خواجه عبدالله انصاری را آقای حاج آقای ملک صالحی قرائت کردند.

حضرت ابوالفضل العباس(ع)

درس مردانگی عباس بعالم آموخت چونکه شد مست از آن باده که ساغرست
حضرت ابوالفضل العباس(ع) فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و مادرش ام البنین(س) میباشد، او فرد اکمل اصحاب و مقامی بس ارجمند را دارا است
زیارت حرم مقدس او تأثیر عجیبی آمیخته با هیبت و عظمت در زائر دارد، و شجاعت و مظلومیت این سپهدار سپاه حسین(ع) را در نظر مجسم میسازد.

وقتیکه آفتاب روز دهم محرم سال ۶۱ هجری بطرف غروب مایل شده بود که جز خود حضرت سیدالشهداء(ع) جناب ابوالفضل العباس(ع) کسی باقی نمانده بود، دو برادر به کمک یکدیگر چون شیر زیان حمله کردند و از کشته پشته ساختند، در اینوقت فریاد العطش زنان و اطفال جناب ابوالفضل(ع) را وادار کرد که برای آوردن آب پس از اجازه از حضرت امام حسین(ع) از وی جدا شده و بطرف شریعه فرات بروند، رفت و مشکی پر از آب کرد، ولی قبل از رسانیدن آب بحرم، کوفیان دستهای مبارکش را قطع کرده و فرق همایونش را شکافته شهیدش نمودند.

حضرت ابوالفضل العباس(ع) مجمع صفات انسانیت و نمونه کامل همه نیکیها بوده و چون عواطف مهر و محبت بر او غلبه داشته همه چیز خود را در راه عشق به برادر و مولای خود تقدیم نموده است. آن حضرت از شهدای عالیقدر و فداکاران بزرگ اسلام و آموزندگان مهم اخلاق و انسانیت محسوب میشود.
آری اگر حال محبت و بستگی و علاقه معنوی باشد همینطور است، از اینرو هنگام زیارت در و دیواری که بوی عشق و شور شهادت و جانبازی از آن بلند است، در عین تأثر و اشتیاق لرزه بر اندام زائرین آن بارگاه می اندازد.
دشمنت گشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

شنبه هفدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و هشتم محرم الحرام ۱۳۸۸

سحر خیلی زود جناب آقای جذبی بحرم مشرف شده بودند. بعد از چند دقیقه در خدمت حضرت آقا و سایر فقرا بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء(ع) مشرف شدیم، هنوز حرم حضرت ابوالفضل را باز نکرده بودند ولی حرم امام حسین علیه السلام از همان ساعت سه بعد از نیمه شب باز و جمعیت زیادی مشغول زیارت بودند که اکثر آنها ایرانی بودند.

بعد از زیارت و مناجات و قرائت قرآن نماز صبح را به حضرت آقا اقتدا نمودیم سپس حرم مطهر را مجدداً زیارت نمودیم. سپس مزار حبیب بن مظاهر و سایر شهدا و قتلگاه را زیارت و هنوز صبح کاملاً روشن نشده بود

که به قصد زیارت حرم حضرت ابوالفضل العباس (ع) حرکت کردیم. پس از زیارت آن حرم مقدس و خواندن نماز زیارت قبل از طلوع آفتاب به منزل مراجعت کردیم.

شرکت در عزاداری، در حرم مطهر مولای متقیان و مراجعت به کربلا

پس از صرف صبحانه طبق دستور حضرت آقا در ساعت ۸/۵ صبح به سمت نجف اشرف حرکت کردیم، بعد از یکساعت از جاده اسفالته مستقیم کربلا به نجف که در طرفین آن اشجاری وجود نداشت به شهر نجف رسیدیم و بحرم مطهر مشرف و زیارت کردیم.

هنگام خروج از درب شمالی صحن مطهر مشاهده شد که سرتاسر محوطه را عربها اشغال کرده، مردها جلو و زنها باچادر و روبند سیاه که دست و صورت آنها ابداً معلوم نبود در پشت سر آنها قرار داشتند و تعداد جمعیت بیش از پانصد نفر بود که روی زمین نشسته بودند، سیدی هم در وسط آنها، بالای منبر و روبروی حرم نشسته بود و بوسیله بلندگو برای آنها ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء (ع) مینمود و آنها میگریستند و عزاداری میکردند. حضرت آقا هم همانجا ایستادند و روضه را گوش می فرمودند و گریه میکردند، بعد از استماع روضه بمنزل سید عبود تشریف فرما شدند، با اینکه خیلی اصرار داشت که برای صرف نهار توقف فرمایند، ولی دو فنجان چای اکتفا و ساعت ۱۱ به کربلا مراجعت فرمودند.

در ساعت چهار بعد از ظهر باتفاق حاج آقای ملک صالحی در خدمت حضرت آقا بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم، در حین زیارت دسته زنجیر زنهای عرب وارد شدند و آنچنان بی اختیار به سر و صورت میزدند که اگر جلوگیری نمی کردند خودشان را هلاک میساختند و اگر مردم بسرعت راه را برای آنها باز نمی کردند چندین نفر زیر دست و پا از دست میرفتند. خدام در قسمت غربی حرم در صحن، خیمه بزرگی زده بودند و مانند صحن نجف اشرف عربهای مرد و زن حلقه وار نشسته و عزاداری میکردند، حضرت آقا نشستند و در عزاداری شرکت فرمودند.

از آنجا بحرم حضرت امام حسین (ع) رفتیم، بعد از زیارت حرم مطهر و حبیب بن مظاهر و سایر شهداء و گودی قتلگاه و نماز زیارت حضرت آقا سربه صفحه قتلگاه گذاشته آنچنان میگریستند که دوش مبارکشان حرکت میکرد. وقتیکه میخواستیم از حرم خارج شویم زنجیر زنهای ترک هجوم آوردند و بی ریا عزاداری میکردند و بعضی هم خود را به ضریح چسبانیده و زارزار میگریستند. از حرم خارج شدیم، در مسیر راه دسته های زنجیرزنهای مختلف باشور و هیجان عزاداری میکردند، در بعضی نقاط حضرت آقا توقف فرموده و گوش میدادند. برای نماز مغرب بمنزل مراجعت نمودیم.

پس از انجام فریضه مغرب و عشاء دو نفر مداح روضه خوان که یکی از آنها بنام حاج اسمعیل مداح معروف بود که آقای حاج علی حقیقی جواهر فروش دعوت کرده بود، باتفاق مداح دیگری بعد از مدح حضرت امیر (ع) اشعاری در مصیبت حضرت ابوالفضل (ع) و تشنگی اطفال شروع نموده و بسیار پر سوز و جانگداز نوحه سرائی میکردند. آنهم در کنار نهر علقمه و نزدیک بضریح مطهر حضرت ابوالفضل (ع) و شب تاسوعا که بسیار مؤثر و فقرا بی اختیار میگریستند. آقایان محمدحسن شهیدی رئیس کتابخانه دولتی کربلا و آقای اکبر طالب دلال رئیس داروخانه کربلا به روضه آمده بودند، آقای دلال برای ظهر روز بعد باصرار از حضرت آقا و کلیه همراهان دعوت نهار نمودند، بعد از روضه آقای سیدعلی آل طعمه فرزند مرحوم سیدحسن قفطون که از فقرای قدیم کربلا بود تقاضای تجدید کردند.

حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر بن سین اسدی از انصار امام حسین(ع) است که در کربلا کشته شد و قبر او اکنون در رواق جنوب غربی حرم امام حسین(ع) قرار دارد. عسقلانی او را بعنوان حبیب بن مطهر اسدی آورده، طبق نوشته حبیب السیر چون امام حسین(ع) مشاهده فرمود که اهل ظلوم، جوق جوق بمیدان قتال می‌آیند، بتعبیه اندک مردمی که در رکاب امامت انتساب بودند اشتغال کرده، زهیر بن قین را بمیمنه آئین و میسره سره را بوجود حبیب بن مظاهر تزئین داد... و حبیب پس از جدال و قتال مردانه بدرجه شهادت نایل گردید.

روز یکشنبه هیجدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و نهم محرم الحرام ۱۳۸۸

تاسوعا

پسر فاطمه سرخیل جوانان بهشت	که بهشت آیتی از تازه رخ انور اوست
پدر و مادر و جدّم بقدای پسری	که جهان چاکر جدّ و پدر و مادر اوست
گشت در بزم ازل فانی فی الله زانرو	تا ابد سرخ ز صهبای بقا ساغر اوست
در ره دین زبرادر بگذشت وز پسر	شاهد واقعه عباس و علی اکبر اوست
گشت دین تشنه بدو، خون حسین آیش داد	این حدیث لب عطشان و دو چشم تراوست
هر چه در خانه زر و سیم، بسائل بخشید	هم در آنحال که سائل بقفای در اوست
تابع زور نشد، تن بمذلت نبداد	این چنین باید بودن کسی آرچاکر اوست ^۱

سحر حضرت آقا و مشایخ بحرین مشرف شدند، پس از ادای نماز صبح برای صرف صبحانه مراجعت کردیم. ساعت ۷/۵ صبح حضرت آقا بقصد زیارت و در شرکت در مجالس روضه خوانیها مجدداً از منزل خارج شدند، ابتدا بحرم حضرت سیدالشهداء مشرف شدند، بعد به چادر حاج مطهر علیشاه که در قسمت شرقی صحن مطهر قرار دارد رفتیم ولی ایشان تشریف نداشتند، از آنجا به حسینیه طهرانیه که خیلی با شکوه و اغلب آقایان طهرانیه شرکت کرده بودن رفتیم، پس از استماع بیانات دو نفر از روضه خوانها به مجلس تعزیه داری کاشانیه و بروجردیه تشریف بردند، پس از مراجعت از آقایان سرکنسول کربلا که باتفاق آقای شهیدی بدیدن حضرت آقا شرفیاب شده بودند بازدید و چون موقع نماز ظهر بود حضرت آقا اقامه نماز ظهر فرمودند و حاضرین اقتدا کردند.

آقای طالب دلّال همراه سه اتومبیل سواری آمده بودند تا کلیه مدعوین را برای صرف ناهار بمنزل خود ببرد، چون اشخاصیکه در نماز شرکت کرده بودند از فقرای ایران و کربلا در شب گذشته موقع دعوت حضور نداشتند و حاضرین بیش از ۲۴ نفر بودند از حضور مبارک حضرت آقا استدعا شد که چون تعداد حاضرین بیش از دعوت شدگان است و ممکن است میزبان بزحمت بیفتد اجازه فرمایند که چند نفری از آمدن خودداری نمایند فرمودند((بسیار خوب به میزبان بگوئید)) ولی میزبان قبول نکرد و کلیه حاضرین را سوار نمود که با خود ببرد، ولی آقای حاج سعیدی برای تهیه وسائل روضه خوانی شب عاشورا از آمدن خودداری کرد.

پس از طی مسافتی مدعوین را در باغ بزرگی واقع در کنار شط فرات بین مقام امام جعفر صادق و امام زمان در کربلا پیاده نمود. درختان باغ از انواع مرکبات و انار و نخل که با نظم و ترتیب بسیار زیبایی کاشته شده و درختان مرکبات میوه دار همگی مملو از بهار و گلهای معطر بودند. درختان و نخل به فاصله های معین تمام باغ

^۱- اثر طبع استاد ملک الشهران بهار

را سایبانی میکردند و انواع مرغان خوش‌الحان به نغمه‌سرائی مشغول و مترنم بودند. حوض آبی در وسط باغ که خیابانها به آن منتهی میگردد جلب توجه مینمود. در دو طرف یکی از خیابانها نیمکت گذارده بودند که همگی روی آنها نشستیم. سبد بسیار بزرگی پر از پرتقال و نارنگی و انار در وسط میز قرار داشت. پس از چند دقیقه میزبان مهمانان را برای صرف ناهار راهنمایی کرد. بعد از ناهار از همان میوه‌های تازه که از درخت چیده شده بود آوردند. سؤال شد که این میوه‌ها تا چه مدت روی درخت است؟ میزبان اظهار داشت تا میوه تازه بدست آید. بعد از صرف میوه و چای حضرت آقا و بعضی از فقرا برای استراحت به منزل مراجعت فرمودند. نگارنده و آقای حاج عمّامه و آقای مساعد به مقام حضرت صادق(ع) و مقام حضرت قائم(ع) مشرف شدیم(معروف است که در مقام حضرت قائم(ع) اسب حضرت سیدالشهداء ایستاده و حرکت نکرده است) در این دو محلّ زیارت‌های وارده و نمازهای مستحبّه را خواندیم، آقای عمّامه به منزل خود رفت. بنده و آقای مساعد در مقام حضرت صادق(ع) کمی استراحت نمودیم بعد به مقام حضرت قائم(ع) رفتیم. آنجا دو نفر خادم داشت؛ یکی از آنها اظهار داشت که در زمان حکومت عثمانیها مهندسین راه‌سازی بواسطه اینکه این بنا در مسیر راهیکه قرار بود از کنار شطّ فرات عبور دهند قرار داشت، دستور دادند که خراب شود. دو نفر از عماله‌ها که قصد خراب نمودن داشتند دستشان بیحرکت ماند، نفر سوم جرئت نکرد نزدیک بیاید وقتی داخل بنا رفتند نوری مانند قرص ماه مشاهده نمودند و از خراب نمودن این بنا صرف‌نظر کردند و دولت‌های بعدی نیز از تخریب اینجا منصرف شدند؛ ضمناً اضافه کرد که هرکس عریضه‌ای حضور امام زمان عرض کند و در این شطّ بیندازد حاجاتش برآورده میگردد.

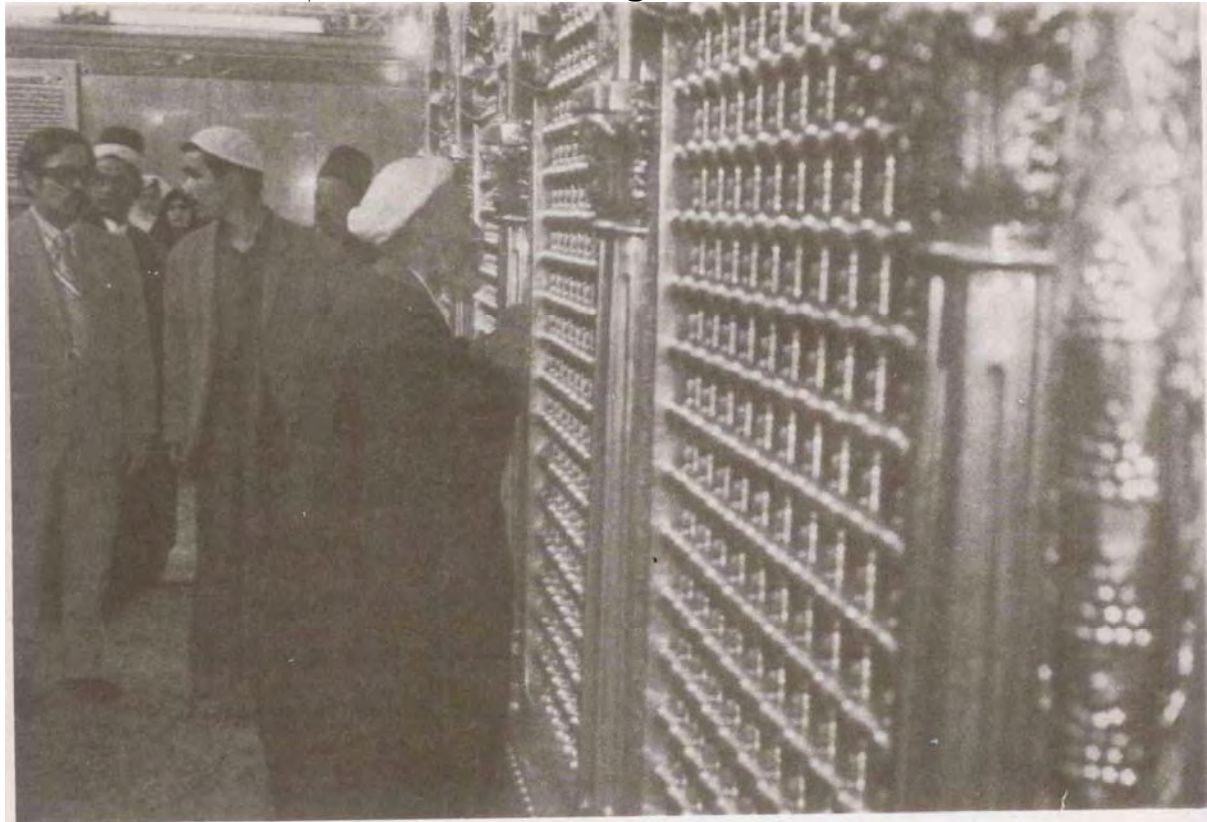
زیارت و دعای فرج امام زمان(ع) را خواندیم و به منزل مراجعت نمودیم. حضرت آقا و حاج ملک صالحی و حاج رحمانی عازم تشرّف به حرمین بودند. نگارنده هم با کسب اجازه در خدمت ایشان رفتم. اول بحرم حضرت ابوالفضل(ع) رفتم، بعد از نماز و زیارت در مجلس روضه‌ای که خدام حرم تشکیل داده و اکثر مستمعین اعراب بودند و جمعیت بسیاری حضور داشتند شرکت نمودیم. از این حرم مطهر تا حرم امام حسین(ع) جماعات بسیاری دسته دسته مشغول عزاداری بودند واقعاً قیامتی برپا بود. روضه‌خوانهای مختلف بزبانهای فارسی - ترکی - هندی و عربی مشغول بودند که صدای آنها از بلندگوها شنیده میشد جلو حرم حضرت سیدالشهداء زنجیر زنهای عرب مشغول عزاداری بودند و هرکدام یک چاقوی تیزی بدنباله زنجیزها بسته بودند و بقدری زنجیر شدید می‌زدند که یکی از جوانها بیهوش شد و او را حرکت دادند و بعضی دیگر از احساسات شدید آنها جلوگیری می‌کردند. برای نماز مغرب به منزل برگشتیم، فقرای نجف و سرکار سرهنگ زند و آقای حاج عباسعلی برجیان و آقای سیدعبود حکیم توفیق شرکت در نماز جماع حاصل نمودند. بعد از نماز روضه خوانها و مداحان به روضه‌خوانی و ذکر مصیبت مشغول شدند، و عزاداری مفصلی انجام گردید. آقای حاج ملک صالحی در یک سینی مدوری دوازده شمع نذری خود را روشن کرده بود و در گوشه اطاق قرار داشت که مانند حاضرین میسوختند و میگریستند. پس از خاتمه مجلس روضه‌خوانی شام صرف گردید و قرار شد هرکس مایل است کمی استراحت کند تا برای دو ساعت بعد از نیمه شب بحرم مشرف شویم.

دوشنبه نوزدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ و دهم محرم الحرام ۱۳۸۸

عاشورا

آن بساطی را که گسترده عمری شامیان نیمروز آتش بدشت کربلا برچید و رفت
 دو ساعت بعد از نیمه شب آقای شهیدی آمد و در خدمت حضرت آقا به حرم حضرت ابوالفضل العباس(ع)

مشرف شدیم. روبروی در جنوبی صحن اطاقی برای حضرت آقا ترتیب داده شده بود. که به آن اطاق تشریف فرما شدند و آقاین مشایخ و فقرا در خدمت بودند. اطاق مبله بود، روی مبلها نشستیم. دسته‌های مختلفی از قمه زنها برای زیارت در صحن مطهر در حرکت بودند و عزاداری میکردند. در ساعت سه بعد از نیمه شب حضرت آقا به حرم مشرف شدند. بعد از زیارت و نماز زیارت مجدداً به همان اطاق مراجعت نمودیم و دسته‌های عزاداران را مشاهده میکردیم. نماز صبح را در همان مکان به حضرت آقا اقتدا نمودیم. پس از آن مشاهده شد که دسته‌های مختلف در صحن حرم حضرت سیدالشهداء (ع) قمه میزدند و به صحن حضرت ابوالفضل (ع) وارد می‌شدند. ابتدا دسته موزیک که آهنگ‌های مهیج عزا می‌نواختند با طبل و علم وارد شدند.



حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام

در یک تابلوکه پارچه سفید ترتیب داده بودند جمله مُوَكَّبُ الْعَبَّاسِيَّة (هیئت عزاداران عباسی) نوشته شده بود (از قرار معلوم بزرگترین دسته از قمه زنها کربلا همین دسته بود) بعد از آن دسته قمه‌زنها با سرهای شکافته و کفن‌های پر از خون وارد شدند در حالیکه موزیک مارش عزا مینواخت آنها بی‌اختیار مشغول قمه‌زدن بودند و سر از پا نمی‌شناختند و در راه شهدای کربلا ابراز احساسات می‌نمودند. یک عده در پشت سر آنها با چوبهای بلند، از آنها تیکه بی‌اختیار بشدت قمه را بسر میزدند ممانعت میکردند. پُست‌های امدادی با لوازم مربوطه مرتب در گردش بودند و پزشکان مراقب از شدت خونریزی جلوگیری میکردند و اشخاصی که حالشان بهم می‌خورد یا مصدوم و مجروح میشدند مداوا و یا به بیمارستان می‌بردند. افسرها و پلیس‌ها بمنظور برقراری نظم پیشاپیش در حرکت بودند و مراقبت میکردند. پس از آن دسته قمه‌زنها دور حرم طواف نمودند، روبروی در قبله که رسیدند دسته موزیک سلام نواخت و هر سه نفر از قمه زنها شمشیرها و قمه‌های خود را بر سر دست بلند کرده بهم میزدند و بدین وسیله اداء احترام و عرض تسلیم می‌نمودند و از در غربی خارج میشدند.

۲ - موكب باب الطّاق - اين دسته نيز بهمان ترتيب كه توضيح داده شد آمدند و باضافه شبيه نعش و شبيه ذوالجناح را درست کرده بودند و با ترتيب بسيار غم انگيزی با خود همراه داشتند.

۳ - موكب البلوش - كه معرب بلوچ مياشد با همان حال پرهيجان و تأثرانگيز آمدند و پس از عزاداری خارج شدند.

۴ - موكب باب البغداد - اين موكب مانند موكب العباسيه با شكوه و پرهيجان وارد و شبيههائی نيز همراه داشتند و پس از عزاداری خارج شدند.

۵ - موكب باب النجف - ۶ - موكب طلاب علوم الدينيه - ۷ - موكب شباب الحر، كه اين موكب بواسطه اينكه محله حرّ جديد البنا می باشد اولين سال تأسيسشان بود - ۸ - موكب المخيم - ۹ - موكب الحيدريه - ۱۰ - موكب شباب المنتظر - ۱۱ - موكب باب الخان - ۱۲ - موكب شباب باب الخان - ۱۳ - موكب شباب الفسحه - ۱۴ - موكب شباب الفاضليه - ۱۵ - موكب الصّاعر - ۱۶ - موكب صنف القندرجيه - ۱۷ - موكب القندرجيه (هيئت على اكبر) - ۱۸ - موكب الخاضيه - ۱۹ - موكب التّرك - ۲۰ - موكب باب السلامة: كه طفلان خردسالی را روی دوش با خود می برند - ۲۱ - موكب الرياحي

پس از مراسم قمه زدن همه دسته ها به نزديك ترين حمام كه قبلاً آماده شده ميروند و خود را شستشو می نمایند و زخم را می بندند و پانسمان ميکنند. پس از خاتمه مراسم برای صبحانه به منزل آمدیم و کمی استراحت نمودیم مجدداً ساعت ده و نيم حضرت آقا به قصد زیارت از منزل خارج شدند و آقای عزتعلی به تنهائی بواسطه كسالت و نخوابیدن در شب عاشورا در منزل ماندند. ابتدا به حرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم. در تمام صحن و خيابانهای اطراف صحن جمعيت انبوه اعراب زن و مرد بدون فاصله نشسته بودند و يك نفر بالای منبر بزبان عربي فصیح ذكر مصيبت می نمود و مردم بی ریا عزاداری ميکردند. زنها همه با لباسهای سیاه علاوه بر گریه صدا و شیونهای مخصوص می نمودند كه باعث تهیج عزاداران میشد. از آنجا بحرم حضرت سيد الشهداء (ع) مشرف شدیم. در داخل حرم مشغول خواندن زیارت عاشورا بودیم كه ناگهان دسته های سینه زن بداخل حرم هجوم آوردند. خدام و ديگران مردم را متفرق كردند كه زیر دست و پا له نشوند. نزديك ظهر بود كه آقای شهیدی ما را به میدانی كه دسته طواریج عبور می نمود بُرد، چون آفتاب در روز عاشورا گرم شده بود نیمكتی آورد و در جایگاه پلیس كه در وسط میدان و زیر سایه بان بود قرار داد. همگی بالای آن ایستادیم. بعد از اذان ظهر دسته طواریج كه از خارج شهر كربلا پس از نماز صبح حرکت کرده و به ترتيب دسته های اغلب شهرهای عراق به آنها پیوسته بودند و در خيابانی به عرض ۲۰ متر فشرده و در حالت دویدن در حرکت بودند وارد شدند، و ۲۵ دقیقه طول کشید كه از در غربی حرم وارد صحن و پس از طواف اطراف حرم و عرض ادب از در جنوبی خارج شدند. پس از آن يك دسته سوار با لباسهای الوان و كلاه خود كه مشعلهای آتش آفروخته در دست داشتند، برای آتش زدن خيمه ها كه قبلاً برافراشته شده بود وارد شدند، تا آنكه به خيمه ها رسیدند و آتش زدند كه آتش و دود از تمام خيمه ها بلند گردید و دسته ديگري برای خاموش نمودن آتش خيمه ها بسرعت می دویدند (دسته طواریج) و با گلاب پاشهای بزرگ كه تلمبه آنها را از هوای متراكم پر کرده بودند و گلاب روی مردم می پاشیدند بطرف خيمه های آتش گرفته رفتند و آتش ها را خاموش كردند. اشعار زیر منتخبي از تركيب بند معروف محتشم كاشانی^۱ است كه در رثاء سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسين (ع) سروده و مناسب اين

۱ - كمال الدين محتشم كاشانی نام شريفش علی فرزند خواجه میراحمد، تاريخ تولدش معلوم نيست ولی سنه فوت او را بالاتفاق ۹۹۶ هجري قمری ذكر کرده اند، آنچه مسلم است وی در زمان شاه طهماسب صفوی ميزیسته و عمر طولانی هم نموده است. مرثیه دوازده بند محتشم كه شاید اولين نمونه از اين طرز شعر در ادبيات فارسی باشد با آنكه متجاوز از ۴۰۰ سال از زمان آن ميگذرد و بعد

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
این رستخیز عام که نامش محرم است
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
پرورده کنار رسول خدا حسین

باز این چه شورش است که درخلق عالم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
جنّ و ملک برآدمیان نوحه میکنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

زان گل که شدشکفته به بستان کربلا
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
خاتم زقحط آب سلیمان کربلا
فریاد العطش ز بیابان کربلا
کردند رو بخیمه سلطان کربلا
کزخوف خصم درحرم افغان بلندشد
اول صلا بسلسله انبیا زدند
زان ضربتی که بر سر شیرخدا زدند

نگرفت دست دهرگلابی بغیر اشک
از آبهم مضایقه کردند کوفیان
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید
زان تشنگان هنوز بعیوق^۱ میرسد
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید

اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند
افروختند و در حسن مجتبی زدند
فریاد بر در حرم کبریا زدند

آن درکه جبرئیل امین بود خادمش
بس آتشی زاخگر الماس ریزه‌ها
اهل حرم دریده گریبان گشوده مو

خورشید سر برهنه بر آمد زکوهسار
ابری به بارش آمدوبگریست زار زار
روح‌الامین زروح نبی گشت شرمسار
نوعیکه عقل گفت قیامت قیام کرد

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
موجی بجنبش آمدوبرخاست کوه کوه
با آنکه سرزد آن عمل از امت نبی
وانگه زکوفه خیل الم رو بشام کرد

شور و نشور و وا همه را درگمان فتاد
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله درشش جهت فکند
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد

از آن دیگران، شبیه به آن ترکیب بندهای مختلف ساخته‌اند ولی بجزرات میتوان گفت که هنوز هیچکدام بگیریائی و تأثیر عمیق آن در روح نمیرسد و میتوان گفت از سرچشمه الهام تراوش و ریزش کرده است. مزار محترم در کاشان دارای بقعه و ساختمان و مطاف اهل دل میباشد.

۱- نام ستاره‌ای است درکنار کهکشانشان.

بر پیکر شریف امام زمان فتاد
سرزد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بی اختیار نعره هذا حسین زد
پس با زبان پرگله آن بضعة الرسول

وین صید دست وپازده درخون حسین تست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
کزخون او زمین شده جیحون حسین تست
خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

این کشته فتاده بهامون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات
این شاه کم سپاه که با خیل اشگ و آه
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد

ما را غریب و بیکس و بی آشنا بین
در ورطه عقوبت اهل جفا بین
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها بین
یک نیزه‌اش زدوش مخالف جدا بین
غلطان بخاک معرکه کربلا بین

کای مونس شکسته دلان حال ما بین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
آن سرکه بود برسر دوش نبی مدام
آن تن که بود پرورشش در کنار تو

وزکین چها درین ستم آباد کرده‌ای
بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
آزرده‌اش به خنجر بیداد کرده‌ای
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
جبریل را زروی پیمبر حجاب شد

ای چرخ غافلای که چه بیداد کرده‌ای
برطعن این بس است که با عترت رسول
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
حلقی که سوده لعل لب خود نبی برآن
خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب
خاموش محتشم که زدکر غم حسین

دو ساعت بعد از ظهر بود که به منزل مراجعت و پس از صرف نهار کمی استراحت نموده ساعت پنج بعد از ظهر مجدداً ابتدا بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم. در صحن دسته‌ای را مشاهده کردیم که شیهی از شیر درست کرده بودند که نعش یکی از شهدای بی‌سر را در برگرفته و حرکت میداد و میگریست.

شاه مظلومان حسین بن علی سبط رسول
سرور آزاد مردان منشی ردّ و قبول
یکه تاز وادی آزادگی فخر عقول
محیی آثار ایمان در فروع و در اصول

دید چون اندر خطرافتاده دین کرگار

از ستم‌های یزید و مردم ناپایدار

پرچم آزادگی رازین سبب برپا نمود
دین حق را با قیام خویشتن ابقا نمود
حکم یزدان را زجان بازی خود اجرا نمود
تا یزید بی‌حیا را در جهان رسوا نمود

کرد رایج در جهان آئین عدل و داد را

ساخت ویران از شهادت کاخ استبداد را
در کنار تربت جدش پیمبر، راز گفت شرح حال خویش را زانجام تا آغاز گفت
آنچه را بشنیده بد باعقدۀ دل باز گفت که مفصل گفت مطلب گاه با ایجاز گفت
کاین بود آخر سلامم، کربلائی گشته ام
وین بود آخر پیامم، نینوائی گشته ام
ای رسول کردگار، ای خلق را پشت و پناه باتومیگویم که باشی نزد یزدانم گواه
میکند از من طلب بیعت یزید رو سیاه گر شوم تسلیم او آئین من گردد تباه
وراباورزم زیبعت باید از جان بگذرم
با تمام یاوران در راه جانان بگذرم
میروم تا جان فدای حضرت جانان کنم جان خود را در ره ایمان خود قربان کنم
بهر یزدان هر چه باشد من عمل بر آن کنم دین حق رابا فدای خویش جاویدان کنم
چون بساط ظلم را بر چیدن، آئین من است
جان فدا کردن براه دین حق، دین من است
من زتخت قدرت او را سرنگون خواهم نمود کاخ استبداد او را واژگون خواهم نمود
دشمنان دین یزدان را زبون خواهم نمود کربلارا همچنان دریای خون خواهم نمود
پس در آن دریای خون از جان شناور میشوم
کشتی دین را درین گرداب رهبر میشوم
در ره دین جان خود را من فدا خواهم نمود پس وفا برگفته (قالوبلی)) خواهم نمود
کوشش اندر راه دین بی منتهی خواهم نمود از کلام حق جهان را پرصدا خواهم نمود
این صدا تا روز رستاخیز باشد جاودان
تا بود بر خلق عالم منزل امن و امان^۱

شام غریبان

حضرت آقا برای نماز مغرب بمنزل مراجعت فرمودند، آقای متضرع که در شبهای جمعه و دوشنبه اجازه اقامه نماز جماعت بایشان عنایت شده حضور داشتند بعد از نماز روضه خوانها و مداحها آمدند و ذکر مصیبت و عزاداری کردند. جماعتی از زنها در محوطه خیمه گاه جوقه جوقه دور شمعی نشسته و بطرز شور انگیزی شام غریبان گرفته بودند، این عزاداری بی شائبه تا پاسی از شب ادامه داشت.

شمع میخندد و شوق رخ جانان دارد این همه اشک که از خنده بدامان دارد
شمع از اشک و گل از ژاله شود زیباتر خنده، با دیده تر جلوه دو چندان دارد
شمع میخندد و میگردد و شاد است و غمین این چه حالی است که در محفل خوبان دارد
شمع نور ازلی، قلب همایون نبی است که دل هر بشری نور، خود از آن دارد
این چه رازی است خدایا که محمد امشب لب پر خنده ولی دیده گریان دارد
میزبان دو جهان، فاطمه را مهمان است نازم آن بخت که این کوکب رخشان دارد

۱- اثر طبع آقای سروری از شعرای معاصر

نور سیناست که مدهوش از او موسی شد
 دم عیسی، همه در خاک شفا خانه اوست
 این حسین است، که از حشمت ثاراللهی
 این حسین است که از پیرهنی خون آلود
 این حسین است که گیسوی علی اکبر او
 این حسین است که سرلشگر پر همت او
 این حسین است که از خواهر سرگردانش
 این حسین است که از خرمن گلگون کفنان
 قهرمان است حسین وزده برسینه نشان
 پر هیاهو کند از مقدم خود محشر را
 آمد آن سوخته دل، غنچه پیوسته بهار
 آمد آن یکه سواری که بوقت جولان
 آمد آن لاله خونین رخ صحرای بلا
 بی نظیر است (حسان)^۱ سفره احسان حسین

پور زهر است که عشاق فراوان دارد
 که بهر درد و غمی، چاره و درمان دارد
 خاتم دولت صد ملک سلیمان دارد
 صد چو یعقوب اسیر غم هجران دارد
 رشته انس به دلهای پریشان دارد
 تشنه لب، اشک فشان، مشک بدنان دارد
 خیمه عشق به پامانده، و سامان دارد
 گلشنی تازه تر از روضه رضوان دارد
 زلب اصغر خود، لعل بدخشان دارد
 او که از جانب حق، اذن به غفران دارد
 که از او چشم ملک، اشک چو باران دارد
 عرصه روز جزا، تنگی میدان دارد
 که بدل داغ، زهفتاد و دو قربان دارد
 که بخوان کرمش این همه مهمان دارد

قسمتی از فرمایشات حضرت امام حسین(ع)

اینک قسمتی از فرمایشات حضرت امام حسین(ع) را زینت بخش این صفحات مینماید:

۱ - ای مردم زندگی همین لولیدن چون کرمان و خوردن و آشامیدن چون بهائم نیست، هدف وجود آدمی اسارتِ در دست شهوت و هوا نیست!

جدم پیامبر خدا آمد تا شما را بر حقیقت زندگی واقف سازد، آمد تا از ذلت و نکبت و اسارت نجاتتان دهد؛ ظهور فرمود تا ارزش شما را بر شما ظاهر سازد، پادر میان نهاد تا حق را بشما بشناساند و در سایه آن از محنت‌ها، از پستی‌ها، از رنج‌ها، از تیرگی‌هایی که، نهادِ آدمی را میجویند و مستوجب دوزخش میسازند نجاتتان بخشد!

کجائید ای مردم، مرکب غفلتی که زیر پا دارید شما را تا کجا برده! اینکه شما دارید زندگی نیست، بردگی است، زندگی نیست، فساد است. شما استخوان یکدیگر را میجوید، خون یکدیگر را میخورید و به هستی یکدیگر با چشم بغض و عداوت مینگرید.

همه این نکبت‌ها را دست ظلم بر شما تحمیل کرده است، من میروم تا این دست را قطع کنم. میروم تا ظالم را نابود سازم، میگوئید که او خون مرا خواهد ریخت و بدین طریق مرا میترسانید، غافل از اینکه خون مظلوم چون ریخته شود خواهد جوشید، موج خواهد زد و امواج خروشانش ستمگران را در غرقاب فنا خواهد انداخت.

اینست راه من، اینست هدف من، آنانکه با منند بیایند و کسانیکه سودای دیگر دارند رو بزندگی بازگردند

ظالم برمحو عدالت سخت میکوشد هنوز	ظالم از خون دل مظلوم مینوشد هنوز
تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین	خون پاکش بر بساط ظلم میجوشد هنوز

۱- اثر طبع آقای چایچیان متخلص به حسان از شعرای معاصر

۲- این فرمایشات به نفل از کتاب حسین(ع) پیشوای انسانها تألیف آقای م- اکبرزاده میباشد.

۲ - آیا نمی‌بینید که بحق عمل نمی‌گردد و از باطل دست نمی‌کشند، اکنون باید هر انسان مؤمن که در راه حق است و بدیدار حق مایل، بسوی جهاد و مرگ در راه خدا بشتابد.

من اکنون مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز مایه دلتنگی چیزی نمی‌بینم

۳ - نه، بخدا قسم، من دست خواری بطرف شما دراز نکنم و بسان بندگان به آقائی شما اقرار ننمایم، خداوند چنین کاری را برای ما و رسولش (ص) و خاندان طیب و طاهر پیغمبرش رضا نداده، ما با طاعت مردمان پست گردن ننهیم و فرمانبرداری از آنها را بر مُردن با شرافت ترجیح ندهیم.

۴ - زندگی عقیده و جهاد و مبارزه در راه عقیده است، برادر! بخدا اگر در همه گیتی محلی و پناهگاهی نباشد، بایزیدین معاویه بیعت نخواهم کرد.

۵ - اگر دین محمد (ص) جز با کشته شدن من برپای نمی‌ماند، ای شمشیرها مرا در برگزید.

۶ - اگر دین ندارید و از روز رستاخیز شما را پروائی نباشد، لا اقل در زندگی دنیا آزاد مرد باشید.

۷ - اگر دنیا و زندگانی ناپایدار دنیا، با ارزش شمرده شود، پس سرای پاداش خداوندی حتماً برتر و شریفتر است. اگر روزیها و رزقها بحساب آید، پس انسان کمتر حرص و آز داشته باشد نیکوتر و زیباتر است.

جان بقربان حسین و فکر جاویدان اوست	مردوزن رادست حاجت جمله بردامان اوست
او بود شمع فروزان بساط زندگی	صحنه گیتی منور از رخ تابان اوست
زان فداکاری که اندر راه دین حقه نمود	تا قیامت خلق عالم واله و حیران اوست
سرنهاد اندر خط فرمان یزدان زین سبب	ماسوی الله را همه، سر در خط فرمان اوست
جان خود را در ره ابقای دین ایثار کرد	دین حق مدیون عزم و همت شایان اوست
در مدیحه نص قرآن آیه ((ذُبِحَ عَظِيمٌ))	هم ((حُسَيْنٌ مِّنِّي)) از قول نبی در شأن اوست
در کتاب آفرینش چون بود دیباچه‌ای	نام دلجوی حسین، از لطف حق عنوان اوست
شرح جانبازی او یکسر کتاب زندگی است	جان فداکردن نخستین مطلع دیوان اوست
هر که در عالم دم از قانون آزادی زند	در حقیقت، خوشه چین خرمن احسان اوست
کشته شد اما نشد تسلیم نامردی و زور	چون سرافرازی و مردی، ایده و ایمان اوست
جان خود را کرد اگر ایثار در احیای دین	جان فدا کردن پی احیای دین، پیمان اوست
درس رادی و جوانمردی بعالم داد و رفت	کاخ حریت بیا از درس جاویدان اوست
تشنه لب جان داد چون در راه یزدان زین سبب	جان عالم تشنه لعل لب عطشان اوست
راحت و آسوده از وحشت روز قیام	آنکه چون سروی ^۱ بعالم، دست بردامان اوست

اوست

ما می‌خواهیم که فرایض اسلام ادا شود و سنن سنیّه پیامبر تو تجدید گردد.

پروردگارا! این قوم که بر بالش فضیلت و علم تکیه زدند اگر همدوش ما در این جهاد مقدس به پیکار برنخیزند و همچنان بر مظالم ستمکاران پرده اغماض و اهمال کشند، روزی آید که خویشان هم به چنگال ظلم در افتند.

آلای بندگان خدا، دست کم بر جان خویش بترسید و از امر بمعروف و نهی بر متابید و بهوش باشید که دین حنیف اسلام به خطر تهدید میشود.

حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنبَتْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

۱- اثر طبع آقای سروری.

پناه ما ذات اقدس خداست. بر او توکل داریم و بدرگاه او دست توبت و انابت گشائیم و سرانجام بسوی او باز گردیم.

رهبر آزاد مردان پیشوای مسلمین
خطبه‌ای غرابیان فرمود بر ابنای دین
سبط پیغمبر حسین آن رهنمای بیقرین
کاندر آن پنهان بود گنج‌گهرهای ثمین
خطبه‌اش تفسیر دین پاک یزدان است و بس
مدرک آن مقتدا، آیات قرآن و بس
خطبه‌اش در امر بر معروف و نهی از منکر است
زانکه این دوازده فرخ دین پاک داور است
بارالها نیک آگاهی تو، بر افکار من
نیست غیر از حق پرستی، در همه کردار من
بلکه می‌باشد قیام من، پی احیای دین
میکنم ایثار جان را، در ره ابقای دین
میکنم پیکار، تا دین تو گردد سرفراز
خلق را سوی تو باشد، تا ابد روی نیاز
تا که احکام ترا در دهر، جاویدان کنم
ظلمت آباد جهان را، روشن از قرآن کنم
از طرفداران قرآن وی سخنگویان دین
خطبه بر خوانید بهر اتحاد مسلمین
ای هواداران دین پاک ختم المرسلین
(سروی) بنویس حق را و مترس از مشرکین
بر طرفداری حق هر چند تحقیرت کنند
بهر حقگوئی اسیر گند و زنجیرت کند^۱

مختار بن ابوعبیده ثقفی: مختار در سال اول هجری قمری متولد و در سال ۶۷ هجری قمری بدرود زندگی گفت. مختار ملقب به کیسان از مردم طائف بوده و در خلافت عمر همراه با پدرش بمدینه رفته و پس از قتل پدرش در واقعه یوم الحجر مختار به بنی‌هاشم پیوست، در خلافت علی (ع) نزد آنحضرت بود و پس از شهادت آن حضرت در بصره سکونت جست.

عبدالله بن عمر صفیه خواهر مختار را بزنی گرفت، پس از شهادت حسین بن علی (ع) مختار با عبیدالله به مخالفت برخاست، ابن زیاد او را تازیانه زد و حبس افکند سپس به شفاعت عبدالله بن عمر او را بطائف تبعید کرد.

چون یزید در سال ۶۴ هجری قمری مرد، عبدالله بن زبیر در مدینه به طلب خلافت برخاست، مختار نزد او رفت و با او بیعت کرد و در بعضی جنگهای او حضور داشت سپس از وی رخصت خواست که به کوفه برود و مردم را به اطاعت او بخواند، ابن زبیر پذیرفت و او روانه کوفه کرد.

مختار چون به کوفه آمد مردم را بخونخواهی حسین بن علی (ع) و امامت محمد بن حنفیه خواند و در سال ۶۶ هجری قمری، عامل ابن زبیر را از کوفه بیرون کرد و از قاتلان حسین هر که را بدست آورد بکشت و قلمرو کوفه را

^۱ - قسمتی از اشعار آقای سروری در مورد خطبه معروف حضرت امام حسین (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر

تا موصل بدست آورد. عیدالله زیاد از شام مأمور دفع مختار شد و بموصل آمد لشکر این زیاد در موصل شکست خورد و خود او کشته شد و سرش را بکوفه آوردند. مختار آن سر را بمدینه نزد حضرت علی بن الحسین (ع) و محمد حنفیه فرستاد و حضرت، مختار را رحمت فرستاد. در این موقع کار عبدالله زبیر در مکه بالا گرفت برادش مصعب را بجنگ مختار فرستاد و مصعب به کوفه آمد و مختار را بکشت و سپاهش را تار و مار کرد. (از تاریخ اسلام)

تجزیه و تحلیلی بر نهضت حضرت امام حسین (ع)

نهضت رادمرد عالم اسلام حسین بن علی (ع) و فاجعه جانسوز کربلا نه چندان است که از قلوب دوستان زائل گردد و فراموش شود بلکه اثر آن در دل‌های پیروان بلکه همه جهان انسانیت روز بروز بیشتر ظاهر میگردد. و فلسفه و نتایج قیام این بزرگ مرد عالم بشریت واضح تر میشود، و اسرار آن از نظر عرفانی و مذهبی و اجتماعی بقدری زیاد است که هرچه درباره آن، کتاب نوشته شود یا سخن گویند، باز هم حق آن ادا نشده و کاملاً بشرح نیامده است.

در میان بزرگان اسلام حسین بن علی (ع) تمام مکارم اخلاق را در مدت کمی بوجه اکمل ارائه داد. مکتب حسینی بزرگترین مکتب فضیلت و اخلاق و تقوی بود و در عین ابراز صفت شجاعت، مظلومیت و صبر، تسلیم و رضا را نیز ظاهر ساخت.

نهضت حسین (ع) خفتگان غفلت را بیدار کرد و بملتی که از همه جهت در مقابل ظلم و جور قاندين ظالم و خونخوار بجبر و اکراه سر اطاعت فرود آورده و راه فرار از همه جهت بر آنان مسدود شده بود و سلاطین جور که خود را جانشین پیغمبر (ص) نامیده بودند و مستبدانه و برخلاف قوانین اسلام و عدل و مساوات با آنها رفتار میکردند، جان تازه و روح نوینی بخشیده راه اصلاح را برای آنها باز کرد و طریق خلاصی از ظلم و جور را نشان داد.

چه در آن زمان دسته درباریان خود را از همه حیث صاحب اختیار افراد مسلمین میدانستند و آنها را چون بندگان فرض میکردند.

حسین بن علی (ع) راضی باین وهن و پستی و ذلت نشده و کشته شدن را بر ننگ و عار ترجیح داد و فرمود:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رَكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

یعنی کشته شدن بهتر از تحمل ننگ و عار، و تحمل ننگ بهتر از دخول در آتش است.

چون اقدام باین امر کرد چشم و گوش ملت باز شده گروهی بطرفداری حق قیام و در حقیقت حزب ((عدالت طلب)) تشکیل یافت.

در هر گوشه‌ای انجمنی بر ضد دولت منعقد و دسته‌های انقلابی که بنام خونخواهی حسین (ع) قیام میکردند زیاد شدند. ابتداء از خود کوفه که مرکز ضدیت با حسین (ع) بود، گروهی به سرپرستی سلیمان بن صرد خزاعی که از دوستان شیعه بود قیام کردند و بعد با قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی که از مردان نامور و جدی بود تکمیل گردید تا در زمان ابومسلم خراسانی که سلسله بنی امیه بکلی منقرض گردید.

در اینجا نتیجه گرفته میشود که همه اینها، اثر قوت نفس و اراده سنیّه حسینی و اعجاز کامل اوست که با کشته شدن خود، تمام عالم و اسلامیّت را از لوث وجود عناصر شریره و ارواح خبیثه پاک و پاکیزه گردانید؛ بلکه

^۱ - بلند مرتبه.

پیروان او نیز که در راه محبت او جان خود را فدا نمودند. زندگی جاودانه یافتند:
عاشقانت را دهم من زندگی دولت را تا ابد پایندگی
پس قیام حسینی نهضتی ایجاد نمود که:

اولاً بالذات موجب حفظ اسلام و تحکیم بنای آن گردید.
ثانیاً موجب برانداختن حکومت بنی امیه که مخالف حق بودند گردید تا بطور کلی در هر جا و هر زمان و تا برگشتن خلافت حقّه باهل آن استمرار یابد. عبارت دیگر مقصود از بین رفتن نام حسین (ع) است تا این نهضت کار خود را انجام دهد و اسلام را به پایه اصلی آن، که عالم گیری و تهذیب اخلاق بشر و رفع اختلافات است برساند.

البته ظهور این حقایق جز در لوای صاحبش که حضرت قائم است امکان پذیر نیست چنانچه حضرت رضا (ع) فرمود: ((این بنا را برای شیعه گذاشتند، تا ملتفت نکات قضیه باشند، که زمان ظهور قائم ((عج)) از انظار محو نشود، و آن بزرگوار انتقام از قتلش بکشد)).

حسین بن علی (ع) در قیام خود بعالم فهمانید که احکام الهی بویژه دستورات و قوانین اسلامی و فرامین قرآنی نه فقط برای گفتن و شنیدن و نوشتن است بلکه دقیقاً برای اجرا و عمل است و نباید در موقع عمل بهر حکم که مطابق میل باشد رفتار و بقیه را الغا نمائیم یا تصور کنیم مانند قوانین موضوعه بشر ممکن است در مواقع لزوم با مقتیات نفسانی خود آن را تغییر بدهیم و آنرا مقتضیات زمان بدانیم.

حسین (ع) بتمام جزئیات اسلام کاملاً عمل نمود حالاتی را برای سالک الی الله لازم است برای همه کس مجسم کرد، از جمله علاقه تامه قلبی را بگذشتن از همه چیز در راه خدا بهمه فهمانید و صدق بعثت جدش و ماموریت و صایتی خودش را بجدیت در هدایت مدلل کرد. حال کشف و شهود و راز و نیاز و سوز و گدازیکه در موقع شهادت نسبت بمحبوب حقیقی عالم داشت در بسیاری از مخالفین تاثیر کرده و تا مدتی هیچیک از آنان حاضر بقتل حضرتش نمیشدند.

قضیه فنا فی الله را که قره العین سالکین و اعلی مقصد روحانیین است از مناجاتهای با سوز و گداز شب عاشورا و ساعت آخر و اشارات قضایای بعد و استغنا تام که توجه بهیچ چیز جز حق نداشت و نشان دادن منازل اصحاب معین نمود.

آخرین دعای حضرت سیدالشهداء (ع)

در اینجا برای تیمن و تبرک آخرین دعای آنحضرت در روز عاشورا ذکر میشود:

اللَّهُمَّ مُتَعَالِي الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ شَدِيدِ الْمِحَالِ غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَرِيبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِغُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبُلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ مَحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ قَادِرٌ عَلَيَّ مَا أَرَدْتَ، مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتُ وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ أَدْعُوكَ مَحْتَاجاً وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً وَ أَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوباً وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَ خَذَلُونَا، وَ غَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا وَ نَحْنُ عِترَةُ نَبِيِّكَ وَ وُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ أَتَمَّنْتَهُ عَلَيَّ وَ حَيْكَ فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

که خلاصه معنی آن این است: ای خداوند بلند مقام با عظمت، و شدید الغضب، که از خلائق بی نیازی، و بزرگواری تو زیاد است. بر هر چیزی توانائی و رحمت تو نزدیک و در وعده راستگوئی و نعمت تو بر همه

ریزش دارد و نیکو آزمایش میکنی، هرگاه ترا بخوانند بهمه نزدیک هستی و احاطه داری و توبه توبه کننده را می‌پذیری، برآنچه بخواهی توانائی، بهره شکر کند جزای خیر میدهی، هرکه ترا یاد کند او را یاد میکنی. ترا میخوانم در حالیکه بتو نیازمندم و بتو شائقم در حالیکه نادارم، و نزد تو زاری میکنم در حالیکه ترسانم و در پیشگاه تو گریه میکنم که اندوهناکم، و از تو یاری میجویم که ضعیفم و بر تو توکل دارم که تو کافی هستی. خدایا: بین ما و این قوم حکم کن که اینان با ما جنگیدند، و مکر نمودند و ما را کشتند در صورتیکه ما خاندان پیغمبر تو و فرزندان حبیب تو محمد (ص) هستیم که او را به پیغمبری برگزیده‌ای و امین وحی خود قرار داده‌ای، خدایا برای ما فرج و گشایش عنایت کن که تو بهترین رحم کنندگان میباشی. حسین بن علی (ع) در تمام حالات و بروزات از انبیای سابق و سایر بزرگان بیشتر جلب توجه نمود، چه حسین کاری کرد که عالم بشریت بوجود او باید افتخار کند.

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

او مقاصد انبیاء سلف و منظور جد و پدر بزرگوارش را احیاء کرد و عضو فاسد جامعه را که موجب از بین رفتن نام دیانت بود قطع نمود و چون حالات او را بنگریم او را جامع کمالات سابقین می‌بینیم. به عنوان مثال چند نمونه مورد مقایسه قرار می‌گیرد:

۱ - حضرت آدم صلی الله (ع) از فراق میهن اصلی که بهشت بود و فراق زن خود گریه‌های زیادی نمود و به کشته شدن فرزند محبوب خود مبتلا گردید و بی‌تابی نمود ولی حسین (ع) به شهادت فرزندان و اقوام مبتلا شد معذک در مقام شکرگذاری بود.

۲ - حضرت نوح نجی الله (ع) هر چند دعوت نمود قوم نشنیدند و او را دیوانه گفتند و برای اینکه گفته‌های آنحضرت را نشنوند پنبه در گوش می‌گذارند، گروه خیلی کم که از هشتاد نفر تجاوز ننمود باو ایمان آوردند، بالاخره نفرین کرد و به خدا عرض نمود:

((خدایا بر روی زمین یکنفر کافر باقی نگذار)). طوفان آمد و تمام را غرق کرد فقط کسانی باقی ماندند که در کشتی محبت خدا و اطاعت نوح که کشتیان آن کشتی بود جای گرفتند.

حسین (ع) بنی امیه را دعوت کرد، آنها او را میشناختند بلکه میدانستند که در روی زمین بهتر از او نشان ندارند و کرامات زیاد هم از او دیدند معذک دعوتش را اجابت نکردند و متنبه نشدند و اصحابش را کشتند موقع فرمایش حضرت هلهله مینمودند که نشنوند، با اینکه آنها هم استجابت دعایش را دیده و میدانستند ولی نفرین نفرمود.

اما عملاً بر اثر نافرمانی و متوسل نشدن بکشتی نجات که وجود حسین (ع) بود در گمراهی و شقاوت غرق شدند و تنها کسانی که بکشتی وارد شده و از جان و دل بدامان ولایت حسین (ع) چنگ زدند از طوفان و فتنه شیطان نجات یافتند لذا در این مورد پیغمبر (ص) فرموده: ((مَثَلُ اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هرکس سوار شد نجات می‌یابد و آنکه تخلف ورزید غرق و هلاک میشود.))

فرزندان حسین نیز تماماً بافتخار اطاعت پدر و دخول در کشتی نائل شدند در صورتیکه یکی از پسران نوح متمرد شد و از اطاعت پدر سر باز زد و در نتیجه غرق شد.

۳ - حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) نیز هرچه دعوت کرد قوم اجابت نکردند و دست از عبادت بتها برنداشتند. آنحضرت بتها را شکست، او را در آتش انداختند ولی قوت نفس و کمال آنحضرت مانع تاثیر آتش شده و آتش سرد و خوش گردید.

جبرئیل که عبارت از مقام عقل کل است از آنحضرت پرسید((اگر حاجتی داری بگو تا برآورم.))
((سر تا پای من احتیاج است ولی نه بتو بلکه بدوست خود و حائل در میان نخواهم.))

زیرا او از مقام عقل برتر رفته با حقیقت عشق متحد شده و محتاج محض نسبت بمقام حسن مطلق گردیده بود، از اینرو در وجود او که سر تا پا از آتش عشق و شوق مشتعل بود اثری نکرد و این امر موجب هدایت جمعی گردید ولی ومعذک تبعیدش کردند.

آنحضرت به شنیدن صدای: **سُبُوْحٌ قُدُوْسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ**. (یعنی پاک و پاکیزه از بدیها است خداوند فرشته و روح) از ثلث دارائی گذشت و تا سه مرتبه در خواست تکرار کرد و در مرتبه سوم که این صدا را شنید از تمام گذشت. گوینده‌ای که پنهان از انظار بود بر آنحضرت ظاهر شد و عرض کرد: امتحان خدائی بود، تمام را بتو بخشیدند.

مأمور بذبح فرزند نیز گردید و اطاعت کرد ولی انجام نشد فدا آمد و بداء حاصل شد و مردم را بحج بیت الله دعوت فرموده آن خانه را بنا نمود و مخاطب بخطاب: **وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ** اگر دید.

هكذا حسین بن علی (ع) مانند جدش ابراهیم، بشکستن بتهای اموی و خودپرستی و خودسری بنی امیه اقدام نمود. قشونی را هم در کربلا بودند دعوت کرد نپذیرفتند، بلکه او را در دریای آتش جنگ و خون انداختند. بواسطه کمال استغراق او در حق و متانت و صبری که بروز داد آن آتش بر او سلامت گردید، درباره اش: **((مَا رَأَيْتُ أَرْبَطَ جَاشَأً مِنَ الْحُسَيْنِ (ع) وَأَصْحَابِهِ))** رسیده است (یعنی قومی قوی دل‌تر از حسین و یاران او در جنگ ندیده‌ام)

جبرئیل که اظهار نصرت کرد بطوری در دریای وحدت حق مستغرق و نسبت بمقام حقیقت مطلق فانی بود که ابداً نظری بجبرئیل ننمود:

جبرئیل رفتنت زین جا نکوست پرده کم شو در میان ما و دوست^۲

۱- سوره حج آیه مبارکه ۲۶ یعنی خانه مرا برای طواف کنندگان پاک و پاکیزه کن
۲- این بیت از کتاب گنجینه الاسرار عمان سامانی از شعرای مداح و مرثیه سرای اهل بیت علیهم السلام در زمان قاجار است. حضرت امام حسین علیه السلام در جواب پیغام آوردن جبرئیل امین از حضرت رب العالمین میفرماید:

گرچه تو محرم به صاحبخانه‌ای	لیک تا اندازه‌ای بیگانه‌ای
آنکه از پیشش سلام آورده‌ای	و آنکه از نزدش پیام آورده‌ای
بی‌حجاب اینک در آغوش من است	بی تو رازش جمله در گوش منست
از میان رفت آنمنی و آن توئی	شد یکی مقصود و بیرون شد دوئی
گر تو هم بیرون روی نیکوتر است	زانکه غیرت، آتش این شهپرست
جبرئیل رفتنت زین جا نکوست	پرده کم شو در میان ما و دوست

برای ترویج دین و شریعت با ثبات قدم از مال، عیال، اولاد، و جان گذشت. با اینکه در خواب جدش رسول اکرم (ص) فرمود ((إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا)) (یعنی خداوند خواسته است که ترا کشته به بیند) و شهادت خودش منظور بود، اقوام و فرزندان را هم بخشید و فدا قبول نفرمود و با صدای بلند **مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ** مردم را بحجّ حقیقی و طواف دعوت کرد.

۴ - حضرت یعقوب دوازده فرزند ذکور داشت، بفرق یکی مبتلا شده بطوری بی صبری نمود که چشمانش از گریه زیاد سفیدگشت و مورد عتاب قرار گرفت. تا آنکه آخر عمر بیدار یوسف نائل گردید. ولی حسین (ع) جوانان خود را در راه جانان فدا نموده و فرزندان را بدست خویش اسلحه حرب و لباس جنگ که در واقع بجای کفن محسوب میشد پوشانیده بملاقات محبوب فرستاد.

۵ - حضرت یوسف صدیق (ع) در دست برادران گرفتار گردید، مظلوم واقع شد در چاهش انداخته سپس فروختند. بواسطه تن در ندادن بمقصود زلیخا مدتی محبوس شد بالاخره نجات یافته و عزیز مصر گردید، و بشکرانه حقّ از برادران عفو نموده برای آنها استغفار کرد.

حسین (ع) نیز گرفتار شیعیان نااهل شد. اهل کوفه که غالباً شیعه بودند دعوتش کردند، بعد هم توسط مُسَلِّم بیعت نمودند ولی بیعت را شکسته بمخالفتش برخاستند و در زمین بی آب و آبادی فرود آوردند، کردند آنچه کردند، برحسب صورت هم نجاتی نبود.

ولی در عوض والی مصر ولایت شده دارای شفاعت کبری و مقام قرب گردید. بانهایت رحمت و سعیه صدر که داشت، شب عاشورا فرمود: بیعت خود را ازگردن شما برداشتم هر جا خواهید بروید، یعنی با بیعت اگر در مقام حفظ و نصرت بر نیائید معذب دنیا و آخرتید ولی با برداشتن بیعت آنها را ((مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ)) (یعنی امیدوار به امر خدا) فرمود. این امر اختصاص به آنحضرت داشت که در هیچیک از انبیاء و اولیاء نظیر نداشته است، ولی البته این قسمت دلالت بر رحمت و واسعیه آنحضرت میکند ولی مسئولیت و خذلان آن دنیا پرستان که او را تنها گذاشته و رفتند بسیار است.

۶ - حضرت موسیٰ کلیم الله (ع) در اول جوانی یکنفر ظالم را کشته پس از آن از فرعونیان فرار نموده و مدتی شبانی کرد، نور را در شجره دیده منجذب شد، دست از زن و فرزند و مال برداشته بسوی آن نور شتافت، مأمور بدعوت شده بدربار فرعون رفت، از انکار آنها خسته نشده هر روز مقصد خود را تکرار نمود.

از آنها اذیت و آزار دید و آنها نیز به بلایائی مبتلا کرد تا بالاخره با بنی اسرائیل فرار نمود و فرعون که آنها را تعقیب کرد خود و لشگریانش غرق گردیدند، بعداً نیز گرفتار تربیت بنی اسرائیل شده از تعصب و لجاجشان صدماتی کشید.

حسین بن علی (ع) نیز با آنکه به نیکی و نیکنامی در میان همه مسلمین مشهور و معروف بود و فضائل اخلاقی و صفات حمیده او زبانزد همه بود و با همه کس به احسان و مهربانی رفتار مینمود، ولی برای امور دنیویّه او را مجبور کردند که با غیر اهل بیعت کند **وَالْأَشْهَادُ** نمایند، لهذا ((**خَائِفًا يَتَرَقَّبُ**)) از مدینه حرکت فرموده، به مکه پناه برد.

در آنجا هم قصد قتلش کردند، حرکت بسوی کوفه کرد، با اینکه برای اتمام حجّت فرمود: بصلح راضیم، و اگر نباید در بلاد اسلام باشم به بلاد کفر میروم. دست برنداشتند در کربلا محاصره اش کردند. با آنکه تجلی محبوب و نور شجره مشاهده کرده و مجذوب وار رو به آنطرف میرفت، بواسطه جامعیتی که داشت زنان و اطفال را نیز با خود برد که معلوم شود با حفظ مراتب ظاهری نیز خداپرستی ممکن است، و با آنکه یقین بکشته شدن داشت آنها را همراه آورده بود.

هنگامیکه قوای دشمن رو بحرم گذاشتند تا حیات و مماتش را بفهمند بزانو حرکت کرده فرمود: ((ای بی‌حمیت مردم اول بی‌نایدکار مرا تمام کنید بعد رو بحرم گذارید، که تا زنده‌ام راضی نشوم رو بخیم من بروید.)) بعد به شمشیر خودش تکیه داد و فرمود: **يَا شَيْعَةَ آلِ اَبِي سَفِيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ دِيْنَ، فَكُونُوا اَحْرَاراً فِى دُنْيَاكُمْ.** (یعنی ای پیروان آل ابی سفیان اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید)

هرچند در روز عاشورا بارها نصیحت کرد و خود را معرفی نمود، و از او کرامات دیدند اثری نکرد و با آنکه میتوانست نفرین کند که خدا عذاب بر آنها بفرستد و آنها را مانند فرعون و قوم او از بین ببرد ولی چون وارث رحمت مطلقه بود نفرین نکرد.

گرفتار یاران صوری بی‌وفائی نیز گردیده بود که از اول ورود بکربلا تا شب عاشورا متدرجاً او را تنها گذاشتند و رفتند و جمع قلیلی که اصحاب حقیقی حسین (ع) بودند باقیمانده.

۷ - حضرت ایوب (ع) متعمّم به نعمتها بود، مورد ابتلاء واقع شد و بر رفتن اولاد و اموال و صدمات امراض صبر نمود و جزع نکرد، ولی بالاخره از ملامت دوست بی‌طاقت شده عرض کرد: ((خدایا تمام این بلاها را بجان خریدم ولی بر ملامت دوست راضی نیستم)) نعمتهای الهی دوباره باو برگردید.

حسین (ع) نیز به بلایا مبتلا شد ولی در هیچ مورد جزع و بیتابی نکرد و **صَبْرًا عَلٰى بَلَائِكِ، رِضًا بِقَضَائِكَ، تَسْلِيمًا لِامْرِكِ، لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِيْنَ** گفت، حتی میفرمود: اگر دین جدّم پا برجا نمیشود مگر بر ریختن خون من پس ای شمشیرها در برگزید مرا!

از رفتن دوستان که بالاتر از ملامت است به هیچ‌وجه بی‌صبری نکرد و شکایت بخدا ننمود و آنچه را هم در راه حقّ داده بود مجدداً نخواست.

۸ - از حضرت داود (ع) منقول است سنگ کوچک با او تکلم مینمود که مرا بردار، لذا او را برداشت و با آن طالوت را کشت، آنگاه بخدمت اشموئیل نبی آمده پیغمبرگشت و بسطنت رسید ولی بواسطه موکول نکردن لباس نبوت بر حفظ الهی به امتحاناتی مبتلا گردید و گویند فرزندش با او مخالفت کرد.

ولی بامر حسین (ع) سنگریزه‌ها با حُرّ، که هنوز جزء اصحابش نبود ولی استعداد کمال در او نزدیک بفعلیت شده بود سخن گفتند و بشارت به بهشت دادند. حسین (ع) نیز در زمان جدش در کوچکی عنوان امامت یافت و ملقب به سید گردید و چون زر خالص از کوره درآمد.

۹ - حضرت سلیمان در کوچکی حکمت یافت و مجادله و دعوی صاحب باغ و صاحب گوسفند را خاتمه داد. منقول است که در سلطنت او حیوانات وحشی و پرندگان و دود و دام مطیع حضرتش گشتند. و او بزبان آنها آشنا بود، جنّ نیز مطیع او بودند، بنای مسجدالقصی را هم باتمام رسانید.

حسین (ع) نیز در کودکی حالات و کلماتی از او ظاهر میشد که بر جلالت قدرش دلالت میکرد، روز عاشورا حیوانات نیز اظهار اطاعت کردند و با اشاره او تماماً ساکت شدند.

اسب ذوالجناح^۱ خبر شهادت آورد، جنّ نیز در مقام یاری برآمدند ولی قبول نکرد، بنای مهمّ اسلامیت را که جدّ

۱- تاثیر استنصار حسین (ع) در موجودات صحیح است. چون در چنین حالی که اراده او بالکل فانی در اراده حق و مصداق آیه **((وَمَا تَسْأَوْنَ اِلَّا اَنْ يَّسْأَلَ اللّٰهُ))** (سوره دهر آیه ۳۰) گردیده بود؛ تمام قوای عالم و کارکنان عوالم و سفلی برای او مانند قوای تن برای جان مطیع شده بودند:

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین میدهد حقّ آرزوی مستقیمین

از اینرو در مقاتل می‌نویسند: ملائکه جواب او را گفته، گروه گروه بخدمت آمد اجازه خواستند که دشمن را هلاک کنند، جنّ نیز که موجودات عالم مثال سفلی میباشند حاضر شدند و استجازه کردند بلکه جمادات و نباتات هم اجابت تکوینی نمودند، دریاها و

بزرگوارش بنیانگزار آن بود و پدر و برادرش در تکمیل آن کوشیدند باتمام رسانید.

۱۰ - حضرت عیسی روح الله (ع) و یحیی (ع) بقولی شش ماهه متولد شدند و در کودکی سخن گفتند، از دنیا اعراض کرده و با نادان ننشسته از احمق فراری بودند، زهد مطلق و تجرد صرف را عمل کردند.

عیسی (ع) از ترس علمای یهود از شهری به شهری رفته و در بیابانها میگردید و در تمام مدت دعوتش اشخاصیکه بتوانند اوامر او را اجرا نمایند و حال گذشت داشته باشند دوازده نفر بودند که دارای مقام نبوت گشتند، شب آخر به آنها فرمود: نخواید و دعا کنید؛ جام از من برگردد بخواست حقّ نه بخواست من! ولی آنان خوابیدند. این امر تا سه مرتبه تکرار شد و در آخر فرمود: ((کارگذشت و موقع رسید.)) که خود دلیل کامل نبودن حواریین آنحضرت است و گرنه میبایستی آتش از شدت تأثر برای مولای خود خواب نداشته باشند نه آنکه راحت و آرام بخوابند ولی با امری که بآنها شد باز هم خواب برآنها غلبه کرد.

یکی از دوازده نفرکه یهودا اسخر یوطی بود فاسد شد و حضرتش را بدشمن نشان داد که او را گرفتند و بعقیده مسیحی ها مصلوب کردند ولی بعقیده مسلمین که مطابق قرآن است ((وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ.)) (سوره نساء آیه مبارکه ۱۵۷ یعنی حضرت عیسی (ع) را نکشتند و بدار هم نزدند ولی حقیقت امر بر آنها مشتبه شد.) خودش به آسمان عروج کرد و یهودا بصورت او درآمده مصلوب شد. در شب آخر، وصی آنحضرت پطرس سه مرتبه اظهار ناشناسی کرد که دلالت بر نقص او میکند. حسین بن علی (ع) هم بقول مشهور شش ماهه متولد شد و در زمان کودکی آثار بزرگی از او ظاهر بود و منقول است موقعی که در رحم مادر بود با مادر سخن گفت. با داشتن جهات دنیوی و مهیا بودن وسائل چنان پشت پا بر همه چیز زد و تمام علائق را بکلی برید که هرگز مانند او نخواهد آمد! با حال توجه بحق، مصاحبت نادان و نااهل را نیز برای هدایت تحمل کرد و هرچه از آنها صدمه دید باز هم دست از دعوت برنداشت و صبر نمود. با داشتن زهد و تجرد، حفظ مراتب صورت و تدبیر اهل بیت بعد از خود و سیاست اسلام را نیز نمود^۱

بادهای عرض اندام کرده خواهش کردند قشون دشمن را هلاک سازند؛ از جمله اینکه در یکی از مواقع که خواست اتمام حجّت فرمایند لشکر را امر بسکوت کرد.

یکی از اشقیاء بطور استهزاء گفت: ای حسین بر فرض اینکه ما سکوت کردیم با صدای اسبان چکنیم و آنها را چگونه ساکت نمائیم؟ حضرت اشاره ای فرمود که گوئی نفس آنها منقطع شده همه سکوت کردند! سپس برای اتمام حجّت خود را معرفی فرموده و آنها را نصیحت کرد.

۱- حضرت حسین (ع) که وقوع جنگ را حتمی دید، تدابیری اتخاذ فرمود:

الف) خیام را در پشت تلّی برپا کرد که این تلّ مانع از مشاهده قشون دشمن باشد و این تلّ بین خیام و میدان جنگ فاصله ای بود برای آنکه زنها حالت جنگ و اوضاع ناگوار قتال را مشاهده نکنند زیرا مشاهده اوضاع ناملایم، بخصوص این قبیل اوضاع که حکایت از خونریزی مخصوصاً کشته شدن اقارب باشد، موجب اضطراب و فرح است و برای اشخاص ضعیف القلب به ویژه زنان، که رقت آنها زیاده از مردان است بیشتر بروز میکند و بهمین جهت حکم جهاد از زن برداشته شده و جنگ بر او واجب نیست.

ب) دیگر آنکه در شب عاشورا امر کرد که گرد خیام خندق حفر کنند و چون آب نداشتند آنرا از هیزم پرکنند که روز بعد آتش بزنند. حفر خندق برای حفظ اشخاص محصور است که مانع هجوم دشمن میشود؛ حسین (ع) هم برای اینکه زنها از آسیب غارت و دست اندازی دشمنان محفوظ باشند بحفر خندق در اطراف خیام امر فرمود که دشمن هنگام گریز در جنگ حمله نکند.

ج) دیگر تغییر دادن ترتیب نصب خیام بود لذا در شب عاشورا امر فرمود خیام زنان را در وسط نصب کنند و خیمه حضرت زینب علیها السلام را که از همه بزرگتر و محل اجتماع زنها بود در وسط خیام زنان و بالاخره خیام انصار گرداگرد دیگران بود؛ بطوری خیام را متصل کرده و طنابهای آنرا نزدیک بهم قرار داده و تو در تو کرده بودند که جای رفت و آمد پیاده نبود چه رسد بسواره و این امر تمهید مهمی بود برای آنکه دشمن درحین جنگ و گرفتاری زد و خورد نتواند بخیم دست اندازی کند، چون حضرت قبایح اعمال بنی امیه را بخوبی میدانست.

جمع صورت با چنین معنای ژرف می‌نیاید جز زسلطانی شگرف

جامع وحدت و کثرت تماماً گشته بود، در طلب دلدار از شهر بشهری و از دیاری به دیاری سفرکرد تا به منزل مقصود رسید.

مانند حضرت عیسی(ع) استنصارکرد و مرده‌های نفس حیوانی را که استعداد داشتند زندگی جاوید بخشید و آب بآنها چشانید و مریضهای روحی و جسمی را شفا داده بمقام ارجمند رسانید.

غیر از اشخاصیکه در راه، در خارج کربلا شهید شدند با کسانی که مستعد شده، بعد از آنحضرت نهضت کردند و در خونخواهی او کشته شدند هفتاد و دو نفر نیز در رکاب خودش شهید شدند که همه دارای ایمانی کامل و در محسنات اخلاقی جامع بوده و برای هیچیک از آنها حال تردید پیش نیامد و عموماً به‌مراه آنحضرت رو بسوی محبوب رفتند و شب آخر از شوق لقای محبوب خواب نداشتند و عجله در شهادت مینمودند حتی جوان نوخاسته پسر صلبی آنحضرت، از الم آهن که توجه بظاهر و مستلزم کوشش در جهاد است شاکی و تشنه آب شهادت بود. این اشخاص را هر چند مرخص فرمود که بروید عرض کردند: پناهی جز این درگاه نداریم.

حضرت پطرس اظهار ناشناسی آنحضرت نمود، شاید هنوز معرفت کامل پیدا نکرده بود ولی اصحاب حسین(ع) بزبان حال مترنم بودند که: ((رخسار حسین(ع) در حضور است)) مراجعت کردن بعضی اصحاب حسین(ع) در شب عاشورا شبیه فاسد شدن یکی از آن دوازده نفر بود. همانطور که در حضرت عیسی(ع) خلاف است که خودش کشته یا شبیه باو کشته شده در مورد حضرت امام حسین(ع) نیز اختلاف است، بعضی گویند بآسمان عروج کرد و دیگری بنام حنظله بن اسعد شامی بآنحضرت مشتبّه شده کشته شد. ولی این قول را بزرگان رد کرده‌اند و به اضافه شیطان و پیروان او بصورت بزرگان دین ظاهر نمیشوند که رسیده است از حضرت رسول اکرم(ص) ((مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى)). (یعنی هر که مرا در خواب به بیند خود مرا دیده که منظور آنحضرت این بود که شیطان بصورت انبیاء و اولیاء ظاهر نمیشود) و در حضرت عیسی(ع) هم برای این بود تا آن شخص که حضرت را نشان داده کیفر خود را به بیند و باضافه چون حضرت صعود فرمود آنها دیگری را شبیه‌تر به آنحضرت جر یهودا اسخر یوطی ندیدند و امر بر آنها مشتبه شد.

عظمت قضیه هم در این است که خود حضرت امام حسین(ع) شهید شده باشد و همین امر است که این قضیه را بمراتب مهمتر از قضیه حضرت عیسی(ع) نموده است. اتمام حجتهای حسین(ع) زحمات حضرت رسول اکرم(ص) که برای هدایت مردمان وحشی متحمل شد ظاهر کرده تا ابد بشریت را بشاهراه مستقیم انسانیت و دیانت هدایت و نام آنحضرت را در اقطار آفاق بلند آوازه نمود.

با آنکه هریک از بزرگان، بیکی از مکارم اخلاق معروف و موصوف بودند: چنانکه حضرت رسول اکرم(ص) بنبات و استقامت و صبر و حضرت امیر(ع) بصولت و شجاعت و حضرت حسن(ع) بحلم و بردباری و مظلومیت معروف شدند، هر چند که در هر یک از آنان جمیع صفات حسنه موجود بود اما در هر کدام یک صفت بیشتر از سایر صفات ظهور داشت لذا به آن صفت معروف تر شدند.

ولی حضرت امام حسین(ع) بواسطه قضیه کربلا بتمام اوصاف حسنه معروف گردید بطوریکه در میان مسلمین هر جا شجاعت و جانبازی ذکر شود آنحضرت را بر همه مقدم میدارند. اگر از قیام در مقابل ظلم و جور گفتگو شود و از جدیت در هدایت خلق و بیدار کردن مردم سخن بمیان آید حضرتش انگشت نما است، اگر از مظلومیت ذکری شود نام آنحضرت ورد زبانها است توجه او بحق تعالی شانه و عبادتش نزد همه معروف است. در دانش و بخشش و سایر صفات پسندیده نیز مشهور گردید، شدت بأس و هیبت او بطوری بود که بنی‌امیه قبل از وقوع این قضیه یارای جسارت کردن در حضورش را نداشتند، با راضی شدن بزحمات و صدمات

طاقت فرسا نام سایر مظلومین عالم را نیز در مقابل خود محو نمود، پس صحیح است که بگوئیم: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری!

(نقل با تلخیص از کتاب تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا)

انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاة « فرمایش رسول اکرم (ص) »

در اینجا بعنوان یادبودی از شیخ بزرگوار جناب آقای حاج محمد جواد آموزگار (ظفرعلی) رحمة الله علیه قسمتی از بیانات معظم له را که در مورد حضرت ابی عبداللّٰه الحسین (ع) ایراد فرموده‌اند از نوار برگردان و در زیر درج مینماید:

عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ تَوَكَّلِي وَبِالْخَمْسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ تَوَسَّلِي
مُحَمَّدِ الْمَبْعُوثِ وَابْنَيْهِ بَعْدَهُ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْمَرْتَضَى عَلِي

در کلیه امور توکل باید بخدا باشد، علامت تقوی داشتن حال توکل است، وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱ یعنی هرکس تقوی پیشه خود سازد قرار میدهد، خدا بیرون شدن از هر گرفتاری و ظلمات جهل و گمراهی را برای او میگشاید و او را به نور الهی رهبری میکند.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... (سوره بقره آیه مبارکه ۲۵۷) نوری که در قلب مؤمن ظهور پیدا بکند روشن تر است از شعاع خورشید، در تفسیر آیه شریفه فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (سوره تغابن آیه مبارکه ۸) ابی خالد کابلی از اصحاب حضرت باقر (ع) سؤال میکند این نور چیست؟

جواب میفرمایند:

وَاللَّهُ يَا أبا خَالِدٍ: كُنْرُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ فِي النَّهَارِ

تفسیر آیه مبارکه چنین است:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان خود را کامل کنید و ایمان بیاورید به رسول او و نوری که با او فرستاده‌ایم، مراد نور ائمه اطهار خاصه نور خمسه طیبه سلام الله عليهم اجمعین میباشد.

این نور روشن تر و باقی تر است از نور خورشید، چه منبع نور خورشید جسمانی و زوال پذیر است، اما این نور زوال ندارد، نور امام و قتیکه در قلب مؤمن داخل بشود، انسان شرح صدر و وسعت سینه پیدا میکند، بعبارت دیگر:

إِذَا دَخَلَ النُّورُ الْقَلْبَ انْشَرَحَ وَانْفَسَحَ.

شخص بکمال معنوی میرسد که آن تسلیم از هر جهت در برابر حضرت احدیت است.

عرض میکند یا رسول الله علامت این نور چیست؟ میفرماید:

التَّجَلُّ فِي عَن دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ السُّرُورِ وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ الْفُوتِ.

از علامت بروز و ظهور این نور تجافی و قطع علاقه کردن از خانه فریبنده دنیا است، و بازگشت به خانه‌ای

۱- سوره طلاق (آیه‌های مبارکه ۳ و ۲) یعنی هرکس خدا ترس و پرهیزگار شود خدا راه برون شدن (از گناهان، جهل و گمراهی و حوادث عالم) را بر او میگشاید و از جائیکه گمان نمیرد به او روزی عطا میکند، و هرکس بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که خدا امرش بر همه عالم نافذ و روان است و بر هر چیز قدر و اندازه مقرر داشته است

۲- بخدا سوگند که نور امام در دل‌های مؤمنین روشنتر از خورشید درخشان در نیمه روز است.

است که غم و اندوه و حزن در آن جان نیست **إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^۱. آنهایکه بمقام ولایت نائل شده‌اند دیگر غمی و حزنی برایشان در آن عالم نیست **وَالِإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ**، یعنی آماده شدن برای مردن یعنی برای زنده‌تر شدن، زیرا مردن بمنزله عوض کردن لباس کثیف و پوشاندن لباس مجرد روحانی معنوی برای مستمسکین بولایت **أَتَمَّهُ** اطهار سلام الله علیهم اجمعین میباشد.

علی (ع) میفرماید: **إِسْتَعْدُوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ**. یعنی مهیا و آماده برای مردن باشید بتحقیق بر شما سایه افکنده است. یعنی همانطوریکه سایه شما ملازم بدن و وجود شما است مرگ هم ملازم است. زیرا دو لغت و حیات از لحاظ مفهوم ضد یکدیگرند، مرگ یکی موجب ظهور دیگری است. ظهور جمله اشیا بصد است ولی حق رانه مانند و نه ند است

این مردن ضدش حیات است، مردن فانی شدن نیست بلکه زنده‌تر شدن است و از عالم محدود مقید بقیود مادیت رهایی پیدا کردن و در عالم وسعت وارد شدن است. گذشته از اینکه در کلیه امور باید متوکل بر خدا باشیم حال توسل هم باید پیدا بکنیم و وسیله قرار بدهیم، این وسیله چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

یعنی ای کسانیکه ایمان آوردید پرهیزکار باشید و بسوی خدا وسیله‌ای بجوئید. (سوره مائده آیه مبارکه ۳۵) بهترین وسیله‌ها انوار خمسه طیبه خاصه توسل پیدا کردن به خامس آل عبا و پنجمین آل کسا یعنی ذوات مقدسی که مصداق آیه شریفه تطهیر قرار گرفته‌اند.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (احزاب آیه ۳۳)^۲

همچنین ذوات مقدسی که مصداق آیه شریفه مباحله هستند:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ. (آل عمران ۶۱)^۳

باتفاق تمام علمای شیعه و علمای اهل تسنن آنهایکه در زیرکساء یمانی با پیغمبر بودند علی (ع) بوده، فاطمه الزهرا و حسنین سلام الله علیهم بوده‌اند.

توسل به ابی‌عبدالله سلام الله علیه بهترین وسیله‌هاست، بدلیل اینکه پیغمبر (ص) فرمود: **((انَّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة))** همچنین فرمود: **((حسین منی و انا حسین))** و **((أحبَّ الله من أحبَّ حسیناً))** حسین چراغ راه هدایت است، چراغ راه هدایت که شد ما از نور آن استفاده میکنیم دیگر انشاء الله از ضیق و زل و انحرافهای روحی و معنوی نجات پیدا میکنیم.

لازمه چراغ بر طرف کردن تاریکیها است، حسین چراغ راه هدایت و کشتی راه نجات است. داخل این کشتی اگر بشویم البته امید نجات هست اشاره به حدیث شریفه پیغمبر (ص) که فرمود:

((مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ))

یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکه بدان چنگ زند نجات یابد و هرکس تخلف ورزد غرق

۱- سوره یونس آیه مبارکه ۶۲

۲- خدا چنین میخواهد که هر آلیش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را زهر عیب پاک و منزه گرداند.

۳- بگو که بیایید ما و شما همراه فرزندان و زنان خود با هم بمباحله برخیزیم (یعنی در حق هم نفرین کرده در دعا و التجا بدرگاه خدا اصرارکنیم) تا دروغگو را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

میشود ولو نزدیکترین اشخاص از لحاظ قرابت باشد مانند پسر خود نوح تخلف ورزید، اطاعت پدر را نکرد و هلاک شد، نزدیک هلاکتش که رسید عرض کرد:

بارالها وعده فرمودی، اهل مرا نجات بدهی، فرزندم هلاک میشود، خطاب رسید: بله، اهل ترا نجات داده و نجات میدهم: **قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ** (هود آیه مبارکه ۴۶) (یعنی خدا بنوح خطاب کرد که فرزند تو با تو هرگز اهلیت ندارد، او را عملی ناشایسته است) او فطرت اصلی را از بین برده است.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

اما در مورد فرمایش رسول اکرم(ص) که فرمود: ((حسین از من است و من از حسین)) در ترجمه ظاهر این حدیث شریف که نگاه کنیم؛ یعنی حسین فرزند من است(فرزند دختر من است) و منم از حسینم، که با مقایسه با قسمت اول معنی این است: منم فرزند حسینم، چه نکته باریکی در این فرمایش نهفته است، اشاره به این است که مقام نبوت من و باطن نبوت من که ولایت است، ولایت مطلقه است به برکت وجود حسین(ع) ظهور پیدا میکند. ولایت باطن نبوت است، در مورد ولایت بطور مثال میگوئیم اگر بوجود خود نگاه کنیم می بینیم تمام آثار و افعال ما در ظل فیض بخشی روح هست که پرتو آن به هریک از اعضاء و جوارح که میرسد میتواند اعمال و وظیفه خود را انجام دهند، چشم که می بیند بواسطه افاضه نورانیت روح است، زبان که سخن می گوید بواسطه افاضه ناطقیت روح است، گوش که سخن می شنود بواسطه افاضه شنوائی روح است.

چون روح جامع تمام کمالات است، نفس ناطقه انسان با اینکه یک چیز است ولی جامع کلیه قواست، بعبارت دیگر: روح می بیند، روح می شنود، روح سخن می گوید. منتهی بوسیله این اعضاء ظاهری، این اعضاء ظاهری بمنزله اسباب هستند آثار طبیعت را میگیرند و بمراکز ادراکات ظاهری که نخاع و سلسله الاعصاب باشند خبر میدهند که بعد به سلولهای مغز میرسد ولی این ادراکات درک اصلی آن بوسیله روح است، اینها همه اسباب ظاهری هستند که از بین میرود، این است که تمام اعمال از خیر و شر در مخزن ادراک کلی ما ذخیره میشود، **إِنَّ خَيْرًا فَخِيرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ**.

اگر نیات و اعمال ما خیر باشد در روح ما ذخیره میشود و دستگیر ما خواهد شد.

باری رسول اکرم(ص): ((حسین از من است و من از حسین))

مثال دیگر: آفتاب و ماه که نورش از خورشید است، این است که وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت(ص) تعبیر به شمس و ائمه اطهار و اولادگرامیش تعبیر به قمر شده اند.

در آیه شریفه **وَالشَّمْسُ وَضَحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا**. (سوره شمس، آیات مبارکه ۱ و ۲) از حضرت صادق(ع) روایت شده: ((**وَالشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ لِلنَّاسِ دِينَهُمُ وَالْقَمَرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ تَلَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا**)) یعنی مراد از شمس پیغمبر(ص) است که خداوند بواسطه او راه دیانت و کمال را بر مردم واضح و روشن ساخت و مراد از قمر امیرالمؤمنین(ع) است که تالی رسول الله(پیرو رسول الله) در هدایت است و پیغمبر علم را در او دمید.

پس حقیقت شریعت من و ولایت من هر دو بواسطه وجود مبارک سیدالشهداء(ع) است.

اگر نهضت حسینی نبود، اگر این مصائب را برجان خریداری نکرده بود، شریعت مقدس جدش از بین رفته بود، با آن مفساد اخلاقی که معاویه شیوع داده بود و بدتر از او فرزندش یزید مرتکب شده بود.

از این نظر که حسین(ع) زیر بار بیعت نرفت و بدون اجرای اعمال حجّ از مکه حرکت فرمود.^۱ در بین راه خطبه‌هایی ایراد فرمود و در اغلب منازل این جمله ورد زبان مبارکش بوده، که ترجمه آن این است:^۲ ((میبینم وضعیتی طوری شده که بحق و حقیقت و راستی عمل نمیشود، و از باطل هم نهی و خودداری نمیشود، کشته شدن در راه خدا را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با این فرومایگان مایه ننگ است.)) عجب شمعی را روشن فرمود که در روح شهادی کربلا آنچنان اثر کرد که دست از همه کس و همه چیز شستند، جریر بن خضیر در شب عاشورا میگفت: آنقدر امشب خوشحال و شادمان هستم در تمام عمر این اندازه خوشحال و فرحناک نبودم، برای این است که زودتر بسعادت شهادت نائل شوم. عابس بن شیب شاکری بعد از اینکه عده‌ای را بقتل رسانده و هیچکس جرأت نمیکند بمبارزه او قدم بگذارد، کلاه خود را از سر بر میدارد، زره از تن بیرون میاورد و حمله به لشکر میکند و بهر طرف که تیر میاید سینه خود را سپر میکند تا بالاخره بدرجه رفیع شهادت نایل میشود. اینها چه حالی است که در اصحاب حضرت سیدالشهداء(ع) ایجاد شده؟ وقتیکه دیدند شمع فروزان وجود او یکپارچه عشق حضرت احدیت شده و دست از همه چیز شسته، در آنها هم سرایت کرد و حالاتی از خود بروز دادند که در عالم بیسابقه بود. این است در لحظات آخر فرمود:

تَرَكْتُ الْخُلُقَ طُرّاً فِي هَوَا كَا وَائْتَمْتُ الْيَالِ لَكِيْ اَرَاكَا
وَ لَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ اِرْبَا لِمَا اَنَّ الْفَوَاذُ اِلَى سَوَاكَا

یعنی: الهی، برای اینکه به لقای تو نائل شوم از همه خلق چشم پوشی کردم، حتی راضی شدم اولادم یتیم بشوند، بالاتر از این اگر در راه دوستی تو بدن مرا قطعه قطعه بکنند، هر آینه قلب من بغیر تو توجه نخواهد کرد.

عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ تَوَكَّلِيْ وَ بِأَخْمَسِ اصْحَابِ الْكِسَاءِ تَوَسَّلِيْ

^۱- بمناسبت در اینجا اشعاری که بنام ((کعبه دل)) سروده شده درج میشود:

ما زکعبه رو بسوی کربلا خواهیم کرد	کربلا را کعبه اهل ولا خواهیم کرد
از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم	وعده گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد
گرو دای از زمزم و رکن و صفا بنموده‌ایم	کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد
تا که بشناسد مخلوق جهان، خلاق را	خویش را آئینه ایزد نما خواهیم کرد
از پی درمان درد جهل ابنای بشر	نینوای خویش را دارالشفا خواهیم کرد
ظلم را معدوم میسازم و پس مظلوم را	با شهامت از کف ظالم رها خواهیم کرد
کاخ استبداد را با خاک یکسان میکنیم	پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد
خویش را در آتش کرب و بلا می‌افکنیم	کربلا را وادی کرب و بلا خواهیم کرد
ماز صدق دل، زخون دل، وضو خواهیم ساخت	سجده بر درگاه ذات کبریا خواهیم کرد
انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید	از ندای حق جهانرا پر صدا خواهیم کرد
بر نوای (قل هو الله احد) در نای حق	در زمین نینوا چون نبی نوا خواهیم کرد
با فنای خویشان اندر ره ابقای دین	دین خود را در ره یزدان ادا خواهیم کرد
سرو یا تا کعبه دل در جهان بنیان کنیم	ما زکعبه رو بسوی کربلا خواهیم کرد

(اثر طبع سروری)

^۲- متن فرمایش حضرت امام حسین(ع) این است:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ فَلْيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَاءً .

بايد ذات مقدّس حضرت سيدالشهداء(ع) و ائمه اطهار عليهم السلام را وسيله خود قرار بدهيم تا انشاء الله نجات پيدا كنيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.



آبياری نخل دين

در زير قطعه‌اي که بمناسبت ميلاد با سعادت حضرت سيدالشهداء(ع) توسط آقاي عباس نعمت‌اللهي ملقب به پروين سروده شده و در يکي از مجالس فقري بهمين مناسبت قرائت گرديده و در عين حال نشانگر فاجعه کربلا و آن مصيبت عظمي ميباشد تقديم ميشود:

کرد حقیقت بتامی ظهور
 او گهر پاک حسین آفرید
 طاق بود در همه عشاق او
 عشق و فضیلت همه زو یادگیر
 میوهٔ بستان محمد، حسین
 برد ز مردان الهی سبق
 ظلم و تعدی بنهایت رسید
 جامعه با درد و الم شد قرین
 کرد پی دفع مظالم قیام
 نور حقیقت نشدی جلوه‌گر
 دست و دل اوشت ز فرزند و جان
 نخل دیانت نشدی بارور
 مرزغ اسلام نمیخورد آب
 داد به دین نصرت و آب و جلا
 کرد نگهبانی از آئین و دین
 نام دیانت بزبانی نبود
 در همهٔ خلق و میان بشر
 در ره حق او زبرادر گذشت
 دست ابوالفضل در آن شد قلم
 در ره دین قاسم و عباس داد
 تا به خدا رابطه محکم نمود
 دست به قنادهٔ اصغر گرفت
 تا که کند ترگلی شیر خوار
 گشت دل سنگ از این غم کباب
 شیرزنی بود که این بار برد
 عصمت حق دخترشیر خداست
 داشت بهر حال کمال رضا
 رنج کشید از پی احیای دین
 اینهمه انواع مصیبت ندید
 بهر نجات همه همت گماشت
 داد بساط اموی را بباد
 یافت مقامی که دگرکس نیافت
 نوحه‌گری قصدمن امروز نیست

سوم شعبان شد و گاه سرور
 عاشق خود بود چو ربّ مجید
 فرد بود در همه آفاق او
 در همه عشاق ندارد نظیر
 هست پناه همه در نشأتین
 حضرت او در ره احقاق حق
 گشت چو دوران یزید پلید
 یافت تزلزل همه ارکان دین
 چون نپسندید چنین آن امام
 شاه اگر سخت نبستی کمر
 تا ندهد دست به اهریمنان
 گر نگذشتی زتن و جان و سر
 گر به خون او ننمودی خضاب
 اوست که با واقعهٔ کربلا
 هست یقین حادثه‌ای این چنین
 ورنه ز دین نام و نشانی نبود
 کیست از آن شاه فداکارتر
 بهر خدا از علی اکبر گذشت
 کرد بپا دین خدا را علم
 در ره حق ازدل و جان پاس داد
 قطع نظر از همه عالم نمود
 طفل جگر گوشه به بر برگرفت
 آب طلب کرد در آن کارزار
 تیز زندش به گلو جای آب
 ماتم زینب نشماریم خرد
 زینب کبری است که بنت الهدی است
 شاه نه رخ تافت ز امر قضا
 بیشتر از هر کسی آن نازنین
 هیچ امامی چو امام شهید
 پرچم آزادی و دین بر فراشت
 کند زین ریشه ظلم و فساد
 چون بره حق و حقیقت شتافت
 قصدمن امروز نه نوحه‌گری است

بود غرض ذکر فداکاریش
چون شب عیداست بیا شاد باش
خوش بود ارمستی و حالی کنیم
کاین شب خوشحالی آل عباس
شادی پیغمبر اکرم بود
دست من و دامن سبط رسول
عرش زند بوسه به درگاه او
پیر من و آن شه والا مقام
خواهی اگر راحتی عالمین
بار خدایا بشه تشنه لب
پیر طریقت خوش و خرم بود
دولت او دولت پاینده باد
دیدۀ پروین همه بر دست دوست

همت مردانه و دینداریش
فکر طب در شب میلاد باش
وز کرشم دفع ملالی کنیم
در حرم فاطمه و جدی بپاست
شاه ولایت خوش و خرم بود
نور دل حیدر و پور بتول
فرق همه منزلت و جاه او
هر دو حسینند و دو ماه تمام
از سر اخلاص بگو یا حسین
فخر بنی آدم و میر عرب
دور ز ناراحتی و غم بود
نور خدا دائم و تابنده باد
ما فقرائیم و ولینعمت اوست

روز بیستم فروردینماه ۱۳۴۷ و یازدهم محرم ۱۳۸۸

ناراحتی قلبی و شرکت در عزاداری

سحر طبق معمول برای زیارت بحرین مشرف شدیم، صبح برای صرف صبحانه بمنزل مراجعت کردیم. نزدیک ساعت ۸ صبح بود که حضرت آقا کسالت قلبی پیدا کردند، کم کم ناراحتی بیشتر شد، آقایان مشایخ متوسل بودند، آقای معبری با کمک آقای طالب دلّال یکنفر از پزشکان عراق را بنام آقای دکتر سعید غدیر برای معاینه آوردند، او با کمال ادب و محبت حضرت آقا را معاینه کرد، آقای دلّال نسخه را از داروخانه خود تهیه و آورد ولی هرچه کردند پول دارو را بدهند قبول نکرد.

آقای دکتر سعید غدیر بعد از معاینه کامل و تزریق آمپول مراجعت نمود، حضرت آقا مبلغ سه دینار حق ویزیت برای ایشان فرستادند که بعد از اصرار زیاد فقط یکدینار آنرا برداشتند.

حال حضرتشان خوب نبود و مشایخ هم حضورشان نشسته بودند، هنگامیکه دست مبارک ایشان را گرفتم، متوجه شدم حرارت بدن خیلی کمتر از حد طبیعی است واقعاً همگی ناراحت بودیم، این حال دو ساعت بعد از شروع بیماری یعنی ده صبح بود، بطوری که تمام بدن سرد شده بود که بنظر میرسید اصولاً نبض هیچگونه ضربان ندارد.

نگارنده بی اختیار با پای برهنه بحرم سیدالشهداء(ع) مشرف شدم و در حالیکه سینه‌زنها و زنجیرزنها بدرون حرم هجوم آورده بودند با موج جمعیت خود را به ضریح رسانیدم و در آجا از خود بیخود شده، ضجه و ناله و شیون میکردم، دیگر قادر به ایستادن نبودم. نفهمیدم چه کسی با ترحم خاصی مرا به کنار دیوار رو به قبله تکیه داده بود.

در آنجا متوجه نشدم در چه حالی هستم، تقریباً حالت اغمائی برایم پیش آمده بود، بعد از دقایق زیادی متوجه نشدم چه قدر بطول انجامید حالم بجا آمد، مشاهده کردم ظرف بلورین بزرگی پر از آب صاف و شفاف روی زانوهایم قرار دارد وعده از زائرین برویم گلاب می‌پاشند، در دلم گذشت که انشاءالله حال مبارک پیر بزرگوارم بهبود یافته است.

هنگام مراجعت از حرم نیم بعد از ظهر بود، مشاهده کردم بحمدالله حال مبارک حضرتشان قدری بهتر شده و استراحت فرموده‌اند. ضمناً فقرا اظهار داشتند در ساعت ۱۱ صبح با همان حال آقای رضا زعفرانی دبیر ورزش دبیرستانهای شرافت بغداد را که به‌مراهی آقای حاج علی حقیقی آمده بود دستگیری فرموده‌اند.

ساعت سه بعد از ظهر فرمودند ((بحرم مشرف شویم))، با اینکه مشایخ و فقرا استدعا کردند که طبق دستور استراحت فرمایند معذک فرمودند: ((باید نماز را در یکی از حریمین بخوانیم.))

بوسیله درشکه بحرم حضرت سیدالشهداء(ع) مشرف شدند و بعد از نماز بمزار حضرت آقای حسنعلیشاه اصفهانی تشریف بردند و با آقای شهیدی در مورد تعمیر بناء آنجا مذاکره فرمودند. پس از انجام مذاکره و تبادل نظر آقای شیخ عباس آمد، آنروز موکب مخیم، شبیه اسرای کربلا ترتیب داده بودند، این موکب از کربلا حرکت و پس از طواف در اطراف حریمین بخارج شهر میروند، ما هم در خدمت حضرت آقا به حرم حضرت ابوالفضل(ع) و از آنجا باطاق کلید دار رفتیم.

در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر این دسته با موزیک عزا و حمله عروس حضرت قاسم(ع) و کجاوه حضرت زینب(ع) و سایر اسرا وارد شد، بیاد بود اسرا، دختران خردسال را در کجاوه‌ها قرار داده بودند و شبیه حضرت سجاد(ع) در حالیکه غلّ و زنجیر درگردن داشت بر اشتزی سوار کرده بودند، همچنین شبیه شمر بر اسبی سوار که سر بریده‌ای در دست داشت و شخص دیگری با لباس سیاه و کلاهی که علامت صلیب داشت بر اسب دیگر سوار و کیسه زری در دست داشت و میخواست که آن سر را از شمر بگیرد ولی شمر او را چندین بار با ضرب شلاق از خود دور مینمود، تا اینکه بالاخره سر را گرفته می‌بوسید و مردم از دیدن این منظر غم‌انگیز متأثر میشدند و صدای واحسینا بلند میکردند.

در جای دیگر دختر خردسالی را شبیه حضرت رقیه(ع) درآورده بودند که از حضرت سجاد بهانه پدر را میگرفت و بیتابی میکرد و دشمنان او را گرفته با اذیت و آزار پرت میکردند، چندین هزار نفر در خیابانها و پشت بامها با دیدن این مناظر عزاداری مینمودند.

در نبرد حقّ و باطل سرفراز آمد حسین	عاقبت برظلمت شب چیره شدنورسحر
کاخ ایمان از شهادتهای او شد استوار	نخل دین از جانفشانیهای او شد بارور
قامت مردانگی افراشت سبط مصطفی	تا بیاموزد فداکاری به افراد بشر
فرق بین حقّ و باطل بین که بعد از قرن‌ها	جلوه حق مانده جاویدان و باطل بی‌اثر
آستانش کعبه حاجات ارباب یقین	بارگاهش قبله‌گاه مردم صاحب نظر
گفت من آزاد مردم، یادگار حیدرم	میوه بستان زهرا، زاده خیرالبشر
تشنه جام وصال عاشق دیدار دوست	بسکه مشتاق لقایم پای نشناسم زسر
مظهر ناموس و غیرت آیت مردانگی	کی شوم تسلیم حکم غاصب بیدادگر
من نه آن باشم که آرم پیش دشمن سرفرود	کی زجان بازی بود آزاد مردانرا حذر
بست چون پیمان وصلت شهربانو با حسین	هم عجم شد سرفرازوهم عرب شدمفتخر
عزت و مردانگی را یادگیرید از حسین	تاچوجان گیرید در بر شاهد فتح و ظفر
خاک خوشبویش روان راخرمی بخشدرسا	خرم آن روزی که خاکش راچوجان گیرم ببر

(اثر طبع آقای دکتر قاسم رسا ملک الشعراي آستان قدس رضوی)

برای نماز وعشاء پیاده بمنزل آمدیم. حضرت آقا در اثر ضعف و خستگی دستور فرمودند که آقای عزتعلی اقامه

نماز جماعت نمایند، بعد از نماز، مجلس فقری در حضور حضرت آقا تشکیل شد، پس از خاتمه مجلس و صرف شام استراحت کردیم. اطلاع حاصل شد که ظهر همین روز سی و شش کامیون سنگ مرمر اهدائی از ایران برای تعمیر عتاب مقدسه به کربلا وارد گردیده؛ در حالیکه کامیونها با پرچمهای ایران تزئین شده بود و افسران و سربازان عراقی آنها را اسکورت مینمودند و اتومبیلهای متعدد سواری ناقل ایرانیها در جلو کامیونها حرکت میکردند. ابتدا کامیونها در اطراف حرم طواف نموده و سپس سنگها را در محلی بنام باب القبله خالی کردند و با حضور مقامات عراقی و سفیر کبیر ایران در عراق سنگهای مرمر اهدائی طی صورت جلسه‌ای تحویل گردید.

روز بیستم و یکم فروردینماه ۱۳۴۷ و دوازدهم محرم الحرام ۱۳۸۸

سحر در حدود سه ساعت بعد از نیمه شب ابتدا بحرم مطهر ابوالفضل (ع) مشرف شدیم، حرم بواسطه کمی جمعیت دارای سکوتی ملکوتی و بسیار با عظمت بود، از آنجا بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) رفتیم، بعد از زیارت، جناب حاج آقای جذبی خواستند به تنهایی بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شوند. بنده در خدمت ایشان مجدداً مشرف شدم. در اینموقع که اول طلوع آفتاب بود خیلی ازدحام و جمعیت بود. پس از زیارت برای صرف صبحانه بمنزل مراجعت کردیم.

ساعت هشت صبح حضرت آقا بوسیله درشکه به بازدید سرکنسول کربلا تشریف فرما شدند، منزل ایشان در طبقه دوم کنسولگری قرار داشت. عده زیادی از ایرانیها که از روی علاقه و ایمان به ائمه اطهار از مرزهای مختلفه در ایام عاشورا بدون گذرنامه به عتبات عالیات مشرف شده بودند در صحن و راهروهای کنسولگری اجتماع کرده بودند. سرکنسول کربلا ما را به طبقه دوم عمارت برد و با مراجعین بسیار با ادب و مهربانی و دلسوزی رفتار میکرد، از آنجا به کتابخانه دولتی کربلا رفتیم ولی مسئول کتابخانه نبود. بعد به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) مشرف شدیم و در حدود سازه صبح بوسیله درشکه بمنزل مراجعت کردیم.

ساعت سه و نیم بعد از ظهر در خدمت حضرت آقا برای نماز ظهر و عصر بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم و نماز را بحضرت ایشان اقتدا نمودیم. همینکه وارد صحن شدیم، یکنفر که با آقای شهیدی نسبت داشت استدعا نمود که برای بازدید آقای شهیدی تشریف ببرند که مورد قبول واقع شد.

پس از ورود بمنزل آقای شهیدی چند نفر از کارکنان دواثر کربلا حضور داشتند آقای سرکنسول کربلا نیز حضور داشت، از وضع زائرین بدون گذرنامه سؤال شد، اظهار داشتند: تا با امروز یازده هزار و چهار صد نفر برای گرفتن برگ خروجی از کربلا آمده‌اند، تصور میشد با زائرین مکه معظمه که به کربلا آمده‌اند و آنهایی که با گذرنامه وارد شده‌اند بیش از چهل هزار ایرانی امسال برای زیارت کربلا مشرف شده باشند.

در مورد نظافت شهر صحبت شد. آقای سرکنسول اظهار داشت که نظافت شهر نسبت به سابق بهتر شده ولی چون در ظرف بیست و چهار ساعت بیش از هفتصد و پنجاه هزار نفر از اکناف عالم در این شهر کوچک و اطراف حرم هجوم می‌آورند، کنترل این کار از دست مأمورین شهرداری کربلا خارج میشود و البته چند روز طول میکشد تا شهر را نظیف و تمیز نمایند. از جمعیت کربلا سؤال شد، اظهار داشتند که فعلاً در حدود هشتاد پنج هزار نفر میباشد.

از منزل آقای شهیدی بحرم مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین (ع) مشرف شدیم، و پس از زیارت بمجلس روضه آقای حاج مطهرعلیشاه رئیس سلسله خاکسار که در کنار نهر علقمه چادر بزرگی زده بودند برای عزاداری شرکت نمودیم، دو نفر واعظ و روضه‌خوان عرب و یکنفر مداح فارسی زبان اهل تهران آنجا بودند که ابتدا مداح در مدح حضرت شاه ولایت قصیده‌ای بسیار غزاً و آنگاه مرثیه بسیار جانگدازی خواند و حاضرین بسیار گریستند.

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
سلطنت، سلطنت تست که پاینده لواست
ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
این قباراست نه بر قامت هر بی سروپاست
تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد
پرچم سلطنت افتاد، کیان راز کیان
نه بقا کرد ستمگر، نه بجا ماندستم
زنده رازنده نخوانید که مرگ از پی اوست
دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی
تو در اول سروجان باختی اندر ره عشق

(از فواد کرمانی)

آقای حاج مطهر علی شاه که پیرمردی در حدود هفتاد و چند سال بنظر می رسید با واردین فروتنی بسیار میفرمود و در موقع ورود حضرت آقا با کمال ادب و تواضع کامل رفتار و در مراجعت، ایشان را بدرقه نمود. برای نماز مغرب و عشاء بمنزل مراجعت کردیم بحمدالله و المنة حال مبارک حضرت آقا خوب بود. اقامه جماعت فرمودند و در حدود ساعت ده استراحت نمودیم.

روز بیستم و دوم فروردین ماه ۱۳۴۷ و سیزدهم محرم الحرام ۱۳۸۸

تسلیم شدن به امر الهی

حضرت آقا و حاج آقای جذبی و آقای جواهری طبق معمول سحر خیلی زود بحرم مشرف شده بودند ولی بنده ساعت چهار صبح از خواب برخاستم و دیدم از قافله عقب مانده ام و بیاد این بیت بابا طاهر عریان افتادم که غالباً آنرا با خود زمزمه میکردم:

بروی دلبری گر مایل استم مکن منعم گرفتار دل استم
خدا را ساربان آهسته میران که مو وامانده این قافله استم

باتفاق حاج آقای ملک صالحی بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم. نماز صبح را فرادا خواندیم. وقتی که از در شرقی خارج میشدیم حضرت آقا از حرم حضرت سیدالشهداء (ع) مراجعت میفرمودند. در حدود ساعت هفت و نیم به بازدید آقای شیخ عباس که چندین بار بدیدن حضرت آقا آمده بود و از فقرای با محبت کربلا می باشد رفتند، همچنین از شیخ بیماری که رو بروی قبله اقامت داشت عیادت فرمودند.

حاج آقای رحمانی و نگارنده در خدمت جناب آقای عزتعلی کسب فیض می کردیم ضمن صحبت در مورد کم ذهنی و فراموشی و علاج آن سؤال شد ایشان فرمودند فقیر اگر **کالمیت بین یدی الغسال** تسلیم امر الهی شد خداوند عالم آنچه مصلحت او باشد عطا خواهد فرمود مانند بابا طاهر عریان و نیز اظهار داشتند که وقتی بحضور حضرت صالح علی شاه عرض کردم که گاهی نسیان عجیبی بر من عارض میشود حتی گاهی اسم فرزندم را نیز فراموش می نمایم ایشان فرمودند **((فمن تشابه أبه فما ظلم))** یعنی کسیکه شباهت به پدر داشته باشد پس به او ظلم نشده است و من خوشحال شدم و عرض کردم کاش چند سال قبل این حال پیش می آمد چون سمت ابوت حضرت ایشان نسبت به فقرا امری محتوم است.

ساعت ۱۲/۵ ناهار صرف شد و بعد استراحت کردیم. ساعت ۲/۵ بعد از ظهر آقای شهیدی رئیس کتابخانه مرکزی آمدند و بمعیت ایشان به صحن حرم حضرت سیدالشهداء (ع) رفتیم و در اطاق کلید دار که مبله و آئینه کاری بود نشستیم. در حدود ساعت ۳/۵ بعد از ظهر بترتیب دسته های سینه زن و زنجیر زن آمدند در حالیکه چند نفر افسر عالی رتبه عراقی و افسران دیگر مواظبت میکردند، پس از سینه زدن و طواف اطراف حرم خارج شدند. نزدیک به ساعت چهار بعد از ظهر دسته بنی اسد آمد. این دسته بسیار منظم بود و شبیه حضرت سجّاد (ع) را بر اسبی

سوارکرده بودند در حالیکه بر اثر بیماری قادر به نشستن روی اسب نبود و بچپ و راست خم میشد. دسته‌های سینه‌زنها هم حرکت می‌نمودند و بسر میزدند و حصیرهایی در دست داشتند که مردم برای تبرک تکه تکه حصیرها را از دست آنها می‌ربودند. پشت سر آنها مردان قبیله بنی‌اسد که هرکدام بیلی در دست داشتند میدویدند و دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن پشت سر آنها در حرکت بودند و تمام زنها با چادرهای مشکی، دست و صورت پوشیده و مستور، عزاداری میکردند. در اطاق کلیددار، رؤسای دوائر کربلا و رئیس قبیله بنی اسد وعده دیگر از محترمین حضور داشتند، از آنها خداحافظی نموده بحرم مشرف شدیم.

مشغول نماز زیارت بودیم که یکدسته زنجیر زن بداخل حرم هجوم آوردند، یکنفر از آنها چنان زنجیر به سر و صورت خود میزد که خون بشدت جاری گردید و بیهوش بزمین افتد؛ مردم جمع شدند و او را بخارج حرم بردند و یکدسته حلقه وار اطراف خونها ایستادند که بواسطه آمد و رفت زائرین خون بجایهای دیگر سرایت نکند، خادمین آمدند و ظرفهای بزرگی روی خونها قرار دادند که پس از خلوت شدن شستشو دهند.

بعد از زیارت حضرت سیدالشهداء(ع) بحرم حضرت ابوالفضل(ع) مشرف شدیم و از نجا بمنزل مراجعت کردیم. بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء آقای مرشد که روضه‌خوان است، شعری از مثنوی مولانا خواند، بعد روضه شهادت علی اکبر(ع) و اشعار مرثیه خواند و یکنفر دیگر در قسمتی از این اشعار او را همراهی میکرد. آقای سیدعبود حکیم باتفاق فقرای دیگر نجف آمده و در جلسه حضور داشتند. فقرا عزاداری مفصلی کردند و در این شبهای آخر مسافرت، در این مکان مقدس با قلبهای آکنده از محبت حسینی و سرشار از علاقه و ایمان بخاندان گرامی رسالت، خاطرات پر ارج از این شبهای فراموش نشدنی برای خود ذخیره نمودند.

زایام نامور که همت ثبت دفتر است	امروز دیگرود گر ایام دیگر است
تاریخ چیست؟ صفحه‌ای از عالم بزرگ	امروز با بزرگی عالم برابر است
امروز را بخون شهیدان نوشته‌اند	روز حسین! کشته تیغ ستمگر است
روز علی سرآمد و روز حسین گشت	روز پسر، چو روز پدر حیرت آوراست
این نیست کربلا، که بلاخیز شد چنین	این صحنه قیامت و صحرای محشر است
این ماهی شناور در موج بحر نیست	این نعش اکبراست که درخون شناوراست
این مرغ بال و پرزده صیدپریده نیست	این تیرخورده کودک نوزاد، اصغر است
یک روز، روز حاصل ایام آدمی است	از آن هرآنچه روز گذارد، مکرر است
آن روز، روز خدمت خلق است بهرحق	خرم کسی که خدمت خلقش میسر است
پایان زندگانی هرکس بمرگ اوست	جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است
آغاز شد حیات حسینی بمرگ او	وین قصه رمزآب حیات است و کوثر است
سربازی حسین و سرافرازی حسین	امروز زینت سر هر تاج و افسر است
تا حشر بر قیام حسینی درود باد	کاین درس زندگی بشر تا بمحشر است
امروز روز عزت و اقبال سرمدی است	آنها که فیض دولت سرمد مقرر است ^۱

۱- منتخبی از اشعار مرحوم صادق سرمد از شعرای معاصر

روز جمعه ۲۳ فروردینماه ۱۳۴۷ و چهاردهم محرم الحرام ۱۳۸۸

زیارت وداع

در سحر بسیار زود ابتدا بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) مشرف شدیم، نماز صبح را در حرم خواندیم، بعد از زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) و سایر شهداء، زیارت وداع خوانده شد، سپس بحرم حضرت ابوالفضل (ع) مشرف شدیم، در آنجا نیز زیارت وداع خوانده شد. در ساعت ۷ صبح آقای سیدمحمد فرزند آقای سیدعبود که صاحب منزل مسکونی ما بود، حضرت آقا و همراهان را برای صبحانه دعوت کرده بود. منزل وسیع و نوسازی داشت که وسط آنرا چمن آفریقائی و اطراف آنرا انواع گلها و درختان پرتقال و میوه‌های دیگر کاشته بود. در وسط چمنها صندلی گذاشته بودند، پس از صرف صبحانه با یک استیشن ۱۸ نفر بکاظمین حرکت کردیم و در حدود ساعت ده ونیم وارد شدیم و در منزل آقای سید جواد در محله ساحة الزهرا که قبلاً تیز در آن محل بودیم مسکن گزیدیم.

ناهار را آقای زعفرانی دعوت کرده بود، ایشان در یکی از منزلهای نوساز کاظمین سکونت داشت و بسیار با محبت بود پس از صرف نهار بمنزل مراجعت کردیم.

ساعت پنج بعد از ظهر برای عیادت آقای اردوش که بعلت سکنه مغزی در بیمارستان بستری بود رفتیم، ولی اظهار داشتند که امروز او را بمنزل برده‌اند لذا بمنزل ایشان مراجعه نمودیم. مشاهده شد، روی تخت خوابیده است، میخواست تواضع نماید ولی قادر بحرکت نبود.

حضرت آقا نزدیک ایشان نشستند، مشایخ و فقرا هم حضور داشتند، بعد از مدتی بمنزل مراجعت کردیم. نماز مغرب و عشاء را بحضرت آقا اقتدا نمودیم. پس از نماز فرزند ارشد آقای تبرعیان (ناطعلی) برای راهنمایی آمدند و طبق قرار قبلی بمنزل ایشان برای صرف شام عزیمت نمودیم.

آقای ناطعلی پیرمردی است در حدود هفتاد سال که نسبت به حضرت ایشان بسیار تواضع و عرض ادب نمود.

روز شنبه ۲۴ فروردینماه ۱۳۴۷ و پانزدهم محرم الحرام ۱۳۸۸

ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب بحرم مشرف شدیم، هنوز درب حرم مطهر باز نشده بود بعد از بیست دقیقه درب حرم گشوده شد. حرم خلوت بود، جای همه فقرا گرامی مفصلاً زیارت کردیم، نماز صبح را بحضرت آقا اقتدا کردیم. قبل از خارج شدن از صحن در سمت شرقی در طبقه دوم بعیادت پیرمردی بنام آقای مجلسی که دارای محاسن و شاربهای بلند بود رفتیم، در ساعت ۹/۵ برای بازدید آقای حکیم که از فقرا و امام نماز جماعت فقرای بغداد می‌باشد رفتیم، ولی ایشان در منزل نبودند.

پس از مراجعت بمنزل مشاهده شد که آقای حکیم و همچنین مجلسی بزیارت حضرت آقا آمده‌اند و ناهار را با حضرت ایشان و مشایخ صرف نمودند.

ساعت چهار بعد از ظهر بحرم مشرف شدیم و نماز ظهر و عصر را به حضرت آقا اقتدا کردیم. پس از مراجعت اسباب و اثاثیه سفر را در چمدانها قرار داده و در حدود ساعت ۸ بعد از ظهر به گاراژ میهن تور تحویل دادیم. در ساعت ۹ شام صرف و استراحت نمودیم.

بازگشت به وطن

روز یکشنبه ۲۴ فروردینماه ۱۳۴۷ و پانزدهم محرم الحرام ۱۳۸۸

حرکت به سامراء و موصل

سحر حضرت آقا و فقرا بحرم مشرف شدند. قرار بر این شد که حضرت ایشان و آقای حاج عبدالرحمن جواهری و حاج آقای ملک صالحی ساعت ۸ صبح بزیارت سامرا و از آنجا به موصل بزیارت حضرت جرجیس پیغمبر(ع) و جناب آقای نورعلیشاه^۱ اول قدس سره حرکت نمایند، و جناب آقای عزتعلی و جناب آقای ثابتعلی و آقای حاج امیر سعیدی و نگارنده باتفاق همشیره‌های همسفر، به ایران حرکت نمائیم.

بازگشت به وطن

ساعت چهار و نیم صبح اتوبوس میهن تور مقابل درب حرم برای حرکت آماده بود، و تا ساعت پنج صبح که اتومبیل حرکت نمود، حضرت آقا با کمال عنایت تامل و آقایان مشایخ و فقرا را بدرقه فرمودند. بهرحال چون چاره‌ای جز مرخص شدن نبود از کاظمین حرکت و ساعت ۸ صبح وارد گمرک خانقین شدیم.

ورود بمرز خسروی

در ساعت ۱۲ بعد از ظهر بعد از چهار ساعت معطلی از خانقین حرکت کردیم و بار فاصله کمی به مرزی خسروی وارد شدیم. در مرز خسروی فرماندار قصر شیرین آقای سید جلال بهروش و رئیس شهربانی قصر شیرین سرکار سرگرد قائمی و آقای محمد نبی پور شهردار و آقای شهبازیان رئیس گمرک قصر شیرین و از تهران: آقایان جواد صوفی فرزند جناب آقای عزتعلی، مهندس ایزدی، حاج علی جواهری، آزاد و قائمی؛

و از همدان: آقایان علی پیران، علی رابطی، علی رهرو و امیر مفتون و از کرمانشاه: آقایان احمد اردلان، حسینقلی محبی زنگنه و ابراهیم کیمند جهت استقبال آمده بودند.

هنگام ورود به گمرک خسروی ملاحظه شد حدود یکصد اتوبوس معطل برای انجام تشریفات گمرکی است و متصدیان یخ و آب و نان بمردم می‌رسانیدند و مسافرین در حدود چهل و هشت ساعت با وضع رقت‌باری با زن و بچه، پیرزن و پیرمرد معطل و سرگردان بودند.

در اینجا ضروری است یادآوری نماید که باید گمرک‌های مرزی در مواقع ضرورت وسعت بیشتری یابد و کارمندان زیادتری برای رفع نیازمندی و کار جاری مردم بگمارند تا باین وضع ناهنجار خاتمه داده شود.

۱ - نام شریفش محمدعلی، پس از تشرف بفقر و دریافت اجازه ارشاد بنور علیشاه اول ملقب گردیدید. جدش از زمره علماء و طبقه فضلابود.

ابتدا وی بتحصیل علوم ظاهری مشغول و در علوم عربیه و فنون ادبیه کامل شد، ولی در علم ظاهری بهره‌ای که او میخواست نبرد لذا قدم در وادی طلب گذاشته پس از جستجوی بسیار باتفاق پدر بزرگوارش خدمت جناب سید معصوم علیشاه رسید، پدر و پسر هر دو دستگیری و در ظل عنایت وی بکمال رسیدند و اجازه ارشاد و هدایت یافتند. جناب نورعلیشاه پس از طی درجات کمال بمقام جانشینی جناب سید معصوم علیشاه نائل آمد. در آخر عمر بعبتات عالیات مسافرت فرموده مجاور گردید. قریب پنجاه سال در عراق مجاور بود و بسیاری از عباد را هدایت و ارشاد فرمود. در اواخر عمر به موصل رهسپار و در آن بلاد رحل اقامت افکند و آخر الامر در سال ۱۲۱۲ مطابق کلمه غریب در موصل رحلت فرمود و در جوار مرقد حضرت یونس(ع) مدفون گردید.

(تلخیص از کتاب رهبران طریقت و عرفان)

آقای رئیس شهربانی قصر شیرین اظهار میداشت که پنج شبانه روز است استراحت نکرده است. پس از مدت زیادی معطلی و انجام تشریفات گمرکی و قرنطینه کار ما خاتمه یافت ولی رویهم رفته زوار در نهایت زحمت بودند.

ساعت پنج بعد از ظهر با اتومبیلهای سواری حرکت کردیم، نماز ظهر و عصر را در صحرائی سبز و خرم به جناب آقای عزتعلی اقتدا نمودیم. نزدیک اسلام آباد غرب (شاه آباد غرب سابق) که رسیدیم اول مغرب بود، با اینکه بفقرای باختران (کرمانشاه سابق) قول داده شده بود که نماز مغرب و عشاء را آنجا برگزار نمایند ولی بعلت انجام فریضه در اول وقت نماز مغرب را بین راه در نزدیکی منازل سازمانی پادگان که بسیار سبز و خرم بود به حاج آقای عزتعلی اقتدا و در ساعت ۸/۵ وارد کرمانشاه شدیم و مستقیماً بمنزل کیمند رفتیم.

عده زیادی از فقرای کرمانشاه حضور داشتند و نماز عشاء را به جناب عزتعلی اقتدا نمودیم. بعد از نماز معظم له شرح مفصلی خطاب به فقرا ایراد فرمودند، از جمله اینکه: فقیر باید نونه کامل شیعه باشد و دستورات شرع مقدس نبوی را بداند و با کمال دقت و به نحو احسن عمل نماید، و این اعمال را مخلصانه و در راه رضای حق تا سرحد امکان بجای آورد، تا موجب تشویش و ترغیب اشخاص راه جوگرده، و عنایات حق شامل همگی ما شود.

گفت ببخشند گنه می بنوش	هاتفی از گوشه میخانه دوش
مژده رحمت برساند سروش	لطف الهی بکند کار خویش
تامی لعل آوردش خون بجوش	این خرد خام بمیخانه بر
هر قدر ایدل که توانی بکوش	گرچه وصالش نه بکوشش دهند
نکته سر بسته چه دانی خموش	لطف خدا بیشتر از جرم ماست
روی من و خاک در میفروش	گوش من و حلقه گیسوی یار
با کرم پادشه عیب پوش	رندی حافظ نه گناهیست صعب

در حدود ساعت یازده بعد از ظهر از کرمانشاه حرکت کردیم، ساعت دو بعد از نیمه شب وارد همدان شدیم و بمنزل آقای پیران رفتیم، منزل بسیار وسیع و با روح بود.

هوا خیلی سرد بود، در یکی از اطاقها کرسی گذاشته بودند که برای استراحت همشیرهها اختصاص داشت. برای آقایان مشایخ گرامی و فقرای عزیز اطاق بسیار مرتبی که بخاری چوب سوز در آن قرار داشت اختصاص دادند، فقرا یکی دو ساعت استراحت نمودند ولی مشایخ بیدار ماندند.

بعد از نماز صبح و زیارت فقرای همدان و عدهای از فقرای نهاوند در حدود ساعت شش و نیم صبح از همدان حرکت و ساعت ده صبح به قزوین وارد شدیم و بمنزل آقای علی صالحی رئیس بانک ملی قزوین که از فقرای بسیار بزرگوار است رفتیم.

آقای صالحی با اصرار تمام استدعا داشت که ظهر و شب از جنابان مشایخ و همراهان پذیرائی نماید ولی مشایخ قبول نفرمودند و قرار شد سه ساعت بعد از ظهر به سمت تهران حرکت نمایند.

مراجعت به تهران

ساعت یازده صبح آقای مهندس جذبی و سرکار سرگرد جذبی فرزندان جناب آقای جذبی (ثابتعلی) و همچنین سرگرد وفا بمنظور استقبال به قزوین آمده بودند و پس از یکی دو ساعت همگی به سلامت به تهران وارد شدیم. بعد از چند روز حضرت آقا نیز به تهران مراجعت فرمودند و در جلسه فقری با ایراد فرمایشات، شرح مختصری

درباره توفیق زیارت خانه خدا و عتبات عالیات و سایر اماکن مقدسه بیان فرمودند و آقای عباس نعمت‌اللهی (پروین) اشعار زیر را قرائت کردند:

مؤمنان را آمد آن پشت و پناه
پیشوا و مقتدای متقیین
سورت دی طی شد و آمد بهار
ساطع از سیمای او نور خدا
والی ملک دل و جان آمده
هجر او بار آورد رنج و ملال
کان گل توحید آمد از سفر
کز کرم آمد کنون آرام دل
آمد از طرف حریم ذوالجلال
حضرت تابنده شه سلطانه حسین
قبله جانهای آگه روی او
فاش گویم مظهر لطف خداست
سعی تو مشکور و حجّ تو قبول
خانه حق را زیارت کرده‌ای
دست خود بر دامن حیدر زدی
حضرت صدیقه کبرای بتول
شاه دوم چارم آل عبا
سیل اشکت گشت جاری ازدوعین
دامت از اشک مهرش تر شدی
رفته‌ای ای جان عالم تا بشام
از تو خشنودند ائمه راشدین
سوی ما از مرحمت خوش آمدی
سائلان را کی زدر، رد میکنی
واله و شیدای روی ماه تو
از عنایات افکند سویش نگاه

موکب سلطان دین آمد زراه
آمد از ره ملجأ اهل یقین
شادی آمد غم نمود از در فرار
آمد از ره هادی راه هدی
صد هزاران مژده جانان آمده
قرب او بخشد سرور و وجد و حال
شد نهال آرزوها بارور
مؤمنان را خوش برآمد کام دل
آنکه حسن اوست در حد کمال
عارفان را زیور است و زیب و زین
کعبه عشاق باشد کوی او
محرم اسرار ذات کبریاست
ای زتوراضی خداوند و رسول
خانه دلها عمارت کرده‌ای
بوسه بر درگاه پیغمبر زدی
هم زیارت کرده‌ای دخت رسول
از تو راضی شد امام مجتبی
هم برای شاه مظلومان حسین
زائر عباس نام آور شدی
از برای زینب والا مقام
شادمان شد از تو زین العابدین
ای که فرّ توست فرّ ایزدی
با فقیران لطف بیحد میکنی
سائلیم و سائل در گاه تو
ملتمس ((پروین)) که آن تابنده ماه

پایان یادداشتهای سفر حجّ و عتبات عالیات از اوائل اسفندماه

۱۳۴۶ تا اواخر فروردینماه ۱۳۴۷ هجری شمسی، از همه

خوانندگان معظم التماس دعای مخصوص دارد

و صلی الله علی محمد و آله المعصومین الطاهرین.

شرح حال مشایخ بزرگوار

که در مقدمه از آنان نام برده شده است

شرح حال مختصر مرحوم جناب آقای مهدی مجتهد سلیمانی ملقب به ((درویش وفا علی)) قدس سره

نوشته آقای کاظم مجتهد سلیمانی فرزند معظم له (۱۳۶۳/۹/۲۸)

مرحوم آقای مهدی مجتهد سلیمانی طاب ثراه فرزند یازدهم (پنجمین فرزند ذکور) مرحوم آقای میرزا محمد مجتهد علامه تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء در سنه ۱۲۹۷ قمری در سلیمان آباد از توابع شهسوار^۱ تولد یافت، از طرف مادری بعارف بزرگوار شیخ زاهدگیلانی (با نه واسطه) منسوب میگردد.

در سن پنجسالگی پدر بزرگوار ایشان رحلت فرمود، پس از آموختن خواندن و نوشتن در سن ده یا یازده سالگی چون برادر بزرگوارش مرحوم آقای میرزا علینقی در تهران مشغول تحصیل بود به تهران آمد و در تحت سرپرستی ایشان مشغول تحصیل گردید.

مرحوم آقای میرزا علینقی پس از تکمیل تحصیلات خود در تهران، برای ادامه تحصیلات به نجف اشرف رفتند و پس از نیل بمقام اجتهاد به تنکابن مراجعت کردند و از جمله مجتهدین و مراجع تقلید بودند و در سنه ۱۳۴۲ قمری در تنکابن رحلت نمودند.

آقای مجتهد سلیمانی در تهران توقف نموده بتحصیلات خود ادامه داد و از محضر مرحوم آشتیانی بزرگ و مرحوم آقای حاج شیخ فضل الله نوری و مرحوم آخوند ملا محمد آملی استفاده مینمود و مورد توجه اساتید خود گردید. بطوریکه مرحوم آخوند آملی صبیبه خود را بازواج ایشان درآورد و از هر سه استاد اجازه اجتهاد اخذ نمود و به امراساتید خود به مولد معاودت و بامور شرعیه و تدریس اشتغال ورزید و مورد توجه و علاقه همگان قرارگرفت و به حجة الاسلام مشهور شد.

صبیبه مرحوم آخوند آملی پس از آنکه دختری دنیا آورد فوت نمود و فرزند ایشان هم بعد از دو ماه وفات یافت چون آنمرحومه دارای خانه و لوازم منزل بود شرعاً به آقای مهدی آقا میرسید و این اموال در دست مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی آملی اخوی آنمرحومه بود و از آنها نگهداری میکرد لذا ضمن ملاقاتی که با آقای مجتهد سلیمانی نمود اظهار داشت: یک خانه و تعدادی فرش و لوازم دیگر از مال خواهرم دست من است از آنجائی که سالیان دراز این امانتی ها نگهداری کرده خسته شده ام لذا خواهشمندم بفرستید آنها را تحویل بگیرند تا بیش از این مسئولیت نداشته باشم. با آنکه آقای ((وفا علی)) در آنموقع در دو اطاق اجاره ای زندگی میکرد از قبول آن اموال خودداری و به ایشان تفویض نمود.

بعد از فوت مرحوم صبیبه آخوند آملی آقای مجتهد سلیمانی با سیده علیّه که از سلسله سادات امیرکلانی بود ازدواج نمود، نتیجه این ازدواج سه فرزند ذکور و پنج فرزند اناث بود. از این فرزندان یک نفر پسر بنام فضل الله در حین تحصیل در تاریخ ۲۴ اسفند ماه ۱۳۰۸ شمسی در قم در سن ۱۵ سالگی وفات یافت و یکدختر در سن دو سالگی فوت نمود. فوت این پسر را تلگرافی به خواهر زاده ایشان مرحوم آقای شیخ نورالدین خلعتبری که در شهسوار بود اطلاع دادند. مرحوم شیخ نورالدین کلیه اقوام و دوستان را جمع و به اتفاق به کتابخانه ایشان رفتند پس از بیان مقدمه ای ضمن تسلیت مراتب را به ایشان اطلاع دادند و همه شروع به گریه و زاری نمودند؛ ولی ایشان دستها را بلند کرده فرمودند: ((خدایا امانتی که بمن سپردی صحیح و سالم به پیشگاهت تقدیم داشتم، این قربانی را از من قبول بفرما.)) سپس حاضرین را تسلی دادند.

^۱- نام فعلی این شهرستان تنکابن میباشد.

بزرگترین فرزندش بنام آقای میرزا ضیاءالدین مجتهد سلیمانی که مردی است وارسته و زاهد و مورد توجه و عنایت بزرگان میباشند و کوچکترین فرزند ذکورشان نگارنده این سطور کاظم مجتهد سلیمانی میباشد.

دامادهای آنجناب عبارتند از آقایان ابولحسن مستوفی، عباس طلوعی و سرگرد صالح صابرزاده و حسینعلی شریف. آن بزرگوار تا سنه ۱۳۴۲ قمری در محل خود با نهایت احترام و تجلیل اقامت داشته بر تق و فتق امور شرعی و اصلاح امور عامه و تدریس اشتغال می‌ورزیدند. در این موقع جذبه الهی شامل حال ایشان شد و شوق و ذوق طلب، ایشان را منقلب نمود نتوانست بیش از آن در محل اقامت کند و از تمام جهات ظاهری و حیثیات صوری و مادی دست کشید و عازم تهران گردید. تا آنکه الطاف خداوند بموجب آیه شریفه **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** (سوره عنکبوت آیه ۶۹) شامل حالش گردید سال ۱۳۴۲ قمری برابر ۱۳۰۲ شمسی به هدایت الهی، شرفیاب حضور حضرت شیخ المشایخ آقای حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی ((رحمتعلیشاه))^۱ فرزند مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی (که یکی از علماء طراز اول و مراجع تقلید خود در نجف بود) گردید و جام محبت از دست مبارک ایشان نوشید و از آن ببعد از کلیه امور و مراجعات دست شست و در حالت انزوا و عزلت بریاضات اضطراری و اختیاری همت گماشت و همه روزهای پنجشنبه و جمعه را روزه‌دار بود و شبها را با احیاء میگذراند تا در غره رجب ۱۳۶۵ قمری مطابق ۱۱ خرداد ۱۳۲۵ شمسی فرمان دستگیری و اجازه راهنمایی از طرف قطب الاقطاب حضرت آقای صالح علیشاه قدس الله سره صادر و بلقب ((وفاعلی)) ملقب گردید و از آن تاریخ تا مدت ۲۱ سال براهنمائی و رسیدگی امور فقرا مشغول بود و در تمام اوقات چه در حالت سلامت و چه در مواقع کسالت از رسیدگی بحال فقرا و غیر فقرا غفلت نمی‌نمود و هزاران نفر بطریقه حقّه اثنی عشریه و ولایت علویه بوسیله ایشان هدایت و راهنمایی شدند. محضرمرحوم ((وفاعلی)) محل رفت و آمد فقرا بود. در نزد ایشان فقیر و غنی برابر بودند بهمه با لطف و محبت رفتار مینمودند هرگاه برای یکی از فقرا بیا غیر فقرا مشکلی پیش می‌آمد در رفع آن اقدام مینمودند. بارها ناظر بودم که شبها را بیدار و با خدای خود براز و نیاز می‌پرداخت و انجام کار و رفع مشکلات فقرا را از درگاه بی‌نیاز میخواست و بعد از نماز صبح و طلوع آفتاب به استراحت می‌پرداخت در چند سال آخر عمر مبتلا به ضعف باصره و کمی بنیه و کسالت قلبیه شده بود بطوریکه کمتر قادر به حرکت بود، مع ذلک تمام نامه‌هایی که خدمت ایشان میرسید خوانده و جواب مرقوم میداشت تا در اول ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری مطابق با ۲۹ تیرماه ۱۳۴۵ هنگام ظهر در سن ۸۹ سالگی ندای حق را اجابت فرمود و با نهایت تجلیل و احترام جنازه ایشانرا حمل و در بقعه متبرکه مرحوم آقای سعادتعلیشاه طاب ثراه واقع در حضرت عبدالعظیم صحن امامزاده حمزه بخاک سپرده شد. مجالس ترحیم و تعزیت تا مدتی در تهران و سایر شهرستانها بیاد آن بزرگوار برقرار بود. اکنون سال ۱۳۶۳ شمسی است هنوز رفتار و کردار و محبتش زبانزد فقرا است.

از خصوصیات آن بزرگوار یکی قوه حافظه عجیب ایشان بود و تمام مطالب دوره تحصیلی و قبل از مرحله فقر و همچنین امور بعد از حالت فقرا را حاضرالذهن داشت و غالباً شخصی را که ۲۰ سال قبل یکدفعه دیده بود با وجود تغییراتی که در وضع او حاصل شده بود بمحض دیدن میشناخت و نامش را میدرد.

دیگر آنکه فرمان ایشان بدون طی مراحل ظاهری و اجازت مقدماتی صادر شد و این در ادوار گذشته دیده نشده که هیچیک از بزرگان بدون طی مراحل مقدماتی بصدر فرمان نائل گردند دیگر آنکه فرمانی که برای آن بزرگوار صادر شده از مفصل ترین و مهمترین فرمانهای مشایخ است و اجازه درایت و روایت هر دو به ایشان

۱- شرح حال جناب رحمتعلیشاه در کتاب **نابغه علم و عرفان** آمده است.

اعطا شده است. یعنی هم در امور شرعی و هم در دستورات قلبیه مجاز گردید.

این فرمان بعد از چند سطر مورد ملاحظه و مطالعه خوانندگان ارجمند قرار می‌گیرد.

مرحوم مهدی مجتهد سلیمانی مشهور به ((وفا علی)) بزرگوار مردی بود که در فقه اسلامی مدارج عالی و برجسته‌ای را داشت و از مجتهدین بزرگ بود که طلاب فاضل از حوزه درس او استفاده‌های علمی می‌بردند. فقیهی محقق و زاهدی مدقق، عابدی متقی، و در حسن خلق و سیرت و رفتار ستوده اهل زمانه و در شوق و نیاز و سوز و گداز شمعی سوزان بود. این مستغرق بحر عرفان و غواص دریای ایمان و شیخ راه طریقت و سیاح وادی حقیقت زنده و جاوید است و در شمار مردان حق جار دارد. رحمة الله علیه رحمةً واسعة.

هو ۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحيم و هو الهادي الى النهج القويم والصرات المستقيم.

الحمد لله الذي اكرم عباده باسباغ نعمه وآلائه و نور قلوب العارفين المخلصين بتجليات انوار محبته و معرفته و تجلى على افئدة المحيين المحسنين بارائة صفات جماله و جلاله واصلی و اسلم على عباده المؤمنین بعهدہ میثاقه الداعین الیه باذنه و امره سیما مشکوة نوره و مجلی ظهوره المظهر الاتم و الاسم الاعظم محمد المبعوث على العرب و العجم و على سایر الامم صلی الله علیه و آله و على اوصیائه المنصوصین و اهل بیته المعصومین الذین بهم و موالاتهم اکمل لنادینه اتمم علینا نعمه و رضی لنا الاسلام دینا و على اصحابهم نجوم الهدایة و الحجج على الغوایه، و بعد پوشیده نیست که فضل الهی و کرم نامتناهی برای نجات گرفتاران عالم طبیعت و بیدار کردن خفتگان غفلت و هدایت گم گشتگان تیه ظلالت انبیاء و اولیاء علیهم السلام را فرستاد و دل پاک و روان تابناک بخشید که از باطن و غیب فیض یافته بخلق برسانند و دستگیر آنها گشته از حسیض طبیعت باوج عالم صفا کشانند، تا در ظهور نور محمدی که خورشید رسالت بوسط السماء حقیقت رسید نبوت باو ختم گردید و باب ولایت مفتوح و اوصیاء دوازده گانه علیهم السلام بموجب نص هر سابق بر لاحق مظاهر تامه الهی و هادیان خلق بودند، و پس از غیبت مظهر ولایت کلیه مطلقه سلام الله علیه که صورتاً دسترسی بظاهر بشریت آنحضرت نبود باب ولایت جزئیة مفتوح و مأذونین درایت و روایت که رشته اجازه هر یک مضبوط بوده در میان خلق بانجام وظیفه هدایت مشغول بودند، و مصداق لكل قوم هادگردیدند، و در این جزء زمان که عنایت الهی شامل حال این ذره بیمقدار محمدحسن صالح علیشاه غفر ذنوبه گردیده و امر ارشاد و هدایت از سلسله جلیله عرفا قدس الله اسرارهم یدا بید و نفسا بنفس بفقیه اتصال یافته و خدمت فقراء باین بیچاره محول گشته باید حتی المقدور طالبانرا بشاهراه طریقت هدایت نموده و سالکانرا رفیق صحبت بوده بمدراج تحقیق کشانم و تا بشود در تسهیل امر بکوشم، و اگر فقیر لایقی بیابم با خود مساعد در خدمت نمایم، لذا در این تاریخ برادر مکرم آقای مهدی آقاسلیمانی تنکابنی حفظه الله من الشرور و المعاصی را که مدتها تحصیل علوم دینیة نموده برای وصول بمطلب آنرا کافی ندیده و آتش طلب از آن مشتعل ترگشته و شوق حق جوئی قوی تر شده بجستجوی حقیقت رو بوجه فقر آورده و بشرف توبه و انابه و تلقین ذکر و فکر در سلسله علیه نعمة اللهیه سلطانعلیشاهیة مشرف گشته و مدتها تحت توجه و تربیت قرار یافته و بعبادات قلبیه و قلبیه و اذکار لسانیة و جنانیة مشغول بوده و ریاضات اختیاری و اضطراری کشیده نفس را سرکوبی داده و در راه بینا و بظلمات دانا گشته مأذون و مأمور نمودم که بموجب دستورات داده شده هر جا جوینده راه بیابند به تعلیم اوراد و اذکار لسانی مستعد سازند و طالب صادقی که یافتند بقبول ایمان و تلقین توبه و انابه و ذکر و فکر بمراتبه برحسب استعداد مشرف سازند و لیالی جمعه و دوشنبه هر جا باشند فقرا را مجتمع و اقامه جماعت را مجری دارند، و در سایر امور دینیة مرجعیة داشته اقدام نمایند، امیدوارم رجوع این خدمت بر بندگی و عجز و انکسار افزوده لان یهدی الله بک واحدا خیراً من الدنيا و الاخرة را منظور و

خدمت را بزرگ بندگی دانسته در دستگیری و هدایت طالبان و تربیت مریدان و دستور و نصیحت پیروان جهد بلیغ مبذول و پیوسته بمراتب آداب شریعت و طریقت و جمع ظاهر و باطن موظف دارند و در ازدیاد لوازم محبت واتحاد بکوشند و پیش قدمان خود را در دعوت آقای حاج شیخ عمادالدین سبزواری هدایتعلی و آقای آقا شیخ محمد امام جمعه اصطهباناتی فیضعلی و آقا شیخ اسدالله گلپایگانی ناصر علی را در اجتماع احترام داشته و بر خود مقدم دارند، و چون سیره مستمره اهل حق بر این بوده که هر یک مأذون در دستگیری شده بلقبی مفتخرگشته ایشانرا بلقب وفاعلی ملقب نمودم طیب الله وفقه لما یحب و یرضی، البته طالبان و تائبان دست ایشانرا دست فقیر دانسته بر دست ایشان توبه و بیعت نمایند و از جهت نمایندگی و اتصال رشته ارتباط و اتصال ائمه هدی و خاتم انبیاء دانند فقراء گذشته گه هنوز تجدید ننموده‌اند بر دست ایشان تجدید نمایند و مؤمنین و فقراء در امور ظاهر و باطن مراجعه نموده و اقتداء نمایند و نصیحت و دستور ایشان را فوز بزرگ دانسته اطاعت نموده بفیض اعظم نائل آیند و از صحبت ایشان بهره‌مند گردند، والسلام علی من اتبع الهدی، تحریراً بتاریخ غره رجب المرجب هزار و سیصد و شصت و پنج، یازدهم خرداد هزار و سیصد و بیست و پنج. انا الاقل محمد حسن. مهر مبارک حسن بن علی.

شرح حال مختصر جناب آقای حاج محمد خان راستین ((درویش رونقعلی))

تلخیص از شرح حال ایشان از کتاب شرح حال اقطاب کبار و مشایخ بزرگوار تألیف فقیر با محبت آقای محمدحسن پژوهان که هنوز به چاپ نرسیده است.

جناب آقای حاج محمد خان راستین فرزند حاج میرزا محمدعلی خان مجتهد عراقی در خانواده مرفه که از نور ایمان و خداشناسی و روحانیت تجلی گرفته بسال ۱۳۱۸ هجری قمری در راه بازگشت از سفر عتبات عالیات در چمنزاری بین شیراز و اصفهان تولد یافت. در اراک بیشتر معمرین و مجتهدین دولترای میزای عراقی را که مجمع علماء و فضلا و ارباب فضل و دانش بوده است به یاد دارند.

اراک روزگاری مرکز حوزه علمیه و جمعی از علماء اعلام و مراجع تقلید در آنحوزه بتحصیل و تدریس اشتغال داشته و از محضر میرزای عراقی استفاده و استفاضه مینمودند. جناب آقای حاج محمدخان راستین از محضر پدر و علمای دیگر چون میرزا حسن قطب معروف به میرزا یکی از مدرسین حوزه علمیه اراک که مورد توجه و علاقه میرزای عراقی بود به کسب دانش و صرف و نحو عربی پرداخت این مجتهدزاده بزرگوار سری پر شور و دلی آکنده از عشق و گرایش بعالم عرفان و تصوف داشت و از قیل و قال مدرسه گریزان بود تا لطف الهی او رارهنمون گردید و دست توسل بدامان شیخ طریقت جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری ((رحمتعلیشاه)) زد و بعالم تصوف قدم نهاد.

در این مورد جناب آقای راستین فرمودند: از شش سالگی بما نماز آموخته بودند. نماز میخوانم ولی توجهی بآن نداشتم، از روزیکه جناب آقای رحمتعلیشاه را ملاقات نمودم (ایشان به ملاقات پدرم آمده بودند) نمازم شور و حال دیگری بخود گرفت.

در قنوت بی اختیار میگریستم؛ گم کرده ای داشتم که خود نمیدانستم، رفته رفته آتش عشق و اشتیاق و محبت و شوق عبادت در وجودم افزونی گرفت. سالی چند بدین منوال شد پدرم به تهران مسافرت فرمود و من در معیت ایشان بودم.

در تهران خدمت جناب آقای حائری ((رحمتعلیشاه)) بشرف فقر مفتخر گردیدم، در این موقع بیش از ۱۸ سال نداشتم و این سعادت و اقبال در زمان خلافت قطب العارفین حضرت ((نورعلیشاه ثانی)) طاب ثراه نصیب من گردید.

در این حال دگرگونی بیشتری یافتم، گاه در حال استغراق از خود بیگانه میشدم و در حال درماندگی به بیچارگی و ناتوانی باطنی خود میگریستم و در خلوت دل، براز و نیاز می پرداختم. جناب آقای راستین نیز مانند سایر بزرگان و عرفا از نیش معاندین و مخالفین در امان نبود ولی راستی و درستی و تقوی و پرهیزکاری و نفوذ محلی ایشان مانع آن میگردد که مخالفین مقیم اراک به آن بزرگوار پردازند، با این همه چون اطاعت مقامات دولتی را نمی نمود گاهگاه مزاحم حالش میشدند. او ادهم وار از ثروت دنیا گذشت و پشت پا به آمال و آرزوها نفسانی زد و بمجاهده و ترکیه نفس پرداخت. در ۲۵ ذیحجه سال ۱۳۴۸ هجری قمری از طرف پیر روشن ضمیر جناب آقای صالحعلیشاه طاب ثراه اجازه اقامه نماز جماعت یافتند و در نیمه شعبان سال ۱۳۷۴ هجری قمری اجازه دستگیری و ارشاد یافته بلقب طریقتی ((درویش رونقعلی)) مفتخر گردیدند.

حضور جناب رونقعلی در مجالس فقری گرمی و شور حالی خاص می بخشید که پرتوی از جذبه شوق و حالات درونی آن بزرگوار است.

حضور ایشان مشتاقان را غنیمتی است و عاشقان را نعمتی، حالاتش همچون حضرت مشتاق پر از سوز و گداز

است و اوقاتش سراسر همه راز و نیاز، در جوانی بقصد دیدار دوست با وجود مخالفت حتی نزدیکان خود پای پیاده از مشهد عازم بیدخت گردیده و بتمام تجملات و تعینات مادی و صوری پشت پا زده است، قلندران و ارادتمندان کویش سالکانی هستند که دنیائی را به پیشیزی شمارند و در راه اطاعت و عبادت حق سر از پا نشناسند.

پس از ارتحال حضرت آقای صالحعلیشاه اعلی الله مقامه حضور مبارک سلطان‌العارفین حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) ارواحنا فدا تجدید عهد نموده و همچنان بارشاد عبّاد و طالبین مأمور گردیدند.

جناب حاج آقای راستین همیشه راضی به رضای خدا بوده و بعد از اینکه همسرگرمی خود را از دست دادند بعلت ارادتی که بخاندان عصمت و طهارت دارند برای اشاعه دین مبین حضرت ختمی مرتبت قسمتی از منزل مسکونی خود را بضمیمه منزلی که متعلق به همسر درگذشته ایشان بوده به حسینیه تبدیل نموده‌اند که با تشکیل مجالس سوگواری خامس آل عبا و ائمه هدی موجب شادی روح آن ((عصمت)) پاک و گذشتگان گردد. جناب راستین آتش محبتی است که در زیر خاکستر تسلیم و رضا خالی از انانیت و با قدی استوار در فقر و فنا بخدمت و راهنمایی بطور مستمر مشغول می‌باشند.

فرمان جناب آقای حاج محمد خان راستین (رونقعلی)

هو ۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحيم نعم المولى و نعم النصير

نحمدک اللهم علی ما هدیتنا الی الصراط المستقیم و عرفتنا المنهج القویم و اوضحت لنا سبل الهدایة و اکملت لنا الدین و اتممت علینا النعمة. صل اللهم علی نبی الرحمة و سراج الامة محمد عبدک رسولک و خیرتک من خلقک و علی آله النجباء و اوصیائه الاتقیاء ربنا اتمم لنا بمعرفتهم نورنا و اکشف بولایتهم الضر عنا و ایدنا و انصرنا بحقهم علی اعدی عدونا و احفظنا من شرور انفسنا. و بعد کمترین بندگان و خادم درویشان محمدحسن بیچاره مفتخر در طریقت بلقب صالحعلیشاه غفرالله ذنوبه و وفقه لمرضاته و جعل مستقبله خیراً من ماضیه که در این زمان بر مسند ارشاد متمکن و اسرار طریقت و اجازه تعلیم اذکار و اوراد مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام و مشایخ کبار یداً بید به فقیر رسیده، باید باندازه وسع خود و اقتضاء موقعیت بطالبان راه برسانم و وسیله وصول را تسهیل نمایم، لذا در این زمان برادر مکرم جناب مستطاب آقای حاج محمد خان راستین عراقی فرزند مرحوم مبرور حاج میرزا محمد علیخان مجتهد را که در مدت‌ها در طریق سلوک الی الله بوده و در فقر قدم زده و بخدمت مشایخ و فقراء مفتخر بوده و تربیت شده و بصیرت یافته و مدتی است در اقامت جماعت فقرا و روشن کردن چراغ و تعلیم اوراد و اذکار لسانی مجاز بوده از این تاریخ مجاز نمودم که هر جا طالب صادقی بیابد دستگیری نماید و تلقین ذکر و فکر قلبی و تعلیم اذکار و اوراد و آداب طریقت که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام بوسیله مشایخ عظام صدرراً بصدر رسیده بدستور شفاهی که داده شد بنماید و فقراء را مجتمع و گرم داشته عمل به احکام شریعت مطهره و آداب طریقت علیه مؤدب دارد و باتحاد و محبت و ذکر دوام و فکر مدام دستور دلالت فرماید، و در طریقت بلقب درویش رونقعلی ایشان را مفتخر نمودم امیدوارم بیش از پیش در اصلاح نفس خویش بکوشند و این خدمت را از اعظم عبادات دانند و مایه قرب بشمارند و پیش قدمان در امر اجازه را موقع اجتماع بر خود مقدم دارند، فقراء و جبهه امر را محترم شمرده پیروی و اطاعت نمایند.

واسئل الله التوفیق لی و لهم تحریراً بتاريخ پانزدهم شعبان المعظم مولود مولانا القائم عجل الله فرجه سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار قمری هجری وانا الاقل محمد حسن. مهر مبارک حسن بن علی.

شرح حال مختصر جناب آقای شیخ عبدالله صوفی املشی گیلانی ملقب به
درویش عزتعلی
(نوشته آقای ابراهیم صوفی املشی گیلانی فرزند معظم له)

جناب آقای شیخ عبدالله صوفی املشی گیلانی فرزند ارشد مرحوم آقای شیخ محمد نجفی صوفی می باشد آقای شیخ محمد نجفی صوفی خود از علمای طراز اول بودند، ایشان از شاگردان مبرز مرحوم آخوند خراسانی بودند که تحصیلات خود را در نجف اشرف تکمیل و شهری بسزا یافتند حتی انتظار همه این بود که ایشان مرجع تقلید بشوند ولی همدوره ایشان آیت العظمی مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شدند.

آقای شیخ محمد نجفی پس از مدتی از اقامت جماعت نیزکناره گیری نموده و مشغول ریاضت شدند و در نتیجه مورد عنایت حق واقع شده راه حقیقت را یافته و راهنمای حقیقی را شناخته و در نجف اشرف خدمت مرحوم حضرت صالحعلیشاه قدس الله سره مشرف به فقر شدند ولی بعلمت موقعیت زمانی از این موضوع با کسی صحبت نمودند.

پس از عزیمت به ایران مورد استقبال قاطبه مردم و رجال و بزرگان درجه اول مملکت قرار گرفتند، مدتی در تهران و شیراز و تبریز بدعوت علمای آن زمان توقف نمودند بعد به رشت عزیمت و پس از مدتی اواخر عمر را به موطن اصلی خود املش رفته و در همان محل رحلت و ومدفون گردیدند. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

آقای شیخ عبدالله املشی گیلانی پس از انجام تحصیلات کلاسیک بعلمت عشق و ارادت فراوانی که از ابتداء به مولای متقیان(ع) داشتند و جویای حقیقت علویّه بودند بمحض برخورد با درویش قلندری وی را بمنزل دعوت میکردند تا اینکه روزی به درویشی موصوم به غواص که با مریدانی به املش آمده بود مصادف شده و وی را به منزل دعوت میکنند و غواص دستور ریاضتی به ایشان میدهد، پس از چندی آقای شیخ عبدالله کمی روشن شده میبیند که غواص اژدهائی را به نیزه مهار کرده و در جلو نگه داشته است که اعتراض کرده میفرماید: ((آقای غواص این اژدها چیست و چرا نمیکشی)) نامبرده پاسخ میدهد: حال میبینم روشن شده‌ای؛ این اژدها نفس سرکش من است که هر لحظه ممکن است مرا دریابد، چون بدون استادکار کرده‌ام.

آقای شیخ عبدالله جریان را با پدر بزرگوارشان در میان گذاشته و کسب تکلیف میکند. پدر جواب میدهد که حال من بتو دستور میدهم که مشغول ریاضت شوی.

پس از یک اربعین در نماز مغرب شخصی را مشاهده مینماید که دست یکنفر کاکای حبشی را گرفته و میفرماید: بگیر آنچه میخواهی .

آقای شیخ عبدالله پس از خاتمه نماز بفکر فرو میرود. بخاطرش میرسد که باید نتیجه علم جفر باشد قلم و کاغذ برداشته شروع به امتحان میکند نتیجه مطلوب بدست می‌آید. با پدر مذاکره میکند، پدرایشان میفرماید: حال موفق شدی بهمین نحو سؤال کن که راهنمای حقیقی در عالم کیست؟

آقای شیخ عبدالله نام راهنمای حقیقی را می‌یابد، از پدر جویا میشود که این شخص کجاست، ایشان میفرماید در اطراف مشهد و گناباد.

در این موقع شیخ عبدالله در می‌یابد که پدرش درویش است، باتفاق دو نفر دیگر بنامهای آقایان مجتبی اسلمی و شیخ محمدتقی کومله پیاده عازم مشهد میشوند.

در بین راه مشهد- گناباد آقای شیخ محمد تقی سخت مریض شده و در یک آبادی میماند ولی آنها به بیدخت

گناباد رفته و بدست مبارک حضرت آقای صالحعلیشاه مشرف بفقیر میشوند.

پس از مراجعت بین راه خرجی آنها تمام و سخت در فشار قرار میگیرند، در اینموقع حالاتی از آقای شیخ عبدالله بروز میکنند که مشاهده آن مردم را فریفته شده تقاضای توقف آنها را در آن آبادی میکنند ولی ایشان توقف را فقط برای چند روز قبول میفرمایند ولی مردم با هدایای فراوانی که نثار ایشان کرده بودند همراه قاطری که آن را هم برای حمل بار تقدیم کرده بودند ایشان را تا مسافتی بدرقه میکنند.

آقای شیخ عبدالله پس از مراجعت به گیلان بدستور پدر با خانواده صوفی وصلت میکنند بعداً نیز بدستور پدر برای ادامه تحصیل به قم عزیمت میفرمایند تا پس از چند سال موفق بدریافت گواهینامه اجتهاد از طرف مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم میشوند و به گیلان مراجعت میفرمایند.

آقای شیخ عبدالله امامت هیچ مسجدی را قبول نفرموده و بکشاورزی و خدمت بمردم و رفع مشکلات اهالی آن سامان مشغول هستند که بهمین علت موردعلاقه شدید اهالی گیلان گردیده و محبوبیت عامه یافته‌اند.

معظم له در علوم مختلفه بدرجه استادی رسیده مخصوصاً در شناسائی اثرات معجزآسای گیاههای مختلف و مداوای امراض صعب العلاج از طریق طب سنتی بصیرت و تبحر خاصی دارند و از اینرو خدمت شایسته‌ای به ارادتمندان و مراجعین فراوان خود می‌فرمایند که موجب خشنودی خلق و رضایت خالق می‌باشد.

آقای شیخ عبدالله در املش با مخالفت شدید خوانین صوفی و عده‌ای از وعاظ که از طرف خانهای املشی دعوت میشدند مواجه بودند با اینحال ایشان در گرفتاریهای آنها همیشه کمک فرموده و دعا میفرمودند که خدا آنها را هدایت کند و از فریب شیطان نجات دهد و خود کما فی السابق به رفع گرفتاریها و حل دعاوی مردم مشغول بودند چه اهالی حتی مخالفین بصحت نظر و عدالت ایشان اعتماد و اعتقاد داشتند.

در عید فطر سال ۱۳۶۹ هجری قمری از طرف بندگان حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سره العزیز طبق نامه کتبی مجاز به نماز جماعت و تجدید عهد فقرائی که تجدید نکرده بودند و تلقین ذکر به طالبینی که دسترسی به مشایخ مجاز نداشتند شدند.

در تاریخ بیست و چهارم ذی الحجة الحرام سال ۱۳۷۴ هجری قمری (یوم المباهله) مجاز بدستگیری و ملقب ((بدرویش عزتعلی)) گردیدند. پس از رحلت حضرت آقای صالحعلیشاه طاب ثراه از طرف قطب العارفین جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضا علیشاه)) تجدید فرمان ایشان صادر گردید. که بحمدالله تا کنون مشغول خدمت و راهنمایی و هدایت طالبین الی الله می‌باشند.

فرمان جناب آقای شیخ عبدالله صوفی املشی عزتعلی

صادره توسط جناب صالحعلیشاه (قدس سره)

هو ۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً ثم حمداً علی ما هداانا الی الصراط المستقیم و اوضح لنا الطریق القویم و شکراً لله علی ما اخرجنا من ذل ظلمات الضلال و وصل لنا القول و عرفنا مناهج معارج الکمال و اصلوة والسلام علی ظل الله الممدود و نتیجة عالم الوجود محمد المحمود و علی آله و اوصیائه و اصحابه التابعین لشریعتہ و الطالین لمرضاته.

و بعد بر سالکان آگاه و طالبان راه مکشوف باد که جناب مستطاب برادر مکرم جناب آقای شیخ عبدالله صوفی املشی وفقه الله لمرضاته و زاده علما و عملا و بصیرة فی امر دنیا و آخرته مدت زمانی است که در طریق فقر الی

اللّه سلوک نموده و بامر فقیر بعبادات شرعیه و اذکار و اوراد قلبیه و قالبیه و تزکیه نفس و تصفیه قلب کوشیده و با صدق و صفا راه فقر و فنا پیموده و بر طریق نجات و مهالک طریق آگاهی یافته و از مدتی قبل قبول تجدید عهد فقراء سابق و اقامه نماز جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی داشته در این تاریخ که لیاقت مقام ارشاد و هدایت یافته این فقیر الی الله محمد حسن بیچاره ملقب بصالح علیشاه غفره الله که در این زمان متکفل تربیت سالکان و تربیت طالبان در سلسله علیه نعمه اللهیه میباشم و باید برای تسهیل وصول کسی را که لایق بینم مأمور دستگیری و تلقین ذکر و فکر قلبی و تعلیم اوراد و اذکار موظفه و ادعیه مأثوره که یدأبید و صدراً بصدر اجازة آن از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بفقیر رسیده بدستور شفاهی بنمایند و فقراء را باعمال شریعت نبویه و طریقت مرتضویه تربیت و بشفقت و محبت و خدمت مؤدب دارند .

و شبهای جمعه و سایر لیالی متبرکه چراغ فقر روشن کرده فقرا را مجتمع و بذکر و فکر و دعا و عبادت مشغول دارند و ایشان را در طریقت بلقب درویش عزتعلی ملقب گردانیدم و از خداوند توفیق خدمت خواهانم و امیدوارم بر حال نیازمندی و شوق ایشان افزوده و این خدمت را بزرگتر عبادت دانسته حال توبه و ذکر و فکرشان در اشتدادگردد و با عموم به شفقت و با اخوان بخدمت و گذشت و دعا رفتار نمایند. فقرا نیز وجهه امر را منظور و وجود ایشان را مغتنم دانسته اطاعت نموده و استفاده نمایند مأذونین ایشان را نصیر و معاضد درامر بدانند و ایشان در موقع اجتماع پیش قدمان در امر اجازة را بر خود مقدم داشته از ایشان استضاءه نمایند والسلام علی من اتبع الهدی، تحریراً بتاریخ یوم المباهله بیست و چهارم ذی الحجة الحرام هزار و سیصد و هفتاد و چهار هجری قمری. انا الاقل محمد حسن. مهر مبارک حسن بن علی.

شرح حال مختصر مرحوم جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی (درویش ثابتعلی) قدس الله سره العزیز

((با استفاده از آنچه که خود ایشان در کتاب باب

ولایت مرقوم داشته‌اند و آنچه که در مقدمه نابغه

علم و عرفان آمده است.))

آقای حاج سید هبة الله جذبی اصفهانی خلف مرحوم میرزا محمد هاشم از سادات خاتون آباد ساکن محلّه پا قلعه اصفهان است، پدر ایشان از شاگردان برگزیده مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی و دارای اجازه اجتهاد بوده ولی پس از مراجعت از نجف اشرف و دوسفر متوالی تشرف به بیت الله الحرام تصدی امور شرعیّه را قبول نمود گوشه‌گیری و انزوا اختیار نمود و غالب اوقات خود را به مطالعه کتب عرفا و اخبار ائمه هدی صلوات الله علیهم و عبادت میگذرانیده و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در سن هشتاد و دوسالگی وفات یافته و در تخت فولاد اصفهان در تکیه خاتون آبادی جنب بقعه میرمحمد اسمعیل (متوفی بسال ۱۱۱۶ هجری قمری) جدّ خود مدفون گردید.

نسب جناب آقای جذبی با بیست و نه واسطه بحضرت سجّاد صلوات الله علیه میرسد، اجداد ایشان همه از سادات جلیل القدر و بزرگوار و علماء و مدرسین بوده‌اند، در زمان صفویّه و بعداً امامت مسجد شاه و تدریس مدرسه چهار باغ را دارا بوده و توجه عامّه به آنان معطوف و امور شرعیّه به آنان محوّل بوده است.

آقای سید هبة الله جذبی در تاریخ چهاردهم شعبان ۱۳۱۴ هجری قمری مطابق با بیست و هشتم دیماه ۱۲۷۴ هجری شمسی در اصفهان متولّد شدند، پس از تحصیلات ابتدائی و استفاده از محضر مدرسین واساتید از جمله مرحوم آقای شیخ اسدالله قمشه‌ای و آقای شیخ علی یزدی و آقای حاج علی اکبر نعمه‌اللّهی و آقای میرزا محمدعلی سجّادیان، علوم ادبی و فقه و اصول را فراگرفتند و ضمناً خدمت مرحوم آقای میرزا ابوالحسن عمّ بزرگوار خود که یگانه مدرس هیئت و ریاضی قدیم بود فارسی و هیئت و سی فصل و خلاصه الحساب را تحصیل نموده بعداً نزد مرحوم سرتیپ سید علی نقی خان اوحدی که از شاگردان ممتاز مرحوم نجم الدوله بود رشته‌های ریاضی از قبیل حساب، جبر و هندسه را تحصیل کردند و بواسطه تمایل به عرفان نزد مرحوم آقای سید عباس خلف مرحوم آقای میرمحمد هادی که بزرگان سلسله خاتون آبادی و از مأذونین مرحوم آقای حاج علی آقای ذوالریاستین شیرازی بوده‌اند رفته و بدیشان اظهار ارادت مینمودند و از ایشان اورادی گرفته ولی مشرف به فقر نگردید و بعد مدتها در ریاضت و جستجو و در صدد رسیدن بمقصود به مسافرت پرداخت و چندی هم عبادت و بیداری شبها و ره اشتغال داشت و در جستجوی خضر وقت بودند.

بعداً برای ادامه تحصیلات به تهران رفته و در مدرسه علوم سیاسی به تحصیل اشتغال و در مدرسه آصفیه نزدیک مسجد جامع اقامت گزیدند و در آنجا با مرحوم میرزا امان الله و مرحوم میرزا صدرا شیرازی که از فقرا و پیروان جناب حاج ملا علی ((نورعلیشاه)) طاب ثراه بودند ارتباط و آشنائی پیدا کردند.

اتفاقاً در همان اوان جناب آقای ((نورعلیشاه ثانی)) به تهران تشریف آورده و روزی باتفاق همان دو نفر به زیارت معظّم له میروند و در همان دیدار اول طوری شیفته و فریفته و مجذوب میگردند که در همان جلسه اول دست از دامن ایشان برنداشته و با انقلاب حال و نیازمندی اظهار طلب می نمایند.

روز بعد که هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۳۶ هجری قمری مصادف با میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم (ص)

بود بشرف فقر مشرف میگردند و با نهایت صدق و علاقه و محبت شروع به سلوک در طریق فقر می‌نمایند، و بعد از رحلت حضرت آقای ((نورعلیشاه)) خدمت جناب آقای حاج شیخ محمد حسن ((صالحعلیشاه)) طب ثراه خلیفه و جانشین منصوص آقای نورعلیشاه تجدید عهد میکنند و روز بروز بر محبت و علاقه فقری و بستگی ایمانی ایشان افزوده می‌گردد.

آقای جذبی در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی وارد خدمت وزارت فرهنگ گردید و بشغل دبیری در رشته ریاضی و ادبی اشتغال ورزیدند و بقدری در کار خود ابراز علاقه و جدیت می‌نمودند که مکرر از طرف وزارت فرهنگ تقدیرنامه صادر و به نشان درجه ۲ مفتخر گردیدند. در طول خدمت در وزارت فرهنگ در میان همکاران و محصلین و عامه مردم بصحت عمل و دیانت و تقوی و شرافت نفس و فضل و کمال معروف و زبانزد همه بودند و عموم برادران و فقرا با نهایت ارادت و احترام به ایشان اظهار علاقمندی و کوچکی مینمودند.

در تمام مدتی که مشغول تدریس بودند در خرداد ماه که مدارس تعطیل میشد به بیدخت گناباد برای زیارت جناب آقای ((صالحعلیشاه)) عزیمت و از محضر پیر بزرگوار خود درک فیض مینمودند در اینمدت در بیدخت علاوه بر زیارت باستنساخ تألیفات و یادداشتهای مسافرت‌های جناب آقای سلطانحسین تابنده و سایر کتب اشتغال داشتند. تفسیر بیان السّعادة را برای مهیا شدن چاپ از اول تا آخر استنساخ نمودند همچنین کتاب حدائق السیاحه تألیف مرحوم زین العابدین شیروانی ((مستعلیشاه)) را که منحصر بفرد و در کتابخانه مبارکه سلطانی بیدخت بود استنساخ و برای چاپ آماده نمودند و نیز مکاتیب جناب آقای ((صالحعلیشاه)) و همچنین مقالات متعدده‌ای که در مورد تصوف از طرف سایر نویسندگان تهیه شده بود استنساخ مینمودند.

پس از بازنشسته شدن در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی بطور دائم در بیدخت معتکف و یا در ملازمت جناب آقای تابنده در مسافرت بودند بطوریکه در غالب مسافرتها که جناب آقای تابنده در خارج و داخل میفرمودند آقای جذبی افتخار ملازمت و خدمتگزاری معظم له را داشتند.

در تاریخ بیستم محرم الحرام سال ۱۳۷۶ هجری قمری از طرف جناب آقای ((صالحعلیشاه)) مجاز در امامت جماعت فقرا گردیده و در تاریخ عرفه سال ۱۳۸۳ هجری قمری مأذون بدستگیری و ارشاد طالبین و بلقب فقری ((درویش ثابتعلی)) مفتخر گردیدند.

پس از رحلت مرحوم آقای ((صالحعلیشاه)) طب ثراه همان اجازه را جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) ادام الله ظلّه العالی خلیفه و جانشین منصوص آنحضرت تنفیذ فرمودند.

اشتغال دیگر جناب آقای جذبی توقف، نظارت و مراقبت در ساختمان اولیه بیمارستان صالحیه بیدخت که زمین آنرا جناب آقای صالحعلیشاه اهدا فرموده بودند و ساختمان آن طبق نقشه وزارت بهداری شروع شد و هزینه‌های مربوطه از طرف آنحضرت و سایر علاقمندان پرداخت گردید، پس از اتمام به وزارت بهداری واگذار شد و تکمیل و تجهیز آنرا وزارت بهداری عهده‌دار گردید.

پس از صدور فرمان از طرف حضرت آقای صالحعلیشاه به ایشان دستور داده شد به تهران عزیمت و در آنجا اقامت نمایند و تا زمان رحلت مرحوم آقای مهدی آقا مجتهد سلیمانی (وفاعلی) از فیوظات محضر ایشان مستفیض و بانجام اوامر ایشان اشتغال داشتند.

پس از رحلت جناب آقای ((وفاعلی)) امور فقراء تهران به ایشان محول گردید. معظم له در تمام اوقات به پذیرائی و رسیدگی و رفع مشکلات مذهبی و طریقتی آنان اشتغال داشتند در ضمن به تجدید چاپ کتب عرفانی همّت عالی مبذول فرمودند.

رساله شریفه باب ولایت و راه هدایت از تألیفات جناب آقای سیده‌به‌الله جذبی میباشد که در ۱۶ دیماه سال

۱۳۵۱ هجری شمسی شروع و در چهاردهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۲ انجام پذیرفت و در سال ۱۳۵۶ مجدداً تجدید چاپ گردیده است.

تقوی و پرهیزکاری، بلندی همت و قدرت خلاقه این شیخ بزرگوار بخصوص حسن خلق و محبت بیش از اندازه که با فقرا و کلیه مراجعین مبذول میفرمودند خارق العاده و بیسابقه بود و زیبایی و حسن خلق رسول اکرم (ص) را بخاطرهای میآورد. محال بود کسی به ایشان رجوع بکند و از فیوضات قدسی و نورانیت باطنی معظم له کسب فیض ننماید بلکه با قلبی امیدوار و خاطری آسوده مشکلات او را رفع و طرق ارائه شده خدائی که از طرف شیخ بزرگوار باو تعلیم داده میشد در پیشرفت امور معنوی و صوری و رفع نگرانیها و گرفتاریهای او بسیار مؤثر و مفید بود در چند سال اخیر دچار کسالت مزاج مخصوصاً ضعف بینائی و شنوائی شده بودند مع ذلک از پذیرائی و رسیدگی بامور فقرا لحظه‌ای دریغ و کوتاهی نفرمودند.

زندگی ایشان روش عملی برای عاشقان راه خدا بود شریعت محمدی و طریقت علوی در خلال و رفتار ایشان هویدا و بارها تأکید میفرمودند که ((تمام راه رفتگان، طالبین و واصلین بحق همه و همه مثل ما انسان بودند، با کمی همت و گذشت و فداکاری میتوان به کمالات معنوی رسید و بفیوضات الهی دست یافت))

رحلت این شیخ بزرگوار در عصر روز جمعه دوم فروردین (فروردین ماه سال ۱۳۶۴ هجری شمسی) اتفاق افتاد. تشییع جنازه معظم له از بیمارستان تا بقعه متبرکه مرحوم حضرت ((نورعلیشاه)) واقع در حضرت عبدالعظیم بطور با شکوه و بیسابقه‌ای از طرف جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) ادام الله ظلّه العالی و سایر فقرا و دوستان ایشان برگزار و پس از نماز و تجلیل از طرف پیر بزرگوار بدستور ایشان در بقعه متبرکه مذکور مدفون گردیدند رحمة الله علیه رحمة واسعة.

بعنوان تیمن و تبرک یکی از مناجاتهای جناب حاج آقا جذبی (ثابتعلی) را که بدرگاه قاضی الحاجات سروده‌اند در زیر درج مینماید:

الهی زار و رنجورم	ضعیف و عاجز و کورم
بامید تو مسرورم	عطا کن از کرم نورم
خدایا روسیاهم من	گرفتار گناهم من
بدرگاهت پناهم من	مکن از درگهت دورم
اسیر نفس و شیطانم	زکار خود پشیمانم
بدرگاه تو نالانم	مکن نومید و مهجورم
بانعام تو پرورده	بفضل تو بدم زنده
زخود نومید و شرمنده	بود عفو تو منظورم
میان مردمان خوارم	بنادانی بود کارم
گناهست کار و کردارم	بارزش کمتر از مورم
شده عمرم بنادانی	سراسر جمله حیرانی
ندارم بوی انسانی	زجمله خلق منفورم
هوای سوی تو در دل	که گردد کوی تو منزل
ولی راهیست بس مشکل	پر از غولان و بی‌زورم
مگر نوری زتابنده	بود همراه این بنده
نماید مرده را زنده	برون آید از این گورم

که باشد صالح دوران
 قرین رحمت و احسان
 بدامانش بود دستم
 بعشقتش از خودی رستم
 حبیبیا کور و محتاجم
 زطوف خانهات حاجم
 مکن مأیوسم ای سلطان
 نمایم جان خود قربان
 مرا در دست بی‌درمان
 بیداراش شوم خندان
 رضایت آرزومندم
 به زنجیر تو دربندم
 رهم را سهل و آسان کم
 وصالت را نمایان کن
 شفیعم هست تابنده
 که گیرد دست این بنده
 چو سر از خاک بردارم
 که باشی شافع و یارم
 بصید تیر مژگانم
 اسیر خال و دندانم
 کمند زلف او جایم
 چسان این بند بگشایم
 بروح صالح دوران
 به سلطان شه ایقان
 رضا شد سید و مولا
 نجات هرسر و بالا
 بقایش را دعا گویم
 ره فرمان او پویم
 ندارم غیر او یاری
 که باشد او مدد کاری

نگه دارنده ایمان
 ثنا گویش من عورم
 زجام او همی مستم
 بیفزا این شر و شورم
 غبار راه تو تاجم
 زخاک درگهت دورم
 بدرگاهت شوم دربان
 که آئی بر سر گورم
 طیبیش هست آن سلطان
 اگر آید بیدارم
 زغیرت چشم بریندم
 زیاده زین میازارم
 فراق را به پایان کن
 به هجرانت گرفتارم
 به لطف او پناهنده
 بروز حشر محشورم
 بجستجوی تو بود کارم
 که نارم را کنی نورم
 گرفتار دو چشمانم
 همی سرمست و مخمورم
 غل و زنجیر برپایم
 که عاجز تر زهر مورم
 بنور هادی ایمان
 سعادت ده که مستورم
 بر او نبود کسی والا
 مراد اوست منظورم
 عطایش را ثنا جویم
 که امرش هست مأمورم
 ندارم غیر او کاری
 باین دنیا و در گورم

فرمان جناب آقای سید هبة الله جذبی اصفهانی (ثابتعلی) رحمة الله

علیه صادره از طرف جناب آقای صالحعلیشاه قدس سره

هو ۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة والسلام على رسول الله محمد بن عبدالله (ص) و على اوصيائه الاثني عشر الهادين للبشر اولياء الله، و بعد این کمترین درویشان و خادم ایشان محمدحسن بیدختی صالح علیشاه که در این زمان پس از مرحوم مبرور والد حضرت نورعلیشاه ثانی قدس سره العالی در سلسله علیه علویه رضویه نعمة اللهیه بر مسند ارشاد متمکن و اجازه تعلیم و تلقین اوراد و اذکار یدأبید و صدراً بصدر از حضرت رسالت (ص) و ائمه اثنی عشر (ع) بفقیه رسیده و حتی المقدور باید بمستحقین برسد بلکه هرکس را لایق بتبلیغ بدانم در امر هدایت معاضدگردانم و برادر مکرم آقای سید هبة الله جذبی اصفهانی که فقیری آراسته و از هواجس نفسانی پیراسته و مدتها بصدق در فقر قدم زده خدمت نموده و دانا و بینا گشته و از بیستم محرم هزار و سیص و هفتاد و شش از طرف فقیر مأذون در امامت جماعت فقرا بوده مأذون نمودم که طالب صادقی که بیایند دستگیری و لیاقت نمایند بموجب دستور شفاهی امیدوارم این خدمت را عبادت و تربیت خود بدانند و در تربیت سالکان و هدایت طالبان بکوشند و لیالی جمعه و دوشنبه اجتماع و بذکر و فکر مشغول باشند و بر جمع ظاهر و باطن و شریعت و طریقت امر نمایند، و در موقع اجتماع مشایخ پیش قدمان در اجازه را بر خود مقدم دارند و ایشانرا در طریقت بلقب ثابتعلی ملقب نمودم و امیدوارم مؤید باشند و رضای حق را وجهه خود داشته باشند. فقراء وجود ایشانرا مغتنم شمارند و استفاده نمایند والسلام علی من اتبع الهدی، تحریراً بتاريخ عرفه هزار و سیصد و هشتاد و سه قمری هجری دوم اردیبهشت هزار و سیصد و چهل و سه شمسی. و انا الاقل محمد حسن. مهر مبارک حسن بن علی.

فرمان جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی اصفهانی (ثابتعلی) رحمة الله علیه صادره از طرف جناب سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) امام الله ظلّه العالی که در حاشیه فرمان جناب صالحعلیشاه مرقوم فرموده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم. امر و فرمان مبارک فوق که از طرف حضرت مولی قدس سره العزیز شرف صدور یافته پس از رحلت آنحضرت نیز مطاع و ممضی است. بتاريخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۸۶ و انا الاقل سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه.

محل مهر مبارک و امضاء

شرح حال مختصر جناب آقای حاج آقای محمد آموزگار کرمانی ملقب
(به درویش ظفرعلی) طاب ثراه
نوشته آقای شمس الدین حائری همشیره زاده معظم له (۶۴/۱/۱۵)

عارف وارسته و عالم عالمقदार مرحوم حاج محمد جواد آموزگار کرمانی در تاریخ بیست و هشتم صفر المظفر سال ۱۳۲۳ هجری قمری در شهر کرمان دیده بجهان گشوده، و پس از طی دوران صباوت و فرا گرفتن قرآن کریم و تحصیلات قدیمه و جدیده و تکمیل علوم دینیّه در حدود سال یکهزار و سیصد و هجری شمسی بخدمت وزارت معارف آن زمان (آموزش و پرورش) درآمد و بتعلیم و تربیت نوباوگان این مرز و بوم همت گماشت. آن مرحوم قریب پنجاه سال در مدارس ابتدائی و متوسطه و حوزه علمیه کرمان بتدریس ریاضیات و ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی و سایر دروس ادبی اشتغال داشت و تعداد بیشماری از فرزندان این سرزمین را از خرمن دانش خود بهره مند ساخت و در حقیقت از آموزگاری آغاز کرد و باستادی درآمد.

آن مرحوم نزد مرحوم مغفور حاج میرزا یوسف حائری ملقب به ((ارشاد علی)) به فقر مشرف گردید و در سالکان راه طریقت درآمد.

مرحوم آقای آموزگار قسمت اعظم قرآن کریم را از حفظ داشت، بطوریکه در محضر درس پر فیضش که همیشه با بحثهای عرفانی توأم بود به آیات کریمه استناد می ورزید. دقت و نظم آن مرحوم در امر تدریس زبانزد خاص و عام است بطوریکه اکثر شاگردان آن مرحوم به تلمذ درس ایشان مباحث مینمایند چه استاد فقید، گاهی از اوقات، بحث پیرامون یک مطلب علمی را ساعتها با حوصله و لطف خاصی توضیح داده و شاگردان ایشان با اشتیاق فراوان یادداشت مینمودند.

مرحوم آموزگار تقاضای مکرر ارادتمندان دانشگاهی خود را جهت تدریس ادبیات زبان عربی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نپذیرفت و خدمت بمحرومان کرمان را ترجیح داد. در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی پس از قریب ۳۷ سال تدریس از خدمات فرهنگی در وزارت آموزش و پرورش باز نشسته گردید ولی مجدداً از معظم له برای تدریس ادبیات زبان عربی در دبیرستانهای کرمان دعوت بعمل آمد که مورد قبول ایشان واقع گردید.

مرحوم حاج محمد جواد آموزگار، بمصداق نوشته ابن سینا در نمط نهم اشارات که میفرماید: ((عارف گشاده رو و متبسم است. از راه فروتنی و تواضع بخردسالان و همانگونه احترام میگذارد که به بزرگسالان، با مردم عامی و گمنام همانقدر گشاده رو است که با افراد ممتاز و مشهور، چرا عارف چنین نباشد؟ چه بحق خشنود و بهمه بیک نظر مینگرد زیرا همه چیز و همه کس را در مقام رحمت الهی مساوی میدانند)) همیشه گشاده رو و خندان بود و بهمه حتی کوچکترین شاگردانش احترام میگذاشت و تواضع و فروتنی مینمود. آن مرحوم در منزل خود کتابخانه نفیسی داشت بطوریکه اوقات فراغتش در این کتابخانه صرف مطالعه آثار مختلفه بخصوص آثار بزرگان عرفا میگردید لذا اطلاعات ذیقیمت و بسیار عمیقی در مسائل تصوف دارا بود و در حقیقت بایدگفت آموزگار، عالمی عامل و دانشمندی گرانقدر بود.

او خدمت و اخلاص و صدق و صفا را وجهه همت خود قرار داده بود و علاوه بر رفع مشکلات مراجعه کنندگان در مجالس دینی با بیانات نغز و شیوای خود حاضرین را مستفیض مینمود و در این مورد نوارهایی بیادگار مانده که امید است با همت دوستان و ارادتمندان ایشان بعداً بصورت کتابی درآید.

مرحوم آقای آموزگار پس از درک مراتب عالیّه سلوک از طرف قطب العارفین و صالح المؤمنین حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن ((صالحعلیشاه)) قدس سرّه در اقامه نماز جماعت مجازگردید و پس از رحلت آن بزرگوار در تاریخ دهم جمادی الاول سال ۱۳۸۸ هجری قمری مطابق با چهاردهم مرداد ماه ۱۳۴۷ هجری شمسی بامر پیر بزرگوار حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده ((رضاعلیشاه)) اروا حنا له الفدا جهت هدایت و دستگیری طالبان راه حقیقت و تربیت سالکان طریق الی الله مأمور و بلقب ((ظفرعلی)) مفتخرگردید.

جناب آقای آموزگار عارفی وارسته و صاحب کشف و کرامات بود که حالات ایشان زبانزد فقرا و ارادتمندان معظم له میباشد.

مرحوم آموزگار در تاریخ اول شعبان المعظم سال ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق با چهاردهم خردادماه ۱۳۶۱ هجری شمسی پس از یکدوره بیماری نسبتاً طولانی لیبیک حق را اجابت گفت و بدار باقی شتافت و پس از آنکه مراسم تسغیل و تکفین و نماز در تهران انجام گردید، جنازه طبق وصیّت آن مرحوم به کرمان انتقال یافت و در اطاق مقبره خانوادگی مرحوم آقای عباس فرهنگ مدفون گردید.

گرچه مرحوم جناب آموزگار ادّعی سرودن شعر و شاعری نداشت ولی جهت تیمّن و تبرک غزلی از سروده‌های آن مرحوم ذیلاً درج میشود. چند بیت از این اشعار بامر حضرت آقای ((رضا علیشاه)) بر لوحه مزار ایشان حکّ گردیده است.

عاشقان

عاشقان دل را بدام زُلف جانان بسته‌اند	خویشان را شستشو دادند ز آب دیدگان
سوز ورنج عشق را درمان و راحت دیده‌اند	پای کوبان از سر جان و جهان برخاستند
غمگسار مستمند و غمخور غم دیده‌اند	درصف عشاق وحدت جملگی یک‌فرقه‌اند
کرده عهد پایدار از اول عهد الست	زیده‌ای از گوهر عقلند در بحر وجود
رو نگردانند از تیغ جفای روزگار	مرغ دانایند کز قید هوئی پر بسته‌اند
زنگ آرایش زجان و لوح دل بزدوده‌اند	رهبر و آموزگارند آنکه را حق جو بود
دل بدام افکنده، از هر قید دیگر رسته‌اند	
سربکف بنهاده‌اند، و دست از جان شسته‌اند	
از همه بگسسته و، با جان جان پیوسته‌اند	
کف زنان اندر سرکوی وفا بنشسته‌اند	
حامی درماندگان و مرهم دلخسته‌اند	
در مقام بذل جان و مال از یک دسته‌اند	
تا به آخر عهد خود را با خدا نشکسته‌اند	
درصف صاحب‌دلان، دلداه‌ای برجسته‌اند	
قید هستی رازپایی جان و دل بگسسته‌اند	
در فضای آشیان قدس چون پر رسته‌اند	
از هوای خود پسندی و ریا وارسته‌اند	
برمقام عشق و جان‌بازی خود دل بسته‌اند	

اجازه نامه آقای محمد جواد آموزگار کرمانی

هو ۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحيم و هو الموفق والمعین

الحمد لله الذي هدانا الى الصراط المستقيم و دينه القويم و وفقنا للايتام برسله العظيم و نصلى على النبي الكريم و النبأ العظيم و نتوسل بذيل ولاية اوصيائه الطاهرين ائمتنا المعصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين،

و بعد اين فقير محمد حسن بيچاره ملقب به در طريقه نعمة اللهی بصالح عليشاه غفره الله معروض برادران ايمانی ايدهم الله ميدارد که برادر مکرم آقای محمد جواد آموزگار وفقه الله که از فقرای عالقدر و تحصيلات علوم ظاهری و مذهبی نموده و مدتی است در خدمت مشايخ عظام و فقراء کوشيده و بر مطالب فقری آگاهی يافته اند مأذون نمودم که در کرمان و ساير شهرها که مشايخ مأذونين نباشند در منزل خود يا ديگری از اخوان چراغ در شبهای جمعه و دوشنبه روشن و اقامه جماعت نمايند و اخوان بذکر خدا و خواندن کتب دینی اشتغال نمايند و اگر لازم شد توضيح بعض اصطلاحات و حل بعضی اشکالات مينموده باشند و در آخر جلسه با توسل و توجه فاتحه خوانده شود، و امیدوارم بيش از پيش در ذکر و فکر و عبادات بکوشند که بر معرفت و بصيرت افزوده شود و در خدمت فقراء و اصلاح ذات البين کوشيده برادران را بر مواظبت اعمال شريعت مطهره نبويه و مراقبت آداب طريقت مرتضويه ترغيب و در حفظ مراتب تشويش نمايند و انشاء الله توجه و گرمی ایشان در سايرين مؤثر و آنها را هم متذکر و گرم خواهد نمود، و نیز بعض طالبين سلوک که آثار صدق در آنها يابند و دسترس بخدمت مشايخ مأذونين نداشته باشند اذکار لسانی و اوراد که قبلاً شفاهاً و کتباً دستور داده شد تعليم دهند و از خداوند مهربان توفيق و تأييد ایشان و همه فقرا را خواهانم و فقهم الله يحب و يرضى والسلام على عباده الصالحين، تحرير شد بتاريخ هفدهم ربيع الثاني هزار و سيصد و هشتاد و دو قمری بيست و ششم شهريور هزار و سيصد و چهل و يك وانا الاقل محمد حسن. مهر مبارک حسن بن علی.

فرمان جناب آقای حاج سلطانحسين تابنده ((رضاعليشاه)) ادام الله ظلّه العالی که جهت جناب آقای محمد جواد آموزگار کرمانی رحمة الله عليه صادر شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی و عليه توکلی و هم حسبی

الحمد لله الذي هدانا لليمان وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام على الهادي الى الدين القويم والصراط المستقيم الخاتم لماسبق والفتاح لما انغلق والمعلن الحق و بالحق المنصور المؤيد ابي القاسم محمد بن عبدالله و على آله و اصحابه مصابيح الهدى و نجوم الدجى و لا سيما على نطقة باء بمسلة الوجود و عين الشاهد والمشهود اصل عوالم الملك و الملكوت و مقصد الكل فى الناسوت و اجبروت مطلوب كل طالب مولانا و مقتدانا على بن ابي طالب و على اولاده الائمة الاحد عشر صلوات الله عليهم اجمعين.

و بعد چون پس از رحلت و صعود روح مقدس حضرت والد جسمانی و روحانی قطب العارفين و صالح المؤمنين آية الله فى الارضين المولى المؤمن مولانا الحاج شيخ محمدحسن صالحعليشاه قدس سره العزيز فقير سراپا تقصير سلطانحسين تابنده مفتخر بلقب رضاعلى شاه از طرف قرين الشرف آنحضرت مأمور خدمت فقراء و سلاک و راهنمائی طالبين طريقه حقه عليه نعمة اللهيه مياشم و طبق وظيفه که محول فرموده اند بايد در حدود

امکان و سائل تسهیل تربیت و هدایت را برای راهروان و جویندگان فراهم نموده و اگر کسی شایستگی این امر داشته باشد مأمور هدایت طالبین و تربیت سالکین نمایم لذا در این تاریخ برادر مکرم آقای محمد جواد آموزگار کرمانی را که سالها در سلوک قدم زده و نفس را ریاضت داده و بتربیت و تکمیل آن طبق دستور مشغول بوده و علماً و عملاً لیاقت و شایستگی پیدا نموده‌اند و مورد لطف حضرت پیر بزرگوار نیز بوده و از طرف فقیر برای تجدید عهد فقراء مأذون گردیدند مأذون نمودم که هر جا طالب صادقی بیابد تعلیم او را و اذکار لسانیه نموده و اگر استعداد و شایستگی قبول ایمان داشت تلقین توبه و انابه و ذکر و فکر بر حسب مراتب استعداد طبق دستورات شفاهی که داده شده باو بنمایند و کما فی السابق اقامه جماعت برای فقرا نموده و در تربیت فقراء و سالکین را هکوشا باشند و هدایت طالبین و تربیت سالکین را فوز عظیم دانسته و بر دنیا و آخرت مقدم شمرند و انجناب را در طریقت بلقب ظفر علی ملقب نمودم امیدوارم ایشان با رجوع این خدمت عنایت خدائی را محض تفضل دانسته و بر بندگی و عجز و انکسار خود بیفزایند و در تربیت و نصیحت طالبین و سالکین بکوشند و آنان را بمراقبت اداب شرع مطهر و جمع بین ظاهر و باطن دستور دهند و در محاورات با خودی و بیگانه بقول لین و خفض جناح رفتار نمایند و مشایخ مأذونین سابقین را در موقع اجتماع بر خود مقدم دارند البته برادران و طالبین نیز این امر را مغتنم دانسته دست و زبان ایشانرا دست و زبان فقیر دانند و بایشان اقتداء نموده اطاعت نمایند و از مصاحبت و خدمت ایشان بهره‌مند شوند و کسانی هم که تجدید عهد ننموده‌اند بتوسط ایشان تجدید نمایند و السلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ دهم جمادی الاولی ۱۳۸۸ مطابق ۱۴ مرداد ۱۳۴۷ شمسی
و انا الاقل امضاء و مهر مبارک

شرح حال جناب آقای حاج سید علی زاهدانی

آقای حاج سید علی زاهدانی فرزند سید محمود در روز جمعه ۲۴ ماه ذیحجه الحرام (یوم المباهله) سال ۱۳۲۴ هجری قمری در قصبه زاهدان فسا از شهرستانهای استان فارس متولد گردید. از سن شش سالگی تا دوازده سالگی خواندن و نوشتن فارسی و قرائت قرآن کریم را آموخت. در سن دوازده سالگی پدر را از دست داد و بکمک مادر متکفل هزینه بازماندگان گردید. به علت ارادت خاص بخاندان عصمت و طهارت علیهم السلام از سن ۱۴ سالگی لباس مقدس روحانیت را پوشیده در ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در مجالس عزاداری به ذکر مصیبت و روضه خوانی اشتغال ورزید. در سن ۱۸ سالگی با دختر دایی خود ازدوج نمود. پس از چند سال به شیراز مهاجرت و در مدرسه هاشمیه آنجا به تکمیل تحصیلات علوم دینی پرداخت.

در دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی پس از گذراندن امتحان اصول زراعی به ریاست کشاورزی شهرستان جهرم منصوب گردید.

در سال ۱۳۱۸ بعلت انحلال شعب کشاورزی شیراز به تهران عزیمت و در وزارت دادگستری استخدام و در اواخر سال ۱۳۱۸ در امتحان دوره سوم کلاس قضائی موفق و در شهریور ماه ۱۳۱۹ به سمت دادرس علی البدل دادگاه شهرستان بوشهر منصوب و بکار قضائی اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۲۹ که در کاشمر خراسان سمت باز پرسى داشت سفرس به بیدخت گناباد نموده خدمت حضرت قطب العارفین جناب صالحعلیشاه قدس سرّه الزیز به شرف فقر مشرف و مفتخر گردیدند.

بعد از چندی موفق به اخذ پروانه درجه وکالت گردیده به شیراز مراجعت و بکار وکالت پرداختند. در سال ۱۳۳۷ مجدداً بکار قضائی مشغول و عهده دار ریاست دادگاه بخش ایرانشهر بودند و از سال ۱۳۴۰ در دادرسی انتظامی بقضاوت مشغول و در سال ۱۳۵۰ که عازم مکه معظمه بودند به افتخار بازنشستگی نائل گردیدند و فارغ البال از قید استخدام فریضه حج را از جان و دل بجای آوردند و در سال ۱۳۵۶ از طرف قرین الشرف جناب رضا علیشاه ادام الله ظلّه العالی مأذون به اقامه نماز جماعت گردیدند که برای تیمن و تبرک عین فرمان منعکس میگردد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين واصلی واسم علی فیرحمة وشفیع برتیه محمد دآله الطیبین الطاهرین

و بعد برادران ایمانی و فقهای نعمة اللهی و مقوم به آگاه باشند که برادر محترم حاج سید علی زاهدانی

از توفیقاً که سالهاست در فقر سلوک نموده و با قدم صدق و خلوص و محبت راه پیموده و در آداب شریعت

بزرگت کامله دارند از این تاریخ بعد از طرف فقیر سلطانین نماینده کتابادی رضا علی شاه غفر له

در ضی عنده مجازند که در مجالس فقری نامه ناز جماعت نماینده ایشان بر عهد نیازندی در گاه موداد

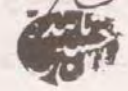
و خضوع و خشوع بی نمایند و در درایت آداب شرع شریف نیز بیشتر از پیش گدش باشند نسبت برادران

ایمانی هم کمال محبت داشته و تواضع را حفظ کنند افران هم این امر را مقصود داشته افتد نمایند و از

فوزی بزرگ شایسته انتظار دارم فقیر این یزارد عارف در اثر نماینده و سلام علیا علی عباد


الصالحین تاریخ بیستم شهر عماره الثانیه / ۱۳۹۷ هجری قمری بارز در توله حضرت زهرا علیها السلام

مطابق هجدهم فرورداد سال ۱۳۵۰ شمسی انا الامیر سلطانین



بسم الله الرحمن الرحيم

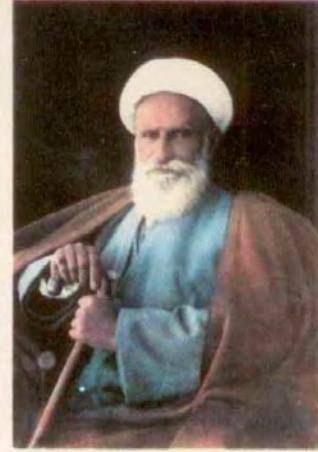
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه وأشرف بريته محمد خاتم النبيين وعلى آله الطيبين الطاهرين
 و بعد برادران ایامانی آگاه باشند که بنده خرم غریب حاج علی تابنده دفعه اولی در روز دوشنبه
 در آن تاریخ تاریخ بی بی زیبا شد که آن جماعت افغان بنامه در قراولم در شهر جاده نازیده اند
 نمایندگی است از فداوند عزیزان در ضمن اطاعت برادر در ایامانی خیرت نام ایست آن خرم خرم
 بر عزیزان خرمی در سبب بر گناه فداوند از زوره در واقع در قراولم نسبت برادران مخصوصاً از زوره
 نامه تاریخ پانزدهم شعبان المعظم ۱۴۰۱ مطابق ۲۸ فروردین ۱۳۶۰ فی سبب بنامه فداوند

امیر علی


متن فرمان حاج علی آقای تابنده



جناب آقای حاج محمد راستین
(رونفعلی)



جناب آقای مهدی مجتهد سلیمانی
(وفاعلی)



جناب آقای حاج شیخ هبة الله جذبی
(ثابتعلی)



جناب آقای حاج شیخ عبدالله صوفی
(عزتعلی)



جناب آقای حاج محمدجواد آموزگار
(ظفرعلی)

شرح حال سایر همراهان به اختصار

اسامی سایر همراهان به ترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی، بقرار زیر است:

۱ - آقای حاج عبدالرحمن جواهریان

۲ - آقای حاج محمد رضاخانی

۳ - آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین

۴ - آقای حاج علی سالک

۵ - آقای حاج امیر سعیدی

۶ - آقای حاج سید مصطفی صفوی

۷ - آقای حاج سید کاظم مصطفائی

۸ - آقای حاج مهدی ملک صالحی

۹ - آقای حاج دکتر شفیعیان راد

توضیح آنکه آقای دکتر شفیعیان راد در این سفر دکتر کاروان حج طریقت بوده‌اند ولی چون عملاً مرتباً در خدمت حضرت آقا بوده و به حجّاج کاروان معظّم له نیز خدمت میکرده‌اند لذا شرح حال ایشان جزو همراهان آمده است.

۱- شرح حال مختصر آقای حاج عبدالرحمن جواهریان از زبان خودشان

اینجناب عبدالرحمن جواهریان معروف به حاجی رحمانی فرزند مرحوم کربلائی میرزا عبدالله جواهریان در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی متولد شده‌ام.

مرحوم پدرم از فقرای زمان آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه بوده است و در آن زمان پیاده از تهران به زیارت جناب سلطانعلیشاه به بیدخت رفته است.

مرحوم پدرم با وجود اعتقاد راسخ به فقر (درویشی) هیچگاه بنده را به فقر تشویش نکرد. او که از قاریان قرآن در مجالس قرائت قرآن تهران بود هفت شب قبل از فوتش در مجلس قرائت قرآن متوجه شدم که در حالت بهت و بیخودی فرو رفته است، چندین بار صدا زدم، متوجه نشد، یکمرتبه بخود آمد و بمن گفت گاهی خدمت حاج شیخ عبدالله حائری ((رحمتعلیشاه)) (شرح حال معظم له در کتاب نابغه علم و عرفان آمده است) برو؛ گفتم من صحبت‌های آنها را نمی‌فهمم؛ گفت بهر حال گاهی سری بزن. بعد از فوت ایشان چندروزی برای زیارت به مشهد مقدس رفته بودم، شبی پدر را در خواب دیدم گفت: حال که تا مشهد آمده‌ای سری هم به بیدخت بزن.

من رفتن به بیدخت را فراموش کرده به تهران مراجعت نمودم، کار و کاسبی رو به کساد رفت. شبی باز پدر را در خواب دیدم که آتش رشته پخته بود و بهر کسی ظرفی آتش میداد، منم رفتم جلو بگیرم فرمود تو گوش به حرف نمیدهی. گفتم به هر حال سر قسمت رسیده‌ام. بالاخره ظرفی هم آتش کرده بمن داد.

از خواب بیدار شدم، جریان خواب قبلی یادم آمد و متوجه شدم که اگر دستور را اطاعت کنم سر رشته کار را دوباره بدست خواهم آورد.

مدتها به مجالس فقری میرفتم و با فقرا محشور بودم، تا بالاخره توفیق الهی یار شد و در شب اول ذی‌القعدة ۱۳۶۰ هجری قمری به دست مبارک جناب شیخ عمادالدین سبزواری ملقب به ((هدایت علی)) طاب ثراه در منزل قدیم آقای حاج سیدعلی روح الامین رحمة الله علیه در تهران و با دلالت جناب حاج سلطانحسین تابنده به شرف فقر مشرف شدم؛ و حدود ده سال در خدمت جناب شیخ عمادکسب فیض میکردم و هر وقت که به بیدخت حضور جناب صالحعلیشاه مشرف می‌شدم، ایشان، مرحوم و فاعلی و حاج آقا راستین نیز حضور داشتند. مرحوم جناب حاج شیخ عماد نسبت به حقیر بسیار لطف داشتند.

روزی مدارکی از بغل خود بیرون آورده فرمانی را ارائه دادند که جناب نورعلیشاه ثانی جهت شیخ شدن صادر فرموده بودند و در حاشیه آن جناب صالحعلیشاه آنرا تأیید و بعداً فرمانی جداگانه جهت ایشان صادر فرموده‌اند که فرمان جداگانه در نابغه علم و عرفان به چاپ رسیده است.

بعد از رحلت ایشان فرمان اولیه جناب نورعلیشاه در دسترس نبود و به سفارش و توصیه بنده و بعد از ۱۰ سال پیگیری اینجناب بالاخره آقای سیدعلی بیداد با اجازه سرکار خانم ایشان در بین کاغذها و نوشته‌های خانه ایشان آنرا پیدا کردند که عین این فرمان و تأییدیه حاشیه آن را جهت تیمن و تبرک ذیلاً مورد ملاحظه خوانندگان ارجمند قرار خواهد گرفت.

بعد از رحلت جناب شیخ عمادالدین در خدمت مرحوم و فاعلی (مجتهد سلیمانی) رحمة الله علیه بوده‌ام و از محضر پر فیض ایشان نیز درک فیض کرده‌ام. دو سفر در خدمت ایشان در سفر به بیدخت افتخار حضور داشتم که با قطار به مشهد مقدس و پس از زیارت حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علیه آلاف تحیه و الثناء از آنجا با اتومبیل به بیدخت رفته‌ایم. در یکی از این دو سفر که خدمتشان عرض کردم بلیط تهیه کرده‌ام، فرمودند پس

تکلیف میرزا حبیب (میرزا حبیب حبیبی یکی از فقرای بسیار با محبت بود رحمة الله علیه) چه میشود؟ عرض کردم، قربان برای ایشان هم بلیط تهیه خواهم کرد، و بالاخره دو کوپه قطار درجهٔ مجموعاً ۷ نفر از فقرا در خدمت ایشان به مسافرت رفتیم.

در این مسافرت یکی از سحرها بعد از نماز ایشان فرمودند: حاجی رحمانی، ما لیاقت این مقام را نداشتیم، چون قحط الرجال است این فرمان بنام اینجانب صادر شده است.

از خاطرات دیگری که از ایشان بیاد دارم اینست که روزی قرار بود جناب صالحعلیشاه به تهران تشریف فرما شوند. من خدمتشان رفتم و عرض کردم قربان خیال استقلال ندارید؟ ایشان اظهار داشتند چون جناب صالحعلیشاه کتباً دستور فرموده‌اند و شب قبل هم در مجلس (مجلس فقری) خوانده شده است که از ایشان استقبال بعمل نیاید جرأت نمی‌کنم والا خیلی هم مایل هستیم. عرض کردم اجازه میفرمائید قصه‌ای عرض کنم، فرمودند بگو.

خدمتشان عرض کردم که زمانی به جناب رحمتعلیشاه در همین مورد نامه‌ای مرقوم فرموده بودند و در مجلس خوانده شده بود که آقایان فقرا به استقبال رفته بودند. جناب آقای صالحعلیشاه فرموده بودند مگر نامه ما نرسیده بود که آقایان به استقبال نیایند؟ جناب رحمتعلیشاه به عرض رسانده بود که: قربان شما فرموده بودید آقایان نیایند و ما بندگان بودیم که آمدیم و روی پای ایشان می‌افتند. جناب وفا علی با لبخند رضایت‌بخشی فرمودند که این طور است پس ما هم حرکت می‌کنیم و در خدمت ایشان با چند تن از اخوان به استقبال رفتیم. در جوانی در انجمن ادبی شرکت می‌کردم و لذت می‌بردم. دارای حافظهٔ عجیبی بودم بطوریکه در هر جا بمناسبت شعری می‌گفتم. دو حج و پنج عمره در خدمت بزرگان بوده‌ام و خاطرات بسیاری دارم که اگر هم‌تی دست دهد خود کتابی جداگانه میشود.

شعر زیر را در کنار بیستون موقعی که در خدمت جناب رضاعلیشاه بودم و لاله‌ها با وزش باد در پیچ و تاب بودند خواندم و بسیار مورد توجه قرارگرفت.

لاله نبود آنکه اندر بیستون سرمیزند دست خون آلود فرهاد است بر سرمیزند
و این دو شعر را هم در مکه بمناسبت خواندم که در اثر بموقع و بجا بودن مورد عنایت واقع گردید.
در کعبه اگر دل بسوی یار نباشد احرام کم از بستن زنار نباشد

مرادلی است به کفر آشنا که چندین بار به مکه بردم و بازش بر همن آوردم

و اینک عین فرمان به دستخط مبارک جناب نورعلیشاه ثانی و تأیید و تنفیذ آن به دستخط مبارک صالحعلیشاه قدس الله سرهما که جهت حاج شیخ عمادالدین سبزواری (هدایت علی) شرف صدور یافته است، ملاحظه می‌فرمایند.

الحمدين
علي محمد و
آله

بسم الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

و بعد برقرار آگاه و محسن ماه و محسن با اقبال پوشیده نماید

در خفا مستطاب معارف سادات اباب حاجی انا عماره السلام

این ضعیف علی کسین بر ذک لایب راه ان مخصوص است

بقبول ان بر دست ما و زمین از این ضعیف دلین زمان

مادون نمودم در دستگیری و قبول تو در ایمان و تقصیر

و اوراد کما ام شفاها و ایتان این امر دایت راضی

باشند در ترتیب سلاک دعا لیس پوشیده ما به ترتیب

شمر و مشایخ پیشقدم می خود را در اذونیت حضرت

نموده بر خود مقدم خواهند نمود علی ترتیب مذکور

Handwritten text in the right margin, including a circular stamp at the top right.

Handwritten text in the bottom right margin, including a circular stamp.

دستخط مبارک جناب نورعلیشاه ثانی
و تأیید و تنفیذ آن به دستخط مبارک جناب صالحعلیشاه قدس الله سرهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين

و بعد بر فقراء آگاه و طالبین راه و محبین با انتباه پوشیده نماند که جناب مستطاب معارف مآب سعادت ایاب حاجی آقا عمادالدین را این ضعیف علی که بستن بر فتراک ولایت، راه آن مخصوص است من الله و خلفائه بقبول شدن بر دست مأذونین این ضعیف؛ در این زمان ایشان را مأذون نمودم در دستگیری و قبول توبه و ایمان و تلقین ذکر و فکر و اوراد کما امر شفاهاً و ایشان این امر هدایت را خدمت بزرگ دانسته در تربیت سلاک و طالبین کوشیده مایه تربیت خود خواهند شمرد و مشایخ و پیشقدمترهای خود را در مأذونیت احترام نموده بر خود مقدم خواهند شمرد علی ترتیب مأذونیتهم و آنجناب را بلقب هدایت علی مفتخر نمودم.

بتاریخ غره ربیع الآخر سنه ۱۳۳۱ مهر مبارک

علی بن سلطان محمد

متن حاشیه فرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد الله بالصلاة على رسول الله وآله آل الله و بعد

چون بعد از صعود مطهر والد جسمانی و روحانی حضرت مولی الموالی نورعلیشاه ثانی قدس سره بر حسب نص و وصایت این فقیر محمدحسن صالحعلیشاه بر منصب ارشاد متمکن و تابش ولایت در سینه بی کینه نمایش دارد و بجز اتصال بفقیر راهی بشاهراه ولایت نه، لذا بمضنون و لقد وصلنا لهم القول جناب مستطاب حاج شیخ عمادالدین هدایت علی سبزواری کما فی السابق از طرف فقیر نیز مجاز در هدایت واخذ بیعتند. مؤمنین و طالبین دست ایشان را دست فقیر دانسته و تجدید و هدایت دست ایشان را اتصال معنوی بفقیر شمارند.

امید است هم دامن همت بکمر زده در تربیت سالکان و هدایت طالبان جهد بلیغ نمایند و در موقع اجتماع مشایخ کما فی السابق مراتبی که ملحوظ میداشته اند ملحوظ دارند و اسئل الله التوفیق له و الاطاعه. بتاریخ شانزدهم شهر ربیع الثانی هزار و سیصد و سی و هفت هجری قمری (۱۳۳۷)

حررها اقل عبادالله محمدحسن بیدختی مهر مبارک حسن بن علی

۲ - شرح حال مختصر آقای حاج محمد رضاخانی

آقای حاج محمد خانی در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در بخش طالقان واقع در یکصد و چهل کیلومتری متولد شد. در ششمین سال زندگی برسم آن زمان ابتدا قرائت قرآن را فرا گرفت و سپس خواندن و نوشتن فارسی را آموخت.

در هفت سالگی پدر را از دست داد و پس از مدت کمی مادر او نیز برحمت ایزدی پیوست، در هیجده سالگی در رامسر به شغل معلّمی پرداخت؛ و در بیست و دوسالگی جهت ادامه تحصیل به تهران عزیمت و در حوزه علمیه تهران (مدرسه مروی) شروع بفرآ گرفتن علوم قدیمه نمود؛ پس از فرا گرفتن جامع المقدمات، معالم و اصول و قوانین و شرح لمعه و منظومه سبزواری و شرح فصوص الحکم را خدمت اساتید علیقدر آموخت و همچنین شفای بوعلی سینا را تا نمط سادس مباحثه نمود.

استاد بزرگوار مرحوم آقای سید محمد مشکوة رحمة الله علیه یکدوره کامل قرآن کریم را برای او و چندتن از طلاب خصوصی و محض رضای خدا تفسیر و تعلیم فرمود. با شرکت در دروس مربوطه نزد علمای اعلام در تهران و قم موفق به اخذ اجازه روایت شد که حضرات آیه الله کنی نیز تأیید و توشیح فرموده بودند.

در زمینه فقه شیعه و شافعی و مقایسه آنها مطالعاتی معمول داشت که نتیجتاً موفق به دریافت اجازه روایت در مذهب شافعی گردید که به تأکید مفتی اعظم و آقای حاج شیخ الاسلام که از اساتید دانشکده منقول میباشند نیز رسیده است. آقای رضاخانی در مسابقه ورودی دانشکده معقول و منقول شرکت و موفق به اخذ لیسانس گردید مواد دروسی بود که قبلاً مورد مطالعه ایشان قرار گرفته بود باضافه زبان انگلیسی و ادبیات فارسی که بطور فشرده تدریس میگردد، بعلاوه قسمت روانشناسی دانشسرای عالی که اجباراً تدریس میشد. و بنا به ضرورت دوره های مختلف زبان انگلیسی را تا سطح عالی گذرانده موفق به اخذ گواهینامه های مربوطه گردید.

پس از اخذ لیسانس در صدد گردآوری رساله ای جهت گذراندن پایان نامه دکترا برآمد و موضوع برقراری صلح در سطح جهانی را انتخاب کرد بهمین منظور پس از کسب اجازه از دولت وقت با یکصد و ده کشور جهان و همچنین با نمایندگان سازمان ملل نیز مکاتبه و نظر خواهی نمود و پس از نظرات ارزشمند علمای اعلام و رؤسای صاحب نظر کشور و قسمتی از نظرات صاحب نظران جهان با استفاده از آیات قران مجید و احادیث و روایات کتابی در حدود هشتصد صفحه بنام ((مهر درخشان صلح)) به دو زبان فارسی و انگلیسی تألیف نمود. آقای حاج رضا خانی علاقمند به خدمت در مؤسسات خیریه کشور بوده و همین منظور با صدق تمام تا حد مقدور در خدمت به هموعان خود میکوشید.

در مورد تشرف به فقر و درویشی خود چنین می گوید: ((از سن پانزده سالگی در جستجوی گمشده خویش بودم، در تمام دوران تحصیل که مستلزم ملاقاتها و زیارت دانشمندان بود التهاب درونیم فرو ننشست؛ با کمال عجز و نیازمندی مقصود حقیقی خویش را جستجو مینمودم تا روزی در درس خصوصی تفسیر قرآن کریم، استاد فقید آقای مشکوة (ره) در تفسیر آیات شریفه: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** (آیه مبارکه ۴۵ از سوره عنکبوت) **وَوَاذُكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ** (آیه مبارکه ۲۰۵ از سوره اعراف) اظهار داشتند: این آیات اشاره به ذکر قلبی و ذکر دائم و خفی دارد. و پس از سئوالات مکرر حاضرین، فرمودند:

این ذکر را باید از صاحبان اجازه آن که همانا عرفای عالی مقام میباشند و از صدر اسلام و در تمام ازمنه وجود داشته اند و آنان را اهل سر مینامند اخذ کرد؛ و آن نزد ما نیست. از آن وقت هر روز پس از پایان درس در این

مورد سؤالاتی از استاد مینمودم تا روزی فرمودند: در حال حاضر کسی که کما هو حقّه به شریعت غرّای محمّدی(ص) عمل مینماید و بر مسند ارشاد تکیه زده است جناب آقای صالحعلیشاه گنابادی میباشند؛ اگر طالب هستید به ایشان مراجعه کنید.

از آن روز به بعدکراً به آن بزرگوار مراجعه کردم؛ آن مظهر نور الهی با کمال بردباری به سؤالات و نایبائی‌های درونیم پاسخ فرموده و با دست یداللهی خود پرده بدون داشتن استحقاق و فقط با استعانت از رحمت و فضل پروردگار در شوال سال ۱۳۷۶ هجری قمری حضور مبارک آن حضرت یعنی قطب العارفین و کهف الواصلین و صالح المؤمنین جناب آقای صالحعلیشاه قدس الله سرّه العزیز به افتخار فقر و درویشی نائل گردیدم.

لطف الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش
گر چه وصالش نه بکوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش

بیش از یازده سال چون قطره‌ای در دریای موج آن یگانه دوران غوطه ور بودم؛ و پس از آنکه آن صالح دوران بعالم قدس پرواز نمود و بملاقات محبوب حقیقی خود نائل آمد دست توسّل به ذیل عنایت خلیفه بلافصل و فرزند روحانی و جسمانی آن بزرگوار حضرت قطب العارفین و ملاذ السالکین جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده((رضاعلیشاه)) مدّ ظلّه زده و تجدید عهد و پیمان نمودم.))

آقای رضاخانی در سال ۱۳۳۲ با صبیّه مرحوم حاج سیّد عبدالله سیّدان که از سادات جلیل القدر و روحانیون بزرگوار بودند ازدواج نموده و ثمره این ازدواج سه فرزند بشرح زیر است.

- ۱ - دختر بزرگ ایشان که در سال ۱۳۳۳ متولّد شده لیسانسیه اقتصاد و دارای همسر و فرزند میباشد.
- ۲ - آقای سعید رضاخانی متولد سال ۱۳۳۵ که دارای دکترای مکانیک است و جهت پژوهش و تحقیقات بیشتر در امریکا بسر میرود. او دارای دو اختراع است، اختراع اول او در مرکز ثبت اختراعات ایران به ثبت رسیده و کاربرد آن برای تصفیه هوا و جلوگیری از آلودگی هوا برای تمام کارخانه‌ها و اتومبیل‌ها به ثبت رسیده و هم اکنون در اغلب بیمارستانهای دانشگاهی آمریکا مورد استفاده بیماران میباشد.
- ۳ - آقای محمدحسن رضاخانی متولد سال ۱۳۴۲ که در حال حاضر دانشجوی دانشکده اقتصاد بوده و دفتربار نیز میباشد.

آقای حاج رضاخانی علاوه بر خدمات اجتماعی حدود سی سال است که سر دفتر اسناد رسمی و سر دفتر ازدواج میباشد و بهیچوجه عنوان دفتر طلاق را قبول نکرده است و در ایام فراغت و روزهای تعطیل به امور کشاورزی می‌پردازد. آقای حاج رضاخانی با کسب اجازه از راهنما و پیر بزرگوار با کمک و همت برادران مؤمن خود مبادرت به ترجمه رساله شریفه پند صالح به زبان انگلیسی نموده که هم اکنون در دست چاپ و انتشار است. در سال ۱۳۳۸ با کسب اجازه از پیر بزرگوار به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف و از سال ۱۳۴۶ در التزام مبارک حضرت آقای رضاعلیشاه کراً به قصد زیارت و سیر آفاق و انفس بمکه معظمه و عتبات عالیات و کشورهای مختلفه جهان رهسپار و از فیض حضور و محبت کریمانه آن بزرگوار مستفیض و از خرمن پر برکت الهی آنحضرت خوشه چینی نموده است و درباره وقایع هر یک از مسافرتها مخصوصاً حالات و رفتار و راهنمایی‌های آن حضرت به صورت یادداشتهای پراکنده به رشته تحریر درآورده که چهار سفر آن با همت و کوشش برادران ایمانی تنظیم و تکمیل شده در دست چاپ است.

خود او میگوید: امیدوارم این قدم ناچیز موجب رضایت خداوند سبحان و مورد قبول طیبّه بزرگان دین و اولیای حاضر واقع گردد.

والسلام علی من اتبع الهدی

۳ - شرح حال مختصر مرحوم آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین (با استفاده از بیانات همسر ارجمند آن مرحوم)

مرحوم آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین در پانزدهم شعبان ۱۲۹۰ هجری شمسی متولد شد. پدر ایشان مرحوم سید هادی روح الامین از فقهای بزرگوار بود.

آقای سید هادی برای بدست آوردن سرمایه اولیه و شروع کسب خدمت جناب ((صالحعلیشاه)) رسیده و جهت برکت کسب و کار از ایشان تقاضای دریافت مبلغی را مینماید جناب صالحعلیشاه مبلغ پنجاه ریال به ایشان مرحمت کرده میفرمایند:

((به شرطی که این مبلغ را پس دهی و حقوق خدائی را هم مرتباً بپردازی)) پس از مدتی کسب و کار ایشان رونق میگیرد و علاوه بر پرداخت حقوق خدائی و انفاق بسیار، در ایام فاطمیه مجالس عزاداری برقرار مینماید؛ ضمناً از جناب آقای صالحعلیشاه تقاضا نمود که سرمایه اولیه مرحمتی را جهت خیر و برکت نگاهدارد.

مرحوم حاج سید ابوالقاسم نیز رویه پدر را در برقراری مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام در ایام فاطمیه و پرداخت حقوق خدائی و کارهای خیر ادامه میدهد، و همچنین آینهکاری مزار متبرک جناب آقای ((سعادتعلیشاه)) و جناب آقای ((نورعلیشاه)) بهمت ایشان انجام گرفته است مشارالیه در چهارده سالگی به فقر مشرف و چندین مرتبه موفق به زیارت خانه خدا و عتبات عالیات گردیده و در اغلب این مسافرتها در خدمت بزرگان این سلسله بوده است.

مرحوم سید ابوالقاسم از بازرگانان بنام بوده و در امور حمل و نقل و واردات و صادرات با بصیرت کامل سالها به کشور خدمت کرده است. در سن ۲۱ سالگی با صبیبه مرحوم حاج محمدعلی اعتماد التویله ازدواج می کند و بعلت نداشتن اولاد با کمک و فداکاری و همت همسر ارجمندش تعدادی از بچه های بی سرپرست را تربیت و بزرگ کرده و با سرمایه و یا جهیزیه کافی وسایل ازدواج آنان را فراهم و روانه خانه وکاشانه مستقل کرده است. آن مرحوم در ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ هجری شمسی دار فانی را وداع گفته و برحمت ایزدی پیوست. خدایش رحمت کند و با اولیای کبارش محشور گرداند.

۴- شرح حال مختصر آقای حاج علی سالک رحمة الله عليه
(به قلم فرزند ایشان آقای محمد سالک)

((الاحسان أن تعبدوا الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فأعلم أنه يراك))

احسان آن است که خداوند را چنان بپرستی که گوئی او را می بینی یا اگر نتوانی دید بدان که او تو را می بیند. این دستور همواره شعار و سرلوحه زندگی کسی بود که بسال ۱۲۷۷ شمسی در قمصرکاشان در خانواده ای که اهل عرفان و احسان بودند به دنیا آمد. والد بزرگوارش که خود از پویندگان راه حق و پیروان مولای متقیان بود نام او را به برکت اسم مولی علی گذارد. مرحوم میرزا علیخان سالک فرزند میرزا آقاخان سالک قمصری است که خود از سالکان طریق معرفت بود چنانکه شرح زندگیش در کتاب تراجم احوال ((نابغه علم و عرفان)) مذکور و مضبوط است. نیای او ملا احمد قمصری نیز از عارفان عصر خویش بوده است. میرزا علیخان ایام طفولیت را به راهنمایی پدرش کسب علوم متداول زمان خود پرداخت و در ایام صباوت جهت امرار معاش به مشاغل دولتی روی آورد و عمری را در شهرستانهای مختلف کشور با زحمات سپری نمود. در همان اوان جوانی به عنایت ازلی و به اقتضای جد و پدر خویش راه به سرچشمه اصلی برد و در جاده شریعت قدم گزارد و در تمام دوران زندگی پیوسته به سنن و آداب پای بند بود و بی نیازی بخلق و بی اعتنائی به دنیا و عزت نفس را از دولت قرآن بدست آورد. و چون از طفولیت با پدر به مجالس درویشان تردد میکرد و با اقوال و افعال آنان آشنائی یافته بود در سخنان عارفانه و ارشادهای حکیمانانه مشایخ بزرگ غور می نمود و به سبب جذبۀ الهی و استغراق در ایمان و اخلاص، و معنویت و بی ریائی مجالس فقر از دقایق عرفان بهره فراوان می برد و به تزکیه نفس می پرداخت تا عنایت حق کارساز آمد و التماس صحبت، قطب العارفین حضرت صالحعلیشاه طاب ثراه دست بر جانش نهاد و به شرف فقر در سلسله جلیله نعمت اللّهی سلطانعلیشاهی تشریف یافت. در آغاز سلوک و توجه از درگاه لم یزلی جز تخلق به اخلاق انسان کامل پیامبر اکرم (ص) و تمسک به قول و فعل وی دمی و قدمی نزد، از تعلقات دنیوی گسسته و از محسوس و موهوم درگذشته و در پایان برضا و سکونی که نشانه سالک راه رفته است دست یافته بود دل گسستن از دنیا و حرکت از خلق به سوی حق و عشق به وصول حقیقت او را به توفیق مصاحبت با مشایخ بزرگوارى چون حضرت آقای وفاعلی و حضرت آقای جذبی ((قدس الله سرهما)) رهبری گردید تا در سال ۱۳۲۹ شمسی به معیت آن بزرگان عالم عرفان مدت سه ماه به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و در سال ۱۳۴۶ شمسی توفیق ملازمت حضرت آقای رضاعلیشاه قطب العارفین ((دام الله ظلّه)) را در سفر حج و زیارت کعبه معظمه ((زادها الله شرفاً و کمالاً)) حاصل نمود و از این سفر ره توشه ای آورده بود که از خاطرات آن تا آخرین لحظات حیات محفوظ می گردید و از تداعی آن انبساط خاطر فراوان پیدا می نمود. این مختصری از زندگی مردی بود که از ابتدا تا به انتهای عمر جوینده از برای حق بود. سرانجام در تاریخ آذرماه ۱۳۵۶ شمسی به حق پیوست و در جوار بقعه مبارکه امامزاده عبدالله در شهر ری مدفون گردید. که ((یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه)). آن مرحوم همواره به این سخن متکلم و معتقد بود که:

تو راه نرفته ای، از آن ننمودند ورنه که زداین در، که براونگشوند

((والسلام علی عبدالله الصالحین))

۵ - شرح حال آقای حاج امیر سعیدی به اختصار

آقای حاج امیر سعیدی فرزند آقای عباس سعیدی در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی متولد شد. ایشان مردی منظم و با همت و پرهیزکار بوده و شغل اصلی ایشان کشاورزی میباشد.

آقای سعیدی بعثت معاشرت با فقرا متمایل بفقرگردید و در محرم سال ۱۳۳۶ الطاف و عنایات حق شامل و درخواست ایشان مورد قبول واقع گردیده در خدمت جناب آقای راستین ((رونقعلی)) دستگیری و بفرق مشرف شد.

آقای سعیدی علاوه بر سفری که در سال ۱۳۴۶ در التزام مبارک حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) توفیق زیارت مکه معظمه و مدینه طیبه و عتبات عالیات را پیدا نمود در سال ۱۳۵۵ مجدداً با خانواده موفق به زیارت خانه خدا گردیده است

آقای سعیدی حدود ۲۷ سال است که خدمتگزار فقرا بوده و علاوه بر کارهای جاری خود از سال ۱۳۳۸ نگاهداری و اداره حسینیه امیر سلیمانی را چه در زمان مرحوم مشیر السلطنه و چه در زمان فرزند ایشان مرحوم آقای مهندس علیرضا امیر سلیمانی بعهده داشته و از سال ۱۳۵۸ تا کنون افتخار انجام این مسئولیت را تحت نظارت و عنایات خاصه حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) معمول میدارد.

آقای سعیدی خاطرات زیادی از فقر و مصاحبت با بزرگان دارد؛ اینک یکی از خاطرات را از زبان ایشان میشنویم:

((فراموش نمیکنم لحظاتی را که در خدمت حضرت آقا از مشعر به منی پیاده رفته و پس از رمی جمرات و انجام وظایف دینی روز عید قربان، دعای مخصوص قربانی را به این حقیر تعلیم و وکالت قربانی کردن یازده گوسفند را به اینجانب تفویض فرمودند و عصر همانروز پس از مراسم قربانی در خدمت حضرتشان برای حج نساء عزیمت و نماز حج نساء را به معظم له اقتدا نمودم.

بطور خلاصه میگویم: آنچه از فقر دیده‌ام نه تنها از دیده بلکه از دل دیده‌ام))

۶ - شرح حال آقای سید مصطفی صفوی به قلم خود ایشان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

اینجانب سید مصطفی صفوی فرزند مرحوم سید مرتضی ((مجدالحکماء)) در سن پنجسالگی در شهر اردبیل پدر را از دست دادم و تحت سرپرستی برادر بزرگوارم جناب آقای حاج سیدحسن المجتبی صفوی سلمه الله تعالی به تحصیل مشغول شدم و با تشویش و ترغیب برادرگرامی که جوانی متدین و با تقوی است بامور مذهبی علاقمند شدم و با وجود صغر سن علاوه بر نماز خواندن به تلاوت قرآن مجید علاقه وافری پیدا کردم. و در معیت اخوی شبهای قدر در مسجد محلّ تا سحر بعبادت و نماز و خواندن دعا مشغول میشدیم.

شب ۲۳ ماه مبارک رمضان که به روایتی شب قدر میباشد اخوی بزرگوار با تلاوت هزار سوره مبارکه قدر با الهام غیبی و با تحمل زحمات و رنج سفر از اردبیل به تهران آمده و یکسره خدمت جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری قدس سره العزیز شرفیاب و بفقر مشرف و هنگام مراجعت جریان تشرّفش را برای همه ما بیان فرمود. بهمین علت منم به درویشی علاقمند شده بودم.

هنگامیکه به تهران آمدم ضمن آرزوی موفقیت در تحصیل میل باطنی داشتم که هرچه زودتر به فقر راه یابم و بهمین منظور دائماً در صدد بودم تا اینکه در سال ۱۳۱۰ موقعیکه در سال چهارم متوسطه مشغول تحصیل بودم با کشف باطنی بوسیله مرحوم جناب آقای شیخ عبدالله حائری ((رحمتعلی شاه)) راهنمایی و بفقر مشرف شدم: ((والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم)).

آقای صفوی در سال ۱۳۱۷ پس از اخذ لیسانس از دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات در وزارت آموزش و پرورش استخدام و در قسمتهای مختلف بخدمت اشتغال داشته اند. سال بعد برای خدمت نظام وظیفه بدانشکده افسری احتیاط وارد و پس از یکسال تحصیل و اخذ لیسانس دانشکده افسری احتیاط با درجه ستوان دومی مشغول خدمت در ارتش شدند و از سال ۱۳۲۰ دوباره بخدمت وزارت آموزش و پرورش درآمده از دبیری شروع و آخرین سمت خدمتی ایشان عضویت هیئت نظارت و پیگیری وزارت آموزش و پرورش بوده، و در سال ۱۳۵۶ باز نشسته شده اند.

در خلال مدتی در دانشکده حقوق تحصیل کرده و مدتی هم در کلاس روزنامه نگاری شرکت و دیپلم لازم را دریافت نمودند و در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ با انتشار روزنامه فانوس برای تنویر افکار عمومی خدمت کرده اند. در سال ۱۳۳۱ با دختر دانی خود ازدواج کرده و دارای چهار فرزند اناث و شش فرزند ذکور شده اند. تاکنون چندین سفر بحجّ مشرف شده و در اغلب سفرها در خدمت بزرگان بوده اند. از خداوند متعال خواستاریم همگی ما را عاقبت بخیر بفرماید و بهمگی از جمله فرزندان ایشان توفیق بندگی و خدمت بخلق عنایت بفرماید و تا بخواست حضرت حقّ جلّ و علا در ردیف باقیات صالحات باشند، آمین.

^۱ - نظر به اینکه کلمه ((راد)) را از نام خانوادگی خود حذف نموده اند لذا در هر جای این کتاب صفوی راد آمده منظور نام خانوادگی ایشان (صفوی) است.

۷ - شرح حال بسیار مختصر آقای حاج سید کاظم مصطفائی

این شرح حال را حاج آقای سید مصطفی صفوی مرقوم داشته‌اند. چنانچه بستگان و بازماندگان آن مرحوم از باب محبت، شرح بیشتری درباره ایشان مرحمت نمایند انشاءالله در چاپهای بعدی مورد مطالعه و استفاده علاقه‌مندان واقع می‌گردد.

مرحوم آقای حاج سید کاظم مصطفائی اهل منبر و مرثیه‌خوانهای باسواد و خوش صدا بود. چون علاقه زیادی به خدمات فرهنگی داشت بنابر تقاضای شخصی پس از تأیید صلاحیت دبیری ایشان توسط شورای فرهنگی به سمت دبیری دبیرستانهای تهران منصوب گردید. پس از مدتی تدریس در دبیرستانها بنابر تمایل خود به آموزگاری دبستانهای ناحیه ۶ منتقل و به تدریس اشتغال ورزید. بنا به اظهار خود ایشان این عمل را برای تحکیم پایه علوم دینی دانش آموزان انجام داده است، و پس از چندین سال خدمت بافتخار باز نشستگی نائل گردید.

مرحوم مصطفائی از فرهنگیان دانشمند و با محبت و به گفته حاج آقای ممتحنی اهل یزد بوده است. خدایش رحمت کند.

۸ - خلاصه‌ای از شرح حال مرحوم آقای حاج مهدی ملک صالحی

((به قلم یکی از فقرا و دوستانش آقای هوشنگ قندی))

حاج آقای مهدی ملک صالحی فرزند حاج محمدحسین اصفهانی در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد و در سن ۱۵ سالگی در بیدخت گناباد در خدمت حضرت قطب‌العارفین حاج محمدحسن صالح‌علیشاه مشرف به فقر می‌گردد. پس از تحصیلات متوسطه بکارمندی اداره دخانیات اشتغال ورزیده بعد از فوت پدر بزرگوارش در تجارتخانه پدر مشغول تجارت میشود.

مرحوم ملک صالحی مردی صدیق و با اخلاص بود. در طول زندگی یکبار برای خود و شش بار از طرف بستگان بمکه معظمه مشرف گردید و در اغلب این سفرها در خدمت بزرگان بود. یک سفر در خدمت حضرت صالح‌علیشاه به سویس رفته و تا پایان معالجه معظم له آماده خدمت بوده حتی در مواقع لزوم با زحمت زیاد مرغی تهیه و شخصاً در محل مناسبی ذبح اسلامی نموده و برای پیر بزرگوار غذا تهیه می‌کرده است. حاج آقا مهدی مردی خیر و نیکوکار بود. بسیار مهربان و انسان دوست و در کارهای خیر پیشقدم بود.

در یکی از سفرها از حضرت آقای ((صالح‌علیشاه)) سؤال میکند:

نجات در چیست؟ حضرت آقا می‌فرمایند: ((در مساعدت بمردم به هر نحوی که ممکن است)) عرض میکند: از من که کاری بر نمی‌آید و با شوخ طبعی خاصی اضافه میکند: جز جفت کردن کفش فقرا. معظم له می‌فرمایند: ((همان کاری که میتوانی مخلصانه انجام ده، بالاخره نجات خواهی یافت.)) مرحوم ملک صالحی مورد احترام فقرای اصفهان و مردم بود. بمحضی که می‌شنید کسی ناراحتی دارد تحمل نمی‌کرد فوراً خود را به او می‌رسانید و کمک و مساعدت مینمود. یکی از خاطرات ایشان موضوع پیدا کردن قبر پدرش بود.

پدرش باتفاق شش نفر از بازرگانان اصفهان عزم مکه معظمه میشوند هنگام مراجعت و عزیمت به سوریه و شام پس از زیارت حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها مریض و بستری می‌شود و فوت میکند. همراهان به اصفهان می‌آیند و به حاج آقا مهدی و حاج آقا محمود و آقای سرهنگ احمد ملک صالحی تسلیت می‌گویند و خبر فوت پدر را میدهند.

آقای حاج مهدی که همواره مایل بود قبر پدر را زیارت کند مدت مدیدی بعد (حدود سی سال) هنگامی که در خدمت حضرت آقای ((رضاعلیشاه)) بوده‌اند پای ضریح مطهر حضرت زینب سلام الله علیها رفته و پس از گریه زیاد تقاضای پیدا کردن، زیارت قبر پدر را مینماید. در این موقع شخصی می‌گوید چرا گریه میکنی؟ حاج آقا مهدی موضوع را می‌گوید. آن شخص می‌پرسد اهل کجا بود می‌گوید اهل اصفهان. آن شخص می‌گوید چندین سال قبل هفت نفر اصفهانی آمدند منزل من و بنده از آنها پذیرائی کردم و یکی از آنها مریض شد ولی متأسفانه معالجه مؤثر واقع نشد و ایشان فوت نمودند که پس از انجام مراسم مذهبی او را در ایوان مطهر بخاک سپردم و بانسانیه که میدهد معلوم میشود پدر آقای ملک صالحی بوده. حاج آقای مهدی خیلی خوشحال میشود. سنگ قبر برایش تهیه میکند و مراتب راهنگام مراجعت به بستگان اطلاع میدهد. اینجانب (هوشنگ قندی) در همسایگی ایشان در اصفهان ساکن بوده‌ام و در سال ۱۳۴۶ در منزل آن مرحوم که شبهای جمعه مجلس فقری تشکیل می‌شد به فقر مشرف شده‌ام و از معاشرت و مصاحبت ایشان سودهای فراوان برده‌ام. آن مرحوم در ۱۳۶۰/۷/۱۹ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت. خداوند او را با اولیاء خود محشور و غریق رحمت فرماید.

۹ - خلاصه شرح حال حاج آقای حاج دکتر شفیعیان راد به قلم خود ایشان

نگارنده این سطور حسن فرزند محمد است که در تاریخ شب جمعه ۱۷ رمضان المبارک سال ۱۳۳۶ هجری قمری برابر با ششم تیرماه ۱۲۹۷ هجری شمسی تولد صورتی یافت و بعداً در پیشگاه مبارک حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه قدس سره العزیز در بیدخت در تاریخ سیام ربیع الثانی ۱۳۵۴ هجری قمری مشرف بفقیر و در چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ در پیشگاه مبارک حضرت آقای رضاعلیشاه ارواحنا فداه تجدید عهد نمود. تحصیلات ابتدائی را در دارالمعلمین طی کرده و فارغ التحصیل از دبیرستان ایرانشهر (ثروت) بوده و بعد از گذراندن کنکور بدانشکده پزشکی تهران رفته در سال ۲۴-۱۳۲۵ از این دانشکده فارغ التحصیل و بلافاصله بسمت آسیستان استخدام شده‌ام.

در سال ۱۳۲۸ گواهی تخصصی در بیماریهای داخلی را گرفته در سال ۱۳۳۹ به پاریس رفته‌ام و گواهی آسیستانی در رشته روماتولوژی را پس از گذراندن دوره آن دریافت و رساله مربوطه را تحت نظر استاد خود آقای پروفیسور دوسز گذراندم و بعداً نیز برای کسب اطلاعات جدید علمی بارها به پاریس رفته‌ام.

در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی با صبیّه کوچک مرحوم آقای دکتر علی نور (نورالحکماء) ازدواج نموده و ثمره آن دو دختر و یک پسر است که صبایا دارای خانواده شده و پسر پس از گذراندن دوره فوق لیسانس در امریکا در رشته مهندسی الکترونیک مشغول گذراندن دوره دکترا بوده در همین رشته شاغل نیز می‌باشد.

در سال ۱۳۶۲ بنا به اصرار خود بعد از ۳۷ سال خدمت از خدمات دولتی بازنشسته و بکار در مطب مشغول می‌باشم. در ۱۲ سفر بعنوان پزشک، خدمتگزار حجاج بوده و در خدمت بزرگان نیز به حج تمتع مشرف شده‌ام و یک بار بسفر دور دنیا موفق شده مدتی هم در امریکا اطلاعات جدید پزشکی را فرا گرفته‌ام.

در این دوره از زندگی تألیفاتی در طب داشته‌ام که عبارتند از:

- ۱ - سخنرانیهای پزشکی در چهار جلد.
 - ۲ - نشانه شناسی دستگاه عصبی.
 - ۳ - تومر آمیو پلاکس.
 - ۴ - درمان سیاتیک.
 - ۵ - ترکیبات استروئیدی و عوارض آن.
 - ۶ - سندرم دم اسب در اثر دیسک (بفرانسه).
 - ۷ - کلسیم و فسفر و متابولیسم آن در بدن.
 - ۸ - ساکورا دیکو لوگرافی با متیودال.
 - ۹ - استئومالاسی.
 - ۱۰ - تشخیص بیماریهای استخوانی در ستون فقرات.
 - ۱۱ - پاراتروئید.
- و آنچه که تا کنون بطبع نرسیده است عبارتند از:
- ۱ - قانون تجویز آنتی بیوتیک‌ها.
 - ۲ - تشخیص هماتروزهای طبی.
 - آزمایشهای سرولوژیک در روماتیسم.
 - ۴ - ایمونوگلوبولین‌ها.

توضیحات

حاوی مطالبی مختصر

درباره

تصوّف، عرفان و فقر (درویشی)

پیشگفتار

نظر به اینکه در متن اصلی کتاب (یادداشتهای خاطرات سفر حج و عتبات عالیات) گاه‌گاه اشاراتی به تصوّف، عرفان و فقر (درویشی) شده است ضروری بنظر رسید که توضیحاتی مختصر دربارهٔ عناوین فوق نوشته شود و شرح حال چند تن از بزرگات عرفان که در ضمن کتاب از نوشته‌ها و یا اشعار آنان زیاد استفاده شده و در عین حال بیانگر مطالب عرفانی است به ترتیب تاریخ دوران زندگانی آنان زینت بخش پایان کتاب گردد. البته درباره تصوّف، عرفان و فقر (درویشی) کتابهای مفصلی از عرفای عظام موجود است که راه جویان و یا علاقه‌مندانی که بخواهند به تفصیل مطالعه کنند می‌توانند به آن کتابها مراجعه فرمایند. سه مطلب فوق در اصل یک حقیقت هستند ولی تا آنجا که امکان داشته، در عین عدم بضاعت علمی، با استمداد باطنی از اولیاء خدا سعی شده است دربارهٔ هر یک از آنها بطور مجزاً و به اختصار اشاره شود تا کسانی که فرصت کافی برای مطالعه کتب متعدّد و مفصل ندارند مطالبی در دسترس داشته باشند. و برای اینکه دسترسی به مآخذ آسان باشد نام هر مآخذ با ذکر صفحه، برای هر مطلب آورده شده است. گرچه کلیه مطالب از کتب مختلفه گردآوری شده است ولی چنانچه در تلفیق و یا درج مطالبی که در مآخذ نیست لغزشهایی مشاهده شود قبلاً پوزش می‌خواهد و امیدوار است از راهنمائیهای ارزنده دریغ نفرمایند. در خاتمه بعّت عدم آشنائی عدّه‌ای از خوانندگان گرامی به زبان عربی معانی عبارات و جملات عربی حتّی الامکان طوری تنظیم شده است که اگر از مطالعه آن عبارت و جملات صرفنظر شود اشکالی در مفاهیم پیش نیاید؛ همچنین سعی شده است از عبارات طویل فقط یک جمله ذکر و سپس ترجمهٔ کامل پرداخته شود. امید است این قدم کوچک مورد قبول خداوند منّان و رضایت مولای متّقیان قرارگیرد و بمنّه و کرمه.

فصل اول - تصوّف

- رَجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ... ((قسمتی از آیه سوره نور))
((مردانی که کسب و تجارت آنان را از یاد خدا غافل نگرداند.))

- فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ((قسمتی از آیه ۴۳ از سوره نحل))
((پس اگر نمیدانید از اهل ذکر سؤال کنید.))

- قال رسول الله (ص)

راغبو فی الدّعاء اهل التّصوّف و اصحاب الجوع و العطش فانّ الله ينظر اليهم و يسرع في اجابتهم.
((میل نمائید و دعا طلب کنید از اهل تصوّف و گرسنگان و تشنگان ((یعنی روزه‌داران)) پس بدرستی که حقّ سبحانه و تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان و زود اجابت میکند دعاهاى ایشان را.))

تعریف تصوّف

درباره تصوّف تعاریف متعدّد شده، از آن جمله است:

۱ - فرمایش مولای متّقیان علی علیه السلام:

در کتاب غوالی اللّٰلی ابن جمهور الاحساوی به نقل از فهرست بحار الانوار ملاً محمداً باقر مجلسی مشهور به علامه مجلسی (ره)^۱ روایت شده است که قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

التّصوّفُ أَرْبَعَةُ أَحْرَفٍ: تَاءٌ وَ صَادٌ وَ وَاوٌ وَ فَاءٌ:

التّاءُ، ترک و توبه و تقی؛

والصّادُ، صبر و صدق و صفاء؛

واو، واد، ورد و ود و وفاء؛

وافاء، فرد و فقر و فنا.

یعنی علی علیه السلام فرمود: تصوّف شامل چهار حرف است: تاء، صاد، واو و فاء.

تاء، عبارت است از ترک دنیا و پشیمانی از گناه و پرهیز از آنچه که خلاف رضای خداست

صاد، صبر و صدق و صفای قلب است.

واو، ذکر خدا و دوستی و وفای به عهد است.

فاء تنها بودن و دور شدن از کثرات، و توجه به فقر خویش، و فانی شدن از انانیت است.

ذکر این نکته ضروری است که صوفی نمی‌باشد مگر اینکه شیعه اثنی عشری بوده و مستجمع صفات دوازده‌گانه

بالا باشد. و انتساب هریک از سلسله‌های صوفیه بایستی به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یا یکی از

ائمّه معصومین علیهم السلام برسد

((بشارة المؤمنین صفحه ۳۱۶ و فلسفه فلوطین))

۲ - فرمایش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

از امام جعفر صادق علیه السلام که منبع طریقت بود از تصوّف پرسیدند.

فرمود: متابعت علیه الصلّاة و السّلام سنّت است و متابعت احوال او تصوّف^۲

((مناقب الصوفیه صفحه ۳۱))

۳ - شیخ اجل بابا طاهر عریان در باب تصوّف چنین می‌فرماید (۳۹۰ - ۴۴۷ هجری قمری):

الف - التّصوّفُ حیاةٌ بلا موتٍ و موتٌ بلا حیاةٍ :

یعنی حقیقت تصوّف این است که زنده شود به حیات انسانی، حیاتی که موتی در عقب نباشد که معنی تمکّن در

حیات انسانی است. و مردن از حیات نفسانی که حیاتی به حیات نفسانی در عقب نداشته باشد که معنی تمکّن

^۱ - شرح حال مرحوم علامه مجلسی در کتاب ریاض السّیاحة و درکتب بشارة المؤمنین صفحات ۲۹۲ - ۲۹۷ آمده است.

^۲ - فرمایش خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین است: ((الشّریعة احوالی و اطریقة افعالی و احقیقة احوالی)) و چون تصوّف را طریقه هم می‌گویند بنظر میرسد که منظور متابعت افعال او باشد که البته اگر کسی بتواند دقیقاً پیروی آن حضرت کند به حقیقت که مربوط به حالات آن جناب باشد نیز خواهد رسید.

است در مردن از حیات نفسانی، که تا چنین حیات و چنین مرگی او را نباشد نباید اطلاق صوفی بر او کرد.^۱ همچنین میفرماید:

ب - التَّصَوُّفُ اَهْلَاکُ الْاَمْوَالِ:

یعنی تصوُّف در بدو امر تمام کردن اموال است، که از جمله قوی و مدارک و اعضاء و جوارح که در تصرف نفس است. و اهلاک آنها به این است که علاقهٔ بنفوس از آنها برداشته شود و به تصرف عقل که مظهر حق است بیایند، و این اهلاک چون به اختیار است در وسط سلوک باشد.^۲ و نیز فرماید:

ج - التَّصَوُّفُ لَا یَسَعُهُ شَيْئاً وَ هُوَ یَسَعُ الْاَشْیَاءَ کُلَّهَا، وَ الصَّوْفِی یُکُونُ لَهْ کُلِّ شَيْئٍ وَ هُوَ لَا یُکُونُ لِشَيْئٍ
یعنی تصوُّف اگر به انتها برسد که بقاء باللَّه برای او حاصل بود، همه چیز در او بگنجد و همه برای او خواهد بود، که گردش آسمان و زمین برای او است و او را خداوند برای غیر؛ چه نظام کلّ باشد و چه نظام جزء؛ نخواهد داشت.

((نقل از کتاب توضیح صفحات ۱۶۵ و ۱۶۴))

۴ - نظر امام محمد غزالی دربارهٔ تصوُّف

ابومحمد غزالی تصوُّف را غایت سیر و سلوک خردمندانه آدمیان دانست و عالمانه به دفاع از آن برخاست، و در بیشتر آثار به اسرار و معاملات متعالی آن توجه داد، نمونه عالی این دفاعیات در باب سوم از کتاب احیاء علوم الدین، و در المقصد الاسنی، و در المنقذ من الضلال منعکس شده است.

((مناقب الصوفیه صفحه ۱۸))

۵ - تصوُّف از نظر جناب حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه)

تصوُّف عبارت از استکمال نفس و حقیقت جوئی و آخرین مقام آن شهود حق است در تمام موجودات؛ و چون مربوط به مطالب اعتقادی و روحی میباشد طریقه و طریقت هم نامیده میشود.

((صفحات ۵۵ و ۵۶ نابغهٔ علم و عرفان))

^۱ - مولوی میفرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وزنما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک بال و پر
وزملک هم بایدم جستن زجو	کُلّ شیئی هالک الا وجهه
باردیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون*	گویدم کانا الیه راجعون

^۲ - مولوی فرماید:

چيست دنیا از خدا غافل بُدَن	نی قماش و نقره و فرزند و زن
مال را گر بهر دین باشی حمول	نعم مالّ صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است	آب اندر زیر کشتی پستی است
چونکه ملک و مال را از دل براند	زان سلیمان خویش جزمسکین نخواند

* ارغنون نوعی ساز شبیه پیانو میباشد که افلاطون اختراع کرده است.

۶ - تصوّف از نظر مرحوم علامه مجلسی اول

مرحوم مجلسی اول (آخوند ملاً محمّد تقی والد بزرگوار مولانا ملاً محمدباقر مشهور به علامه مجلسی رحمة الله علیهما) در رساله تشویش السّالکین که نسخه چاپی آن در کتابخانه مبارکه قدس رضوی مشهد به ۲۱۷۶ موجود است، چنین مرقوم میفرماید: ((شیعه‌ای که صوفی نباشد شیعه نیست، و صوفی که شیعه نباشد صوفی نیست و تصوّف طریقه مرتضوی است و تصوّف و تشیّع یک معنی دارد، و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند)). چه شریعت و طریقت و حقیقت، یک حقیقت واحده است که به اعتبارات به اسامی مختلفه نامیده میشوند، چنانچه تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالیّه یک حقیقت واحده است و به اعتبارات به نامهای مختلفه گفته میشود، و هر مرتبه مافوق مستغنی از مرتبه مادون نبوده و همان مادون را تکمیل می‌نماید، طریقت هم از شریعت مستغنی نبوده مکمل آن می‌باشد و حقیقت نتیجه و ثمره آن دو مرتبه است و در صورت فقدان مرتبه مادون مرتبه مافوق وجود نخواهد داشت. پس هر سه مرتبه متحدند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم میفرماید ((الشریعة اقوالی و اطریقه افعالی و احقیقه احوالی))^۱ و بطور کلی سلوک الی الله یا به طریق نظر و استدلال است و غایت آن علم الیقین است، یا به طریق ریاضت و مجاهده است و غایت آن عین الیقین است و سالکان مسلک اول اگر اعمال آنها مأخوذ از قرآن مجید و موافق شرع مطهر باشد آنها را متکلمین گویند و اگر متعبّد به این کیفیت نباشد، آنها را مشائین گویند.

و سالکان مسلک ثانی را اگر متعبّد باشند و عبادت و ریاضات آنها موافق دستورات قرآن مجید و در تحت اطاعت و تابعیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیه السلام باشد؛ زاهد و عابد و متقی و صوفی نامند و اگر متعبّد به این موافقت نباشد، آنها را اشراقی گویند.

پس صوفی آن است که به قانون شریعت غرّاً و طریقه بیضاء، قدم صدق در طریق مجاهده و سلوک الی الله گذارد و از حسن متابعت شریعت نبوی خود به کمال انسانیت که مرتبه فناء فی الله باشد رساند.

توضیح آنکه مقصود از فناء فی الله چنان است که به مقام تسلیم و رضا رسد که برای او هیچ اراده‌ای نباشد. و کالمیت بین یدی الغسال^۲ در تحت اراده حق قرارگیرد.

پس شرط اصلی تصوّف متابعت کامل از شرع مطهر و تقیّد به انجام آداب و وظایف مذهبی و اعتقاد به جمیع ما انزل الله^۳ است. و این وظایف و تکالیف تا موقع مرگ باقی است و هیچگاه ساقط نمی‌گردد که آیه مبارکه ((وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)) به ((وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الْيَقِينُ، اِي الْمَوْتِ)) تفسیر شده است.

پس اگر رشته یا فرقه یا دسته‌ای باشد که مقیّد به انجام امور شرعیّه نباشد یا عقیده‌ای خلاف عقیده شیعه اثنی عشریه داشته، یا منکر یکی از ضروریات باشد، از حوزه اسلام خارج و هالک خواهد بود....

((باب ولایت و راه هدایت صفحات ۳۰۵-۳۰۷))

همچنین ملاً محمّد تقی مجلسی در رساله تشویش السّالکین میفرماید:

((اصل تصوّف صافی نمودن باطن است از رنگ ماسوی و متخلّق شدن به اخلاق الله و تحصیل کمالات روحانی و رسیدن به مقام قرب و معرفت عیانی.))

۱- گفتار من شریعت و کردار من طریقت و حالات من حقیقت است.

۲- مانند مرده بین دستهای غسال

۳- آنچه را خداوند نازل فرموده است

و پس از چند سطر چنین اضافه میفرماید:

شرافت این دو طایفه و منزلت و حقیقت آنها بواسطه این است که حامل اسرار انبیاء و اولیاء هستند هم در ظاهر و هم در باطن زیرا انبیاء و اولیاء در ظاهر و باطن جامع جمیع اسرار الهی بودند. پس شیعه به حمل احکام و اسرار شریعت قیام و اقدام نمودند به ظاهر شرع، و صوفیه حامل اسرار و حقایق آنند به حسب باطن و حقیقت آن؛ چه صوفیه در واقع خود شیعه واقعی هستند.

تصوّف چیست و اعمال صوفیانه کدام است

اساساً تصوّف یک نوع روش زندگی است که محبت خدا و شناخت حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل میدهد پس میتوان گفت که تصوف عبارتست از پرستش خدای تعالی بطریقی عاشقانه. بهمین سبب است از نظر صوفیه خداوند تبارک و تعالی بیشتر عطا بخش، خطاپوش و مهربان و دوست آنان است. صوفی در مقام خضوع و خشوع بندگی میگوید:

این عجز و فنای من به چیز مربوط است؛ البته به جسم من. پس اگر کاری کنم که پیش از مرگ در همین دنیا خود را از تسلط جسم آزاد سازم، یعنی هوسها، امیال، خشم و غضب و حقد و کینه‌توزی را مهار کنم و در حقیقت این غبار تن را که حجاب چهره جانم شده است کنار بزنم. سراپا جان خواهم شد، جانی که پرتوی از هستی حق است.

حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوش آندمی که از این چهره پرده برفکنم
صوفی در مرحله سلوک تا جایی پیش میرود که خدا را در دل خود خواهد داشت و از دیدار او به چشم دل احساس وجد و مسرت خواهد کرد:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
دائم با او مأنوس خواهد بود و این قرب دائمی رفته رفته او را از حدّ یک بشر بالاتر خواهد برد و او را شریفتر، پاکتر، و خدمتگزارتر خواهد ساخت و صفات او را با آنچه محبوب حق است یکسان خواهد نمود و پیش از آنکه از این جهان برود، در همین دنیا نه تنها به ملکوت الهی واصل گردید بلکه شمه‌ای از صفات حق خواهد بود زیرا شخصیت و وجود او در ذات خداوند فانی شده و همه ((او)) گشته است.
پس سالک به این مرحله برسد به دریای ابدیت الهی خواهد پیوست مانند قطره‌ای که به اقیانوس می‌پیوندد و در او فانی میشود، دیگر او قطره نیست، با عظمت اقیانوس، عظیم و جاودانه میشود.

قطره دریاست اگر چند که او با دریاست ورنه قطره است همان قطره و دریا، دریاست
پس آن قرب وصالی که اهل شریعت در جهان دیگر انتظارش را دارند، اهل طریقت یعنی صوفیان در همین جهان طالب آنند.

آنها عقیده دارند که نیکان که نیکند و معاشرت آنان را همه دوست دارند، اما هنر در تحمل رنج تربیت و ارشاد بدان و مفسدان است نه راندن آنها.
جائیکه مولوی میفرماید:

آب دارد صدکرم صد احتشام که پلیدان را پذیرد والسّلام
کافّه صوفیان خلق را، پرتوی از ذات حق و خدا را غنی و معبود و بی‌نیاز از عبادت و خدمت میدانند و نظر بر

آن دارند که منظور از آیه: **((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ))**^۱ سوره الذاریات آیه ۵۶ **أُولَیْعَرِفُونَ** (یعنی شناسایی خدا برای جن و انس) است و بهمین سبب هدف آفرینش را شناسایی خدا تشخیص میدهند. بنابراین اگر کسی قصد اطاعت خدا را دارد میتواند به آفریده او که قطره‌ای از دریای هستی است و جلوه‌ای از حق در او ودیعت نهاده شده است خدمت کند. این طریق عبادت یعنی توجه به خالق از طریق خدمت به خلق بعنوان آنست که خلائی همه مظاهر خالقند و خدمت به آنان در حقیقت طاعت به خالق محسوب میشود:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این نهال ونه بفکن

شاید بتوان چنین اظهار داشت که در این زمینه، فلسفه و تصوف که در ظاهر روشی مخالف یکدیگر دارند، در این نقطه بهم میرسند، مضافاً بر آنکه چون شناخت و وصول به حقیقت در تصوف اهمیت فراوان دارد و موضوع فلسفه نیز شناخت حقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشر، پس تصوف در این قسمت با فلسفه اشتراک هدف دارد، نهایت اینکه فلاسفه و صوفیه در مفهوم حقیقت و نحوه دریافت و راه وصول به آن با یکدیگر شدیداً مخالفند، بخصوص صوفیه فلسفه را مطرود و وسیله سرگردانی می‌شناسند و پای استدلالیان را چوبین می‌خوانند و می‌گویند: فلسفه همه چون و چراست و تکیه بر عقلی دارد که از دایره محسوسات تجاوز نمی‌کند ولی تصوف عشق و حال و بی‌چون و چرائی محض است.^۲

صوفیان برآنند که آئینه دل را صیقل دهند تا حقایق بدون تکیه بر عقل اندک بین و اندک یاب بر آئینه دل منعکس شود چنانچه مولوی میفرماید:

آئینه دل چون صافی و پاک نقش‌هایی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را
چون خلیل آمد خیال یارمن صورتش بت معنی او بت شکن

یعنی چون آینه دل از زنگارهای هوس و وهم پاک و صافی شود، چهره معانی غیبی و اسرار نهان در آن نمودار می‌گردد. سپس نقش و نقاش و معنی و معنی آفرین را با هم می‌بیند و هیچ چیز از ضمیر او پنهان نمی‌ماند، صفا و پاکی دل از آن جهت مذکور آمده است که زدودن و پاک کردن ضمیر نزد صوفیان شرط وصول بحقیقت است.

((از مقدمه آشنائی با مولوی با تلخیص))

^۱ - و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه (مرا بشناسد) و پرستش کنند.

^۲ - مولوی میفرماید:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

و یا میفرماید:

عقل را قربان کن اندر عشق دوست عقلها باری از آن سوی است کوست
بند معقولات آمد فلسفی شهسوار عقل عقل، آمد صفی
فلسفی گوید زمعقولات دون عقل از دهلیز می‌ناید برون
کشف این نزعقل کار افزا شود بندگی کن تا ترا پیدا شود

و یا میفرماید:

قبله عارف بود نور وصال قبله عقل مفلست شد خیال

شاه نعمت اله ولی در این باره میفرماید:

عارفان دیده‌اند و میگویند عاقلان از شنیده میجویند

شریعت، طریقت و حقیقت

۱ - شریعت و طریقت و جمع میان آن دو

شریعت اعمال راجع به تن و طریقت راجع به دل است. شریعت آراستن ظاهر است به عدالت؛ و طریقت پاکیزه نمودن باطن است به اخلاق پسندیده و دوستی و یاد خدا، و روشن ساختن دل به شناختن او.

پس این هر دو مانند مغز و پوست بلکه مانند دوا و اثر آن و جمع بین ظاهر و باطن و شریعت و طریقت از اختصاصات سلسله نعمة اللّٰهیه بوده و هست. پس باید مراقبت داشت و آنکس که خود را نزدیکتر داند باید در رفتار بر احکامیکه در قرآن مجید و خطاب به مؤمنین است بهتر بکوشد، حتی امور دنیا از کسب معاش و انماء مال و پرستاری عیال و تلذذات حلال بقصد امتثال امر که رسیده بنماید عبادت نیز خواهد بود؛ و در اسلام بقدری توسعه در احکام است که در کاری امر یا نهی هست و میتواند مسلم تمام کارهای دنیوی خود را با نیت امتثال بندگی خدا نماید. ((رسالة پند صالح صفحات ۶۶-۶۵))

۲ - شریعت، طریقت و حقیقت و تفاوت میان آن سه

در تفسیر کشف الاسرار میبیدی به نقل از خواجه عبدالله انصاری در مورد آیه: **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**^۳ فرماید:

در این آیه اشارتست که علم شریعت آموختنی است و بی واسطه و استاد درست نیست، هر که پندارد که در علم شریعت واسطه بکار نیست او را در دین بهره‌ای نیست. بدان که علم بر سه قسم است: علم شریعت، علم طریقت و علم حقیقت، شریعت آموختنی است، طریقت معامله‌ای است و حقیقت یافتنی است.

علم شریعت را گفت ((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ)) علم طریقت را گفت: ((وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ))^۳ علم حقیقت را گفت ((وَعَلَّمَنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا))^۴ حواله شریعت به استاد کرد، حواله طریقت به پیر کرد و حواله حقیقت با خود کرد...

... و نیز درباره ((الشريعة احوالی و اطرقة افعالی و احقیقة احوالی)) چنین گفته‌اند:

شریعت و طریقت و حقیقت هر سه یکی است منتها بسبب اختلاف احوال، اسامی مختلف پیدا شده و در هر مقامی و حالی نامی پیدا کرده است. چون حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نظام صورت جمع الجمع بود ((الحقیقة حالی)) فرموده است و این خود مسلم است که گوینده این کلمات شخص واحد بوده و از یک ذات کامل الصّفات ظهور نموده است.

مثلاً چون کسی امر به نماز کند، گفتن او، قول باشد و چون به نماز ایستاد، آن فعل باشد چون بحضور قلب نماز گزارد، حال شود، که عبارت از حقیقت باشد چنانکه لا صلوة الا بحضور القلب مقوی مطلب است، پس هر که

^۱- افزودن

^۲- آیه ۴۳ از سوره نحل: اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

^۳- سوره مبارکه مائده آیه ۳۵: و(بوسیله ایمان و پیروی اولیای حق) بخدا توسل جوئید.

^۴- سوره مبارکه کهف آیه ۶۵: و از نزد خود ویرا علم(لدنی و اسرار غیب الهی) آموختیم.

در مقام افعال پیغمبر باشد اهل طریقت است و کسی که در مقام حال پیغمبر است اهل حقیقت باشد شریعت پوست طریقت باشد و طریقت پوست حقیقت و مغز بی پوست محال باشد و صورت نبندد و چون بحقیقت مشاهده رود معنی بی صورت و باطن بی ظاهر درست نگردد، و شریعت بی طریقت ظاهر نشود... اگر شریعت نباشد طریقت صورت نبندد و اگر طریقت نباشد حقیقت معلوم نگردد و در جمیع ادیان شریعت و طریقت و حقیقت وجود دارد.

(صفحه ۱۲۷ کتاب حدائق السیاحه)

۳ - لازمه طریقت ولایت است

...شریعت عبارت از احکام قالبی است که به تقلید عالم مجاز و به امر او بجا آورده میشود که اگر بغیر آن باشد اگر مطابق هم باشد مقبول نخواهد بود... پس شریعت بوجهی علم است و طریقت عمل و حقیقت حال...^۱ طریقت بدون قبول ولایت مرتضی علی علیه السلام نمی باشد، و حقیقت لازمه ولایتست. اگر قبول کننده ولایت را در تحت هواهای نفسانی نپوشاند بزودی نمونه علم و عمل خود را به ذوق و وجدان می یابد، و همان نمونه علم و عمل که حال انسان باشد اول مرتبه حقیقت است، که فرمود **احقیقه احوالی**. و از جهت اینکه شریعت بدون طریقت و حقیقت، جیفه موزیه است در اخبار بسیار فرموده اند قریب به این مضمون که: ((اگر کسی در تحت میزاب خانه کعبه هفتاد سال عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و ولایت ولی امر را نداشته باشد او را خداوند بر رو در آتش جهنم اندازد.)) و همچنین صاحب طریقت اگر نمونه علم و عمل خود را در خود نیابد، علم و عمل طریق او چون قالب بیجان خواهد بود، که چندان فایده ای به حال او نخواهد داشت. و چنانکه جان انسان بدون تن کمال نپذیرد و پیش از استکمال اگر تن از جان جدا شود جان ناقص بماند و هیچ کمال حاصل نکند، همچنین اگر طریقت از شریعت جدا شود، طریقت و حقیقت ناقص بماند یا هیچ نماند، چون مجذوبین که حال مراعات شریعت در آنها نیست و ناقص بمانند و چون قلندریه که اعتقاد آنها اینست که چون دست بدست ولی امر رسید حاجت به عمل نیست و خود را ضایع و دیگران را به فساد می اندازند...

و من عندین از عامه که بخود سری برآمده و اسم علم برخوردارند و به شغل فتیا و قضاوت مشغول و مشعوف گشته، و همچنین من عندین از متشیعه که بدون اذن و اجازه از عالم وقت بر مسند شریعت نشسته و فتیا و قضاوت را متصدی گشته علاوه بر ضلال خود غیرکوشیده اند. جناب صادق علیه السلام، چون مشاهده فرمود سفیان ثوری را که حلقه ای دارد و ابوحنیفه را که در گوشه ای دیگر حلقه ای دارد، درباره آن دو فرقه فرمود:

۱- گفتار بزرگان همه جالب و آموزنده و شیرین است و واقعاً حیف است که حتی از یک جمله آنها صرف نظر شود ولی چون در اینجا امر بر اختصار است، سعی میشود که مطالب طوری انتخاب شود که حتی الامکان از نظر مفهوم، جدید باشد و چون بهیچوجه نمی تواند جای کتاب اصلی را بگیرد فقط اشاره به مطلب میشود لذت چنانکه قبلاً گفته شد صفحات مآخذ بعد از هر مطلب ذکر می شود تا خوانندگان گرامی در صورت فرصت و ذوق به اصل کتب و مآخذ مراجعه نمایند، و با خواندن مطالب بطور کامل بیشتر لذت ببرند و مستفیض گردند، و در عین حال متوجه شوند که گفتار بزرگان گرچه در عبارات مختلف است ولی تمامی مؤید یکدیگر می باشند و در ضمن به بسیاری مطالب ارزنده دیگر برخورد می کنند که در حد این مختصر نیست.

۲- ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی.

هؤلاء الاخابث لو جلسوا في بيوتهم و لم يخبر الناس بحلالهم و حرامهم لجال الناس حتى يجدونا.¹
 ... اینها خبیث‌ترین خلقند زیرا سفیان‌ثوری در مجلس طریقت و ابوحنیفه در مجلس شریعت بدون اذن و اجازه صاحب طریقت و صاحب شریعت نشسته بودند و آن متصدی دستگیری و این یک متصدی فتیا شده بود.
 پس صاحب شریعت اگر بخواهد که علم و عمل او بی مغز نباشد باید در طلب برآید و طریقت را بدست آورد. اگر نه علم و عمل او بی مغز و لایق آتش خواهد بود.
 و صاحب طریقت اگر بخواهد که علم و عمل او در نقصان نباشد از شریعت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکند که به اندازه‌ای که از شریعت فرو گذاشت کند در طریقت او نقصان پذیرد. و باید بکوشد که علم و عمل او از حقیقت نمونه‌ای داشته باشد که اگر خالی از نمونه علم و عمل باشد لایق آتش خواهد بود، مگر اینکه خداوند تفضل فرماید و فضل و رحمت خود را با او رفتار نماید. پس صاحب شریعت و صاحب طریقت باید نیک مراقب باشد که اگر از علم و عمل خود نمونه‌ای نیابد و در عمل و مناجات لذت نداشته باشند بدانند که عمل آنها بی مغز و جیفه مودیه و لایق آتش خواهد بود...

((بشارة المؤمنین، باب دوازدهم))

فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل تصوف

آنچه از احادیث و کتب تذکره ظاهر میشود این است که این فرقه در زمان حضرت رسول (ص) و زوج بتول (ع) مختص به همین اسم بوده‌اند چنانکه روایت شده که در کتاب بشارة المصطفی لشیهة المرتضی که جناب محمد باقر مجلسی در فهرست بحارالانوار خود نسبت این کتاب را به شیخ عمادالدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری داده است. به اسنادش، قال رسول الله (ص):

۱- من سره أن یجلس مع الله فلیجلس مع أهل التصوف.

یعنی حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: هرکه را خوش آید که همشین خدا باشد با اهل تصوف بنشیند. مقوی این حدیث، حدیث قدسی است که حق سبحانه و تعالی فرمود: **أنا جلیس من ذکرنی یعنی من همشین آن کسم که ذکر من کند و صوفیان اهل ذکرند.** پس حضرت حق تعالی جلیس ایشان است.

هرکه خواهد همشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا

صوفی ولی است زیرا ولی خدا آن کسی است که دست به دست علی (ع) یا مجاز از جانب آن بزرگوار داده و پیوند ولایت به وجود او رسیده و ایمان داخل دل او شده باشد. و نیز در آن کتاب روایت نموده است که:
 قال رسول الله (ص):

۲- لا تطعنوا علی اهل التصوف و الخرق فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء و لباسهم لباس الانبیاء.

یعنی حضرت رسول (ص) فرمود: طعن مکنید و عیب منمائید بر اهل تصوف و خرقة پوشان؛ پس به درستی که اخلاق و اوصاف ایشان اخلاق و اوصاف انبیاء و لباس ایشان لباس انبیاء است.
 و نیز در آن کتاب مروی است که قال رسول الله (ص):

۳- راغبوا فی دعاء اهل التصوف و اصحاب الجوع و العطش فان الله ینظر الیهم و یسرع فی اجابتهم.

¹- اینها خبیث‌ترین مردم هستند زیرا اگر در خانه‌هایشان می‌نشستند و مردم را بحلال و حرامشان خبر نمی‌دادند هرآینه مردم به حرکت و جستجو می‌پرداختند و ما را پیدا میکردند.

یعنی حضرت رسول(ص) فرمود: که میل نمائید و دعا طلب کنید از اهل تصوّف و گرسنگان و تشنگان یعنی روزه داران، پس به درستی که حق سبحانه و تعالی نظر رحمت می کند به سوی ایشان و زود اجابت می کند دعای ایشان را.

((بشارة المؤمنین، صفحات ۳۱۵ - ۳۱۶))

ذکر و فضیلت آن

ذکر به معنی به خاطر آوردن و یادکردن مذکور است مطابق دستور مجازین الهی و فضیلت آن اینست که در قرآن کریم آیات بسیار و همچنین احادیث و اخبار بیشمار درباره آن آمده است. از جمله:

۱ - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا.** ای کسانی که ایمان آورده‌اید ذکر حق و یاد خدا (به دل و زبان) بسیار کنید و دائم صبح و شام به تسبیح تتریه ذات پاکش بپردازید. (آیات ۴۱ و ۴۲ از **سوره احزاب**).

۲ - **وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:**

و خدا را بسیار ذکر کنید شاید که رستگار شوید (آیه ۴۵ از **سوره انفال**)

۳ - **وَتَطْمِئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ:** و دلهای آنان با یاد خدا اطمینان پیدا می‌کند،

بلی دل آرام گیرد به نام خدای. (آیه ۲۸ **سوره رعد**)

۴ - **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ.** (آیه ۲۰۵ از **سوره اعراف**).

خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی‌آنکه آواز برکشی، در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش (یکدم از یاد خدا غافل مشو).

که در این آیه به ذکر خفی یا ذکر قلبی است. البته ذکر چه زبانی و چه قلبی باشد از جمله عبادات است، و عبادات بدون امر آمر الهی و اجازه صاحب اجازه الهی هیچ اثر بر آنها مترتب نمی‌شود، ولی ذکر قلبی فضیلتش بیشتر است. حضرت رسول (ص) به ابی ذر فرمود: که ذکر کن، ذکر خامل!^۱ عرض کرد ذکر خامل چیست؟ فرمود ذکر خفی. و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

من ذکر الله سرّاً فقد ذکر الله كثيراً: کسیکه با ذکر خفی خدا را یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است.

حضرت سجّاد (ع) در مناجات خود عرض می‌کند: **وَأَسْنَا بِالدُّعَا الْخَفِيِّ** یعنی ما را با ذکر خفی مأنوس گردان. که منظور همان ذکر است که زمان حضرت آدم (ع) و در میانه اوصیاء معهود بوده است. اهمیت ذکر خفی در این است که در همه حال و در همه جا و با همه کار امکان دارد. و فرموده‌اند حتی موقع خواب اگر کسی با طهارت و با ذکر قلبی خود بخواب رود، خواب او نیز عبادت خواهد بود.

واینکه فرموده‌اند: **لا صلوة الا بحضور القلب** منظور این است که چنانچه نماز با حضور قلب یعنی با ذکر قلبی و با یاد خدا نباشد ارزشی نخواهد داشت. در عوض کسانی که دائماً با طهارت به غسل یا وضو و اگر آن دو ممکن نبود با تیمم، با ذکر قلبی یا ذکر خفی مشغول باشند مشمول آیه شریفه:

۵ - **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ:** (آیه ۲۳ **سوره معارج**) خواهد بود.

بابا طاهر علیه الرحمه در این مورد میفرماید:

که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان مأوايشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

۱- خامل یعنی بی‌نام و نشان، مخفی

و باز در شرافت و فضیلت ذکر آیه شریفه زیر است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

۶ - فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ: ((آیه ۱۵۲ از سوره بقره))

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. که ذکر خود را خدای تعالی شأنه نتیجه ذکر بنده قرار داد و شرافتی بالاتر از این نیست که بنده را خدا متذکر باشد.

در مورد گرفتن ذکر و اخذ و تعلیم آن زبان اولیاء زمان و تسلیم به تربیت آن بزرگواران در کتب عرفا تأکید فراوان شده است و در قرآن کریم خداوند عزوجل فرموده است:

۷ - فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ((آیه ۴۳ از سوره نحل)) یعنی ((پس اگر نمیدانید از اهل ذکر سؤال کنید)) و منظور از اهل ذکر اولیاء خدایند یعنی کسانی که به مراتب شهود رسیده‌اند و خداوند آنها را از رأی و قیاس و هوی و گمان بی‌نیاز کرده و از علم لدنی^۱ خود به آنها عطا فرموده است یعنی پیغمبر (ص) و ائمه اطهار و مجارین از طرف آنها که به مقام فناء فی الله و بقاء بالله رسیده‌اند.^۲

((منتخب از صفحات ۳۱ و ۲۲۴ تا ۲۴۱ بشاره المؤمنین و صفحات ۷۶۲ تا ۷۶۴ نبوغ حافظ))

دل و یاد خدا

دل گنجینه خدائی^۳ و جایگاه ریزش رحمت الهی است؛ و مرکز کشور تن دل است که همیشه بین وسواس شیطان و تلقین ملک است.

باید مراقب دل بود که آنچه بر دل غالب بود اعضا و قوی زیر فرمان او است و چون بستگی دنیا دام جان و مایه هر خطا است،^۴ دل را باید به دستور متوجه غیب نمود و از غیب خود رو به غیب مطلق آورد که پراکندگی خیال و وسواس رفع، و هموم یکی گردد و نفس پاکیزه و اخلاق نکوهیده که زائیده دوستی دنیا است برود و بجای آن اخلاق پسندیده آید.

و متدرجاً انس به یاد خدا افزون گردد، تا دریکه خداوند گشوده، باز و دل جایگاه یار شود.^۵

یاد خدا دل را خاشع و بدن را خاضع و اخلاق را پاکیزه و اعمال را پسندیده گرداند. و یاد بنده حق را که نشانه یاد خدا و هم مستلزم یاد اوست^۶ بنده را؛ بالاخره انسان را از هستی موهوم می‌رهاند و به هستی واقعی می‌رساند

چون مادام که انانیت هست خداپرستی نیست .

ذکر مأخوذ را باید در هر حال و هرکار مواظبت داشت که آثار آن در کردارها و زندگانی هم هویدا شود و در عالم هم به یادگار بماند. خصوصاً در مواردی تأکید بیشتر شده است. از آن جمله در موقع خوردن غذاست که:

۱- اشاره به آیه ۶۵ سوره کهف ((وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا))

۲- از جانب خود علمی به او آموختیم. پس این علم حضوری و از روی کشف و شهود است، نه علم حصولی که بر عقل و استدلال متکی است.

۳- علاقه‌مندان به مطالعه بیشتر در این مورد میتوانند به باب دهم از کتاب ((ولایت نامه)) در بیان اتصال پیوند ولایت تا زمان آدم (ع) مراجعه فرمایند.

۴- منظور دل واقعی است نه دل ظاهری که مظهر و صورت دل است.

۵- حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: دنیا دوستی سر منشأ همه لغزشها است

۶- قلب المؤمن عرش الرحمن: دل مؤمن عرش خدا است.

۷- اشاره به ((آیه فاذکرونی اذکرکم)) که قبلاً توضیح داده شد.

« كَلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... »^۱

گرچه تفسیر به مورد ذبح شده ولی عمومیت دارد و یاد خدا هنگام غذا لذت را بیشتر و به واسطه توجه حرارت و روح به باطن هضم بهتر می‌شود و تا آن غذا در بدن است حکم ذاکر دارد و بهتر توفیق می‌یابد. دیگر حال مقاربت است که طفلی که در هنگام یاد خدا پیدا شود تمام خلقت و مؤمن و صالح و باهوش گردد. دیگر وقت خوابیدن که توجه به عالم غیب است، چون به یاد خدا که بخوابد در خواب حکم ذاکر دارد و خواب که بیند چه بروز حالات روحی او باشد و چه قضایای خارج، غالباً رویای صادقه خواهد بود. دیگر اول بیداری است که حال بازگشت به این عالم و توجه به قوی و جوارح است که در آن روز توفیق زیادتیر گردد و بلکه کارهای او هم پیشرفت نماید، و اول بیداری توجه به مبدأ و مظهر و توسل به انوار چهارده معصوم جسته و گشایش دل و دین و دنیا از خداوند امید داشته باشد و چون موقع خوابیدن و بیداری هرچه را به ذهن بسپارند محفوظ ماند روح در این دو وقت به یاد خدا عادت نماید و متوجه باشد و تا بتواند آنی غافل از یاد خدا نگردد که وقت مرگ متذکر عقاید باشد.

((رسالة پند صالح، بخش ذکر صفحات ۲۰ - ۲۵))

حقیقت طریق فقهاء و صوفیه

از نظر علامه مجلسی (مولانا محمد باقر ره)

باید دانست که راه دین یکیست حقتعالی یک پیغمبر فرستاد و یک شریعت مقرر ساخت و لکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف میباشند و جمعی از مسلمانان که عمل بظواهر شرع نبوی (ص) نمایند و بسنن و مستحبات عمل نمایند و ترک مکروهات و شبهات کنند و متوجه زوائد دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضييع عمر است کناره جویند ایشانرا مؤمن، زاهد و متقی میگویند و مسممی بصوفیه نیز ساخته‌اند زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت به پشم که خشن تر و ارزانتر جامه‌ها قناعت میکرده‌اند و این جماعت زبده مردمند.

ولکن چون در هر سلسله جمعی داخل میشوند که آنها را ضایع میکنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحبان باطله میباشند، تمیز میان آنها باید کرد که چنانچه میان علماء باید کرد. و چنانچه علماء اشرف مردمند بد ایشان بدترین خلق میباشند و یکی از علماء شیطان است و یکی ابوحنیفه است و همچنین میان صوفیه، شیعه و سنی و ملحد میباشند و چنانچه سلسله شیعه در میان این امت از سلسله‌های دیگر ممتاز بوده است همچنین سلسله صوفیه شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند و چنانچه در عصرهای ائمه معصومین صوفیه اهل سنت معارض ائمه بوده‌اند، در زمان غیبت امام صوفیه اهل سنت معارض و معاند صوفیه اهل حق بوده‌اند. و بر این معنی شواهد بسیار است:

اول آنکه ملائی جامی که نفحات الانس را نوشته که باعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است حضرت سلطان العارفين و برهان الواصلین شیخ صفی الدین نورالله برهانه را که از آفتاب مشهورتر بود و در علم و حلم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه پیش بوده ذکر نکرده است و از مشایخ نقشبندیّه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که بغیر از ازبکان نادان، دیگری نام ایشان را ننشیده و همچنین سیدبزرگوار علی بن

۱- سوره مبارکه انعام آیه ۱۱۸

طاوس (رض) که صاحب کرامات و مقامات بوده و شیخ ابن فهد حلی که در زهد و ورع و کمال، مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه امامیه، از برای تعصب و مخالفت طریقت و مخالفت طریقت ایشانرا ذکر نکرده است.

دوم، صوفیه شیعه علم و عمل با یکدیگر جمع میکرده‌اند و در زمانهای تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف میکرده‌اند و بحیله علم و عمل ایشانرا محلی میگردانیدند و صوفیانی که تابع اهل سنت‌اند مردم را منع از تعلّم علم میکنند زیرا که میدانند که با وجود علم، کسی خلفای ثلاثه را بهتر از امیر المؤمنین (ع) نمیداند پس باید جاهل باشد که این قسم امر باطل را قبول کند. چنانچه حضرت شیخ صفی‌الدین چندین هزار کس را به طریقه مستقیم بدین حق تشیع آورد و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار عالم بنور ایمان منور شد.

سوم آنکه طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده‌اند در ذکر و فکر و ارشاد و ریاضت، مابین است با طریقه صوفیانی که مشایخ آنها منسوبند به آن، مثل چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای افسانه عاشقانه خواندن که در میان ایشان نمیباشد. و بغیر تهلیل و توحید حق تعالی و توسل بانوار ائمه هدی و حمایت حامیان شیعیان امیر المؤمنین (ع) چیزی در میان ایشان نیست و اینها همه بموافقت شریعت مقدسه است.

و ایضاً بسیاری از علماء دین طریقه مرضیه صوفیه حقه داشته‌اند و باطوار و اخلاق این جماعت بوده‌اند مانند بهاء‌الدین محمد (رض) که کتب او مشحونست بتحقیقات صوفیه و والد مرحوم از او تعلّم ذکر نموده بود و در هر سال یک اربعین بعمل می‌آورد و جمع کثیری از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند و فقیر نیز مکرراً اربعین‌ها بسر آوردم و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح اعمال خود را از برای خدا صالح گرداند؛ حق تعالی چشمه‌های حکمت از دل او بر زبان او جاری میگرداند پس از این شواهد و دلایل که ذکر آنها موجب تطویل کلام است باید بر شما ظاهر باشد که این سلسله علیه را که مروّجان دین مبین و هادیان سالک یقینند با سایر سلسله‌های صوفیه که سالک اهل ضلالتند ربطی نیست و ایشان برای ترویج امر خود باین سلسله عالی خود را منسوب میگردانند.

و باید دانست که آنها که تصوف را عموماً نفی میکنند از بی‌بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت و چون اطوار و عقاید ناشایست از آنها دیده و شنوده گمان میکنند که همه چنین‌اند و غافل شده از آنکه طریق خواص شیعیان علی (ع) همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از آشراز خلق بوده و طریقه صوفیه حقه طریقه ایشان است و مجملّاً باید دانست که در همه امور افراط و تفریط خوب نیست و طریقه حقه طریقه وسط است چنانچه حق تعالی فرموده **و کذلک جعلنا امة وسطاً** و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمائید در هر باب حق بر شما ظاهر میشود **والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم**.^۲

((بشارة المؤمنین ۲۹۵ - ۲۹۷))

مقام صوفیان و سیرت ایشان

الف- از نظر امام محمد غزالی

غزالی بعد از آنکه سالهای دراز به تدریس و جدل و مناقشه و تأملات فلسفی پرداخته است، سرانجام روح جوینده او را هیچیک از طرق فوق خرسند و قانع نمی‌کند، و آرامگاه روح و جانش را در صمیم معاملات

۱- آیه ۱۴۳ از سوره بقره: و بدین ترتیب شما مسلمانان را به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستم.

۲- و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌فرماید. ((سوره مبارکه نور آیه ۴۶))

صوفیه می‌بیند و می‌نویسد که: به یقین دریافتم که صوفیان از پیشتازان خلق به سوی خدایند. سیرتشان نیکوترین سیرتها و راهشان درست‌ترین راهها و اخلاقها است. بلکه باید گفت که اگر خرد خردمندان و حکمت حکیمان و دانش دانشمندان دنیا را گرد آرند تا بتوانند با آن چیزی از سیرت و اخلاق خود را عوض کنند، و بهتر از آن را به جایش نهند هرگز نتوانند، همه حرکات و سکانات و باطنشان مقتبس از نور چراغدان نبوت است، و بالاتر از نور نبوت چه نوری میتواند بر روی زمین باشد که بتوان از آن روشنی یافت.

((مناقب الصوفیه صفحه ۱۸))

ب- مقام صوفی از نظر مولوی

نه زارکان طیبیم نه از افلاک گردانم	نه شرقیم نه غربیم نه سفلیم
نه از ملک عراقیم نه از خاک خراسانم	نه از هندم نه از چینم نه از بلغار و سقینم
نه تن باشد، نه جان باشد، که من خود جانانم	نشانم بی‌نشان باشد، مکانم لامکان باشد
یکی بینم، یکی جویم، یکی دانم، یکی خوانم	دوئی را چون برون کردم، دو عالم را یکی دیدم

چند بیت مزبور یکی از هزاران دقایقی است که میتوان نمونه‌های بسیار ارزنده و گوارای آن را در لابلای مثنوی صوفیه، اعم از نظم و نثر جست و اگر صوفیان و عارفان راستین را از ((شیران پشمین))^۱ ممتاز کنیم، و ((ارزش میراث صوفیه)) را گسترده‌تر از آنچه تا کنون جست‌ایم، بجوئیم، درمی‌یابیم که دقایق و نکات و تفکرات صوفیانه نه تنها در گذشته، غزالیها ساخته، و مولویها بار آورده، بل امروز نیز میتواند همان یافته‌ها، پاره‌ای از عقده‌های بشریت را در سطح جهان بگشاید و گوشه‌هائی از کشتی در گرداب آدمی را به سوی ساحل کمال راهنمون گردد.

((مناقب الصوفیه صفحات ۷ - ۸))

ج - صوفی از نظر سرّی سقطی،^۲ رحمة الله علیه:

صوفی چون باد است که بهر جای بوزد، و چون خاک است که هر کس قدم بر او نهد، و چون آبست که هر چه نجس باشد بدو پاک کنند، و چون آتش است که نور او بهر جای برسد.

د - صوفی از نظر ذوالنون مصری رحمة الله علیه:^۳

صوفی آن است که خداوند را بر همه چیزگزیده باشد، و حق سبحانه و تعالی وی را گزیده. از موجودات، مختار وی حق سبحانه و تعالی باشد، و از مخلوقات، او مختار^۴ حق باشد. (منتخب از صفحات ۲۹ - ۳۳ مناقب الصوفیه)

هـ - مقام صوفی از نظر حافظ

اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد	حدیث عشق زحافظ شنو نه از واعظ
اگر چه چشم بما واعظ از حقارت کرد	بیا بمیکده و وضع قرب و جاهم بین

^۱ - مولوی پیران پشمینه پوش را به شیری تشبیه کرده که از بافتنی‌ها سازند و درونش را از پشم پر کنند و میفرماید:

شیر پشمین از برای کد* کنند
بو مسیلم را لقب احمد کنند

* تکدی.

^۲ - سرّی از شاگرد و مرید شیخ معروف کرخی (که او دربان و مرید حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده است) و استاد و دانی جنید بغدادی است. سرّی در سال ۲۴۵ یا ۲۵۰ در سن ۹۸ سالگی در گذشته است.

((علوم اسلامی صفحات ۱۰۱ - ۱۰۲))

^۳ - ذوالنون اول کسی است که مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد و در فاصله سالهای ۲۴۰ - ۲۵۰ در گذشته است.

((علوم اسلامی ۱۰۳))

^۴ - مختار: برگزیده، انتخاب شده.

خبر دهید که حافظ به می^۱ طهارت کرد
به ادب باش گر از سرّ خدا آگاهی
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

اگر امام جماعت بخواهدش امروز
با گدایان در میکند، ای سالک راه
بر در میکند رندان قلندر باشند
خِشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای

^۱-منظور از ((می)) کنایه از حبّ و ولایت و عشق و تجلی است. به صفحات مربوطه در شرح حال حافظ در همین کتاب ((شراب - می)) و همچنین صفحات مربوطه به ((فرهنگ لغات عرفانی اصطلاحات عرفانی)) مراجعه فرمائید.

فصل دوّم – عرفان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَآخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ
اول علم شناسائی خداوند جبار و بالاترین حد آن واگذارکردن کارها به اوست.

وقال عليّ عليه السلام:
أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ
پایه اولیة دین شناسائی باری تعالی شأنه است.

وقال الصادق عليه السلام:
الْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعُ اللَّهِ وَكَنْزُ اسْرَارِهِ
عارف امین سپرده‌ها و امانات خداوند و گنجینه اسرار اوست.

تعریف عرفان

۱- معنی لغوی عرفان و رابطه آن با تصوّف با توجّه به آیات قرآن کریم و فرمایشات حضرت علی علیه السّلام عرفان در اصل لغت مترادف ((معرفت)) به معنی شناسائی است چنانچه در یکی از تعاریف تصوّف آمد تصوّف عبارت است کمال نفس و حقیقت جوئی و آخرین مقام تصوّف شهود حق است در تمام موجودات و این شهود حق، همان عرفان یا شناسائی حق تعالی شأنه است و کسی را که به چنین مقامی رسیده باشد عارف می نامند. طبق تعریف فوق به نظر میرسد که حق تعالی شأنه قابل شهود و رؤیت است آیا چنین است؟

در اینمورد خوب است به فرمایش مولاعلی علیه السّلام به روایت امام محمدجعفر صادق علیه السّلام توجه شود: ((ما رأیت شیئاً الاّ و رأیت الله قبله او رأیت الله بعده او رأیت الله فيه)) یعنی ((هیچ چیز را ندیدم مگر اینکه خدا را قبل از آن یا بعد از آن و یا در آن دیدم)) البته این دیدن با چشم سر نیست بلکه با چشم دل است^۱ و یا در کافی به روایت امام جعفر صادق، امیرالمؤمنین (ع) میفرماید: لم اعبد رباً لم ارد لکن لا بمشاهدة الابصار و العیان بل بمشاهدة القلوب و الايقان^۲ و هنگامی این دیدن امکان دارد که انسان از خود فانی و فناء فی الله شده باشد چنانکه پیغمبر (ص) درباره امیرمؤمنان فرمود: لا تلوموا علیاً فانه ممسوس فی ذات الله یعنی علی (ع) را ملامت نکنید زیرا که او فانی در خدا است.

و نیز حضرت علی (ع) در این مورد میفرماید: ((و لو کُشِفَ الغِطاءَ ما اُزدَدْتُ یقیناً)) یعنی اگر پرده ها کنار رود بر یقین من چیزی اضافه نمی شود و نیز در کتاب خدا در سوره یوسف آیه ۲۴ میخوانیم: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ...^۳ و همچنین در آخرین آیه سوره کهف آمده است: ...فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهٍ...^۴ و نیز در قرآن کریم میخوانیم الله نور السموات والارض و وقتیکه علی (ع) فانی در ذات باری تعالی میشود مانند قطره ای که به اقیانوس می پیوندد، در او فانی میشود و دیگر قطره نیست بلکه با عظمت اقیانوس عظیم و جاودانه می گردد.

((از این رو است که حضرت میفرماید: معرفتی بالنورانیه معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیه چون شناسائی حق تعالی شأنه برای بشر بدون شناسائی در مظهر ممکن نیست بطریق حصر فرمود که (معرفت من به

۱- سعدی علیه الرحمه فرماید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

بابا طاهر علیه الرحمه در این مورد فرماید:

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
بهر جا بنگرم کوه و درو دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

۲- پروردگاری را که نبینم نمی پرستم، اما نه دیدن با چشم و ظاهر، بلکه با دیدن دل و یقین.

۳- اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی دید هنگامی که زلیخا میل به او پیدا کرد او هم به میل طبیعی اهتمام میکرد ولی، میل او را از عمل زشت بگردانیدیم زیرا او از بندگان معصوم و مخلص ما بود.

۴- ...پس کسیکه به لقا و دیدار پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش پروردگارش احدی را شریک قرار ندهد.

نورانیّت منحصر است به معرفت خدا و معرفت خدا منحصر است به معرفت من به نورانیّت))
(بشارة المؤمنین صفحه ۱۹))

۲- تعریف عرفان (معرفت) از نظر بابا طاهر عریان

الف- المعرفة شهود وقت عدم الخلیفة بوجود الحق واقاراره ثم نطق بما دعا الحق الخلق الیه بعلمه لا بحاله.

یعنی معرفت مشاهده کردن مرتبه عدم خلق است به سبب هستی حق، یا سبب ادراک حق و ثابت شدن حق، یعنی معرفت تامّه وقتی حاصل شود، که فناء تامّ برای سالک حاصل شود، که فناء تامّ برای سالک حاصل شود، و بعد از فناء بقاء یابد، و به مقام علم بعد از بقاء رجوع کند، و به مقام دعوت خلق برسد، چه دعوت اهل مملکت صغیر که مقام نبوّت و خلافت نبوّت است، و چه مقام دعوت اهل عالم کبیر که مقام رسالت است یا خلافت رسالت، پس تنطق کردنی بهر نحو تنطق باشد. چه به نحو نبوّت و رسالت یا به نحو خلافت به دعوت کردن خلق به سوی حق یا بسوی خود که آن هم در این وقت دعوت بسوی حق خواهد بود، یا دعوت کردن به چیزی که بخواند خلق را به سبب آن چیز به سوی حق، یا به چیزی که بخواند آن چیز خلق را، یا به چیزی بخواند سالک خلق را به سوی آن چیز به علم، که مقام رسالت است نه به حالت، که اعم است از مقام رسالت و مقام ولایت و مقام مجذوبیت، که سالک در این مقام ناقص است.

ب- آخر العلم جهل، و آخر العقل حیره، آخر المعرفة التسليم.

یعنی علم می‌کشاند به سوی معرفت، و چون معرفت آمد دانش گم می‌شود، و سالک از همه دانشها کناره می‌جوید، کما قال المولوی ره:

هر که در خلوت به بینش یافت راه
او زدانشها نجوید دستگاه
با جمال جان چو شد هم کاسه‌ای
باشدش زاخبار دانش تاسه^۱ ای

و((آخر عقل)) مراد از عقل لطیفه‌ای است از انسان که تدبیر امور نماید به حیثیتی که از تنظیم معاش به حسن معاد کشاند، که از او به عقل دور اندیش تعبیر شود، و آخر تدبیر این عقل و دور اندیشی او، حیرت است، کما قیل:

هر آنکو عقل دور اندیش دارد
بسی سرگشتگی در پیش دارد

چنانکه فرمود عقل کل: ^۲اللهم زدنی فیک تحیراً^۳ و آخر معرفت شناسائی این است، که اراده و اختیار از او نیست، و هرچه هست از حق است. و تسلیم می‌شود حکم او را، که فرمود: **آخر العم تفویض الامر الیه.**^۴
ج - اهل العقول اهل الدرجات، و اهل العلوم اهل الفضائل و الحسنات، و اهل المعرفة اهل الحرمة و الکرامات.

یعنی آنهایی که لطیفه عقلیه آنها ظهور دارد، و فعلیت اخیره آنها شده باشد، که آن لطیفه ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان^۵ است اهل درجاتند. یعنی آنها که به عبادت به صدق مشغول باشند، اگر چه اهل علم نباشند درجات بلند دارند، اگر چه فضائل علم را دارا نباشند، چون حضرت ابوذر(ره).

^۱ تا سه: ملال و اندوه.

^۲ مراد از عقل کل، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

^۳ بار خدایا تحیر مرا در خودت زیادت گردان

^۴ بالاترین حد دانش واگذار کردن کارها به اوست

^۵ چیزی که بوسیله آن خداوند بخشاینده پرستش می‌شود و بوسیله آن بهشت بدست می‌آید.

و آنها که اهل علومند اهل فضائلند، که آن زیادتی است که در طریق انسانیت برای انسان حاصل شود. و علوم که به کثرات وجود خود که کثرات بدنی و نفسانی و عقلانی باشد، و توجه به خارج وجود خود باشد. و ملاحظه حقوق هر یک کردن، مورث سعه نفس و عقل انسانی است، و زیادتی و کمال ثانی است که برای نفس حاصل شود.

و اهل معرفه اهل حرمت و کرامات میباشند، که باید همه کس تنظیم آنها کنند و حرمت آنها را بدارند و همه کس آنها را گرامی دارند، چون که اهل معرفت دارای عمل که شأن صنف اول است هستند، و دارای علم که شأن صنف ثانی است نیز میباشند، و بعلاوه شناسائی حق تعالی شأنه نیز دارند. و گویا که این سه فقره اشاره باشد به سه صنف از مشایخ ائمه اطهار(ع)، که علماء و اتقیاء و حکماء باشند. ((منتخب از فصل معرفه صفحات ۲۷ تا ۴۲ کتاب توضیح))

اقسام عرفان

عرفان را بدو قسم تقسیم کرده‌اند: نظری و عملی

۱ - **عرفان نظری یا علمی** جزو علوم و فنون تحصیلی شمرده میشود و چیزی شبیه به فلسفه است یعنی بینش خاصی در مورد هستی و انسان و اسماء و صفات حق تعالی شأنه. در واقع عرفان نظری این است که خدا و انسان در نظر عارف چگونه توصیف و شناخته میشود.

۲ - **عرفان عملی** عبارت است از طی منازل سلوک از بدایات تا نهایت؛ به عبارت دیگر حالات و مقامات انسان است از اولین مرحله تنبه و بیداری تا آخرین مرحله که فناء الله و بقاء بالله است. یعنی حالات و مقامات انسان در سیر بسوی حق از اولین منزل که عرفا آنرا منزل ((یقظه))^۱ نام می‌نهند تا به آخرین منزل که وصول بحق است و آنها آنرا تعبیر به توحید میکنند و این مرحله انسان کامل از نظر عرفا است؛ بعبارت دیگر از نظر عارف، توحید حقیقی جز با وصول بحق حاصل نمیشود.^۲

در واقع همانطور که قبلاً گفته شد عرفان نظری که علمی مانند فلسفه الهی است و عرفان عملی که غایت تصوف است در شناخت حقیقت اشتراک هدف دارند. نهایت اینکه فلاسفه و صوفیه در مفهوم حقیقت و نحوه دریافت راه وصول به آن با یکدیگر شدیداً مخالفند.^۳

تعریف عارف

۱ - تعریف عارف از نظر امام جعفر صادق علیه السلام

در باب نود و پنجم صفحه ۵۱۹ - ۵۲۰ از کتاب شرح فارسی ((مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)) چنین آمده

^۱ - بیداری

^۲ - از کتاب کلیات عرفان اسلامی ۳۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ با تلخیص

^۳ - از نظر عرفا، عرفانی که غیر عملی باشد و چشم بصیرت به نور معرفت و شناخت باری تعالی باز نگردد در واقع عرفان نیست بلکه آنرا قیل و قال و فلسفه و استدلال میدانند.

شیخ محمود شبستری رحمة الله علیه در این باره میفرماید:

حکیم فلسفی چون هست حیران	نمی‌بیند زهستی غیر امکان
زامکان میکند اثبات واجب	از آن حیران شده در ذات واجب
زهی نادان که او خورشید تابان	به نور شمع جوید در بیابان

است:

قال الصادق(ع): ((العارف شخصه مع الخلق، وقلبه مع الله...)) که از نظر اختصار فقط به ذکر ترجمه فرمایشات امام اکتفا می‌شود:

عارف هرچند بدن او با مردم است ولی دل او با خدا است و از یاد خدا و ذکر خدا غافل نمی‌شود. و اگر لحظه‌ای از یاد خدا غافل شود از شدت شوق هلاک می‌گردد.

و جناب عزّت، عارف را امین و دایع و علوم و معارف خود گردانیده است تا مردم از او طلب کنند و به او عمل نمایند. و نیز خداوند عارف را گنج اسرار و منبع نور و راهنمای رحمت خود برای مردم قرار داده است و نیز او را حامل علوم و میزان فضل و عدل خود فرموده است یعنی متکلفین بوسیله عارف خدا را شناسند و گفتار و کردار خود را به گفتار و کردار او بسنجند او از مردم و از مقاصد و مطلوبهای دنیوی و دنیا بی‌نیاز است و مونس جز پروردگار ندارد.

گفتار و اشاره و نفس کشیدن او جز به مدد خدا و برای خدا و از خدا و با خدا نیست. عارف در بوستانهای قدس الهی رفت و آمد می‌کند و از لطایف فضل و کرم او توشه برمی‌گیرد.

و نیز می‌فرماید: معرفت اصل ایمان است و ایمان متفرع بر اوست و هرکه را معرفت نیست ایمان نیست.

۲- عارف از نظر شیخ الرئیس ابوعلی سینا^۱

شیخ الرئیس ابوعلی سینا در نمط نهم از کتاب ((اشارات و تنبیهات)) خود درباره عرفان و مقامات عرفا چنین می‌فرماید:

عرفا را مقامات و درجاتی است که خاص آنها است. و در زندگی دنیا غیر از دیگران هستند. گوئی خود را از زندان تن رهایی بخشیده به عالم قدس راه یافته‌اند. آنان از امور سرّی یعنی مشاهدات ویژه و از امور آشکار یعنی کرامات برخوردارند.

کسیکه نا آشنا و منکر این امور است آنان را انکار می‌کند و آن کس که واقف و آشنای این امور است آنان را بزرگ و با اهمیّت می‌شمارد.

۳- تعریف زاهد، عابد و عارف و تفاوت میان آنها از نظر ابن سینا.

کسی که از متاع دنیا و خوشیهای زندگی روی برتابد ((زاهد)) نامیده می‌شود.

و آن کس که به انجام عبادات از قبیل نماز، روزه و امثال آنها مواظبت نماید ((عابد)) خوانده می‌شود.

و آنکه با قوّت تفکر خود در عالم قدس تصرّف دارد و پیوسته آمادگی پذیرش انوار حق در باطن خود داشته باشد ((عارف)) نام دارد.

گاهی دو یا هریک از این سه عنوان در یک فرد با هم جمع میشوند.

زهد نزد غیر عارف نوعی معامله است، گوئی بدان جهت از تعلّلات دنیوی چشم می‌پوشد که متاع آخرت را بخرد.

اما زهد نزد عارف منزّه ساختن ضمیر خود از چسزهایی است که او را از حقّ باز می‌دارد و بی‌اعتنائی به هر چیزی است که غیر حق است.

۱- برای پی بردن به مقام ابن سینا خوبست داستان ملاقات او و عارف بزرگ شیخ ابوسعید ابوالخیر را بیاد آورد.

از ابن سینا پرسیدند شیخ را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را که ما میدانیم او میبند

و از شیخ پرسیدند ابن سینا را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را که ما می‌بینیم او میداند.

عبادت نیز نزد کسی که عارف نیست یک نوع معامله و داد و ستد است. گوئی به خاطر اجر و ثوابی که در آخرت دریافت خواهد کرد، در دنیا عبادت میکند.^۱

ولی عبادت در نظر عارف بدان سبب است که فقط حق را شایسته عبادت می‌داند و عبادت را شریف و مستحسن می‌پندارد. عبادت در نظر او بمانند ریاضتی است که با اهتمام و توسل به آن، قوای و همیه و متخیله را از آستانه غرور و خودخواهی دور و به درگاه حق آشنا سازد، تا هنگام برخورداری جلوات حق، از قبول سرپیچی نکند...))

((منتخب از نمط نهم اشارات و تنبیهات - صفحات ۴۳۹ - ۴۵۹))

علی علیه السلام فرماید: ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك لكن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك.

یعنی نه از ترس آتش دوزخ و نه به طمع بهشت ترا عبادت می‌کنم بلکه چون ترا شایسته پرستش میدانم عبادت می‌کنم.

۴ - عارف از نظر خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه

... پس در باطن آدمی چراغ معرفت را برافروخت، و علوم و سرائر و ضمائر کیفیات در آموخت. آنها که ارباب هدایت بودند، هر چه پیش می‌آمد می‌دیدند، و هر حجاب که در راه می‌افتاد، می‌بریدند. لاجرم چون هوی را به ریاضت دور کردند و نفس را به مجاهده مقهور کردند، درون پرده‌ها هر چه خواستند بیافتند.

اما آنها که اهل ضلالت بودند، نبودند اما نمودند، با هر نقش گرمابه، عشق باختند، و بر سر هر شادروان^۲ کمند انداختند. چون درنگری؛ نه از طریقت اثری، و نه از حقیقت خبری، و نه از فعل جفا ندمی، و نه در راه وفا قدمی، هر یک به غلبه وجود خود مغلوب شده و از دین حق محجوب شده. **نعوذ بالله من سخط الله**^۳
... یکی همّت، بهشت و یکی را دوست؛ فدای اویم که همّتش همه اوست. هر که را مرغ او در جان بیارامید، هر چه جز مهر او بود از آشیان برمید.

طالب دنیا رنجور، و طالب عقبی مزدور، و طالب مولی مسرور.

گل بهشت در پای عارفان خار است، جوینده مولی را با بهشت چه کار است؟

اگر دست همّت عارف به حور بهشت بازآید، طهارت معرفت او شکسته شود، و اگر درویش از الله خواهد، در اجابت بروی بسته شود. بهشت اگر چه عزیز است، از کم یافتن است، بهشت خواستن آبروی خود کاستن است.

اگرچه مشک آذفر^۴ خوش نسیم است دم جان بخش چون بویت ندارد
مقامی سخت دلخواه است فردوس ولیکن رونق کویت ندارد

ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

ای بهشت! سر تو ندارم، مرا درد سر مده، ای دوزخ! تن تو ندارم، از خود خبر مده. الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است. پیداست که نازیدن مزدور به چیست، و نازیدن عارف به

۱- حافظ فرماید:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

۲- فرش و بساط گرانمایه - سراپرده‌ای که در قدیم جلوی بارگاه میکشیدند

۳- از خشم خدا به خدا پناه می‌بریم.

۴- خالص و خوشبو

کیست، از صوفی چه گویم که نه از آدم زاده است^۱ و نه آدمی است^۲
زاهد مزدور به بهشت می نازد و عارف به دوست، از صوفی چه گویم، که صوفی خود اوست.
روزگاری او را می جستم، خود را می یافتم، اکنون خود را میجویم، او را می یابم.
عشق آمد و شد خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامی است زمن برمن و باقی همه اوست

الهی! می پنداشتم که ترا شناختم، اکنون آن پنداشت و شناخت را در آب انداختم.

از صولت عیان بود آنچه حلاج را بر سر زبان بود.

اگر دل گوید: ((چرا؟!)) گویم: ((امر را سر افکنده ام!))؛

و اگر خرد گوید ((چرا؟!)) جواب دهم که من ((من بنده ام)).

الهی! اگر یک بار گوئی که ((ای بنده من!)) از عرش بگذرد خنده من.^۳

بیزارم از آن طاعت که مرا به عجب آرد، بنده آن معصیتم که مرا به عذر آرد!

کار نه روزه و نماز دارد، کار شکستگی و نیاز دارد.

مهر از کیسه بردار و بر زبان نه، مهر از درم بردار و بر ایمان نه.

حیات ماهی از آب است، و حیات بچه از شیر؛ شریعت را استاد باید و طریقت را پیر.

آنچه منصور حلاج گفت، من گفتم؛ او آشکارا گفت، من نهفتم.

دانی که چرا بر هوا نمی پری؟ زیرا که از هوای نمی بُری!

الهی! برزخ از خجالت گرد داری؛ و در دل از حسرت درد داریم، و روی از شرم گناه زرد داریم؛ اگر برگناه

مصّریم، بر یگانگی تو مقرریم.

الهی! در دلهای ما جز تخم محبت مکار، و بر جانهای ما جز باران رحمت مبار!

الهی! حجابها از راه بردار، و ما را به ما مگذار، برحمتک یا عزیز یا غفار!

((منتخب از رساله پرده حجاب از کتاب سخنان پیر هرات))

حالات و مقام عارف

۱- حالات عارف از نظر بابا طاهر عریان رضوان الله علیه

الف - تحيّر العارف في وقت نهايته غفلة حاله، ثمّ الدهشته خروج من الحال بغير رؤية الحال فهو...

آن بزرگوار حال سالک^۴ را به چهار حال قسمت می کند:

حال حيوته مقابل موت اختیاری، و در این حال از خود و از وجود خود با خبر است.

۱- اشاره به تولّد معنوی است که در صورت عنایات خاصّه حقّ مقام او بالاتر از بشر میشود. مولوی میفرماید:

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته است وز حیوان

گر رود سوی این شود پس از این ور رود سوی آن شود به از آن

۲- در اینجا منظور آن صوفی است که به مقام فناء فی الله و بقاء بالله رسیده باشد.

۳- زیرا مقام بندگی بسیار شامخ است و حتّی از مقام رسالت بالاتر است چنانکه در عبارت ((اشهد انّ محمداً عبده و رسوله؛

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد)) مقام بندگی حضرت محمد(ص) بر مقام رسالت آن جناب مقدّم ذکر شده است.

۴- سالک عبارت از سائر الی الله است که متوسط بین مبدأ و منتهی است مادام که در سیر است. ((صفحه ۲۵۴ اصطلاحات

عرفانی))

و حال تحیر در ابتدا نه در انتها، و در این حال نیز از خود و حال خود و هستی خود غافل نیست، و التفات به حال و هستی خود دارد.
و حال تحیر در انتهای تحیر که دهشت باشد و در این حال غائب است از حال خود لکن ملتفت به وجود خود هست.

و حال بیهته که آخر درجه تحیر است که در این حال از حال خود غافل می‌شود و از وجود خود نیز غافل می‌باشد، و از التفات به غیوبت حال نیز غافل خواهد بود، و نخواهد بود از برای او در این حال هیچ حجّتی و نه در دار وجود راهی، پس باقی خواهد ماند بدون حال و بدون رؤیت و بدون وجود، و نهایت بیهته این است که سلاک آنرا فنا گویند:

ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک

برکلاه فقر می‌باید سه ترک

اشاره به این فناء است و نهایت نیز همین است.

ب. لیس للعارف اختیار:

یعنی سالک تا مرتبه کمال در معرفت نرسیده است اختیاری بخود نسبت میدهد، چون در معرفت به کمال رسید مشهودش می‌شود که اختیار او از حق بوده که در او بروز کرده ((وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ))^۱
ج - ضرورة العالم، علمه؛ و ضرورة المرید، مراده؛ و ضرورة العارف، ربه:

یعنی آنچه که عالم باید از آن منفک نشود، علم اوست، که همیشه نصب العین او باشد؛ یا آنچه که از او منفک نمی‌شود علم اوست.

و ضروریات مرید باید مراد او باشد، که شیخش باشد، و مراد به عارف مرتبه آخر معرفت است که مشاهده حق باشد.

د - العارف ظاهره ظریف و باطنه ظریف:

عارف، در ظاهر پاک و پاکیزه و با نضارت، و در باطن تر و تازه خواهد بود. بیت:

بیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری هر روز مرا تازه خدائی دگر استین^۲

((منتخب از باب المعرفة از کتاب توضیح صفحات ۲۷ - ۴۲))

در گفتار بابا طاهر و توضیح آن، کلمات ((مراد و شیخ)) بکار رفته است. خوبست مختصراً توضیح داده شود.

پیر، مرشد، مراد، شیخ و انسان کامل

پیر در اصطلاح صوفیان بمعنی پیشوا و رهبری است که سالک بی‌مدد او به حقّ واصل نمی‌شود، و نیز الفاظ قطب، پیر و مرشد، مراد و شیخ، انسان کامل و ولیّ نزد آنان بهمین معنی بکار رفته است. اساساً در مسلک صوفیان هیچ نوع تربیتی بدون وجود مربّی صورت نمی‌گیرد و هیچ سالکی بدون رهبر و رهرو نمی‌شود. چنانکه حضرت موسی(ع) با کمال استعداد و مرتبه نبوت و درجه رسالت اولوالعزمی در بدایت حال مدت ده سال ملازمت حضرت شعیب(ع) را می‌بایست، تا استحقاق مکالمه یابد.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

و بعد از آنکه به دولت کلیم اللّهی و سعادت ((وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً))^۱ رسیده

^۱ - سوره دهر آیه ۳۰: اولیاء حق جز آنچه خدا بخواهد نمی‌خواهند (وکار را به او تفویض کنند).

^۲ - زیرا هر روز معرفت عارف نسبت به خدا بیشتر از روز قبل می‌شود.

بود و مقتدائی دوازده سبط بنی اسرائیل را یافته و جملگی تورا را ز تلقین آن حضرت نقل کرده بود، آخر در دبستان تعلّم علم لدنی از حضرت خضر(ع) التماس ابجد خوانی می‌بایست نمود. **کَمَا قَالَ: هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا**^۲ و حضرت خضر(ع) به او فرمود تو نمی‌توانی با من صبر کنی. پس به دیده اعتبار در این بایست نظر نمود.

حافظ در مورد لزوم پیرو راهنما فرماید:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظللماتست بترس از خطرگمراهی

بی‌پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی!

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم که گمشد آنکه در این ره به رهبری نرسید

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
و مولوی نیز در این باره چنین می‌فرماید:

هرکه در ره بی قلاووزی^۳ رود هر دو روزه راه، صد ساله شود
هرکه تازد سوی کعبه بی دلیل همچو این سرگشتگان گردد ذلیل

و یا می‌فرماید:

اندرین وادی مرو بی این دلیل لا احب الافلین^۴ گو چون خلیل
خاک شو مردان حق را زیر پا خاک بر سرکن حسد را همچو ما

مولوی اهمیت تربیت پیر را در این میدانده که به مدد او نفس اماره مطیع می‌گردد.

نفس چون با شیخ بیند گام تو از بن دندان شود او رام تو
خاک شود در پیش شیخ با صفا تا زخاک تو بروید کیمیا
کان دعای شیخ نی چون هردعاست فانی است وگفت اوگفت خداست.

و در جای دیگر می‌فرماید:

همین مپرالا که با که پرهای شیخ تا بینی عون لشکرهای شیخ
مگسل از پیغمبر ایام خویش تکیه کم کن برفن و برگام خویش
چونکه باشیخی تو دور از زشتی‌ای روز و شب سیاری و در کشتی‌ای^۵

((صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ آشنائی با مولوی و ۷۳۶ و ۷۳۹ نبوغ حافظ با تصرف و تلخیص))

۱- سوره اعراف آیه ۱۴۵: و برای او در الواح از هر چیز اندرز و تفضیلی نوشتیم.

۲- موسی به خضرگفت آیا اجازه می‌دهی که من همراهی و پیروی توکنم که از آنچه خداوند بتو تعلیم داده بمن هم تعلیم دهی و راهنمایی کنی. ((آیه مبارکه ۶۶ از سوره کهف))

۳- قلاووز(به فتح قاف و ضمّ واو): مأخوذ از ترکی: رهبر- راهنما- دلیل- پیشرو و لشکر.

۴- اشاره به آیه ۷۶ از سوره انعام: ... چون آن ستاره غروب نمود حضرت ابراهیم گفت من چیز نابود شونده را به خدائی قبول ندارم.

۵- علاقه مندان به مطالعه بیشتر در این مورد میتوانند به باب یازدهم از ((ولایت نامه)) در بیان احتیاج خلق به معلّم و مرشد مراجعه فرمایند.

۲- مقام عارفان و اولیاء خدا از نظر مولوی

اولیاء اصحاب کھفندای عَنُوداً
می‌کشدشان بی‌تکلف در فعال
چیست آن ذات الیمین فعل حسن
گرتو بینی‌شان به دشواری درون

در قیام و در تقلب^۲ هم رُقُود^۳
بی‌خبر ذات الیمین ذات الشَّمال
چیست آن ذات الشَّمال اشغال تن
نیست شان خوفی و هم لا یحزنون

پاسبانِ آفتابند اولیاء
بندگانِ خاصّ علام الغیوب
در درون دل درآید چون خیال
آنکه واقف گشت بر اسرار هو
آنکه بر افلاک رفتارش بود
در بشر واقف زاسرار خدا
در جهان جان، جواسیس القلوب
پیششان مکشوف باشد سرّ حال
سرّ مخلوقات چبود پیش او
بر زمین رفتن چه دشوارش بود^۴

دل نگهدارید ای بی حاصلان
آنچه صاحب‌دل بداند حال تو
آنچه بیند در جبینت اهل دل
در حضور حضرت صاحب‌دلان
تو زحال خود ندانی ای عمو
کی‌بینی درخود، ای ازخود خجل

((کلیات عرفان اسلامی - صفحات ۳۷ - ۳۸))

و نیز مولوی معتقد است وقتی که انسان به مقام والای انسانیت رسید و از مقام فنا فی‌الله گذشت و به بقاء بالله واصل گردید، تلخیها در کامش شکر و سنگ اندر راهش گوهر می‌نماید؛ در حقیقت استغنائی طبیعی پیدا می‌کند که دیگر زخارف دنیوی او را فریفته نخواهد کرد:

هر چه آمد پیش ایشان خوش بود
زهر در حلقومشان شکر بود
کفر باشد نزدشان کردن دعا
آب حیوان گردد ار آتش بود
سنگ اندر راهشان گوهر بود
کایِ اِلَه از ما برگردان این قضا

بدین ترتیب پیری و فرسودگی هم در دل عرفا راه ندارد و آنان پیغمبرگونه آنچنان سعه صدری دارند که همه سختیها و دردها و رنجها و ناکامیها و گرفتاریها در نظرشان جزء امور عادی و محتمل الوقوع جلوه میکند و زمان و مکان نز آنها مطرح نیست.

در دل ما لاله‌زار و گلشنی است
دائماً ترّ و جوانیم و لطیف
پیش ما صدسال و یکساعت یکی است
آن دراز و کوتاهی در جسم‌هاست
پیری و پژمردگی را راه نیست
تازه و شیرین و خندان و ظریف
که دراز و کوتاه از ما منفکی است
خود دراز و کوتاه اندر جان کجاست

۱- به فتح عین و ضم نون: ستیزه‌گر- ستیزه‌جو

۲- در اینجا حرکت، یا از حالی به حالی برگشتن است

۳- به ضم راء و قاف: خفتن - خوابیدن

۴- مولی علی علیه السّلام فرماید: من به راههای آسمانها بهتر از راههای زمین واقفم.

پیششان یگروز بی‌اندوه و لَهْف^۱
که به تن باز آمد ارواح از عدم
کی بود سیری و پیری و ملال

سیصد و نه سال آن اصحاب کهف
وانگهی ننمودشان یگروز هم
چون نباشد روز و شب یا ماه و سال

((آشنائی با مولوی صفحات ۲۳۱ - ۲۳۲))

۳ - مقام عارف از نظر سِرِّ سقَطی رحمة الله علیه
عارف مانند آفتاب بر همه عالم می‌تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می‌کشد، مانند آب مایه زندگی
همه دلها است و مانند آتش بر همه پرتو افشانی می‌کند.

((علوم سلامی، کلام عرفان))

^۱ - اندوه . افسوس

فصل سوم

فقر (درویشی)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

((سوره فاطر «۳۵» آیه ۱۵))

((ای مردم شما همگی به خداوند نیازمندید و تنها خداوند است که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده است.))

— قال رسول الله (ص):

الشريعة أقوالی و اطریقه افعالی و احقیقه احوالی... وَالْفَقْرُ فخری

((گفتار من شریعت و کردار من طریقت و حالات من حقیقت است و... فقر مایه افتخار من است))

تعریف فقر

۱- تعریف فقربا توجه به آیه شریفه قرآن کریم

فقرکه فارسی آن درویشی است، نیازمندی به درگاه خداوند بی نیاز است، چنانکه در قرآن کریم میخوانیم: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**

۲- افتخار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فقر

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

الشريعة احوالی، اطريقة افعالی، احقيقه احوالی، والمعرفة رأس مالی، والعقل دينی، والحب اساسی، واشوق مرکبی، واخوف رفيقی، والعلم سلاحی، والحلم صاحبی و التوکل ردائی، واقناعة کنزی، والصدق منزلی، والیقین مأوائی، والفقرفخري و به افتخر علی سائر الاعمال المرسلین.

حضرت ختمی مرتبت (ص) در ضمن این حدیث ۱۵ مرتبه از کمالات و مقامات انسانیت را که حقیقت فقر و درویشی است بیان که معنی آن چنین است:

گفتار من شریعت، کردار من طریقت و حالات من حقیقت است. سرمایه من معرفت، دین من عقل و پایه و اساس کار من عشق و محبت است، مرکب من شوق و دوست من خوف و ترس از خدای تبارک و تعالی است، اسلحه من دانش، همنشین من بردباری و لباس من توکل برخداست، گنج من قناعت منزل من راستی، مأوای من یقین و افتخار من بر اعمال سایر فرستادگان خدا، فقر و درویشی و نیازمندی به درگاه خداوند بی نیاز است.

۳- شاه نعمت الله ولی فرماید:

... و علماء در این باب هر یک سخنی گفته‌اند و مؤحّدان نیز اشاراتی کرده‌اند و خلاصه این مجموع آنست که: فقر حقیقی عبارت از عدم تملک^۱ است پس هر وقتی که فقیر به مرتبه‌ای رسد که او را اصلاً تملیک نماند او را فقر حاصل شده باشد و او را رسد که افتخار برکاینات کند که رسول صلی الله علیه و آله بدین فقر فخر فرموده است نه به فقر صوری، چه در مکه بسیار کسان بودند که به حسب صورت فقیر بودند اما عدم تملیک نداشتند و عدم تملیک را معنی آنست که فقیر را هیچ چیز نباشد که آنرا به حسب ملک با خود اضافه تواند کرد، تا غایتی که از خود فانی شود. چنانکه فرمود: **الفقير لا یحتاج الی شیئی و لا یحتاج الیه شیئی^۲** و این مقام وحدت صرف است و توحید محض، چه هر چه وقت که اضافه ساقط گشت وحدت ثابت شد، که **التّوحد اسقاط الاضافات^۳**.

((منتخب از رساله فقربه جناب شاه نعمت الله))

۴- فقر و درویشی از نظر مولوی:

چون فناش از فقر پیرایه شود	او محمدوار بی سایه شود
فقر فخری را فنا پیرایه شد	چون زبانه شمع او بی سایه شد
شمع شد جمله زبانه پا و سر	سایه را نبود بگرد او گذر
کار درویشی و رای فهم تست	سوی درویشان بمنگر سست سست
زانکه درویشی و رای کارهاست	دمبدم از حق مر ایشانرا عطاست

۱- عدم تملک و عدم تملیک، سلب مالکیت از خود کردن است.

۲- فقیر به چیزی نیاز ندارد و چیزی نیازمند او نیست.

۳- توحید عبارت است از انداختن و دور کردن اضافات و مالکیت است.

بلکه درویشان ورای ملک و مال
حق تعالی عادل است و عادلان
روزئی دارند ژرف از ذوالجلال
کی کنند، استمگری با بیدلان
صد هزاران عزّ پنهان است و ناز

۵- تعریف فقر از نظر شیخ صفی الدین اردبیلی:

سؤال کردند: آن کدام فقر است که الفقر فخری عبارت از آن است، چنانکه در حدیث مشهور است؟ شیخ فرمود که: آن فقر آن نیست که فقیر بر درها طواف کنند و نه آنست که فقیر با وجود افتقار ترک خواهند که کنند و چیزی نخواهند. بلکه فقر آن است که فقیر بدان کونین در بازد و ترک او و از ما سوی الله هیچ باقی نماند^۱ آنگه آن فقر باشد که الفقر فخری. پس این فقر، فقری باشد که به نفس خود فقیر باشد لیکن به حق تعالی غنی باشد.

ای خوشا رندان باهمت که در جان باختن
فقر را در بینوائی مرحبائی میزنند
در مقام افتقار از روی استغنا به حقّ
خویش را وما سوی راپشت پائی میزنند.

((صفحه ۳۱ حالات و مقامات شیخ صفی الدین اردبیلی))

۶- تعریف فقر از نظر باباطاهر عریان رحمة الله علیه

الف- الفقر بحر البلاء، و العلم سفینته، و الوجد موجه، فاذا جاء الموج غرق السفینة.

فقر در لغت به معنی احتیاج است که به این معنی همه ماسوی، فقرا نند. و در اصطلاح، فقیر اطلاق می شود بر کسی که بیعت خاصه و لویه کرده، و بواسطه آن بیعت به راه آمده و در سلوک الی الله است. این فقر است که فرمود: دریای بلا است و علم داشتن به اینکه، در سلوک باید ریاضات اختیاریه و اضطراریه برای سالک باشد تا آن غش و زنگار طبع را بردارد کشتی سالک است؛ بواسطه این علم در این ریاضات صبر و توانائی میورزد. و چون شهود حقیقت حاصل شود یا سرور سالک بواسطه شهود حاصل شود سفینه علم، در شهود یا در آن سرور غرق شود.

ب- مَنْ اسره الفقر لایجا وز حدّ الفقر. و من اسر الفقر جاوز حدّ الفقر.

یعنی کسی که گرفتار فقر باشد که فقر قید او باشد، او از حد فقر تجاوز نخواهد کرد. یعنی همیشه قید فقر برای او خواهد بود که به غنای حقیقی یا به غنای صوری نخواهد رسید. و کسیکه مالک شده باشد فقر را او بغنای حقیقی یا غنای صوری خواهد رسید.

ج- الفقر القطع

یعنی فقر قطع علائق و اسباب است و استغنای به حقّ.

((منتخب از فصل فقر صفحات ۱۱۸ - ۱۲۲ کتاب توضیح))

۷- فقر و درویشی از نظر جناب آقای صالحعلیشاه قدّس سرّه

فقر و درویشی پیروی انبیاء و اولیاء و جمع صورت و معنی و دل را با یار و دست را به کار داشتن و با تمام خلق به شفقت بودن است. و فقرا بایستی در مقام عمل برآیند و قصور مؤمن دیگر را بهانه قرار نداده تا بتوانند بکوشند که مصداق عنوان فقیر که عبارت آخرای بنده^۲ است واقع شوند. ((صفحات ۴ و ۹ پند صالح))

۱- حافظ فرماید:

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست.

۲- البته مقام اصلی فقر و بندگی و ادّعی آن فقط به پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام و اولیاء الله می زیبد و بس اما دستور فرموده اند:

۸ - مقام فقر از نظر حافظ علیه الرحمه

بر در میکده رندان قلندر باشند
خست زیرسروبرتارک هفت اختر پای
اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

۹ - درویشی از نظر خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه:

درویشی خاکی است بیخته و آبی بر آن ریخته،
نه پشت پا را از آن گردی و نه کف پا را از آن دردی.

((صفحه ۳۵ رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری))

مشخصات فقیر (درویش)

بابا طاهر عریان فرماید:

الف - الفقير الخاص الذي لا يبقى عليه من موافقه الحق في حقيقة فقره إلا مباينة اسمه من اسمه:
فقیر حقیقی کسی است که در همه صفات با حق موافق شده باشد، مگر در اسم فقیر و غنی. یعنی در حقیقت غنی، موافق خواهد بود؛ لکن در اسم فقیر که حق سالک است با اسم غنی که حق است تعالی شأنه مبین خواهد بود...

ب - ليس للفقير ان يكون الوقت، و لكن الفقير من اسر الوقت:

المراد من الوقت الحال الوارد من الله عليه،^۱ که از جمله آنها فقر صوری یا فقر سلوکی است، پس فقیر حقیقی آنست که اسیر وقت نباشد بلکه مالک وقت باشد، یعنی فقیر حقیقی آنست که غنی حقیقی شده باشد.

ج - الفقير خالص الذي لا يملك مع الله ملكا، و لا يفقد سره حقيقة الملك يعني:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند در طلبش هر چه توانی بکوش

در تشهد نماز مقام بندگی حضرت محمد(ص) حتی بر مقام رسالت مقدم شده است

۱- منظور از (وقت) حالات وارد بر فقیر از طرف خداست.

و نیز فرمایند: مراد (وقت) در زبان صوفیه علیه علویه آن حالی است که وارد می شود بر شخص از اسباب خارجه یا داخله یا از جانب حق تعالی شأنه، و فواید این احوال بعد از مراعات، سه خصلت برای سالک حاصل میشود، اول حفظ حال از مداخله نفس و شیطان و انزجار نفس از حالی که قبض آورنده است. دوم مراعات شرط حال که حفظ ادب باشد زیرا که آن حال مهمان غیبی الهی است و با مناعت و عزیز الوجود است، اگر مهمان داری و پرستاری نیکی کنی، بماند و الا چون زود رنج است برنجد و از مهمانخانه دل برود. سیم پنهان داشتن آن حال است از اغیار. زیرا که آن حال از اسرار غیبی است اگر اظهار داشته شود خداوند ضمنت* مرزده که من بعد اسرار خود را بر تو ظاهر نمایم، و استعمال(وقت) من باب استعمال ظرف است در مظهر مجازاً

((توضیح صفحه ۱۴۳ - ۱۴۷ باب الوقت))

* (ضنت: کرم نمودن، ...)

حافظ فرماید:

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف ((وقت)) خویشم

مولوی فرماید:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق
صوفی ابن الحال باشد در مثال
نیست فردا گفتن از شرط طریق
گرچه هر دو فارغند از ماه و سال

((صفحه ۴۹۰ - ۴۹۱ فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی))

...فقیر خالص کسی است که مالک نباشد با خداوند هیچ ملکی را، یا هیچ ممالکیتی را. و نایاب نداشته باشد از باطن و سرّ خود هیچ مملوکی را.

((منتخب از باب الفقر کتاب توضیح صفحات ۱۱۸ - ۱۲۱))

درویشی چیست و درویش کیست؟

((نقل از نوار فرمایشات جناب حاج آقای آموزگار طاب ثراه))

فقر و درویشی اجتماع صفات حمیده است، زیرا تصوّف که از مادّه مجرد صفا و صفوت است عبارت از پاکی و صیقلی شدن قلب است.

کلمه فقیر کلمه شریفی است که ترجمه آن درویش است، صفت فقر و درویشی از صفات فطری است که خداوند عالم در نهاد همه افراد بشر قرار داده، یعنی همه سراتا یا احتیاجند؛ سرتا یا نیازمند بدرگاه حضرت احدیّت هستند. اگر شخص پی معنی فقیر ببرد و غنی با لذّات را بشناسد، می بیند خودش محتاج بالذّات است؛ وجودش از خودش نیست، آنچه دارد و از آثار وجودش هست، همه از جانب حضرت احدیّت است. هر یک از آنها عنایت و لطفی است، هر کدام نعمتی است.

لازمه متنعم شدن از نعمتهای الهی همیشه متوجه بودن و سپاسگزاری نعمتهاست، که یکی از لوازم فقر و درویشی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

یعنی ای مردم، همه شما نیازمندید، از خود هیچ ندارید. خدا بی نیاز و ستوده است.

حضرت ختمی مرتبت (ص) باین صفت بر همه انبیاء مباهات فرموده و در ضمن حدیثی پانزده مرتبه از کمالات انسانی را که حقیقت درویشی است بیان و در مرتبه پانزدهم فرموده است:

الْفَقْرُ فَخْرِي یعنی فقر موجب افتخار من است و بِهِ افْتَحَرُّ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ و بواسطه مقام فخر و درویشی یعنی فقر محمدی، فقر واقعی (نه فقر اصطلاحی که تنگدستی و بینوائی باشد) بر سایر انبیا برتری دارم. ای بسا فقر بمعنی تنگدستی انسان را بکفر نزدیک میکند: كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.

چه بسا اشخاص تنگدست و بینوا در اثر ناشکیبایی و راضی نبودن بمقدرات الهی و توقع داشتن چیزهایی که ناشی از هواهای نفسانی آنهاست بکفر نزدیک بشوند.

اما فقر واقعی یا فقر محمدی این است که انسان در تمام احوال خود را ناچیز به بیند، ناچیز بداند، اگر پی به این معنی ببرد متکبر و از خود راضی نمیشود، اگر نعمتی در کسی دید ناراحت نمیشود، بر تقدیرات الهی چون و چرا نمیکند، اگر دنیا به او روی آورد در حالات او تغییری پیدا نمیشود، اگر دنیا ادبار بکند نگرانی پیدا نمیکند.

لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورًا

از صفات درویش این است: اگر چنانچه دنیا به او روی بکند از خدا غافل نشود، سرکش و یاغی نگردد و اگر دنیا پشت کرد نگرانی نداشته باشد؛ این است که علی (ع) میفرماید: **الدَّهْرُ يَوْمَانُ**، روزگار دو حالت و وضعیت

۱- سوره فاطر آیه ۱۵ یعنی ای مردم شما همگی به خداوند نیازمندید و تنها خداوند است که بی نیاز و غنی بالذّات و ستوده صفات است.

۲- سوره حدید آیه ۲۳ این را بدانید تا هرگز بر آنچه از دست رود دلنگ نشوید و به آنچه بشما رسد مغرور و دلشاد نگردید و خدا دوستدار هیچ متکبر و خودستایی نیست.

است **يَوْمَ لَكَ وَ يَوْمَ عَلَيْكَ** روزی بنفع تو، مطابق میل و آرزوی تو است و روزی بزبان تو و برخلاف میل و آرزوی تو است.

إِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْتَطِرْ یعنی اگر دنیا بتو رو کرد و بنفع تو پیش آمد **بَطَرٌ** و سرکشی که موجب غفلت از خداست بتو روی ننماید

إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْتَبِرْ

و وقتی که روزگار بزبان تو باشد، مخالف میل تو باشد صفت شکیبائی را پیشه خود ساز چنانچه خداوند عالم در حدیث قدسی میفرماید: **مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يَقْنَعْ بِعَطَائِي وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بِلَائِي** یعنی کسی که راضی به قضا و تقدیرات من نباشد بر بلا و گرفتاری‌هایی که به او روی می‌آورد شکیبایی نباشد و به آنچه به او عطا کرده‌ام قانع نباشد یکی از دوکار را بکند:

فَلْيَخْرِجْ مِنْ تَحْتِ سَمَائِي وَ لِيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي.

یا از زیر آسمان من بیرون برود یا آنکه برود و خدای دیگری برای خود بجوید.

اینها که توضیح داده شد از صفات درویشی است پس درویش باید در هر حال و پیش آمد و متوجه بخدا باشد، نه در برابر ناملایمات افسرده شود و نه در برابر روی آوردن و اقبال دنیا از خدا غافل گردد زیرا غفلت از یاد خدا، فراموشی یاد خدا موجب این است که انسان از خدا دور بشود، از مقام قرب و معنویت او محروم بماند. درویش بلا و گرفتاری را هم یکنوع نعمت الهی میداند؛ لازم نیست نعمت همیشه بذائقه انسان گوارا باشد، نعمت باید در شخص ایجاد حسن عاقبت بکند، خواه لذت بخش باشد خواه ناراحت کنند چون هر دو پیش آمد از طرف حضرت احدیت است؛ مشروط به اینکه خود باعث بعضی پیش آمدهای سوء و ناگوار نشده باشد. خداوند برای کسی بد نمی‌خواهد، بلا و گرفتاریها هم برای رفع آلودگیهاست؛ این هم عین لطف است. از این نظر فرموده‌اند:

تَحْتِ كُلِّ بَلَاءٍ وَ لَاءٍ زِيرِ هَرِّ بَلَا وَ گِرْفَتَارِي يَكْنُوعُ دُوسْتِي از جانب حضرت احدیت است **تَحْتِ كُلِّ غَضَبٍ رَحْمَةٌ وَ هَرِّ جِهَةٍ ظَاهِرٍ بِنَظَرٍ مَا غَضَبَ بَاطِنُ رَحْمَتِ اسْت.** این است که علی (ع) میفرماید: **وَ كَمْ لِلَّهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ يَدُقُّ عَنِ فِكْرِ ذِكِّي.**

چقدر الطاف نهانی برای احدیت هست که فکر ذکی و دقیق از درک آنها عاجز است.

پیش آمدهای ناگوار مانند نسخه‌هاییست از طیب حاذق که بهبودی مریض را در نظر میگیرد و آنرا تجویز میکند.

البته نسخه‌ها اغلب ناگوار است، تلخ است، به ذائقه درست نمی‌آید و ای بسا شخص مریض از آن کراهت هم دارد ولی باید نظر به نتیجه داشت؛ این است در حدیث منصوب بحضرت ختمی مرتبت (ص) که فرموده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَعَاهَدُ وَلِيَّهُ بِالْبَلَاءِ، كَمَا يَتَعَاهَدُ الطَّيِّبُ مَرِيضَهُ بِالدَّوَاءِ

یعنی خدا ولی خود، دوست خود را به بلا امتحان میکند همان طوریکه طیب مریض خودش را بواسطه دارو معالجه میکند و تحت نظر قرار میدهد. البته تمام پیش آمدهای دنیا همانطور که علی (ع) فرمود یکسان نیست **الْعَالَمُ مُتَغَيِّرٌ** تمام حالات تغییر پذیر است: گاهی خوش، گاهی ناخوش؛ گاهی تنگدستی، گاهی غنا؛ گاهی ذلت، گاهی عزت ولی در هر حال همه خوب است عارفی میگوید:

در درد، همیشه من دوا می‌بینم	در قهر و جفا، لطف و وفا می‌بینم
در روی زمین، به زیراین چرخ فلک	در هر چه نظر کنم، ترا می‌بینم

ظاهرش درد است، باطنش دوا است، ظاهرش قهر و جفاست اما باطنش لطف و وفاست. در صورتیکه شخص تمام پیش آمدها را آثار حضرت احدیت بدانند، دیگر چرا باید ناراحت باشد، نهایت باید نیروی صبر هم داشته باشد، تحمل ناملايمات را هم بکند تا وقتیکه کلمه صابر بر او اطلاق بشود، اگر تحمل نکرد، جزع و فرع کرد، به او صابر نمیگویند. اجری که خداوند متعال برای صابر شکیبایان قرار داده زیاد است چنانکه فرموده **إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** یعنی خدا صابران را بدون حساب پاداش خواهد داد.

همچنین علی(ع) درباره بعضی از اوصاف مؤمن میفرماید:

الْمُؤْمِنُ دَائِمٌ الذِّكْرُ وَعَلَى النِّعْمَاءِ شَاكِرٌ وَعَلَى الْبَلَاءِ صَابِرٌ

یعنی مؤمن همیشه بیاد خداست؛ بر نعمتهای بیحد و حصری که خدا به او عطا فرموده سپاسگزار است و بر بلا و سختیها شکیبیا است.

این بلاها اقسام دارد و نسبت به اشخاص یکسان نیست؛ گاهی برای متنبه ساختن شخص گناهکار و غافل است تا بخود آید و متنبه بشود و دست از گناه و معصیت بردارد، این است که پیغمبر(ص) میفرماید: **أَلْبَاءٌ لِلْعَاصِينَ نَدْمٌ** یعنی ممکن است شخص گناهکار مورد بلا و سختی و ناراحتی قرار بگیرد، عکس العمل گناه و معصیتش به او روی آورده تا رو بخدا بکند و توبه نماید.

وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ: مؤمن که رو بخدا هست ولی او هم باید برای بلا خودش را آماده کرده باشد برای اینکه امتحان اوست، زیرا کسی که ادعا کرد باید در خور را امتحان صفات لازمه ادعا را داشته باشد؛ مؤمن باید دارای تمام صفات پسندیده باشد از جمله صفت صبر داشته باشد یعنی راضی به قضای الهی باشد و خدا را حکیم علی الاطلاق بداند و یقین داشته باشد مرحمت خدا فوق تمام مرحمتها و مهربانیها است و بهرکس از خود او مهربانتر است. اگر گرفتاری پیش آمد کرد، برای مصلحتهایی است؛ از جمله روح کدورت پیدا کرده که بواسطه آن این بلا و گرفتاری پاک میشود از طرفی اجر به او میرسد چنانچه در حدیث است کسیکه یکشب را بمرض و حال تب بگذارند، و صابر و شکیبیا هم باشد ثواب یکسال عبادت در نامه اعمال او نوشته میشود پس چنین لطفی در مورد مؤمن شده. در عالم برزخ آنتهایی بزودی نجات پیدا میکنند که دارای قلب سلیم و بی آلیش و پاک باشند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۲ یعنی قیامت روزی است که نه دارائی سود میدهد، نه قوم و خویش مگر کسیکه با قلب و روح سالم و بی آلیش وارد بشود. پس خدا چون مؤمن را دوست میدارد از طرفی بطور قطع در هر روزی بلکه در هر ساعتی از اقسام کثرات این عالم تیره گیها بر روح او وارد میشود لطف الهی اقتضا میکند برای پاک کردن این آلودگیها او را متنبه به بعضی بلاها نماید.

وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ اما آنتهاییکه مقرب درگاه الهی هستند مقامشان از مؤمن عادی بالاتر و در زمره اولیاء هستند بلا برای ازدیاد کرامت و رفع درجات آنهاست لذا فرموده اند؛

هرکه در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند

سلسله جلیل انبیاء به اقسام بلاها و زحمات گرفتار بوده اند بین اقوام جاهل خود به انواع و اقسام مختلف مورد

^۱ - سوره زمر آیه ۱۰

^۲ - سوره شعراء آیه ۸۹ روزی که مال و فرزندان سود نبخشند مگر آنکه با دل با اخلاص و پاک از شرک و ریب روی بدرگاه خدا آورد

اذیت و آزار قرار گرفته اند که همه آنها برای رفع درجات آنها بوده. مؤمن بواسطه متمسک بودن بولایت علی (ع) باید پاک و منزّه از این دنیا برود این است که گاهی دچار فقر یا دچار مرض میشود که تمام الطاف حضرت احدیت است.

مرحوم مولوی علیه الرحمه در این باره میفرماید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجدّ ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ

چه قهر و غضب، چه لطف و عنایت از طرف او به بینم خواهان هر دو هستم، یعنی بمنتھی درجه دوست میدارم که بمقام عشق رسیده باشد

این عجب بلبل که بگشاید دهان تا خورد او خار را با گلستان

این نه بلبل این نهنگ آتشی است جمله ناخوشها به پیش او خوشیست

بلبل که میخواهد بوصول گل برسد تحمل رنج خار را هم باید بکند. انسان چه مقامی باید داشته باشد، اقلّاً درس عبرت از بلبل بگیرد. امید است از خدای بزرگ خواهان باشیم تا بتوانیم با تأییدات او به قسمتی از این صفات حمیده خود را آراسته نمائیم و از این راه تحصیل زاد و توشه‌ای برای آخرت خود کرده باشیم.

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^۱ در اینمدت عمر که قلیل است برای مدت عمر دائم که زوال ندارد توشه‌ای برداریم

بهترین زاد و توشه برای آخرت پرهیزکاری است ((إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ))^۲

اشخاص متقی و پرهیزکار نزد خداوند عالم گرامی و عزیز هستند، کسی که تقوی را پیشه خود ساخت سعادت و بزرگواری خود را در دنیا و آخرت تهیه کرده است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...^۳

یعنی اگر مؤمنین بصرف ایمان اکتفا نکنند و ایمان را به تقوی زینت بدهند میگشائیم بر آنها درهای خیر و برکت را هم از آسمان و هم از زمین. حال به بینم خیر و برکات اسمانی چیست؟ آیا همه‌اش مادی است یا خیر و برکات اسمانی تأییدات الهی است که بر قلب انسان ریزش میکند، آینه قلب که صیقلی شد، استعداد پیدا کرد، حقایق غیبی بر قلب پیدا میشود.

بارالها بذات اقدس خودت: گوشهای باطن ما را شنوا، چشمهای باطن ما را بینا و توفیق عطا فرما.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ

و بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَصِدْقِ النِّيَّةِ الهی خلوص نیت بما عطا بفرما

تا اعمالمان مقبول درگاه تو باشد وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱- سوره بقره آیه ۱۹۷ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی توشه برای راه آخرت برگزیده که بهترین توشه این راه تقوی است و از من بپرهیزید و خداترس شوید ای صاحبان خرد و ادراک.

۲- سوره حجرات آیه ۱۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

یعنی ای مردم همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید - بزرگوارترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین مردمند و خدا بر (نیک و بد) مردم کاملاً آگاه است.

۳- سوره اعراف آیه ۹۶ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزگار میشدند همانا درهای برکات آسمان و زمین را بروی آنها میگشودیم ولی آنها تکذیب کردند و ما هم آنها را بکیفر رسانیدیم.

درویشان مجازی و حقیقی از نظر خواجه عبدالله انصاری

۱- درویشان مجازی

همیشه عده‌ای بوده و هستند که خود را مرد حق، عارف یا درویش نامیده‌اند ولی متأسفانه اعمال آنها با عرفان و فقر و درویشی که باطن شریعت است مطابقت ندارد بلکه اغلب، ظاهر شریعت مطهر را هم رعایت نمی‌کنند و یا تولم با زرق و ریا است.

خواجه عبدالله چنین افرادی را درویشان مجازی و یا درویشان دروغین می‌نامد و چنین توصیف می‌فرماید: اکنون جمعی پیدا شده‌اند ایشان را رنگی و ننگی بیش نیست، خانه‌ای و نامی، دانه‌ای و دامی، شمعی و قندیلی، زرقی و زنبیلی، ترنمی و زیر و بمی، توغی^۱ و چوگانی، سرائی و دکّانی، سفره و سمّعی، حجره و اجتماعی، صومعه و خانقاهی، ایوانی و بارگاهی، قومی بی‌تجهدی، گروهی بی‌تشدی، بعضی صوف پوشیده، گروهی موی تراشیده؛ ساخته از برای آوازه، آستین مثال دروازه، آستین کوتاه چون اهل راز کرده و دست به مال مردم دراز کرده، روز تا به شب کرامات گفته و شب تا بروز بغفلت خفته. ایشان را هزار خانه دل هوایی، نه از خون فقر نوائی، نه سبوی شهود رائی، هریک را شکل و سیمائی، پارسیان در نظر مردم و گوساله نفس در دم، توپنداری که صوفی‌اند؟ نی، نی، که عنید و لا فی‌انند، بصورت شمع عشاقند و بسیرت جمعی فسّاقند. اندیشه ایشان انباشتن شکم و پیشه ایشان بگذاشتن حکم.

صوف پوش شیوه و سنگی شده	جاهلی چند از پی رنگی شدی
باطنش ویران و دل سنگی شده	هر یکی از ظاهرش معمور، لیک
در ره طاعت خر لنگی شده	خواب و خوررا کرده عادت همچوگاو

ای سالک روشن جبین، اهل صفه را چنین مبین. این جنگ با فرقه‌ای است که ناموس ایشان خرقره‌ای است، کبود پوشان سبز خوارند و زرد رویان سیاه‌کارند...

۲- درویشان حقیقی

خواجه عبدالله درباره درویشان حقیقی چنین فرماید:

... اما آنانکه مردند، از اشغال ریا فردند و طالب نیاز و دردند و زاد راه آماده کردند و با این همه روزی ایشان پریشان و بی سر و سامانی کار ایشان، ایشانرا نه در شهر شادمانی توقّفی و نه بر فوت کامرانی تأسفی. اگر دوست ایشان را بردارد مسکینند و اگر بگذارد بی‌کینند، اگر بنوازد در بیمند و اگر بگذارد تسلیمند. اگر منت نهاد شکرکنند و اگر محنت فرستد صبرکنند. نه آنکه تا احسان بود حکایت کنند و چون نقصان بود شکایت کنند. در دست ایشان نه خشک و نه تر **وَلَا يَرْهَقُ وَجُوهُهُمْ قَتَرٌ**^۲... اگر فوت شود گنج‌ها و بدشان رسد رنج‌ها و زمانه کج باز شد شطرنج‌ها، نه آنچنان مردانند که بدینها از دوست

۱- توغ: چوپ تاغ که آتش آن بسیار ماند

۲- آیه ۲۶ از سوره مبارکه یونس... یعنی هرگزگرد پریشانی و خواری بر رخسارشان ننشیند.

روی گردانند. نکته موعظه و پند ایشان سرّ سراء، واصّابرين فی السراء والصرّاء^۱ نه شیخ گویند خود را نه مولانا.
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا^۲

پیشه ایشان بذکر دائم، اکثر ایشان از دنیا صائم، آسمان به برکت ایشان قائم، زمین از وسعت دل ایشان هایم،^۳
صفت ایشان وَلَا يَخَافُونَ يَوْمًا لَا تَأْتِيهِمْ

دل‌های ایشان از هیبت پرخون و الف قامت ایشان از وهم قیامت چون نون ...

عرش بالوح و قلم منزل درویشانست	هرچه در کون و مکان دردل درویشانست
قوت این پنج حواس و روش هفت و چهار	جنبش ارض و سما قوت درویشانست
هر دعائی که اجابت شود از حق بنفس	بهتر از جمله دعا، دعوت درویشانست
پیر انصار برو خدمت درویشان کن	که همه روح تو از خدمت درویشانست

شبها بر فلک طاعت ماهند و روزها بر سریر قناعت شاهند، در زمین به ناکامی مقهورند و در آسمان به نیکنامی مشهورند، همه برادران ارادت و یاران عبادت.

خوش آن ساعت که در خلوت بود دیدار درویشان	زیاد حق شود خرم، خجسته، کار درویشان
گدایان فلک آسا، فقیران ملک سیرت	چو آب زمزم و کوثر بود اسرار درویشان
کشند آزار از خلقان، نیازاند موری را	یقین علم و ادب باشد همه گفتار درویشان
حضور آن عزیزان را غنیمت دان اگر یابی	ز نور محض سبحانی، بود انوار درویشان
فقیران همچو بازانند، ارادت دام ایشان دان	بهر سوئی غرض باشد، همه رفتار درویشان
اگر داری سر ایشان، زمال و جان و تن بگذر	هزاران جان جوی ارزد، درین بازار درویشان
چو انصاری سخن گوید شود خوش وقت درویشان	چو خوش مرغیست انصاری، که شد گلزار درویشان

((منتخب از صفحات ۷۶ تا ۸۱ از رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری))

۱- کسانیکه در خوشیها و بدبختیها شکبیا هستند.

۲- آیه ۲ از سوره مبارکه مائده یعنی میجویند فضل و خشنودی پروردگار خود را.

۳- متحیر

۴- آیه ۵۴ از سوره مبارکه مائده یعنی از ملامت نکوهش گران نمیترسند

خلاصه آنچه که تاکنون درباره تصوف، عرفان، و فقر (درویشی) گفته شد.

اگر مجدداً به تعریف عرفان و توضیحات این سه فصل مراجعه کنیم معلوم میشود که تصوف، طریقه یا راهی است که با شرایطی خاص بایستی برای استکمال نفس و حقیقت جوئی طی کرد تا به نهایت این راه که شهود حق در تمام موجودات و به عبارت دیگر شهود حق تعالی شانه با چشم دل و باطن است رسید و این مرحله عرفان نام دارد. اما دروازه عرفان یا شناسائی باری تعالی فقر (درویشی) است، فقر به مفهومی که در تعاریف فصل سوم آمد، که مفهوم کلی آن اینست که فقیر در مقابل خداوند بی نیاز، به فرمایش شاه نعمت الله از خود هرگونه سلب مالکیت کند^۱ و فانی شود تا به مقام فناء فی الله که در حکم رسیدن قطره به دریاست برسد و به فرمایش شیخ صفی الدین اردبیلی طاب ثراه، با آن فقر کونین را در بازد یعنی از نفس و مجموع حظوظ نفسانی و از ما سوی الله درگذرد تا مقام ((الفقر فخری)) را که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود درک کند. مؤید این مطلب، آیه شریفه قرآن کریم است چه هنگامی که خداوند جان و مال مؤمنین را در مقابل بهشت میخرد دیگر چیزی ندارد که بتوانند نسبت به آن احساس مالکیت کنند چنانکه فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ، (سوره توبه، آیه ۱۱۱))

خداوند جان و مال مؤمنین را به ازاء بهشت میخرد. آنان در راه خدا مجاهده می کنند پس می کشند و کشته می شوند.

و منظور این است که کسی که خود را بر فتراک ولایت مرتضی علی علیه السلام ببندد و دست به دست شیخ مجاز دهد و صورت ملکوتی حضرت قائم عجل الله فرجه را بدل خود وصل کند، در پیش روی امام با کفّار وجود خود به جنگ می پردازد و گاهی می کشد و گاهی از بعضی اوصاف کشته می شود و اگر مطابق دستورات شریعت و طریقت عمل کند به حقیقت می رسد.

((نقل از صفحات ۲۱ و ۲۲ بشارت المؤمنین))

بی مناسبت نمیداند در اینجا شعری را تحت عنوان ((آئین درویشی)) آقای دکتر سیدابولقاسم پور حسینی سروده اند درج گردد. شعر ایشان توسط دوست ارجمند و با ذوق آقای احمد وحدت تربتی از مجله یغما چاپ بهمن ۱۳۴۰ شمسی استنساخ و مرحمت شده است.

((آئین درویشی))

چیست درویشی؟ به آئین خدا برخاستن
جز ولای دوست هر نقشی زدل پیراستن
لوح خاطر را به عشق و مهر حق آراستن
خواستن بر غیر، هر چیزی که بر خود خواستن
آنچه نپسندی بخود بر دیگری نبود روا
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

^۱ این مطلب به معنی بی توجهی به جان و مال و عیال و فرزند نیست بلکه اگر مطابق دستور بیاد خدا بآنها توجه شود عبادت خواهد بود؛ لطفاً به فصل تصوف مراجعه فرمائید.

صاحب دردی اگر، اینجا خریدار تواند گر شفا جوئی بیا، خوبان پرستار تواند
صوفیان درهر قدم، همگام و غمخوار تواند چون طلبکار خدائی، جملگی یارتواند

راست خواهی جان اهل حق، زهم نبود جدا
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

چیست درویشی؟ گریزاز کینه و حقد و حسد دوری از نامردی پرهیز از هر کار بد
رحم بامخلوق حق، یعنی به انس و دام و دد نیک رفتاری، بدون قید و شرط و حصر و حدّ

خدمت معبود بی اندیشهٔ اجر و جزا
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

تا که خود بینی، نبینی جلوه‌ای ز آثار دوست فقرکی یابی چو نشکافی زهم خود قشرو پوست
گرچه مغز و پوست در باطن هم از اوصاف اوست قشرو خود خواهی بکلی کن رها کاین ره نکوست

گرو لای دوست جوئی خویشان را کن رها
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

گر به آئین که هستی، هست کردارت بجا گر به هر کیشی عمل داری، با خلاص و صفا
ور بصدق و راستی بر سنگ جوئی اقتدا چون بود منظورت از هر مذهبی وصل خدا

عاقبت یابی خدا را زین همه پندارها
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

چونکه قلبت پاک شد منزلگه جانان شود اندرین آئینه عکس روی حق تابان شود
روشن از انوار او این کلبهٔ احزان شود جان و جانان خود یکی گردند و جانان جان شود

وحدتی گردد عیان زین عالم کثرت نما
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

آنچه بینی، جز جمال و چهرهٔ دلدار نیست آنچه جوئی جز نمودی از وجود یار نیست
اندر آنجا هستی موجود، جز پندار نیست با وجودش، دیدگان را قدرت دیدار نیست

درهم آمیزند نور و ظلمت و ظلّ و ضیا
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

ترسم از این بیش گویم، راز گردد منجلی در خفا اولی است سرّ دوست تا ذکر جلی
گرچه سرّ حقّ شد افشا، با تجلای علی عالمی از جلوهٔ او گشت از سرّ ممتلی

سرّ حقّ با خلقت مولا به حقّ شد بر ملا
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

خواست تا جانان نمایاند جلال خویش را تا ببیند، پرتو حسن و جمال خویش را
گرچه بی مثل است، جو یا شد مثال خویش را دانه دیدی، چون برویاند نهال خویش را

این چنین شد جلوه‌گر ذات علی مرتضی
این بود آئین درویشی به زعم پیرما

پرتو نور علی تابید بر شمس و قمر آتشی افکند از هستی خود بر خشک و تر
چار عنصر پدید از قوهٔ او جلوه گر گشت آباء ثلاث از صورت او مستقرّ

شد به ذات او مسلّم جوهر و آئین و متی
 این بود آئین درویشی به زعم پیرما
 من چه میگویم، کجا یابی نشان از بی نشان
 آنکه از فرط ظهور، از دیدگان باشد نهان
 نور او پیداست، اما دیدنش را کی توان
 هست ذاتش در خفالیکن تجلّایش عیان
 دیده‌ای جوتا که حقّ را ببیند اندر ماسوی
 این بود آئین درویشی به زعم پیرما
 همّتی کن تا شوم واصل به ذاتش یا علی
 رحمتی تا یابم او را در صفاتش یا علی
 جویم آرامش، بدرگاه ثباتش یا علی
 نشأتی دیگر پذیرم در حیاتش، یا علی
 خود بقائی تازه گیرم زین تحیر، زین فنا
 این بود آئین درویشی به زعم پیرما^۱

پیدایش تصوّف و عرفان

خداوند متعال در حدیث قدسی میفرماید:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ

یعنی من گنجی مخفی بودم و خواستم که شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.
 پس علّت غائی آفرینش عشق و محبّت خداوندی و نتیجه آن عرفان و شناسائی ذات باریتعالی است؛ و در واقع
 از عشق سرچشمه گرفته است و باید به عشق هم ختم گردد تا انسان بمقام فناء فی الله ارتقاء یابد و عرفان یا
 معرفت حقتعالی شأنه حاصل گردد.
 ((چنانکه پیغمبر اکرم(ص) در آخرین مرحله معراج بر رَفَرَف که مرکب عشق است سوار شد و براق یعنی مرکب
 عقل را ترک گفت.

ماجرای عقل، پرسیدم زعشق گفت معزول است وفرمانیش نیست^۲))

حافظ فرماید:

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخس، دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز	دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
نظری کرد که ببیند بجهان صورت خویش	خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد

^۱ چون در آئین درویشی تبلیغ نیست و در واقع تبلیغ درویشی بایستی به عمل صحیح باشد نه گفتار، لذا با اجازه شاعر محترم که
 نوشته بودند((این بود آئین درویشی اگر خواهی بیا)) آخرین مصرع شعر بصورت فوق تغییر داده شد. با کمال تأسف شاعر با ذوق
 آقای دکتر پور حسینی در دیماه ۱۳۶۵ به رحمت ایزدی پیوست(رحمة الله علیه)

^۲ برای اطلاع بیشتر به صفحه ۴۰ کتاب ده سخنرانی مراجعه فرمائید

و یا میفرماید:

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
پاک کن چهره حافظ، بسرزلف زاشک

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
که در این دامگه حادثه چون افتادم
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
به هوای سرکوی تو برفت از یادم
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم
ورنه این سیل دمامد بکند بنیادم

چنانکه قبلاً گفته شد عشق به شناسائی خداوند متعال، علت غائی خلقت بشر بوده و راه رسیدن به این معرفت را تصوّف مینامند و شرطش فقر و نیازمندی در مقابل خداوند بی نیاز و این حاصل نمیشود مگر به ایمان با مشخصات خاصّ خود؛ بنابراین مؤمنین واقعی تعدادشان اندک است.^۱

برای اطلاع بیشتر خلاصه صفات مؤمن بقلم سحر انگیز جناب ((صالحعیشاه)) قدس سرّه العزیز در پایان این زینت بخش صفحات این مجموعه گردیده است.

^۱ - مولوی فرماید:

مابقی در دولت او میزیند

از هزاران، اندکی زین صوفیند

اسلام و ایمان

اسلام به معنای عام تسلیم بودن در برابر حق تعالی شأنه است چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید:
مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
(آیه ۶۷ از سوره آل عمران) یعنی ابراهیم به آئین یهود و نصاری نبود بلکه مسلمانی با اعتقاد بود و از مشرکین نبود.

بنابراین پیروان هر پیغمبری مسلمان بودند و از زمان حضرت آدم(ع) تا زمان حضرت خاتم(ص) هر پیغمبرکه بوده در اول به شأن رسالت امر به دعوت عامه ظاهر مینموده و اگر کسی مستعد پیوند ولایت می‌بود به شأن ولایت، دعوت خاصه ولویه میکرد و او به درجه ایمان نائل می‌آمد.
چنانکه اعراب گفتند ما ایمان آوردیم، خداوند به پیغمبر فرمود: به آنها بگو که ایمان نیاوردید بلکه بگوئید اسلام آوردیم.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
و همچنین می‌فرماید:

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ ...
(آیه ۱۷ از سوره مبارکه حجرات))

یعنی بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، به آنها به اسلام آوردن خود منت مگذارید بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد...

و آن وقتی بود که به شأن ولایت احکام باطنی و قلبی را هم دریافت میکردند.^۱
((بشارة المؤمنين))
همچنین در جلد دوم صفحه ۵۴ از اصول کافی آمده است:

ابوحزمه ثمالی گوید: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: چون محمد(ص) وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش پایان رسید، خدای تعالی باو وحی کرد:

((ای محمد (ص) نبوت را گذرانیدی و عمرت بآخر رسید. اکنون دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت خاندان خود را به علی بن ابیطالب بسپار، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم، چنانکه از ذریه‌های پیغمبران قطع نکردم.))
پس همانطور که غایت خلقت حضرت آدم(ع) تا نهایت امر معرفت خداوندی بوده است؛ تصوف نیز که طریقه رسیدن بمعرفت حضرت باریتعالی است همیشه بوده و خواهد بود.

اما اینکه کلمه **((تصوف))** از چه موقع بکار رفته است چنانکه در فصل اول ذکر شد این کلمه را رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بکار برده‌اند و در کتاب **((اللمع فی التصوف))** تألیف عبدالله بن علی السراج طوسی مینویسد **((در کتابی که اخبار مکه در آن جمع شده است از ((محمد بن اسحق بن یسار)) و غیر او نقل شده که پیش از اسلام گاه می‌شد که هیچکس به طواف خانه کعبه نمی‌آمد مگر آنکه صوفی از شهرهای دور برای طواف می‌آمد و بر میگشت))** و این مطلب معلوم می‌دارد که این نام پیش از اسلام هم بوده

^۱ - به صفحه ۱۷ و صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۳۰۶ از بشارة المؤمنین و همچنین برای مطالعه بیشتر به فصل سوم از باب دوم ولایت‌نامه مراجعه فرمایند.

چه علمی انسان را به سوی خداشناسی رهبری میکند؟

علوم را بطور کلی به دو دسته حصولی و حضوری تقسیم کرده‌اند. علم حصولی یا تحصیلی با تعلیم و تعلم ظاهری صورت می‌گیرد مانند همه علوم دنیوی و بسیاری از علوم دینی که اگر از لفظ و قیل و قال تجاوز نکند از مرحله دانائی بالاتر نمی‌رود و به شناسائی نمی‌رسد. اما عرفا و صوفیه علمی را منجر بعرفان و خداشناسی میدانند که به کشف و شهود بیوندد و این علم را علم حضوری می‌نامند و کمال نجات را در آن میدانند^۲ و چنانکه گفته شد شرط این حضور و شهود را فقر و نیستی در مقابل خداوند غنی و هستی کل میدانند. و مسلماً هرگونه خودبینی و تکبر و غرور مانع رسیدن بمقصود است. حافظ فرماید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و یا میفرماید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان بردار
 شیخ عبدالله حائری ((رحمتعلیشاه)) که مناجات ایشان در این کتاب درج گردیده است؛ غرور و عجب و علم ظاهری را حجاب اکبر میدانند، چنانکه فرموده است:

کاش هرگز نبودی سوادم کس الفبا نمی‌داد یادم
 کز سواد است این کبر و بادم لابه‌ها میکنم با مُرادم

تا سیاهی زدل میزدایم

کبر ملائیم بود بر سر عجب دانائیم حجب اکبر
 مستی هستی از جمله بدتر پاک بنموده این جمله یکسر

دست آن مرشد رهنمایم

شیخ بهائی علیه الرحمه در این مورد فرماید:

ای کرده به علم مجازی خو نشنیده ز علم حقیقی بو
 سرگرم به حکمت یونانی دلسرد ز حکمت ایمانی
 در علم رسوم چه دل بستی بر اوجت اگر ببرد، پستی
 تا کی بهزار شعف لیبی ته مانده کاسه ابلیسی
 سؤر^۳ المؤمن فرمود نبی از سؤر ارسطو چه میطلبی

^۱- علاقه‌مندان به مطالعه بیشتر میتوانند به کتاب فلسفه فلوطین فصل ۹ ((تصوّف اسلامی)) و کتاب بشاره المؤمنین صفحات ۳۱۳

الی ۳۲۰ ((در بیان مبدأ اشتقاق لفظ صوفی و زمان وضع آن)) مراجعه فرمایند.

^۲- پیغمبر اکرم(ص) در حدیث نبوی میفرماید: لیس العلم بکثرة التعلّم، انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید ان یهدیه یعنی: علم به زیادی آموختن نیست بلکه نوری است که خداوند در قلب کسی می‌اندازد که میخواهد او را هدایت کند. خواجه عبدالله انصاری فرماید:

علمی که از قلم آید پیدا است که از آن خیزد! علم آنست که الله بر بنده ریزد. یکی هفتاد سال علم آموخت چراغی نیفروخت، یکی در همه عمر یک حرف شنید، همه را از آن بسوخت.

^۳- ته مانده غذا

سور آن جو که در عرصات	به شفاعت او یابی درجات
در راه طریقت او رو کن	با نان شریعت او خو کن
علمی بطلب که تو را فانی	سازد زعلائق جسمانی
علمی بطلب که بدل نور است	سینه زتجلی او طور است
علمی برخوان که کتابی نیست	یعنی ذوقی است و خطابی نیست ^۱
علمی که نسازدت ازدونی	محتاج به آلت قانونی
علمی بطلب که نماید راه	از سرّ ازل کندت آگاه
علمی بطلب که جدالی نیست	حالی است تمام و مقالی نیست ^۲
علمی بطلب که گزافی نیست	اجماعیست و خلافی نیست
علمی که دهد بتو جان نو	علم عشق است از من بشنو

مؤمن نقایص اعمال خود را به وجدان می یابد و تقصیر خود را در عبادات مشاهده می کند زیرا پیوند ولایت که به درخت وجود او خورده است کلید باب علم است و اول علمی که بر مؤمن فایض میشود این است که می فهمد که آنچه از او خواسته اند نمیتواند بجا آورد و اعمال خود را در هر مقام که باشد ناقص می بیند که فرمودند:

العلماء یحزنونهم ترک الرعاية والجہال یعجبهم حفظ الروایة یعنی صاحب پیوند ولایت، بهمان درجه که علم برای او حاصل شده، بهمان اندازه بر نقائص اعمال خود مطلع میشود و در ترک رعایت آنچه از او خواسته اند پیوسته محزون میباشد و جہال عالم نما چون نفس خود را آراسته به محفوظات و منقوشات نفس میبیند به غرور و پندار می افتند به خیال اینکه عالم و از همه کس برتر می باشند؛ غافل از اینکه علمی که عمل همراه ندارد جهل مرکب و از علاج بیرون است. والفاظ قوالب علم را حفظ کردن کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا^۳ میشود که تعب حفظ و سنگینی را می کشد و از معانی و مقصود آنها بی خبر است.

((ولایت نامه ۲۹۱ - ۲۹۲))

چه عملی موجب هدایت می شود؟

قرآن کریم بهترین راه هدایت را تقوی میداند و در صورتیکه عمل با اخلاص توأم باشد موجب کمال میشود. چنانکه میفرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

((آیه ۲ از سوره بقره))

آن کتابی یعنی قرآن که هیچ شکّی در آن نیست مخصوص هدایت متّین و پرهیزکاران است. و چون تشخیص خلوص عمل که لازمه تقوی میباشد فقط با خداست، هدایت نیز مخصوص اوست چنانکه میفرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

^۱ - حافظ فرماید:

که درس عشق در دفتر نباشد

بشوی اوراق اگر همدرس مائی

^۲ - مولوی علیه الرحمه از قول خداوند جل و علا فرماید:

نی برون را بنگریم و قال را

ما درون را بنگریم و حال را

^۳ - اشاره به آیه ۵ از سوره جمعه (۶۲): در مثل به خری ماند که بار کتابها بر پشت کشد

((آیه ۲۵۵ از سوره بقره: کسی را یان جرأت است که جز به اجازه او در پیشگاه او به شفاعت برخیزد؟))

و یا میفرماید:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

((آیه ۱۰۰ سوره یونس: هیچیک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد ایمان نیاورند.))

و در جای دیگر میفرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

((آیه ۶۹ از سوره عنکبوت))

((وکسانیکه در راه ما کوشش کنند البته ما راههای خود را به آنها نشان خواهیم داد)) و با وجودی که هدایت

در اصل به فضل و کرم خودش بستگی دارد و قابلیت را در آن شرط نیست ولی در عین حال فرموده‌اند: گرچه
وصالتش نه بکوشش دهند، در طلبش آنچه توانی بکوش.^۱

و نشانه تقوی و عمل با اخلاص آنست که بر عجز و انکسار می‌افزاید زیرا پیغمبر اکرم (ص) با آنهمه بزرگی

مقامش فرمود: **ما عبدناک حقّ عبادتک و ما عرفناک حقّ معرفتک** (آنطور که شایسته عبادت تست ترا

عبادت نکردیم و آنچنان که حق شناسائی تست ترا شناختیم)

و الا عملی که باعث که باعث غرور و انانیت باشد در حکم شرک است و انسان را از خدا و راه خداپرستی دور
کند.

اینجا دل شکسته و تن خسته می‌خرند بازار زهدفروشی، از آن سوی دیگر است^۲

۱- **وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** ((آیه ۲۵ از سوره یونس))

یعنی خدا همه خلق را بسر منزل سعادت و سلامت میخواند و هرکه را بخواهد (بلطف خاص خود) به راه راست هدایت می‌کند.
مولوی فرماید:

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

خواجه عبدالله انصاری فرماید:

کار نه به حسن عمل است. کار در قبول عملست. به بهانه میدهند نه به بها

۲- خواجه عبدالله فرماید: کار نه روزه و نماز دارد بلکه شکستگی و نیاز دارد.

عنایت دوست عزیز است. نشان آن دو چیز است. عصمت در اول و توبه در آخر. ابوجهل از کعبه می‌آید و ابراهیم از بتخانه. کار
عنایت دوست دارد و باقی همه بهانه.

خلاصه صفات مؤمن

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایاب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی الموالی و سایر موالی علیهم السّلام است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است.

مؤمن خداخواه و خداجو است، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود، و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند.

نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری، و خرد با پایداری، و گذشت با توانایی، و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد.

هنگام نیکی کردن شادان، و از بدی پشیمان، و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند، و در هر حال و هرکار یاری از صبر و صلوة جوید. و آماده و مهیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد. سرمایه عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید.

حیایش بر شهوت چیره باشد، و گذشتش بر خشم، و دوستی بر کینه، و قناعت بر آرزو. جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند، و دل به آنها نبندد و درکار بندگی شتاب کند، و کار امروز به فردا نیاندازد. و در دنیا میانه‌روی کند، و از معصیت خود را نگاه دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده بر خود نیکی کند، و با آن کس که از او بگسلد بپیوندد و محروم‌کننده را ببخشد.

سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند. روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد، و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصّر شمارد، و از لغزش دیگران درگذرد. دشمن ستمگری و یار ستم کشیدگان باشد. از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند، و عذر پذیرد و عیب پوشد. از چاپلوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد.

بامؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد. و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد.

از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد. به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند. تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید. کردارش گواه گفتارش باشد.

از تدبیر زندگانی فروگذار نکند. از فریب و دورویی و دروغ برکنار باشد و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد. دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید. در اصلاح کوشد، در حکم از درستی نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندرد، درکارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ الغیب

همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد پرهیزد.
یاورستم زدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند
و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند.
در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق الزحمه و حق الجعاله که ناروا نیست
ستاند.
اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوان
است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت :
گرچه وصالش نه بکوشش دهند در طلبش آنچه توانی بکوش
باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه روزگار دیده با نیاز از
درگاه بی نیاز پوزش خواست :

بنده همان به که ز تقصیر خویش	کس نتواند که بجا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	عذر به درگاه خدا آورد

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و آنچه پسند مولی است موفق دارد...

((پند صالح صفحات ۱۲۴ - ۱۲۷))

فصل چهارم

شرح حال بزرگان و عرفائی

که از گفتاریا اشعار آنها در این کتاب
استفاده شده است

(با رعایت تاریخ دوران زندگانی آنان)

۱ - شیخ اجل باباطاهر عریان همدانی رحمة الله علیه

(۳۹۰ - ۴۵۵ هـ. ق)

سالک عالم تجرید و غریق بحر توحید شیخ بزرگوار حضرت باباطاهر عریان مجذوب آگاه و محبوب گدا و شاه، از درخشنده‌ترین ستارگان آسمان عرفان و گرانبهارترین درّ دریای شهود و وجدانست که دویستی‌های دلنشین او که از یک قلب آتشین تراوش نموده همه عاشقان و دل‌باختگان را وحو خود و گرفتاران بزم و رزم را مجذوب ساخته و هر شنونده را مهیج شوق و محرک ذوق است و مشهور همه ملل و معروف تمام نحل می‌باشد و بلطف اشارت مشهور و بشیرینی عبارات مذکور است و گرمی و حرارت آن بی‌نظیر و سوز و گداز آن زبانزد هر برنا و پیر و تعریف آن از حدّ بیان خارج است.

بدایت حال و نسبت این بزرگوار بر محققین و مدققین تاریخ مکتوم و در تواریخ و تذکرها نا معلوم است و اطلاعی در دست نیست که آن شیخ جلیل طریق سلوک و سیر الی الله را برانمائی کدام یک از هادیان راه و راهنمایان آگاه پیموده و از انوار باطنیه چه مصباح الهی مستنیرگشته است ولی بطور مسلم در ابتدای امر سالکی آگاه بوده و با شهود و وجدان مراتب سلوک را سیر نموده نه آنکه از بدو حال جذبیه حق او را گرفته و در حال مجذوبیت بمقام قرب و فناء فی الله رسیده باشد چه مجذوب از منازل راه خطرات آن بی‌اطلاع و چشم بسته تمام آن منازل را می‌پیماید و بدین جهت مأمور بهدایت و ارشاد نشده و مقام من الحق الی الخلق برای او نیست ولی کلمات سراسر آیات قصار او دلیل واضحی است که تمام مقامات سلوک را با درک تمام جهات و آفات آن سیر نموده است بعلاوه سلوک راه حق و طی این طریق بدون هادی و راهنما غیر ممکن و نامتصور است و برای هر راهروی راهنمائی لازم چنانچه آیه مبارکه **((انما انت منذر و لكل قوم هاد))** شاهد است و نیز آیه شریفه **((و من یظلل الله فلن تجد له ولیاً مرشداً))** دلیل بر لزوم هادی و راهنما است. مولوی فرماید:

مریم دل نشود حامله زانوار مسیح تا امانت زنهانی بنهای نرسد

و خواجه حافظ گوید:

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن ظلماتست بترس از خطرگمراهی

از این رو آن شیخ جلیل قطعاً پیرو یکی از بزرگان طریق بوده اما تعیین مراد و راهنمای او بر ما مجهول است و درین باره آنچه گفته شود از حدود تخمین تجاوز نمی‌کند و شاید بعد از این در اثر تحقیقات دقیقه محققین مدارک صحیحه بدست بیاید که رشته انتساب او را بمشایخ طریق معلوم نماید.

ولی بهر حال حالات اولیه آن بزرگوار در کتب تواریخ و تذکرها مسطور نیست و ظاهراً بطور گمنامی و عزلت در ریاضت و عبادت میزیسته که از حالات او اطلاعی در دست نیست نهایت در اواخر عمر که مدت آن نیز مجهول است حالت جذبیه بر او غالب و بکلی دست از تعیّشات فانیّه دنیویّه کشیده و در طریق تجرید و تفرید بوده است و بدین سبب او را عریان نامیده‌اند و در این موقع بوده که دو بیتی‌های سوزناک آتشین از او بیادگار مانده است و در همین اوقات حالات عجیبه باو نسبت می‌دهند که دلالت بر عظمت قدر و جلالت مقام او دارد.

و قبل از این حالت که مقامات سلوک و حقایق را تا وصول بحق تعالی و فناء فی الله پیموده آن مراتب را خواسته است در قالب الفاظ و عبارات بیان کند ولی بقدری افق آن حقایق با الفاظ مابینت داشته که ناچار با کلمات قصاری که بصورت رمز در آمده بیان کرده است که جزکسانی که در این راه را طی کرده و تمام آن منازل و حقایق را مشاهده نموده نمی‌توانند از آن کلمات مستفید گردند لذا سلطان العارفين و برهان الواصلین مرحوم

حاج ملاسلطان محمد (سلطانعلیشاه) نورالله روحه که عالم بتمام رموز و عارف بهمه حقایق بوده برحسب تقاضای یکعه از دوستان دو شرح یکی عبری و دیگری به فارسی تألیف نمودند که الحق بهتر ازین نمیتوان شرحی بران کلمات اسرارآمیز نگاشت.

بروایت راحة الصدور در سال ۴۴۷ سلطان طغرل بیک، مؤسس سلسله سلجوقی با کوبه لشکر بهمدان رسید در تپه خضر، بیرون شهر همدان سه تن، باباطاهر، باباجعفر و شیخ حمشاد را دیده اسب بداشت و پیاده شده دستهایشان ببوسید. باباطاهر پاره‌ای شیفته گونه مینمود، سلطان را گفت ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ ازین سؤال طغرل متأثر شده گریست و با درویش عهد کرد که با خلق رفتار چنان کند که خدای میفرماید، یعنی با عدل و احسان.

زندگی بابا در هالهائی از قدس و کرامت و گمنامی پوشیده شده است، پس در صورتیکه ملاقات او را با طغرل سلجوقی صحیح‌ترین روایت بدانیم، وفات او پس از سال ۴۴۷ خواهد بود و اگر حد متوسط عمر را ۶۵ سال بحساب آوریم، تولد آن جناب در ۳۹۱-۳۹۰ و وفات او در ۴۵۵ بصحت نزدیکتر است. بنابراین معاصران او که بظن قوی با همه یا برخی از ایشان ملاقات یا مصاحبت داشته از عرفا عبارتند از: شیخ ابوسعید گورکانی (متوفی ۴۵۰) شیخ ابوبکر نساج (متوفی ۴۸۷) شیخ ابوسعید ابوالخیر، شیخ ابوعلی دقاق، شیخ ابوالقاسم قشیری، شیخ ابوبکر دینوری و ابوالفضل محمدبن حسن ختلی. و نیز از اینکه نام او جزو اولیاء و پیران قدیم اهل حق آمده، ارتباط با این فرقه را محتمل ساخته است.

قدیمی‌ترین مجموعه اشعار باباطاهر نسخه‌ایست در موزه قونیه بسال ۸۴۸ (بشماره ۲۵۴۶) که باباطاهر را به عنوان قدوة العارفین نام برده است و تقریباً تا نیم قرن پیش دوبیتی‌های او که در تذکره‌ها ذکر میشد، بیش از هشتاد دو بیت نبوده است تا اینکه در سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۳۴۵ قمری) یک نسخه دیوان او باهتمام مرحوم وحید دستگردی منتشر شد که دوبیتی‌ها را تا حدود ۶۹۶ بالا برد ولی سند آن نامعلوم و ظاهراً با دوبیتی‌های دیگران اختلاط یافته است. سپس در سال ۱۳۱۹ خورشیدی مرحوم حسین کوهی کرمانی ۱۷۸ دوبیتی در مجموعه‌ای کوچک انتشار داده و در مقدمه مینویسد:

ترانه‌های باباطاهر از روی نسخه بسیار صحیح نسبتاً قدیم، که او هم سندی بدست نمیدهد. کلمات قصار او که بجای لهجه فهلوی اهل جبال، عبری گردآوری شده است، معلوم نیست و شاید بدین جهت عبری تدوین یا نقل شده که آسانتر و بهتر مورد توجه اهل تصوف قرارگیرد، و آن شرحی هم که بعین القضاة منسوبست غالباً از شرح لغات و الفاظ تجاوز نمیکند و شاید موشکافی و توضیح بیشتر را در آن زمان صلاح ندانسته باشد.

یک نسخه از شرح کلمات باباطاهر را شرق‌شناس فرانسوی ادگار بلوشه در کتابخانه ملی پاریس نام میبرد باسم **((الفتوحات الربانیة فی اشارات الهمدانیة))** که شارح ناشناخته است و نیز شرحی هم موجود است که بتاریخ شعبان ۸۹۰ بوسیله جانی بیک العزیزی تحریر یافته است.

معاصران او را از حکماء و علماء باین شرح میتوان یاد نمود: ابوعلی سینا، شیخ مفید، سید مرتضی و سیدرضی علم الهدی و از سلاطین و خلفاء: سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی، سلطان طغرل سلجوقی، القادر بالله و القائم بامرالله عباسی.

در نتیجه برای نخستین بار خلیفه القائم به امرالله دختر خود را به پادشاهی بیگانه یعنی سلطان طغرل سلجوقی در دربار خلافت فراهم میگردید و باقیمانده آل زیار و آل بویه در گوشه و کنار خراسان، فارس و عراق در تکاپوی آخرین روزهای حکومت بودند و مردی بزرگ بنام خواجه نظام الملک ظهور میکرد تا زمام حکومت سلجوقی را در دست با کفایت خویش با سایت و تدبیری بی‌نظیر استوار سازد.

درهمین ایام در همدان هم عارفانی مانند باباجعفر، شیخ حمشاد و باباطاهرعریان مجذوب‌وار بسر میبردند که همو با نغمه‌های دوییتی سالکان راه طریقت را به سوز و گداز انداخته به سر منزل مقصود رهنمون میشد، و با لهجه فهلوی اهل جبال چنین ترانه میسرود:

خداوندا به فریاد دلم رس کس بی‌کس توئی مومونده بی‌کس
همه گویند طاهر کس نداره خدا یار منه چه حاجت کس

مزار پرانوار باباطاهر در سمت غربی همدان مقابل بقعه امامزاده حارث بن علی بر سر تپه مانندی واقع شده است و زیارتگاه خاص و عام میباشد و در سنوات اخیر به سبکی آبرومند و شایسته بمقام ارجمند آن عارف ربانی باز سازی شده است و اطراف آنرا درختهای خرم راسته‌اند و در فصل بهار با گل‌های رنگارنگ منظره‌ای بدیع و دلپسند دارد، رحمة الله علیه.

((نقل از مقدمه کتاب توضیح نوشته مرحوم جناب حاج آقای جذبی طاب ثراه و نوشته آقای فضل الله دانشور علوی با اندکی تلخیص.))

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چارت زمو بگذر شتر دیدی ندیدی

خوشا آنانکه الله یارشان بی که حمدوقل هوالله کارشان بی
خوشا آنانکه دائم در نمازند^۱ بهشت جاودان مأوایشان بی

به روی دلبری گر مایلستم مکن منعم گرفتار دلستم
خدا را ساریان آهسته میران که مو وامانده این قافلستم

دلی دارم خریدار محبت کزو گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل زپود محنت و تار محبت

زدست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده ببند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش زپولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

شب‌تاریک و سنگستان و مو، مست قدح ازدست موافتاد و نشکست
نگهدارنده‌اش نیکو نگهداشت وگر نه صد قدح نفتاده بشکست

عزیزا کاسه چشم سرایت میان هر دو چشم خاک پایت

۱- اشاره به آیه ۲۳ از سوره المعارج: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

از آن ترسم که غافل پا نهی باز نشیند خار مژگانم به پایت

خوشا آنان که هرشادمان ته وینند سخن واته کرن واته نشینند
گرم دسرس نبی آیم ته و نیم بشم آنان بوینم که ته وینند

خوشا آنان که از پاسر ندونند میان شعله خشک وتر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر سرائی خالی از دلبر ندونند

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
بهر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنای ته وینم

بوره سوته دلان گرد هم آیم سخن واهم کریم غم وانمائیم
ترازو آوریم غمها بسنجیم هران غمگین تریم وزین تر آیم

موکز سوته دلانم چون ننالم موکز بی حاصلانم چون ننالم
نشسته بلبلان با گل بنالند موکه دور از گلانم چون ننالم

۲ - خواجه عبدالله انصاری

(۳۹۶-۴۸۱ ه. ق)

بهنگام غروب روز جمعه دویم شعبان سال ۳۹۶ هجری در قریه قهندز (که‌هندژ) از توابع طوس طفلی بدنیا آمد که از همان ایام طفولیت آثار نبوغ و فطانت در ناصیه او پیدا بود و بزودی از بزرگترین رجال تصوف و دانش خراسان گردید.

این طفل نامش عبدالله و کنیه اش ابواسماعیل ملقب بشیخ الاسلام و تولدش در زمان خلافت القادر بالله عباسی بود. منصور پدر خواجه فرزند مت انصاری و او فرزند ابویوب انصاری از صحابه حضرت رسول می‌باشد.

خواجه عبدالله در چهار سالگی بمکتب میرود و در نه سالگی شعر عربی و فارسی میسراید او حافظه عجیبی داشته و با یکی دو بار خواندن نظم و نثر آنرا از بر می‌شده چنانکه بیش از صد هزار شعر در حافظه داشته است. و مطالب مهمی را که از کتب قدیمه مخصوصاً در رشته تصوف در حفظ داشته بشاگردان خود القاء مینموده و شاگردان آنها را مدون می‌ساختند چنانکه طبقات الصوفیه و کشف الاسرار در تفسیر قرآن که بخواجه منسوب است از همین نوع می‌باشد.

خواجه عبدالله در تفسیر قرآن شاگرد ابوعبدالله طائی و امام یحیی شیبانی بوده و پس از آنکه علوم صوری را بمرحله کمال میرساند متوجه میشود که از این راه مقصود او حاصل نمی‌گردد و وارد رشته تصوف میشود. شیخ السلام در تصوف با بسیاری از مشایخ ملاقات نموده ولی مرشد او شیخ ابوالحسن خرقانی بوده بطوریکه خود او میگوید ((عبدالله مردی بود بیابانی میرفت بطلب آب زندگانی، ناگاه رسید بشیخ ابوالحسن خرقانی، دید چشمه آب زندگانی، چندان خورد که از خود فانی که نه عبدالله ماند و نه شیخ ابوالحسن خرقانی)). در جای دیگر میگوید: ((عبدالله گنجی بود پنهانی، کلید او بدست شیخ ابوالحسن خرقانی)) باز جای دیگر میگوید: وقتی عزیمت حدّ اسلم کردم در بازگشتن بصحبت خرقانی رسیدم مرا بدید و گفت درآی و ایمن باش که تو از دریا آمدی (یعنی دریا مشوش و تفرقه) بکشتی امن جمع آمدی و شیخ ابوالحسن مرا گفت ((این که میخورد و می‌خسبد چیز دیگری است)) و چون این سخن بشنیدم خرقانی شدم.

خواجه عبدالله علاوه بر ارادت خاص و تام و تمام بشیخ ابوالحسن خرقانی با شیخ ابوسعید ابواخیر و همچنین شیخ ابوعبدالله طائی ملاقاتهایی داشته و خود او میگوید مشایخ من در شریعت و طریقت و حقیقت بسیارند اما پیر من در تصوف شیخ ابوالحسن خرقانی است که اگر او را ندیدم کجا حقیقت دانستمی.

سلسله تصوف خواجه بدین طریق بوده که او مرید شیخ ابوالحسن خرقانی و خرقانی مرید ابوالعباس قصاب آملی و او مرید عبدالله محمد نظری یا طبری و او مرید شیخ ابومحمد حریری و از مشایخ جنید بوده است و پیروان او بنام سلسله پیر حاجاتی نامیده میشوند.

خواجه عبدالله در فروع دیانت بطریق حنبلی عمل مینموده ولی در حقیقت اعتقادات قلبی مذهب تشیع را داشته؛ زیرا تمام سلاسل تصوف رشته اجازه را مضبوطاً به سرور اولیاء علی مرتضی (ع) می‌رسانند. پس در معنی و اعتقاد قلبی تمام عرفای حقیقی شیعه بوده‌اند ولی در ظواهر شرع مقدس بر حسب اقتضاء محیط زمان خود

اضطراباً بیکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن عمل میکرده‌اند.^۱
خواجه عبدالله بسال ۴۸۱ هجری وفات یافته و در هرات در محل معروف بگازرگاه که اکنون بزرگراه مشهور
است دفن گردید. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

تألیفات خواجه زیاد است از جمله کنزالسالکین - منازل السائرین - زادالعارفین - طبقات الصوفیه و
مقامات و مواعظ و مقالات او معروف به محبت نامه، قلندرنامه، و مناجات نامه است. تفسیر کبیر معروف
بکشف الاسرار تألیفات اوست که امام رشیدالدین احمد بن محمود میبیدی آنرا شرح و تفصیل داده است.
((نقل از ریاض السیاحه و رسائل جامع و مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری با تلخیص))

چون در متن این کتاب گاه گاه از سخنان خواجه بمناسبت نقل شده است مطلب را به یک عبارت و یک رباعی
از او خاتمه می‌دهیم:

((الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.))

من بنده عاصیم رضای تو کجاست	تاریک دلم نور و ضیای تو کجاست
مارا تو، بهشت اگر به طاعت بخشی	آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

^۱ - بطور مثال داستان تقیه علی بن یقین معروف است.

۳ - مولانا جلال الدین محمد بلخی

(۶۰۴ - ۶۷۲ ه. ق.)

مولانا جلال الدین محمد بلخی از بزرگترین عرفا و از افتخارات جامعه اسلامی بلکه از مفاخر بشریت است.

همان شراب کش باده خم جبروت همان همای بلند آشیان عرش نشین
رموز گوی ازل مولوی که داد نجات مقیدان هوی را زقید این سجین
سخن زمرتبه شعر او نه حدمن است که همچو عرش بلند است و همچو شرع مبین

تولدش در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ در بلخ^۱ اتفاق افتاد.

گویند آنجناب در پنجسالگی بهر سه چهار روز یکبار افطار میکرد.

شهرتش به رومی بواسطه اقامت او آخر عمر او در آسیای صغیر بوده و چون سلسله سلجوقیان، آن خط را از امپراطور روم شرقی منتزع کرده بودند؛ شاخه‌ای از این سلسله که در آنجا اسقرار یافتند معروف به سلاجقه روم شدند.

جدش شیخ حسین بن احمد خطیبی از افاضل روزگار و علامه زمان خود بود و پدرش بهاءالدین محمد ملقب به سلطان العلماء که بمناسبت پدرش به بهاءالدین ولد معروف و در مراتب علم و دانش بحد کمال رسیده و در طریق سلوک نیز قدم گذاشته و از بزرگان طریقت بود و مولانا جلال الدین همه مراتب را از او بحد کمال بارث برده بود.

مولانا از افتخارات خراسان است، چون بلخ و بسیاری از خاک کنونی افغان جزء خراسان بوده پس اینکه اهالی ترکیه او را مولوی رومی گویند و بدان افتخارکنند و بعض ساده لوحان نیز روی تقلید باین نام ذکرکنند صحیح نیست زیرا سکونت سالهای آخر عمر او و مدفنش در روم شرقی که ترکیه فعلی است بوده ولی مولد و مسکن اولی او خاک خراسان بوده و در حقیقت چنین نابغه‌ای اختصاص بیک جا و یک جامعه ندارد و مربوط عالم بشریت است.

زبان اصلی او نیز فارسی بوده نه ترکی و خودش تصریح کرده و گفته است:

ای ترک ماهروی که هر بامداد تو در حجره درآیی و گوئی که گل مدو^۲
ای ترک ماهرو من اگر ترک نیستم دانم همین قدر که به ترکی است آب سو

و به اضافه کتب و اشعار او عموماً بزبان فارسی است و تألیف بزبان ترکی از او شنیده نشده است مذهبش نیز هر چند بظاهر حنفی بوده ولی از اشعار او برمیآید که در کنه واقع و باطن امر مذهب تشیع داشته زیرا در مثنوی قضیه غدیر خم و حدیث شریف ((مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ)) را به نحو احسن شرح داده است:

^۱ - شهر بلخ از بلاد قدیمه و تا کابل افغانستان حدود ۶۰۰ کیلومتر فاصله دارد.

در قدیم دارای اهمیت تجارته زیادی بوده و نفوس بسیاری هم داشته و به ((ام‌البلاد)) و ((قبة الاسلام)) مشهور بوده است. بزرگان زیادی از علماء و حکماء از آنجا ظهور نموده‌اند مانند شیخ رئیس ابوعلی سینا، همچنین حکیم ناصر خسرو بن حارث علوی و ابوالقاسم حسن بن احمد متخلص به عنصری که از شعرای بزرگ و معروف محسوب میشوند.

^۲ - چرا نیامدی

از جمله گوید:

کیست مولا آنکه آزادت کند
چون به آزادی نبوت هادی است

بند رقیّت زیایت وا کند
مؤمنان را زانبیاء آزادی است

درجای دیگر گوید:

راز بگشا ای علی مرتضیٰ
ای علی، ایکه تو نور دیده‌ای

ای پس از سوء القضا حسن القضا
شمه‌ای بر گو از آنچه دیده‌ای

و نیز در جلد چهارم مثنوی در تفسیر آیه ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ))^۱
(سوره حجرات آیه ۱) میفرماید:

این چنین فرمود آن شاه رُسل
یا کسی کو در بصیرتهای من

که منم کشتی در این دریای کُلّ
شد خلیفه راستین برجای من

و دیوان غزلیات خود فرماید:

عشق جز دولت و عنایت نیست
عشق را بوحنیفه شرح نکرد
مالک از سرعشق بی‌خبر است
لایجوز و یجوز را اصل است

جز گشاد دل و هدایت نیست
شافعی را در آن روایت نیست
حنبلی را در آن درایت نیست
علم عشاق را نهایت نیست

از مولانا چندین اثر بیادگار مانده که روز بروز بر شهرت و اهمیّت آنها افزوده میشود.

یکی مثنوی او که بزرگترین کتاب نظمی عرفانی و حاوی جمیع دستورات اجتماعی و اخلاقی و سلوکی است و تا کنون کتابی باین عظمت نوشته نشده است.

و شیخ بهاء الدین عاملی درباره آن فرموده است:

من نمیگویم که آن عالیجناب
مثنوی او چو قرآن مُدلّ

هست پیغمبر ولی دارد کتاب
هادی بعضی و بعضی را مضلّ

دیگر دیوان غزلیات که بدیوان شمس تبریزی مشهور است زیرا غالب غزلیات خود را بنام شمس تبریزی ختم نموده است. این کتاب دارای شور و جذبه عجیبی است که خواننده با ذوق را مات و مبهوت و گیج و حیران میکند؛ این دیوان در حقیقت دیوان غزلیات بسبک شعرا نیست بلکه مظهر احساسات یک روح پرآشوب و جان پر هیجان است.

کتاب مثنوی بقول بعضی مانند بهاری است که بر بیابان بیارد و همه آنرا سرسبز و خرم نماید و دیوان غزلیات او همچون باد و طوفان سوزان شدیدست که همه گیاه‌های سرسبز و خرم را خشک نموده با خود ببرد و در دریا محو نماید.

مثنوی حالات و مراتب و روحیات را نشان میدهد و دستور میدهد و تربیت میکند و دیوان او بکلی تمنیات را محو و نابود نموده و آنها را میتوان در آن یافت و همه چیز از قرآن و حدیث و عرفان و حکمت و تاریخ و اخلاق و غیر آن در آن یافت میشود.

دیوان مولوی انعکاس یک روح پر از هیجان و لبریز از نور و جذبه و غوغای یک دریای متلاطم طوفانی است. در اینجا اشعاری در وصف مولوی که توسط شیخ بزرگوار جناب آقای اسدالله ایزدگشسب ((درویش ناصرعلی))

^۱ - ای کسانیکه ایمان آورده‌اید (درهیچکار) بر خدا و رسول تقدم مجوئید.

رحمة الله عليه سروده شده و دانشمند محترم آقای دانشور علوی از کتاب جذبات الهیه استنساخ و مرحمت فرموده‌اند درج میشود:

سخن ز نفس و هوی نیست غیر باد هوا
چگونه دردل و جان میدهد ضیاء و صفا
سروده‌اند سخن‌های سخته^۱ شیوا

سخن چو خیزد ازدل، بدل بگیرد جای
نگر بکشف رسولان حق ز بعد قرون
چه طبعهای گهر زا که گاه نظم سخن

و لیک در سخن مولوی کششهایست
ندیده چشم جهان شاعری چنین سرمست
سرودهاش چو رودی روان ز عالم غیب
پر است جمله شریان او ز عشق احد
بمانده از اثرش در جهان سه چیز نفیس
دوم بزرگترین نامه غزل که بود
سوم گزیده سخنهای ((فیه مافیه)) اش
هزارو سیصد و پنجاه ونه ز هجرت رفت

کشان کشان ببرد جان بعالم بالا
نیامده است چنین عارفی سخن آرا
ترانه‌هاش همه دلربا و روح افزا
هماره سرمست از عشق خالق یکتا
نخست مثنوی آن نامه چو آب بقا
چو بحر اعظم از آن طبع پاک گوهرزا
بهاء دین ولدش گرد کرد و مانده بجا
که شمس^۲ گفت مراین شعرها بفضل خدا

مولوی در دیوان خود پابند قانیه نیست چون در موقعیکه غزلیات را می‌سروده حال جذبه و شوری داشته که اصلاً متوجه خود نبوده یعنی از خود بیخبر بوده که خودش گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من
گویدم مندیش جز دیدار من
و در جای دیگر گوید:

چو بیدار باشم بود هوشم او
چو خوابم ریاید بخواب اندر او
چو جویم برای غزل قافیه
بخاطر بود قافیه گستر او^۳

و معروف است که مولوی هنگام وجد و سماع دور ستونی می‌چرخیده و بموجب الهامات آنی و رشحات حالی اشعار می‌سروده و از اینرو مقید بحفظ آداب شعری و رعایت قوافی در همه حال نبوده و بی‌اختیار همان جوش درونی و التهابات روحی و مراتب معنوی را به صورت لفظ درآورده است^۴ ولی در عین حال بسیاری از غزلیات

۱- سنجیده.

۲- شمس تخلص جناب آقای ایزدگشسب نویسنده کتاب جذبات الهیه میباشد.

۳- آقای هوشنگ یارائی که از فقرای با محبت این سلسله میباشد درباره مولوی اشعاری سروده است که چند بیت آن درج میشود:

فخریست بر بشر بودش نام مولوی
چندان که قطره وار فنا شد به بحر عشق
دیوان شمس ما حاصل جذب و مثنوی
یارب به تشنگان حقیقت، زمرحمت
از بعد چهارده تن معصوم، مولوی
سی سال میشود که بدریای مثنوی
امید کز عنایت روح جلال دین

ناورده مام چرخ چو او طفل در کمال
اخبار ملک غیب فرو خواند در مقال
بر روزگار سیر و سلوکش بود دلال
نوشانده‌ای، ز بحر ولا آب بس زلال
نادرشراره‌ای است زخورشید جذب و حال
کارم شنا و نیست کرانیم تا بحال
آن سالها جدائی و هجران شود وصال

۴- چنانکه فرموده است:

تو مپندار که من شعر بخود میگویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

آن از لحاظ شعری نیز بقدری عالی است که با اشعار و غزلیات بهترین شعرای عارف برابری میکند. دیگر از آثار او فیه و مافیه است که مجموعه تقریرات اوست که در مجالس بیان مینموده و فرزندش بهاءالدین معروف به سلطان ولد آنها را بصورت کتاب درآورده است و بسیار شیوا و شیرین و در معنی مانند همان مثنوی بحری پر از دُر و گوهر و هرچه بخوانند بیشتر از آن لذت میبرند. دیگر مکاتیب مولانا است که دارای مطالب نغز و شیوا میباشد؛ دیگر مجالس سبعة که مجموعه‌ای از مواعظ و مجالس مولانا که در منبر بیان میفرموده است و هفت مجلس است که بسیار مؤثر و پرشور و دارای دستورات عالی و نکات جالب است.

در تذکرها ثبت است که چون سلطانمحمد خوارزم شاه از بهاء الدین محمد بجهت انبوهی مریدان و سعایت بعضی از علماء که از آن جمله فخر رازی بوده، متوهم شده و راه مخالفت می سپرد و بهاءالدین از او رنجیده خاطر شده و با فرزند و خانواده بعزم حج اسلام ترک وطن مألوف گفت، در نیشابور با جناب فریدالدین عطار قدس سره ملاقات کرد؛ جناب شیخ کتاب اسرار نامه یکی از مؤلفات خود را بمولانا جلال الدین که در آنموقع شش ساله بود، عنایت نمود و به بهاء الدین گفت: این فرزند را گرامی بدان، ((زود باشد که از نفس گرم خود آتش بر افسردگان عالم زند.))

مولانا جلال الدین بسن چهارده سالگی بود که پدرش رحلت نمود و بموجب وصیت والد بر مسند افاده قدم گذاشت و لوای نشر علوم و امر بمعروف ونهی از منکر برافراشت زیرا در آن صغر سن عالمی بزرگ شده بود. مولوی بعد از تحصیل علوم رسمی و اصطلاحی و ملاقات با جمع کثیری از عرفای عصر خود؛ چون ذات ملک صفات او را بمجاهدات و ریاضات، مکاشفات و مشاهدات دست داد و قایل اسرار احدی و محرم رموز محمدی گردید، آخر الامر بخدمت تاج العارفین مولانا شمس الدین تبریزی رسید و ارادات آنجناب را از دل و جان برگزید.

نسبت طریقت شمس الدین بجناب قطب الاولیاء و زبدت الاصفیاء حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه آف التحیة و الثناء میرسد.

هنگامیکه شمس الدین در عالم طلب سیر میکرد بخدمت بابا کمال جندی سره رسید و به هزار جان و دل مریدش گردید.

روزی آن بزرگوار فرمود: فرزند شمس الدین، حضرت باری تعالی ترا مصباحی روزی کند که معارف و حقایق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کند و ینابیع حکمت از دل او بر زبانش جاری شود و همه آن کسوت مقالات مُطَرَّر بنام تو باشد. بعد فرمود که ترا بطرف روم باید رفتن و در آنجا سوخته ایست میباید او را مشتعل کردن. شمس الدین بموجب فرموده وی عمل نموده متوجه روم گردید و در حین گردش آنمرز و بوم به شهر قونیه رسید و در کاروانسرای شکر فروشان منزل گزید.

ملاقات و مصاحبت با شمس

در مورد مصاحبت مولانا با شمس الدین مطالب بسیاری گفته شده از جمله آنکه: روزی جلال الدین در بازار قونیه بر استری سوار و بکوکبه‌ای تمام عبور مینمود؛

شمس الدین او را دیده بفراسد مطلوب را شناخت و در رکابش روان شده پرسید:

غرض از مجاهده و دانستن علوم چیست؟

مولانا گفت: روش سنت و آداب شریعت است.

شمس الدین فرمود: این خودکار است. مولانا گفت و رای آن چیست؟ شمس الدین گفت علم آن است که ترا

بمعلوم رساند و بشاهراه حقیقت کشاند و این بیت را برخواند:

علم کز تو ترانه بستاند جهل از آن علم به بود صدبار
مولانا از استماع این متأثر و متحیر گشت و به شمس‌الدین ارادت پیدا نمود همچنین در کیفیت ملاقات شمس
الدین با مولانا گفته شده است: چون شمس‌الدین بقونیه رسید و مولانا را ملاقات نمود در حالتی بود که مولانا
در کنار حوض نشسته و کتابی چند پیش خود نهاده بود.
شمس از مولانا پرسید؟

این چه مصاحف است؟ مولانا جواب داد: این را قیل و قال گویند، ترا با آن چکار است؟
شمس‌الدین فی الحال کتابها را در آب انداخت و مولانا را متحیر ساخت.
مولانا از روی تأسف فرمود: ای درویش، بعضی فوائد والا بود که دیگر یافت نمیشود دیوانگی کردی و ضایع
ساختی. شمس‌الدین دست دراز کرد و یکان یکان همه کتابها را بیرون آورد که آب در آنها اثر نکرده بود.
مولانا پرسید این چه سر بود که بظهور پیوست؟ شمس‌الدین فرمود که این از ذوق و حال است، ترا از آن چه
خبر. بعد از آن با همدگر صحبت بسیار داشتند و مولانا دستاری مشابه او ساخت و به عین تربیت او باب علم و
معرفت بر سر عالم افروخت چنانکه میفرماید:

هزاران دُرْجِا در دارد بنا گوش ضمیر من از آن الفاظ وحی آسای شکر بار شمس‌الدین
زعقل و روحها بگذر حجاب عقل برهم در دوسه منزل از آن سوتر بین بازار شمس‌الدین

سیر و سلوک مولانا

منقول است که چون مولانا ربوده شمس گردید؛ مدت شش ماه در خلوت با او مصاحبت نمود ولی بعلت طعن
و غوغای حسودان شمس‌الدین بالضروره بصوب تبریز روان گردید و مولانا را شوق زیارت شمس زبانه کشید و
در فراق اشعاری سرود که در مثنوی بدان اشاره شده است.
آخر الامر سفری به تبریز نمود و پس از زحمات زیاد مطلوب را دریافت.

ساریانا بار بگشا زاشتران شهر تبریز است و کوی دلستان
فر فردوس است این پالیز را شعشعه عرش است این تبریز را
هر زمانی فوج روح انگیز جان از فراز عرش بر تبریزیان

پس از چندی مولانا و شمس‌الدین بروم آمدند؛ بار دیگر دوستان مولانا که در حقیقت دشمنان بودند حقد و
حسد آغاز نمودند:

خدای تخم حسود از جهان براندازد اگر حسود نباشد جهان گلستان است

این بار شمس‌الدین بطرف شام حرکت کرد و مدت دوسال در نواحی شام اقامت فرمود.
مولانا در طلب او بقدم جد ایستاد و پس از جستجوی بسیار خبر یافت که گمشده او در دمشق شام است. نامه و
پیام متواتر کرد و پیک در پیک پیوست؛ غزلهای سوزناک سروده و بخدمت شمس‌الدین فرستاد.
آن نامه‌های منظوم که قدیمیترین اشعار تاریخی مولانا است در دل شمس اثر بخشیده متمایل گردید که بار دیگر
عنان مهر بسوی آن مشتاق دلسوخته بتابد.

مردان و یاران مولانا هم که بعلت پژمردگی و دلتنگی مولانا از فیض دیدار و حلاوت گفتار و ذوق تربیت او
بی بهره مانده و مورد بی‌عنایتی شیخ خود واقع گردیده بودند از کرده پشیمان گشته دست انابت در دامن غفران

^۱ - صندوقچه، جعبه کوچک که در آن جواهر و زیور آلات بگذارند.

وی زدند، مولانا عذرشان پذیرفته فرزند خود سلطان ولد را با هزار دینار زر بدمشق فرستاد و فرمود: این زر را بعتبه شمس الدین ایثارکن و کفش آنحضرت را بسوی روم گردان و این ابیات را بخوان:

بروید ایحریفان بکشید یار ما را بمن آورید حالی صنم گریز پا را
اگر او بوعده گوید که دم دگر بیاید مخورید مکر اورا بفریب او شما را

سلطان ولد پیامهای پدر را برسانید و شمس الدین بصوب روم مصمم گردید و سلطان ولد بیش از یکماه از سر صدق و نیاز پیاده در رکابش راه پیمود. هر چند آنجناب مبالغه میکرد که سوار شود او قبول نکرد و گفت: شاه سوار شود و بنده سوار، چگونه خواهد بود؟!

آفرین خدای بر پدری که توپروردومادری که توزاد

چون شمس الدین بقونیه رسید و مولانا بشرف مصاحبت مشرف گردید آنجناب دراثنای صحبت و اظهار رضایت از سلطان ولد گفت: اگر پسر تو را هزار سال عمر بودی و همه را در راه طلب خدا صرف نمودی آنچه در این سفر او را حاصل گشت هزار یک آن حاصل نشدی.

مولانا از رسیدن شمس خاطرش چون گل از نسیم صبا شکفت؛ مریدان و یاران پوزشها کردند و هر یک باندازه وسع خویش خوان نهاده و سماع سر دادند.

تا رفته رفته باز مریدان و یاران مولانا و خواص و عوام قونیه در خشم آمده مولانا را دیوانه و شمس الدین را جادوگر خواندند.

ظاهراً مخالفت فقها و زهاد و هیجان عوام آن بود که مولانا پس از زیارت شمس ترک وعظ و تدریس گفته بود. مولانا مریدان قدیم خالص داشت که بعضی از بلخ در رکاب پدرش بقونیه آمده و عده ای هم در بلاد آسیای صغیر بدین خاندان پیوسته بودند و او را عالم ربانی و پیشوای بحق و شیخ راستین میدانستند. پس از آمدن شمس الدین و انقلاب حال مولانا دستشان از دامان شیخ خود کوتاه مانده، مخالفت بعضی از فقها و زهاد هم مقوی این کدورت گشته آنانرا بدشمنی شمس وا میداشت.

احتمال قوی می رود که دسته ای از خویشاوندان و بستگان مولانا نیز که از شکست کار خود نگران بودند با این گروه در آزار شمس الدین همدست شدند.

بروایت سلطان ولد چون مریدان و یاران و بستگان مولانا بکین شمس کمر بستند پیر تبریز دل از قونیه برکند و مصمم شد که چنان رود که دیگر خبرش هم بدور و نزدیک نرسد، این سخن را با سلطان ولد در میان نهاد و ناگهان از میان همه گم شد و انجام کارش معلوم نشد.

چون شمس حقیقت، در زیر ابر اسرار ناپدید شد و خبر مرگ و قتل شمس الدین همه روزه بگوش میرسید مولانا در دمشق همچنان با فغان و زاری شمس تبریزی را از هرکوی و برزن می جست و نمی یافت و از شدت اشتیاق ناله های پر سوز از دل برمی آورد و اشعار غم انگیز میسرود.

دمشقیانی که اهل دید بودند بمولانا گرویده مال و خواسته در قدمش نثار میکردند و برخی دیگر که آگاهی نداشتند از حالاتش در شگفتی میماندند.

چون کوشش مولانا در طلب شمس الدین بجائی نرسید ناچار با جمع مریدان بقونیه باز آمد.

پس از سالی چند بار دیگر رو بدمشق نهاده و ماهها در شام بجستجو گذرانید لیکن این بار نومیدی تمام بحصول پیوست ولی بقول سلطان ولد؛ اگر چه مولانا شمس را بصورت در دمشق نیافت اما بمعنی در خود یافت.

پس از آنکه مولانا از وصول به شمس الدین نومید شد به قونیه بازگشته بتربیت و اصلاح خلق پرداخت و بجدی

تمام به تکمیل ناقصان و ارشاد سالکان مشغول شد. بعضی گویند در عالم خواب شمس‌الدین را دید که گفت مرا کشته و بچاه انداختند.

چون مولانا از خواب بیدار شد به سر چاه رفت و جسد پاک آن یوسف مصر ولایت را از چاه بیرون آورد و در مقام مناسب دفن نمود.

این شهادت در سنه ۶۶۱ هجری قمری روی نمود؛ اکنون مزار فیض مدار آن عارف نامی در قونیه در نهایت اشتهار است.

مولانا جلال‌الدین بعد از واقعه هائله^۱ شمس‌الدین همواره غمگین بود و علی‌الدوام زاری و بیقراری مینمود: آخرالامر خاطر حزین و دل اندوهگین خود را بصحبت و تربیت حسام‌الدین حسن چلبی معروف به ابن اخی تُرک تسلی فرمود. نسب حسام‌الدین بدان میرسد که فرمود ((امسیت کُردیاً و اصبحت عربیاً)) که منظور شیخ اجل باباطاهر عریان می‌باشد.

سبب تألیف کتاب مثنوی معنوی

حسام‌الدین در حجر تربیت مولانا نشو و نما یافته و مهر و شفقت مولانا بروجنات حال وی تافته و محبوب و منظور مولانا بوده و بحسن طاعت و انقیاد بدرجه عالی ترقی نموده است.

و کتاب مثنوی معنوی که یکی از بزرگترین و عالیترین آثار عرفانی جهان می‌باشد با استدعای حسام‌الدین، مولانا بسبب نظم کشیده است.

نقل است که حسام‌الدین شبی اندیشه نمود که از مولانا استدعا نماید که بوزن منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار قدس سره کتابی بنظم آورد و در صبح آن شب به نیت مذکور بخدمت مولانا مشرف گشته مرکوز خاطر را عرضه داشت. مولانا پس از استماع سخن حسام‌الدین کاغذی از دستار خود بیرون آورده بدست وی داد که دیشب وقتیکه از خاطر تو گذشت بر من وارد گشت که اینگونه کتابی منظوم شود و به انجام رسد لهذا این ابیات همانوقت از خاطر من سرزد:

بشنو از نی چون حکایت میکند
از جدائیه‌ها حکایت میکند
یعنی از اولین شعرکتاب مثنوی تا آنجا که میفرماید:

در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسّلام

بعد از آن مولانا بگفتن مثنوی مشغول گشت. از اول شب مولانا نظم نمودی و آخر شب حسام‌الدین با آواز بلند در حضور مولانا خواندی و بسمع مجلسیان رساندی.

نوبتی حسام‌الدین بخدمت مولانا معروض داشت که در وقت خواندن مثنوی گویا می‌بینم از غیب شمشیرها کشیده‌اند و گردن منکران را میزنند و مولانا تصدیق نموده گفت: نیک دیدی.

چنانکه در مثنوی بدان اشارت نموده:

پس عدو جان صراف است قلب
دشمن اینحرف ایندم در نظر
ای ضیاءالدین تو دیدی حال او
دیده غیب چوغیب است اوستاد
دشمن درویش که بوذ غیرکلب
شد ممثل سرنگون اندر سقر
حق نمودت پاسخ احوال او
کم مبادازین جهان این دیدوداد

چون جلد اول مثنوی بانجام رسید زوجه مکرّمه حسام‌الدین بسرای جاوید خرامید بدان سبب یا سبب دیگر

۱- ترسناک

اختلال در احوال حسام‌الدین حاصل گردید. مدت دو سال تنظیم مثنوی بتعویق افتاد و مولانا بگفتن مثنوی لب نگشاد، بعد از انقضای مدت مذکور بار دیگر حسام‌الدین از خدمت مولانا اتمام مثنوی را استدعا نمود چنانچه در اوّل جلد دوم اشاره بدین فرموده است:

مهدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شود
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون نگردد شیر شیرین خوش شنو
مثنوی که صیقل ارواح بود	بازگشتش روز استفتاح ^۱ بود
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال اندر ششصد و شصت و دو بود

مرگ مولانا

آنگاه بجد تمام و سعی مالا کلام به اتمام مثنوی قیام فرمود. جلد ششم پایان نرسیده عارضه بر بدن شریفش روی نمود و در پنجم ماه جمادی الثانی سال ۶۷۲ در سن ۶۸ سالگی روح پر فتوحش بریاض قدس اتصال یافت.

در شب آخرکه مرض مولانا سخت شده بود خویشان و پیوستگان اضطراب عظیم داشتند و سلطان ولد هر دم بیتابانه بسر پدر می‌آمد: مولانا این غزل آتشین را نظم فرمود:

رو سر بنه بیالین تنها مرا رها کن	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
از من گریز تا تو هم در بلا نیفتی	بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن
دردیست غیر مردن آنرا دوا نباشد	پس من چگونه گویم کین درد را دوا کن
برشاه خوبرویان، واجب وفا نباشد	ای زرد روی عاشق، تو صبرکن وفا کن
در خواب دوش پیری، در کوی عشق دیدم	بادست اشارتم کرد، که عزم سوی ما کن

اهالی قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه مولانا حاضر شدند. یهود و نصارای آن شهر نیز که صلح جوئی و نیکخواهی ویرا آزموده بودند با مسلمانان همدردی نشان دادند.

شیخ صدرالدین ابوالمعالی محمدبن اسحق قونوی از بزرگان علماء تصوف و از شاگردان مشهور شیخ محی‌الدین عربی بر مولانا نماز گزارد و از شدت بیخودی و درد پس از سلام از هوش رفت.

جنازه را به حرمت تمام برگرفته در ارم باغچه نزد ضریح منور پدرش سلطان‌العلماء مدفون ساختند. قاضی سراج الدین ابوالثنا محمدبن ابوبکر ارموی که از اجله علمای عصر بود در برابر تربت مولانا این ابیات برخواند:

کاش آن روز که درپای تو شد خار اجل	دست گیتی بزدی تیغ هلاکم برسر
تا در این روز جهان بیتو ندیدی چشمم	این منم برسر خاک تو، که خاکم برسر

مدت چهل روز یاران و مردم قونیه تعزیت مولانا میداشتند و با ناله و گریه بر فوت آن سعادت آسمانی دریغ و حسرت میخوردند.

منقبت مولای متقیان علی علیه السلام از زبان مولانا

طبق نظریه همه دانشمندان و صاحب نظران مثنوی معنوی مشحون از حقایق و حکمتهای فراوان است. چنانکه کسی ادعا کند از فرقی غیر تشیع با اخلاص میتواند با سرودن اشعار پر مغز مثنوی رموز و حکمتهای قرآن کریم و احادیث صحیح رسول خدا(ص) را بیان کند ناخودآگاه با این ادعا خواسته است فضل و کمالات افرادی غیر از اولیای حقیقی الهی را اثبات نماید بعبارت دیگر امکان وصول به حقایق الهی را غیر از طریق ولایت علی

^۱ - روز استفتاح پانزدهم رجب است و بجهت گشودن درب‌های آسمانی با دربهای بهشت یا دربهای کعبه این نام بر آن روز نهادند.

بن ابیطالب (ع) نیز ممکن دانسته است در صورتیکه جز از طریق چنگ زدن به دامان پر عطوفت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و اتصال به آنها غیر ممکن است.

ابیاتی که در کتاب شریف مثنوی معنوی و دیوان شمس تبریز درمنقبت و مدح سر حلقه مولای درویشان و مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علی و ائمه هدی علیهم السّلام سروده شده برای خردمندان و صاحبان بصیرت دلالت کافی و حجّت وافیه است بر اینکه مولوی علیه الرّحمة استفاضه حقایق و اکتساب معنویات از مشکوة ولایت ائمه هدی علیهم السّلام می نموده است، چنانکه میفرماید

گفت پیغمبر علی را کی علی	شیر حقّی، پهلوانی، پُردلی
هر کسی گر طاعتی پیش آورند	بهر قرب حضرت بیچون و چند
تو تقرّب جو بعقل و سرّ خویش	نی چو ایشان برکمال و برّ خویش

یا در جای دیگر میفرماید:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حقّ را دان منزّه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی

در شجاعت شیر ربا نیستی	در مروّت خود که داند کیستی
ای علی که جمله عقل و دیده ای	شمه ای وا گو از آنچه دیده ای
باز گو ای باز عرش خوش شکار	تا چه دیدی این زمان از کردگار
چون تو یابی آن مدینه علم را	چون شعاعی آفتاب علم را
باز باش ای باب رحمت تا ابد	بارگاه ما له کفواً احد

علاوه بر اینکه این بیانات دلالت کافی بر نهایت ارادت ایشان بساحت مقدّس ولایت مینماید برای اتمام حجّت بیشتر میفرماید:

رمی، نشد از سرّ علی کس آگاه	زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
یک ممکن و اینهمه صفات واجب	لا حول و لا قوّة الا باللّه

تا جائیکه میفرماید:

یا تبر بردار و مردانه بزن	تو علی وار این در خیبر بکن
ورنه چون صدیق و فاروق میهن	هین طریق دیگران را برگزین

که مقصود قلعه و دژ محکم نفس و هوای شیطانی است که شکننده آن دست ولایت است یعنی یا با دست علی (ع) در این قلعه را برکن یا مانند صدیق و فاروق (که القاب خلفای اوّل و دوّم است) طریق دیگران را برگزین.

مهمتر آنکه در دفتر ششم مثنوی در بیان حدیث شریف نبوی که پیغمبر اکرم (ص) در غدیر خم درباره مولی الموالی علی بن ابیطالب (ع) و ولایت او فرمود:

((مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ))

۱- اشاره بحدیث علوی است که فرمود **لَمَّا أَعْبَدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ** یعنی خدا را تا نینم کی پرستم.

بسیار بالاتر از آنچه در کتب بعضی از علمای شیعه آمده شرح می‌دهد:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
گفت هرکو را منم مولا و دوست

همچنین در جای دیگر از زبان حضرت امیر(ع) می‌فرماید:

من چو تیغم آن زننده آفتاب
رخت خود را من زره برداشتم
جز بیاد او نجنبد میل من
بخل من لله عطا لله و بس
ما رَمَيْتَ اذ رَمَيْتَ^۱ در حراب
غیر حق را من عدم پنداشتم
نیست جز عشق احد سر خیل من
جمله لله ام نیم من آن کس

در دیوان شمس تبریزی، غزلیات شورانگیز مولانا که تمام از روی حال، وجد و فنا فی‌الله است مشحون از مدایح و مناقب حضرت مولی و ائمه هدی می‌باشد که بطور نمونه ابیاتی چند درج می‌گردد:

ای سرور مردان علی، مردان سلامت میکنند
ای شحنه دشت نجف، از تو نجف دیده شرف
ای صفدر میدان علی، مردان سلامت میکنند
یا قوت و مرجان و صدف مردان سلامت میکنند

تا آخر غزل که بسیار طولانی و لطیف المعانی است.
و در غزل دیگر می‌فرماید:

شیر ولی خدا شاه سلام علیک
خسرو لشگرشکن باب حسین و حسن
بودی و عالم نبود، بودی و آدم نبود
معدن جود و سخا شاه سلام علیک
نورخدا بوالحسن شاه سلام علیک
ماه فلک هم نبود شاه سلام علیک

برای حسن ختام یکی دیگر از اشعار پرشور مولانا را که در مدح امیرالمؤمنین علی(ع) سروده است درج می‌گردد.

تا صورت پیوند جهان بود علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم، زعلی شد
هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس
آن شیر دلاور که زبهر طمع نفس
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
آن عارف سجاده خاک درش از قدر
آن قلعه گشائی که در قلعه خیر
چندانکه در آفاق نظر کردم دیدم
این کفر نباشد سخن کفر نه این است
سر دو جهان جمله زپیدا و زپنهان
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
سلطان سخا و کرم و جود علی بود
آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
از کنگره عرش بر افزود علی بود
برکنند بیک حمله و بگشود علی بود
از روی یقین در همه موجود علی بود
تا هست علی باشد و تا بود علی بود
شمس الحق تبریز که بنمود علی بود

((نقل با تلخیص از کتب گردش افغانستان و

پاکستان، بستان السیاحه و جذبات الهیه))

۱- سوره مبارکه انفال آیه ۱۷

۴ - خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی^۱ (۷۲۶ - ۷۹۱ هـ . ق)

۱- این شرح از کتاب ((نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش)) تألیف مرحوم آقای رضانورنعمت اللّهی رحمة الله علیه با تلخیص و تلفیق آورده شده است. برای اطلاع بیشتر خوانندگان قسمتی از شرح حال ایشانرا که توسط فقیر بزرگوار آقای دکتر حسن شفیعیان راد تهیه شده است درج می‌گردد.

آقای رضانور نعمت اللّهی فرزند مرحوم آقای اسدالله معین الحکماء در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در تهران متولد شد و تحصیلات خود را در مدرسه اقدسیه شروع و بعد در دارالفنون ادامه داد و بالاخره در علوم سیاسی دانشکده حقوق بیابان رسانید. در مدت خدمات دولتی در شیراز و مجاورت با حافظیه و انسی که پیدا کرده بود به تحقیق مفصلی درباره غزلیات حافظ دست زد که نتیجه زحمات بیست ساله ایشان بصورت تفسیری از اشعار حافظ بنام ((نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش)) چاپ و در دسترس مشتاقان قرار گرفت و همچنین در زمان خدمت در کرمان توفیق تدوین کتاب ((گنجینه پادشاهی یا شاه ماهان)) را که شرح حال و تفسیر اشعار حضرت شاه نعمه الله ولی است پیدا کرد.

آقای نور در هر جا که بود در مجامع ادبی مشتاقانه پذیرائی میشد و شخصاً نیز در بعضی از اشعار خود مصراع‌هایی از اشعار سعدی - حافظ - خواجهی کرمانی- همائی و یا جامی را تضمین کرده است که در اینجا یکی از آنها را ملاحظه میفرمائید:

پیغام آشنا نفس روح پرور است

از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است

حافظ فرماید:

شمشاد سایه پرور من از که کمتر است

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است

رضای نورنعمت اللّهی :

روی نیاز جمله مستان بر آن در است
دیگر چه احتیاج به سرو و صنوبر است
وانگه بین که چون نفست روح پرور است
زیرا نماز اولش الله اکبر است
حالش همان حکایت اسفند و آذر است
حسن خدای داده چه محتاج زیور است
کز نکهت ویش همه گیتی معطر است
زان ذره خود تمامی عالم منور است

جامی زدوست به صدجم برابر است
عکسی ز قامت تو اگر بر دل اوفتد
با یاد دوست سینه زهر کینه‌ای بشوی
پیش از نماز روی دل خود بدوست کن
آنکس که دید روی تو در روزگار هجر
حق آفرید صورت تو بر مثال خویش
یا رب که برگذشت به بستان کائنات
یکذره نور روی تو بر آفتاب تافت

آقای رضای نور سالها با نهایت صدق و صفا در فقر قدم زد و مورد عنایت بزرگان قرار گرفت و در سال ۱۳۵۱ در سن ۶۸ سالگی بعالم ابدیت پیوست. رحمة الله علیه. در فقدان این مرد بزرگ و فقیر عالیقدر مرثیه‌های زیادی ساخته‌اند، از جمله آقای عباس نعمت اللّهی که چند شعر از اشعار ایشان نقل میشود

فقیر مکرم رضا خان نور
نصیبت بباغ جنان شد قصور
موفق شد آخر به فیض حضور
بدا و در نواب صبور و شکور
بود مرورا با هدایت نشور
قزین سعادت شد و غرق نور

برون شد زمخت سرای غرور
چو در امر دینش قصوری نبود
چو مشتاق حق بود و خاصان حق
رضا بود و تسلیم بر امر حق هدایت
چو شد در ره مستقیم
رفیقش چو شد رحمت و فیض حق

تولد و جوانی حافظ:

خواجه شمس‌الدین محمد در سال ۷۲۶ هجری قمری تولد یافت و چون غالب اوقات با قرآن مجید سروکارش بوده و اکثر آیات کریمه را از حفظ داشته برحسب توصیه یکی از دوستانش تخلص خود را حافظ قرار داده و همین نام است که شهرت جهانی یافته است.

نام پدر گرامیش بهاء الدین اهل کویای اصفهان بوده که در دوران سلاطین اتابکیه به شیراز نقل مکان کرده و متوطن شده و مادر خواجه اهل کازرون بوده است. شغل آباء و اجداد وی تجارت و همه آنها صاحب مکتب بوده‌اند. از بهاء الدین سه پسر باقی ماند، که پس از فوت پدر بجز حافظ که با مادر در شیراز میماند هر یک بطرفی عزیمت می‌کنند چون مادر بضاعتی نداشت خواجه در دکان نانوائی به شغل خمیرگیری مشغول گردید. لازمه این شغل بیداری سحرها است و همین بیداری سحرها برای خواجه عادت شد که این خود مقدمه بیداری باطنی و جنبش روحانی و حرکت ملکوتی و روشنائی معنوی او گردید، چنانکه میفرماید:

هرگنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و یا در جای دیگر میفرماید:

دعای صبح آه شب کلیدگنج مقصود است بدین راه و روش میرو که با دلداری پیوندی

تحصیلات صوری حافظ:

گویند در نزدیکی دکان نانوائی مزبور مکتب خانه‌ای بود که اطفال در آنجا درس میخواندند. روزی حافظ به خاطرش رسید که درس خواندن و با سواد شدن موجب شناسائی خدا میشود. خوب است من هم درس بخوانم تا شاید لطف و عنایت خدا بهره‌مند و فیض یاب شوم. از این رو درآمد روزانه‌اش را بچهار قسمت تقسیم کرد. قسمتی برای معلم، قسمتی برای مادر، قسمتی برای خود و قسمتی را برای فقرا اختصاص داد. خلاصه در ظرف مدت محدودی باسواد شد و قرآن را خوب یاد گرفت و اکثر آیات را در حافظه نگاه داشته و در بعضی از اشعار اشاره به برخی آیات قرآنی نموده است. مثلاً در مورد آیه **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** میفرماید:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق، لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟ یا:

گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطرهٔ باران ما گوهر یکدانه شد

و یا در مورد این حدیث قدسی که **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**^۱ چنین میفرماید:

سالها دل طلب از جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیبگانه تمناً میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیش و از دور خدایا میکرد

بطوریکه در تذکرة‌های مختلف منجمله از قول محمد گلندام که یکی از علاقه‌مندان بنام و از همدرسان خواجه بوده می‌نویسند، حافظ در خدمت خواجه قوام الدین عبدالله که از جمله اکابر اهل عرفان و اصحاب ایقان و از جهت دانش در زمان خود سرآمد اقران بود به فراگرفتن علوم مشغول گشت و در ظرف مدت محدودی کلیه فنون ادبی و علوم رسمی آن عصر را فرا گرفت و **مخصوصاً در قسمت حکمت و تصوف و عرفان و نیز در تفسیر قرآن پیشرفت** شایان می‌کند بطوریکه حافظ قرآن گردیده احاطه کامل به علم تجوید و قرائت قرآن سبعة حاصل

۱- بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را (آیه ۶۰ از سوره مبارکه مؤمن)

۲- کسی که خود را شناخت پس به تحقیق خدای خود را شناخته است.

کرد. چنانکه خود گفته است.

عشقت رسد به فریادگر خود به سان حافظ قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت

و یا

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که تو در سینه داری

شاعر شدن حافظ و امداد غیبی:

گویند در جوار مکتبی که حافظ شروع به درس خواند کرد دکان بزازی بوده که صاحب آن جوانی فصیح و بلیغ بود و در سخندانی دستی داشت که مردم سخندان اکثر به جوان مذکور مراجعه و اشعار خود را نزد او می خواندند. خواجه با دیدن وضع این جوان و دوستان شاعر مشرب و سخندانش تمایل پیدا می کند که در مسلک آنان وارد شده گاهگاهی اشعاری هم بگوید ولی بعلت مبتدی بودن چون اشعار اولیه خواجه با موازین ادبی نبود، مورد سُخریه قرار می گرفت اما خواجه صبر مینمود و دلتنگ و دلسرد نمیشد تا اینکه بتدریج این سخرگی و استهزاء به جایی رسید که خواجه را با همه بردباری افسرده خاطر ساخت و با یأس و نومیدی از وضع روزگار و کار و بار و اشعار خود ناچار راه بقعه باباکوهی را در پیش گرفت و چندین شب در آن بقعه یکه و تنها بدرگاه خدای بی همتا تضرع و زاری بسیار نمود.

عاقبت تیر دعا به هدف اجابت رسید و شاهد مقصود روی نمود یعنی در یکی از شبها که بحال تضرع و ابتهال بدرگاه خدای ذوالجلال بود خوابش در ربود. در خواب شاهسواری را دید که نعل مرکب او تا پایه عرش، نور ارتفاع میگیرد و به خواجه میفرماید: ((حافظ برخیز که مراد تو را دادیم.)) در این حال لقمه ای نورانی از دهان مبارک درآورده به دهان خواجه میگذارد^۱ و نیز میفرماید: ((ابواب علوم بر تو گشاده گشت و در فصاحت و بلاغت نادره زمانه شدی^۲ و اشعارت را دست بدست تحفه میبرند^۳ و تا انقراض عالم باقی خواهد ماند.^۴))

به نقل از ((تذکره میخانه)) خواجه فرمود: هرگز لقمه ای به این گوارائی نخورده بودم. در آنوقت آن شخص که چون خورشید تابان بود خواست غایب شود؛ من پیش دویدم تا احوال از او معلوم نمایم پیروشن ضمیری بنظر آمد، از او استفسار نمود و که این بزرگوار که بود و نام مبارکش چیست، فرمود: ویحک^۵ نمی شناسی؟ این نمی شناسی؟ این ساقی شراب طهور است و این همان بزرگواری است که پیغمبر معظم در شأنش فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** خواستم سر در قدمش نهم و جان مقدمش نمایم که آواز مؤذن هنگام سحر بگویم رسید و از خواب بیدار شدم در این موقع باطن خود را از برکت آن بزرگوار متجلی یافتم و در آن شپیده صبح دلم در موج آمد و این غزل سروده شد:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعه ^۶ پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و فرخنده شبی	آن شب قدر که این تازه براتم دادند

۱- العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء: علم نوری است که خداوند در قلب هرکس که بخواهد قرار میدهد.

۲- شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

۳- زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که تحفه سخت میبرند دست به دست

۴- هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

۵- ویحک کلمه ای است که در مقام ترحم یا مدح و تعجب میگویند و گاهی به ویل می آید، یعنی خوشا بر تو یا افسوس بر تو.

۶- شعشع یعنی پراکنده شدن نور و روشنایی آفتاب

هاتف آن روز بمن مژدهٔ این دولت داد
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
 اینهمه شهد و شکرکز سخنم میریزد
 اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند
 همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
 که زبند غم ایام نجاتم دادند

چون روز شد و به شهر رفتم یاران بر حسب معمول بطور تمسخر از من شعر خواستند، من هم غزل را برای آنها خواندم، چون تمام شد گفتند این گفتار از تو نیست و تا کنون هیچکس از شعرا به این خوبی شعر نساخته است چطور از تو قبول کنیم گفتم غزلی مطرح سازید تا منم بسازم، مطرح کردند و ساختم و بسیار خوب شد باز هم مطرح نمودند باز هم می‌گفتم که بهتر از آن نبود و پیوسته این آیه بنظرم میرسید که: ((إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)).

سیر و سلوک و پیر طریقت حافظ:

خواجه پس از سالها تحصیل علوم رسمی و آخرالامر از قیل و قال مدرسه سیر، و از این فضائل و کمالات صوری دلگیر گردید و متوجه شد که علم عاشقی و وصول به مراحل باطنی و به کف آوردن گوهر علم حقیقی چون از درس و مدرسه حاصل نمی‌شود ناچار باید از میخانه معرفت الهی کسب گردد. لذا خطاب به نفس خویش میگوید:

دولت و بیداری از یزدان طلب
 نز مقالات و کتاب و حرف و لب

یا:

حکمت دنیا فزاید ظنّ و شک
 حکمت دینی بود فوق فلک

یا:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی
 که علم عشق در دفتر نباشد.

و یا:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
 یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم.
 و در می‌یابد که علوم ظاهری خود بینی و غرور می‌آفریند نه بصیرت و حقیقت، چنانکه میفرماید:
 جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت
 آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی

یا:

تا فضل و علم بینی بی معرفت نشینی
 یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

یا:

گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
 گفت آنزمان که نبود جان در میانه حائل

و یا:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
 غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و به زبان حال با خود می‌گوید:

همانطور که انسان باید برای تأمین غذای بدن و تنظیم امور مربوط به تن جهد و کوشش نماید همانطور نیز باید نسبت به تغذیه مراتب باطنی و ترقی مراتب روحانی و پرورش جهات رحمانی جنب و جوش داشته باشد، و به مصداق آیه ((وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)) و کسانی که در راه ما کوشش بخرج دهند البته ما آنها را به سوی خود هدایت خواهیم کرد.)) در این راه از هیچگونه فداکاری دریغ ندارد.

تا اینکه پس از سالها کوشش و تلاش عاقبت به خدمت پیر روحانی و ولیّ سبحانی و ساقی باده رحمانی جناب نعمة الله ولیّ^۱ میرسد و از خطرگمراهی رهیده و از آفات نفسانی رسته و بطریقت روشن معرفت قدم نهاده، به حقیقت می‌پیوندد. چنانکه میفرماید:

قطع این مرحله بی مهری خضر مکن ظلمات است بترس از خطرگمراهی
حافظ در بسیاری از اشعار خود لفظ شاه^۲ را بکار برده که گر چه گاهی ظاهراً شاه شجاع و یا شاه منصور را نام
میرد ولی از ابیات بعدی غزل معلوم میدارد که منظور اصلیش شاه ولایت(ع) و یا شاه نعمت الله ولیّ بوده
است که بعنوان مثال و تیمّن و تبرک این غزل ذکر میشود.

ای دل غلام جهان باش و شاه باش	پیوسته در حمایت لطف اله باش
از خارجی هزار بیکجو نمی‌خرند	گو کوه تا بکوه منافق سپاه باش
چون احمدم شفیع بود روز رستخیز	گو این تن بلاکش من پرگناه باش
آنها که دوستی علی نیست کافر است	گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
امروز زنده‌ام بولای تو یا علی	فردا بروح پاک امامان گواه باش
قبر امام هشتم، سلطان دین رضا	از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش
دستت نمیرسد که بچینی گلی زشاخ	باری بیای گلبن ایشان گیاه باش
مرد خدا که زاهد و تقوی طلب بود	خواهی جامه و خواهی سیاه باش
حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن	وانگه در طریق چو مردان راه باش

در پاسخ غزل جناب شاه نعمت الله ولیّ که فرموده بود:

صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

ما خاک راه را بنظرکیمیا کنیم

ملتمسانه میگوید:

آیا شود که گوشه چشمی بما کنند

آنانکه خاک راه را بنظرکیمیا کنند

و یا میفرماید:

کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد
هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد

آلوده‌ای تو حافظ فیضی زشاه درخواه
دریاست مجلس شاه دریاب وقت وبشناس

ازدواج حافظ و فرزندان او

بطوریکه در تذکره‌های متعدّد اشاره شده، خواجه در اواسط عمر ازدواج کرده و دارای دو فرزند شده است. یکی بنام شاه نعمان که در هندوستان بشغل تجارت مشغول بوده و در همان دیار جان بجان آفرین تسلیم کرده و خواجه در مرگش چنین فرموده:

چه دید اندر خم این طاق رنگین
فلک بر سر نهادش لوح سنگین

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
بجای لوح سیمین در کنارش

^۱-بطوریکه از کتاب((حافظ شیرین سخن)) چاپ ۱۳۱۹ هجری شمسی تألیف مرحوم محمد معین نیز مستفاد می‌شود در قرن هشتم هجری(زمان حافظ) تنها مرد میدانی که در طریقت پیشوای کاملین و مقتدای زمره اهل یقین بشمار میرفته همانا جناب شاه نورالدین نعمت الله ولیّ بوده که چندین قسمت از فرق فقری و چندین سلسله از سلاسل درویشی به ایشان تسلیم و بسیاری از مشایخ عظام و عرفانی عالیمقام بدرک فیض محضر منورش رسیده و از پرتو تربیت و نور حقیقتش مستنیرگشته‌اند
^۲-لقب شاهی در اصطلاح عرفانی سلطنت و پادشاهی بر نفس است و به انسان کاملی اطلاق میشود که از دیو و دد نفس اماره رهائی یافته و بمقام قرب الهی رسیده باشد.

فرزند دیگر خواجه نیز در حیات خواجه در شیراز بدرود حیات گفته و خواجه از مرگش بسیار متأثر گشته و گفته است:

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است
از آن زمان که زدستم برفت رود عزیز
ببین که در طلب حال مردمان چون است
کنار دامن من همچو رود جیحون است
خواجه به همسر خوش رفتار و با وفای خود بسیار علاقه‌مند بوده لیکن این مادر مهربان نیز در هجران فرزندان بی‌تاب و توان گردیده تا عاقبت به آنها ملحق می‌شود.
خواجه در مرگ همسر عزیزش چنین سروده است:
آن یار کزو خانه ما جای پری بود
از چنگ منش اختر بد مهر بدر برد
سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
آری چکنم فتنه دور قمری بود

بقیه زندگی حافظ و گوشه نشینی او

بطوریکه از اشعار خواجه آشکار می‌شود خواجه در اواخر عمر گوشه‌نشینی اختیار کرده و خدمت سلطان دل را که سالها بجان مشغول بوده ادامه داده و ترقیات باطنی او را حاصل گشته و در کنج عزلت قناعت با خرمی خاطر نشسته و فرموده است:

گنج زرگر نبود کُنْج قناعت باقی است
هر که آن داد به شاهان به گدایان این داد
خواجه با توجه تام به ذکر و فکر الهی و اخلاص در بندگی حضرت ربّ العزّت بمقام نورانیت دل رسیده و به ملکوت راه یافته و به لقای دوست واصل گردیده است در این باره فرماید:
بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش
که بخورشید رسیدیم و غبار آخر شد
و یا در جای دیگر فرموده:

من که ره بردم به گنج بی‌پایان دوست
صدگدای همچو خود را بعد از این قارون کنم

مرگ خواجه

خواجه در سال ۷۹۱ هجری قمری در سنّ ۶۵ سالگی به فضای عالم قدس بال گشود؛ ساکنان حرم قدس به استقبالش شتافتند و به گلشن صدق عیند ملک مقتدر^۱ چایش دادند.

یاران باصفایش بدن پاک او را به حدود قبرستان مصلی (چهل مقام) برده در محلی که فعلاً بقعه حافظیه نام دارد با تأثر فراوان مدفون می‌سازند؛ یعنی یک جهان شور و عشق و صفا، یکدنیا رندی و پاکدامنی و ایمان و وفا، و عالمی عفاف و پرهیزکاری و اخلاص در طریق بندگی خدا را در دل خاک پنهان مینماید که پیوسته زیارتگاه صاحب‌دلان و رندان جهان عشق خواهد بود. خود در این باره فرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

رحمة الله علیه رحمةً واسعة.

چون هدف از مطالب ضمیمه و توضیحات بیان کردن مطالب عرفانی و شرح حال عرفائی است که در اثر الطاف الهی و سعی و کوشش مستمر بمقامات معنوی نائل گردیده‌اند لذا ضروری میدانم برای روشن شدن مطالب درباره چند غزل و چند بیت از اشعار حافظ توضیحاتی داده شود و سپس اشعار حافظ آمده است

^۱ - آیه‌های ۵۴ - ۵۵ از سوره مبارکه قمر:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

یعنی پرهیزکاران در باغ‌ها و کنار نه‌های بهشت و در مجلس صدق و حقیقت نزد پادشاهی مقتدر باشند.

تشریح گردد.

توضیح اشارات و نکات در بعضی از غزلیات و اشعار حافظ

غزلیات خواجه از حیث سنگینی مطالب عالیّه با یکدیگر تفاوت زیاد دارد؛ این تفاوت مربوط به ازمنه مختلفه مرتبط با حالات متفاوتّه خواجه است و میتوان گفت غزلیاتی که بعد از ورود بطریق و سلوک راه حقیقت گفته شده چاشنی و لطف دیگری دارد.

بقول معروف: ((مولوی سالکی بوده که شاعر شده ولی حافظ شاعری بوده که سالک گشته است)).
لذا میتوان گفت قسمتی از اشعار خواجه قبل از سلوک ظاهراً در مدح سلاطین ظاهری بوده و یا حمل بر معانی ظاهر می‌گردد هرچندکه خواجه قبل از سلوک نیز در مراحل علمی و کمال سرآمد اقران خود بوده و دارای علم توأم با عمل و زهد و تقوی بوده است.

اینک بطور نمونه بعضی از اشارت مندرجه در بعضی از غزلیات شرح داده میشود

۱- غزل:

در خرابت مغان نور خدا می‌بینم	این عجب‌بین که چه نوری زکجایم بینم
جلوه برمن مفروش ای ملک الحاج که تو	خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب	اینهمه از اثر لطف خدا می‌بینم

چنانچه بمضامین و مطالب ابیات این غزل توجه شود معلوم میگردد که سالک الی الله تا از منیت خود فارغ نشود و فناء فی الله برایش دست ندهد چشم دلش به رؤیت نور خدائی باز و روشن نمیگردد. او در خرابات مغان که خانه پاک و مصفای دل است نور خدا را می‌بیند و در کعبه مقصود چهره معبود را دیده و در دل و جان جلوه‌گری میکند و تمام این مراتب با سوز دل و اشک روان و ناله شب و سحر بدرگاه حی سبحان صورت میپذیرد.

۲- غزل:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه فال بنام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرینه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در این غزل خواجه اشاره به دو مطلب مهم کرده است:

الف - اشاره به آیه ۷۲ از سوره احزاب است که فرمود:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... یعنی بر آسمانها و زمین و کوه‌های عالم عرض امانت کردیم همه از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند تا انسان بپذیرفت و انسان هم (در مقام آزمایش و اداء امانت) بسیارستمکار و نادان بود. درباره این آیه بزرگان و مفسران تفاسیر فراوان فرموده‌اند و مولوی علیه‌الرحمه در بین و تفسیر این آیه در کتاب فیه و مافیه چنین میفرماید: ... آن امانت را بر آسمانها و زمین عرضه داشتیم نتوانست پذیرفتن، بنگرکه از او چندکارها برمی‌آید که عقل در او حیران میشود:

سنگها را لعل و یاقوت میکند، کوهها را کان زر و نقره میکند،

نبات زمین در جوش می‌آورد و زنده میگرداند و بهشت عدن میکند،

زمین دانه‌ها را می‌پذیرد و برمی‌دهد و صدهزار عجایب که در شرح نیاید می‌پذیرد و پیدا می‌کند؛ اما در ایشان

بنام عاشق بیدل فتاد قرعه فال

نبرد بار امانت نه آسمان نه زمین

۱-

این یکی کار بر نمی آید
 و این یک کار از آدمی می آید.
 و در آیه ((وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...)) است و نگفت وَلَقَدْ كَرَّمْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ پس از آدمی کاری می آید که
 نه از آسمانها می آید و نه از کوهها و چون آن کار بکند ظلومی و جهولی از او نفی میشود.^۲
 ب - اشاره به فرمایش نبی اکرم حضرت محمد(ص) که فرمود: **سَتَفْرَقَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً:** بزوردی امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه متفرق می شوند تمام
 آنها هالک در نارند مگر فرقه واحده.

۳ - غزل:

<p>سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی همچو جمجرعه می کش که ز سر ملکوت با گدایان در میکده ای سالک راه بر در میکده رندان قلندر باشند خشت زیر سرو برتارک هفت اختر پای اگر سلطنت فقر ببخشند ایدل قطع این مرحله بی همری خضر مکن تو در فقر ندانی زدن از دست مده ای سکندر بنشین و غم بیهوده مخور حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار</p>	<p>گفت باز آی که دیرینه این درگاهی پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی بادب باش گر از سر خدا آگاهی که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی ظلماتست بترس از خطر گمراهی مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی که نبخشند ترا آب حیات از شاهی عملت چیست که مزدش دو جهان میخواهی</p>
---	--

خواجه در این غزل بسیاری از مطالب عرفانی را بیان می کند و میگوید ساکنان و مقیمان در این میخانه الهی
 تاج سلاطین را از یکی گرفته بدیگری می دهند و در حالی که ظاهر حالشان چون رندانی است که زیر سرشان
 خشت است لیکن بر فرق فرقدان پا نهاده اند.

ضمناً متذکر میشود که بدون راهنما قطع این راه بسیار پرخطر است و همچنین در این مقام اشاره به عظمت و
 سلطنت فقر نموده است و آن فقر محمدی(ص) است که از ماه تا ماهی کوچکترین ذره ای از آنست.
 و در جای دیگر خواجه این سلطنت و دولت را آرزو کرده میفرماید:

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

شرح دوازده بیت از غزلیات لسان الغیب

((منتخب از کتاب لطیفه غیبی))

۱- آیه ۷۰ از سوره بنی اسرائیل.

۲- البته از عهده این بار امانت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار و شیعیان واقعی آنها و اولیاء الله برمی آیند و بس. چنانکه در معراج
 جبرئیل عرض کرد. بیش از این نمیتوانم همراهی کنم و اگر بقدر یک انگشت فراتر روم میسوزم.
 و سعدی در این مضمون فرماید:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

و حافظ فرماید:

بر جبریل را اینجا بسوزند بدامن کودکان آتش فروزند
 برحافظ دراین معرض مزندم سخن کوتاه کن واللّه اعلم

۱ - پیر ماگفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

معنی بی تکلفانه: اینکه از گفته پیر و مرشد معلوم باشد که خطا بر قلم صنع نرفته است، که اگر به اعلام پیر این مسأله بر ما معلوم نمی شد ما از غایب نقصانی که داریم توهم می کردیم که بر قلم صنع خطا رفته است، و این خطا است که کسی اعتقاد خطا در کارخانه الهی راه دهد. آفرین بر نظر پاک خطا پوش پیر باد که خطای ما را پوشید عنی نگذاشت که از ما گمانچنان خطائی سرزند...

(خواجه عبدالله می فرماید: هرکه چهار چیز بدانست، از چهار چیز برست: هرکه بدانست که خدای تعالی در آفرینش غلط نکرده است، از غیبت برست. و هرکه بدانست که هرچه قضاست بدو خواهد رسید، از غم برست، و هرکه بدانست که در قسمت میل نکرده است از حسد برست و هرکس بدانست که اصل او چیست، از تکبر برست.)

۲ - من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

وضو ساختن از چشمه عشق از لوث انانیت بالمره پاک شدن است و چهار تکبیر از چهار قسمت فنا است که: فناء آثاری، فناء افعالی، فناء صفاتی، فناء ذاتی باشد.

فناء آثاری عبارت از آن است که سالک آثار موجودات را در آثار وجود حقیقی مضمحل بیند، چنانکه به غیر از آثار او آثاری نبیند و بر همین قیاس است فناء افعالی و صفاتی و ذاتی. خواجه می فرماید، من هماندم که کدورات و شوائب^۱ هستی و انانیت و ظلمات غواشی^۲ جسمانیت برآمدم، این مراتب چهارگانه که بمنزله اسفار اربعه است برای من حاصل شد و تفصیل این مراتب چهارگانه را لسان الغیب در غزل:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند، تا آخر فرموده است:

۳ - دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت، بعد از این تدبیر ما؟

مخفی نماند که میخانه به اصطلاح اهل عرفان غلیان عشق است که مستلزم محو و بیخودی است و شهود عبارت از حالی است که به سبب تجلی محبوب برسالک راه عشق حقیقی عارض محب میشود، به مثابه ای که از قید تعلق و هستی که سد راه سالک و حجاب مطلوبست میرهاند چنانچه در خبر آمده است:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيَاؤِهِ؛

اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا طالبوا و اذا طالبوا ذابوا و اذا ذابوا اخلصوا و اذا اخلصوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لفرق بينهم و بین حبيبهم^۳

پس مراد اینکه پیر ما که عبارت از راهنمای راه خدا است و منتهی به باب مدینه علم و سفینه حلم؛ خلیفه

۱ - شوائب: جمع شائبه، آلودگیها

۲ - غواشی: جمع غاشیه، پردهها

۳ - همانا خداوند تبارک و تعالی برای اولیاء خود شرابی دارد؛

که هنگامی که بیاشامند مست میشوند؛ و وقتی که مست شدند به نشاط می آیند؛ و هنگامی که به نشاط آمدند به جستجوی می پردازند؛ و هنگامی که به جستجو پرداختند می یابند؛ و وقتی که یافتند پاک می شوند؛ و هنگامی که پاک شدند ذوب می شوند، و هنگامی که ذوب شدند اخلاص پیدا می کنند، و وقتی که اخلاص پیدا کردند و خالص شدند [به مقصد] میرسند، و هنگامی که رسیدند [به مبداء] اتصال پیدا می کنند و هنگامی که اتصال پیدا کردند فرقی بین آنها و محبوبشان نیست.

(به ((شراب - می)) قسمت اصطلاحات همین فصل مراجعه فرمائید)

بلافضل سید کائنات، شیر یزدان و کشندهٔ مشرکان، امیرالمؤمنین صلوات اله و سلامه علیه که نزد این طایفه پیر پیران است می‌شود؛ دوش از مسجد که کنایه از مقام صحو و هشیاری و انانیت و تعقل و مانع از مشاهده مطلوب حقیقی است، به میخانه آمد که مقام محواست، یعنی رفع حجاب خودی و خودپرستی نموده و چو سالک را در طریق معرفت هیچ حجاب اعظم از هستی نیست و هیچ سدّی بزرگتر از انانیت و خودپرستی نه، و ساغر عشرت جز به دست بیخودان ندهند و افسر عزّت جز بر سر دردمندان بی‌سر نهند،

هرسری را در خور همّت کلاهی داده‌اند افسر دیوانگان باشد به هامون آفتاب

بعد از این می‌فرماید که: چیست یاران طریقت، بعد از این تدبیر ما؟

بعد از این تدبیر و چاره ما جز پیروی پیر کامل نیست. زیرا که پیروی او حقیقتاً پیروی افعال و اقوال سید کائنات صلی الله علیه و آله است و اطاعت او متّحتم و بودن مرید نزد پیر، **کالمیت بین یدی الغسال**، لازم است. چون آدمی اگر ریاضتی به خواهش نفس خود بکشد، چنانچه داب هنود^۱ است، با وجود کمال مشقّت باز خواهش نفسانی را مدخلیت است پس خالصاً مخلصاً نیست...

۴ - نشوی واقف یک نکته زاسرار وجود گرتو سرگشته شوی دایرهٔ امکان را

اشاره به مذهب جمعی است که از ممکن، استدلال بر وجود واجب می‌کنند، چنانچه شیخ العارفین شیخ محمود شبستری می‌فرماید:

حکیم فلسفی چون هست حیران	نمی‌بیند زهستی غیر امکان
زامکان میکند اثبات واجب	از آن حیران شده در ذات واجب
زهی نادان که از خورشید تابان	به نور شمع جوید در بیابان

زیرا هیچ چیز از وجود اجلی^۲ نیست و باید دلیل روشن‌تر از مدلول باشد.

۵ - یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی بخرد طوفان را

مردان خدا ائمهٔ هدی اند که مثل اهل بیتی کمثل سفیه نوح من ركب فيها نجی و من تخلف عنها غرق^۳ لسان الغیب می‌فرماید دست در عروة الوثقی دامن اهل بیت زن که مضمون حدیث **انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بها لن تضلّوا بعدی و الا هلكتم**^۴، از طوفان هلاکت و جهالت نجات خواهی یافت والا در بادیه غوایت^۵ بهلاکت خواهی رسید.

و در خبر است که به اشاره جبرئیل امین حضرت نوح مقداری خاک در کشتی برد و از مصاحبت نوح (ع) حق تعالی خاک را در فقدان آب جانشین آب قرار داد. از این رو بجای وضو و غسل، تیمم جایز است.

۶ - دل سرا پردهٔ محبت اوست دیده آئینه‌دار طلعت اوست

یعنی سراچهٔ دل مختص محبت ذات لایزالی است و غیر از محبت او جای خالی برای او باقی نیست، دیدهٔ دل بنابراین لاینقطع طلعت او را نمایش می‌دهد، اینست که هدف اصلی اهل طریقت و عارفین بالله غیر از معرفت حقیقی چیز دیگری نیست. چنانچه سعدی علیه الرحمه فرماید:

۱- داب هنود = عادت و رسم هندیها

۲- آجلی: آشکارتر

۳- مثل خاندان من شبیه مثل کشتی نوح است. کسیکه از آن روی بگرداند غرق میشود.

۴- همانا من دو چیز گرانبها را در بین شما قرار میدهم، کتاب خدا و خاندانم را. اگر به آن دو تمسک جوئید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد و گرنه هلاک می‌شوید.

۵- غوایت: گمراهی و زیانکاری

خلاف طریقت بود اولیاء بود اولیاء

به غیر از خدا از خدا خواستن

۷- مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ چراکه وعده توکردی و او بجا آورد

پیر مغان، مراد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شیخ، مراد حضرت آدم ابوالبشر است یعنی من ارادتمند پیر مغان حضرت ادم ابوالبشر است یعنی من ارادتمند پیر مغان حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیها الصلوة والسلام هستم که در مدت خلافت با اینکه عهد ننموده بود که گندم نخورد، نخورد. اما تو که از خوردن گندم ممنوع بودی، خوردی، پس ای آدم از من رنجش پیدا مکن، که برعهد خود پایدار نبودی.

۸- ساقی حدیث سرو و گل و لاله میروید این بحث با ثلاثه غساله میروید

بدان که جمعی دل خود را به تصفیه و تخلیه ذکر لا اله الا الله مصفی و مجلی میسازند، برای آنان صفای قلب و نور باطن که مطلوب ایشان است بتدریج حاصل شود و این توفیق دارای مراحل است که مطلوب ایشان است بتدریج حاصل شود و این توفیق دارای مراحل است که در مصراع اول بدان اشاره شده است؛ و ثلاثه غساله تعیین سه مرتبه است که در فنای سالک روی میدهد که فنای آثاری و افعالی، صفاتی و فنای ذاتی باشد یعنی اول آثار و افعال خود را می‌شوید و پندارد که فاعل در حقیقت همین یکی است دوم غسل صفات خود میدهد که در جنب صفات وجود حقیقی محو و مضمحل میداند سوم ذات را چنان می‌بیند که موجودات غیر مستقله داخل موجود حقیقتاً نیستند. بعبارت دیگر در هر مرتبه چیزی شکسته میشود تا تصفیه و نورانیت کامل برای او حاصل شود.

۹- سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

عارف اینجا مقصود پیغمبر اکرم است که در شب معراج، باریتعالی نود هزار اسرار به او گفت که سی هزار را امر فرمود که باید برای مردم بیان فرماید و سی هزار آنرا مختار ساخت که فقط با اهل آن بگوید و سی هزار را نهی نمود که با هیچک از ابناء بشر نگوید و فقط خودش بداند، باده فروش که وجود مقدس حضرت مولی الموالی علی علیه السلام است از کجا شنید آلا اینکه آنحضرت در معراج همراه پیغمبر اکرم حاضر بوده است که تمام اسرار را میداند.

۱۰- طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

یعنی علت غائی آدمی و پری و سایر موجودات به مقتضای، کنت کنزاً مخفیاً فاجببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف، عشق است پس اراده نمای و سعی کن که بعلت غائی ایجاد کائنات بررسی چه فعلی که علت غائی بر آن مترتب نشود در حقیقت وجود و عدمش علی السویه است پس هرگاه سعی نمودی خواهی رسید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**

۱۱- بهار، شرح جمال توکرده در هر فصل بهشت، ذکر جمیل توکرده در هر باب

یعنی بهار، در احیاء افسردگان دی، شارح جمال تو است و مبین نفس رحمن است که زندگی عالم عبارت از آنست و بهشت در هر باب به ذکر جمیل تو مشغولست اما دیده پندار ساکنان کشور غفلت که هرگز ذره‌ای مشاهده تجلیات انوار جمال لایزال نمی‌نماید و چشم گرفتاران ظلمات طبیعت که به پیروی دواعی و هوس پیوسته در خواب غفلت است از چنین مشاهده بی‌نصیب است.

باغیست جهان زعکس رویت خرم دل آنکه در تماشااست

۱- من گنجی مخفی بودم پس خواستم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم .

۲- وکسانیکه در راه ما کوشش میکنند البته ما راههای خود را به آنها نشان خواهیم داد. ((سوره عنکبوت آیه ۶۹))

۱۲ - تو و طوبی و ما قامت یار

فکر هرکس بقدر همت اوست

مضمون این کلام اشاره‌ای است بآنچه مرویست به سند صحیح از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق صلوات الله و سلامه علیهما، العبادة ثلاثة: قوم عبدالله تبارک و تعالی خوفاً للعقاب فتک عبادة العبيد و قوم عبدالله عزّ و جلّ طلباً للثواب فتک عبادة الأجر و قوم عبدالله عزّ و جلّ حباً له فتک عبادة الاحرار،^۱ و لسان الغیب مکرراً آرزوی مقام ثالث نموده و از مقام اول و ثانی دوری می‌جسته است چنانچه خود فرماید:

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس
و در جای دیگر فرماید:

توبندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند
توضیح یکی از ابیات حافظ به زبان خود او در جواب امیر تیمور گورکانی^۲

ساکنان حرم سرّ عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زند

در ملاقاتی که بین حافظ و امیر تیمور اتفاق افتاد و خود نمایانگر گوشه‌ای از زندگی حافظ می‌باشد چنین آمده است:

ضمن صحبت با عارفان از شمس‌الدین محمد شیرازی معروف بحافظ پرسیدم:

آیا این شعر از تو می‌باشد (شعری که در فوق درج گردیده است)؟

حافظ گفت: ای امیر چشمهای من چون ضعیف شده درست ترا نمی‌بینم ولی صدایت را بخوبی میشنوم، بلی این شعر از من است.

گفتم تو در این شعر کفر گفته‌ای! زیرا خدا را طوری معرفی کرده‌ای که انگار یک حرمخانه دارد؛ علاوه بر اینکه کفر گفته‌ای، بخداوند بزرگ توهین کرده‌ای.

حافظ جواب داد ای امیر، من کفر نگفته‌ام و بخداوند توهین نکرده‌ام؛ من در مصراع اول بیت گفتم ((ساکنان حرم سرّ و عفاف ملکوت)) و دو کلمه سرّ و عفاف ثابت میکند از حرمخانه خداوند یک حرمخانه عادی نبوده است و حرمخانه خداوند مرموز است؛ آنچه گفته‌ام حرم است و حرم یعنی مکانی که آنقدر مقدّس است که بیگانه را در آن راه نیست.

من این شعر را در یک سحرگاه بهار سروده‌ام و در آنموقع هوا مطلوب بود و از هوای شیراز بوی گل بمشام میرسد و من در قلب خود احساس وجد میکردم و صدای بلبلان را می‌شنیدم و چنان دچار و سرور شدم که تصور کردم در همه چیز کائنات شریک هستم و فرشتگان در وجودم بسر می‌برند. و از فرط وجد این شعر را سرودم.

پرسیدم: چرا در مصراع دوم گفتمی که ساکنان حرم سرّ و عفاف ملکوت یا بقول تو فرشتگان با تو می‌نوشتند و مست شدند، مگر نمی‌دانی که می‌حرام است؟

۱- عبادت سه نوع است:

گروهی خدای تبارک و تعالی را از ترس عذاب عبادت می‌کنند و آن عبادت بردگان است.

و گروهی خدای عزّ و جلّ را بخاطر پاداش عبادت می‌کنند و آن عبادت مزدوران است.

و گروه سوم خداوندگرامی و با شکوه را به خاطر عشق و محبت به او عبادت می‌کنند و آن عبادت آزادگان است.

۲- مطلب مذکور از صفحات ۲۰۷ - ۲۰۹ کتاب ((منم تیمور جهانگشای)) توسط برادر گرامی آقای دانشور علوی استنساخ و مرحمت شده است که در اینجا با اندک تصرف و تلخیص درج گردید

حافظ گفت: ای امیر، می نوشیدن اصطلاح عرفان است و بمعنای نوشیدن شراب نمی باشد بلکه معنای کسب معرفت از کسانست که دارای کمال هستند؛ همانطور که شراب عادی که حرام است انسان را مست می کند، شخصی هم که از ارباب کمال کسب معرفت نماید مست می شود.

میخانه هم در اصطلاح عرفا مکانیست که در آنجا از این می مینوشند یعنی کسب معرفت می کنند؛ در آن سحرگاه بهاری طوری دارای وجد بودم که تصور میکردم فرشتگان با من مشغول صحبت هستند و رازهای خلقت را برای من افشا می کنند و بهمین جهت گفتم که با من شراب نوشیدند.

پرسیدم رازهایی که با تو گفتند چه بود؟ حافظ گفت ای امیر: من در آن سحرگاه کیفیتی را احساس میکردم که هیچ بیانی قادر به ابراز آن نیست؛ هر عارف هنگامیکه در فکر فرو میرود، چیزهایی احساس می کند که نمی تواند بر زبان بیاورد؛ برای اینکه یک قسمت از محسوسات قابل بیان نیست و نمیتوان آنها را در قالب کلمات خواه نظم و خواه نثر ریخت.

ما می توانیم آن قسمت از محسوسات را که چون سردی و گرمی و نرمی و خشونت است بیان کنیم و هرکس که میشوند می فهمد چه میگوئیم، ولی قادر نیستیم محسوسات معنوی را بیان نمائیم، این است که من نمی توانستیم بگویم که فرشتگان بتصور من، با من چه میگفتند، و رازهای خلقت را که با من در میان میگذاشتند از چه مقوله بود! وگرنه آنچه از آنها شنیده بودم در قالب شعر جا میدادم.

گفتم: ای مرد شیرین سخن، نیکوگفتی و جوابی بمن دادی که مرا متقاعد کرد، آیا درست است که تو قرآن را از حفظ داری؟

حافظ جواب داد، بلی ای امیر...

بعضی از اصطلاحات عرفانی مربوط به اشعار حافظ

اشعار عرفا من جمله اشعار حافظ پر از اصطلاحات و کلمات عرفانی است. و اگر کسی این اصطلاحات را بداند، اشارات و کنایات را بهتر درک میکند و اگر نداند اغلب حمل بر مجاز کرده در درک معانی و تفسیر اشعار اکثراً راه خطا را خواهد پیمود.

مثلاً در دیوان حافظ چند غزل هست که میتوان آنها را ((می نامه))^۱ نامید. در این غزلیات نامهای مختلف برای می قائل شده است: از قبیل شراب، شراب ناب، داروی درد عشق، رطل^۲ گران، باده عشق، آتش چو آب، آفتاب، باده و جام، آب آتشین، باده صافی، می ناب، شراب لعل، دختر گلچهر رز. اینک برای نمونه ابیاتی از چند غزل آورده میشود:

غزل اول:

ساقیا مایه شباب بیار	یکدو ساغر شراب ناب بیار
داروی درد عشق یعنی می	کوست درمان شیخ و شاب بیار
آفتاب است و ماه، باده و جام	در میان مه آفتاب بیار
بزن این آتش مرا، آبی	یعنی آن آتش چو آب بیار
غلغل قمری ارماند رواست	قلقل شیشه شراب بیار
گرچه مستم سه چار، جام دیگر	تا بکلی شوم خراب بیار

^۱ - در صفحات بعد توضیح کافی در مورد شراب (می) داده شده است

^۲ - پیمانه شراب

غزل دوّم:

یکدو رطل گران بحافظ ده

گر گناهست و گر ثواب بیار

ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مادر پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
باشد که وصل کند قصد دام ما

غزل سوّم

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
مرا بکشتی باده در افکن ای ساقی
زکوی میکده برگشته ام ز راه خطا
اگر چه مست و خرابم تونیز لطفی کن
به نیم شب اگر ت آفتاب می باید
مهل که روز وفاتم بخاک بسپارند
گراز تو یک سرمو پر کشد دل حافظ

غریو و لوله در جان شیخ و شاب انداز
که گفته اند نکوئی کن و در آب انداز
مرا دگر زکرم در ره صواب انداز
نظر بر این دل سرگشته خراب انداز
ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز
مرا بمیکده بر، در خم شراب انداز
بگیر و در خم زلفش، به پیچ و تاب انداز

غزل چهارم:

ساقیم خضراست و می آب حیات^۱
باده تلخ از لب شیرین لبان
چون دم عیسی نسیم او ز لطف
شاد بادا روح آن رندی که او
حاصل عمر تو حافظ در جهان

توبه از می کی کنم هیهات هات
در حلاوت میرد آب از نبات
مردۀ صد ساله را بخشد حیان
بر سر کوی مغان یابد وفات
باده صافی است باقی ترهات^۲

در ابیات زیر خواجه گدائی در میخانه را به سلطنت عالم معامله نمی‌کند .

زیرا سالک الی الله در طریق ولایت علوی علیه السلام اگر مطابق دستورات پیر توفیق عمل یابد بکلی از صفات نفسانی و وسواس شیطانی رسته به خصائل انسانی آراسته میگردد. در آن حال دارای مراتبی می‌شود که به گفته خواجه یکی از آن مراتب عالیّه گدائی در میخانه است که هنگام مستی ناز بر فلک و حکم بر ستاره می‌کند:

گدای میکده ام لیک وقت مستی بین

که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

گدائی در میخانه طرفه اکسیر است

گر این عمل بکنی، خاک، زرتوانی کرد

^۱-جناب شاه نعمت الله ولی درباره باده و می چنین میفرماید:

در گوشه میخانه کسی را که مقام است
با ساقی زندان خرابات حریم
می نوش می عشق که پاک است و حلال است
خوش جام حیاتی که پر از آب حیات است

ناقص نتوان گفت که او رند تمام است
دائم بود آن ساقی و آن عیش مدام است
این می نه شرابی است که در شرع حرام است
مائیم چنین همدم و پیوسته بکام است

^۲- حرفهای بیهوده

.....
ای گدایان خرابات خدا یار شما چشم انعام مدارید ز انعامی چند

.....
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است^۱

اصطلاحات عرفانی

برای اطلاع بیشتر در اینجا تعدادی از اصطلاحات عرفانی را که در اشعار حافظ بکار رفته معنی و یا توضیح داده میشود: ((با استفاده از کتاب صالحیه^۲ و لطیفه غیبی^۳))

آدم: روح و مرتبه بشریت که جامع جمیع اسماء و صفات الهی است.

ابرو: عالم بشریت پیر است و گاه نمایش جمال است و گاه مرتبه و احدیت از آن اراده میشود.

امیری: اراده جاری داشتن بر لشکر غضب و شهوات و مقهور کردن ظلال است.

انجمن: بودن با خلق است.

آه: رمزی است از کمال عشق که زبان در بیان آن قاصر است.

آزادی: مقام حریت را گویند.

اراضی: مراتب باطن، سایه مراتب ظاهر است.

آفتاب: ظهور نور است.

۱- جناب مولوی در این باره فرموده است:

پیش عارف کی بود معدوم شئی
کی ترا فهم می رحمان بود
که بدان، مست از دو عالم، میرهد.

الله الله چونکه عارف گفت می
فهم تو چون باده شیطان بود
جرعه می را خدا آن میدهد

همچنین مولوی فرماید:

آن راهزن دلرا آن راه بر دین را
مخمور کند جوشش هر چشم خدا بین را
وین باده منصورى مرامت یاسین را
تا نشکنی آن خم را هرگز نجشی این را
هرگز نکشد غم را هرگز نکند کین را
جانم بفدا باشد این ساغر زرین را
آترا که براندازد او بستر و بالین را

ای ساقی جان پرکن، آن ساغر پیشین را
زان می که زدل خیزد با روح درآمیزد
آن باده انگوری مرامت عیسی را
خمهاست از آن باده خمهاست از این باده
آن باده بجز یکدم دلرا نکند بیغم
یکقطره از این ساغر کار تو کند چون زر
این حالت اگر باشد اغلب بسحر باشد

۲- کتاب مستطاب ((صالحیه)) از آثار گرانقدر جناب حاج ملا علی گنابادی ملقب به ((نورعلیشاه ثانی)) است که شرح ایشان در کتاب ((نابغه علم و عرفان)) آمده است.

۳- کتاب ((لطیفه غیبی)) از آثار مولی شاه محمد دارابی است که در اواخر سلطنت صفویه میزیسته است و در زمان خود از دانشمندان بنام فارس بوده و رموز و اسرار عرفانی و قسمتی از ابیات مشکله حفظ را تشریح فرموده است؛ همچنین در کتب ((تماشاگه راز)) که به دفاع از حافظ است و آشنائی با علوم اسلامی پاره‌ای از اصطلاحات عرفانی توسط استاد مرتضی مطهری توضیح توضیح داده شده و اخیراً نیز کتبی بنام ((فرهنگ اشعار حافظ)) تألیف دکتر احمدعلی رجائی و ((فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی)) تألیف دکتر سید جعفر سجادی چاپ شده است.

بُت: صورت غیب و تجلی نور محدود است.
بتکده: باطن عارف کامل را گویند.
باران: فیض نزول رحمت بر قلب سالک است.
بندگی: مقام تکلیف است.
باده فروش و خَمّار: پیرکامل را گویند.
بزم: مجلس خاصّ اهل حقّ را گویند.
بوسه: فیوضات و جذبات قلبی را گویند و آن حالاتی است که بر دل اهل سیر و سلوک وارد شود.
پاکباز: آنکه خاصّ خدا خواهد، نه ثواب خواهد و نه علوّ مرتبت.
پیاله - جام - خم: مظهر تجلی و استعداد غیبی است.
پیمانان - ساغر: مُدرکی را گویند که ادراک معانی عالم الهی کند یعنی دل عارف.
پیرمغان: کنایه از حضرت مولا علی (ع) است و بطریق استعاره شیخ راهنما را نیز گویند.
تجلی: ظهور است در مرآت دل بصورت نور
ترسائی: تجرید است.
ترسا: مرد روحانی را گویند که از صفات ذمیمه نفس رذیله استخلاص یافته باشد.
تخلیه: بیرون کردن اغیار است از دل.
تصفیه: اشتغال به ذکر است.
تجلیه: اشتغال به فکر است.
جلوه: ظهور انوار الهی را گویند که بر دل سالک عارف ساطع گردد و او را واله و شیدا کند.
جمع: رسیدن توفیق و لطف است از قبیل حقّ و اعطای فهم معنی از او، مشاهده حقّ است بی خلق و این مرتبه فناء سالک است.
جمع الجمع: آن است که غیر حق را نیند و این مقام بقاء باللّه است.
جمال - رو - زلف - خطّ - خال: نمایشات وحدت است در مراتب کثرات و با اینکه بظاهر نقص نماید در عالم بیخودی نقصی نیست؛ نظیر اطلاق حور، قصور، غلمان - جلوه یار، نهر عسل و شیر و...
جام جهان نما - سیمرغ - عنقا - اکسیر: مراد انسان کامل است.
حال: مست شدن از می محبت است.
حشرات: کنایه از موجودات عالم بشریت است.
خال: مَشیت است و گاه نقطه وحدت است و گاه نقطه بیضاء دل است.
خطّ: عالم حیوانیت است که سبزه زار، اختلاط معنی بظاهر است و گاه از ((خَد)) و ((خَط)) لطف و قهر اراده شود.
خرابات: مقام توحید است و گاه محو و فناء است، گاه مجمع فقرا است و گاه حال مستی عشق و گاه جبروت است.
خراباتی: مجذوب است.
خانه خدا: دل عارف است.
خضر: صاحب وقت است.
خلوت: توجه دل است.

خرقه: ترک تدبیر و اجتهاد را گویند.

خاطر: خطابی است که بر ضمائر وارد شود؛ گاهی القای حق که آنرا خاطر دانند یا ملک که آن را الهام گویند و گاهی القای شیطان که آنرا وسواس خوانند و بعضی خاطر را چهار نوع دانسته‌اند:

حقّانی که از خداست، مَلَکی که الهام است، نفسانی که داعی بر پیروی از شهوت است و شیطانی که داعی بر معصیت است.

دریا: وحدت و طبیعت و انوار و ظلمت که از اضداد است.

دردانه: دل است.

دیر خرابات: عالم معنی و باطن عارف کامل را گویند.

دیر مغان: کنایه از مجلس عرفا و اولیاء است.

دلدار – یار – صنم – دوست: تجلّی روح صفاتی را گویند.

دیو: نفس است.

ذره: نمایش ماهیت در پرتو وجود است.

ذرات: استعداد ذات است.

ذبح: موت است.

رؤیت: دیدن به بصیرت است و ظهور نمایش و تجلّی رحمانی در ظاهر و یا در دل است.

رباب: ندای ارجعی که از محبوب به گوش سالک میرسد.

رقص: بی‌اختیاری بدن که در اثر استغراق بذکر است.

رند: اشاره است به عرفا و اولیاء حق که وجود ایشان از غبار کدورت بشری صافی و پاک گردیده است.

ریحان: نوری است که در اثر ریاضت در دل حاصل آید.

زُنار: عقد خدمت و بستگی دل به غیب است.

زلف: کنایه از مرتبه امکانیه است از کلیات و جزئیات، معقولات و محسوسات.

زینت: صفت جمال است در مظاهر و آئینه ذات.

ساعِر- صُراحی – مینا: مراد دل عارف است و آنرا خمخانه و میخانه و میکده نیز گویند.

ساقی: مظهر تجلّی آیات حق، گاه پیر و مرشد و گاه پیر دلیل باشد..

سماع: إنتباه به ذکر حقّ است، آوازی است که سالک را منقلب کند و او را بسوی حقّ متوجّه سازد.

سرّ: جذبۀ حقّ است که گاهی سلوک بر او مقدم است و گاه او بر سلوک – سرّ لطیفه‌ایست مُوزَع در قالب.

سرّ و سرّ: آنچه که غیر حقّ را بر آن اطلاع نبود.

سیمرغ در پس کوه قاف: دل است در پس کوه قاف بدن یا نور دل در دل یا عشق در دل.

سدّ: گرفتاری خیال به حسّ است یا توجه به باطن که از اضداد است.

سلیمان: یک جنبه از ظهورات اعلای نفس است.

سماوات و اراضی: مراتب باطن است.

سایه: مراتب مظاهر است.

شاهد: کنایه از معشوق است و هرچه در دل سالک است شاهد اوست اگر ذکر در دل غالب باشد ذکر است و اگر علم غالب باشد شاهد علم است.

شراب - می: کنایه از حبّ و ولایت و عشق و تجلّی است. زنجبیلی^۱ کافوری^۲ و طهور^۳ از اقسام آنست. و گاه بروحی و گاه بر ذوق اطلاق کنند گاه شراب زنجبیلی را بر عین الیقین و طهور را بر حق الیقین و کافوری را بر ذوق الیقین اطلاق نمایند.

— شراب کنایه از سکران محبّت و جذبۀ حقّ است.

شرابخانه: عالم ملکوت است.

شمع: نور عرفان را گویند و کنایه از حضور است.

شمشیر: ذکر است و گاه ذکر و فکر در حال اشتداد به ((زلف و رخ)) و در عدم آن ((به خطّ و خدّ)) و در نمایش آن به ((چشم و ابرو)) تعبیر شود و کشف صدری در عالم مثال و کشف معنوی در عوالم عالیّه است.

شمایل: امتزاج جمالیّات و جلالیّات است.

شعور: نزدیکی به معارف اسماء و صفات است.

صحو و سُکر: صحو به معنی هشیاری و سُکر به معنی مستی است سُکر بمثابه غیبت است و صحو رجوع است از سُکر.

صحرای قدس: عالم لاهوت را گویند.

صبا: بریدۀ روحانی را نامند.

صفا: دل را گویند.

صنم - یار - دلدار - بت - محبوب: تجلّی روحی صفاتی را گویند مظهر تجلّی است.

طامات: صلاحیّت ظاهر و ضدّ طاعت است.

طرّه: پیچش سیر و سلوک است.

طهارت: پاکی از لوث ما سوی الله است.

طور: مراتب نفس و انوار است. و اطوار جمع آن است.

عشق: کنایه از مقام ولایت مطلقه علویّه است.

عارض: عبارت است مظهر انوار وجود

عنقا: دل سیّار است.

غنچه: پرده صفات و دل را گویند.

غیبت و حضور: غیبت، غایب شدن از احوال دنیا است و حضور حاضر شدن گشتن به احوال آخرت است.

غمزه و بوسه: فیض و جذبۀ باطن را گویند که به سالک روی دهد.

قرب: مستغرق یاد حقّ شدن است.

قبض و بسط: دو صفت است بماثبۀ خوف و رجاء و آن از جمال و جلال بهم رسد.

۱- اشاره به آیه ۱۷ از سوره دهر: **وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْآجُهَا زَنْجَبِيلًا**؛ و آنجا شرابی که طبعش چون زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند.

۲- **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا** ((سوره دهر آیه ۵)):

و نیکوکاران در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف و رنگ و بوی) کافور است. (برخی گفته‌اند شراب یقین به شهود جمال الهی است.)

۳- **... وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا** ((سوره دهر آیه ۲۱))؛ و خدایش شرابی پاک و گوارا بنوشانند.

۴- نامه‌بر - پیک - قاصد - پُست

فکر: محو شدن در ذکر حق است.

فنا و بقا: فنا زوال صفات ذمیمه و بقا ثبوت فضائل حمیده است.

قاب قوسین: مقام ولایت و نفس الرّحمن است.

قلندری: بیخودی و قلندر کسی را گویند که از هوای نفسانی رسته باشد.

قراضه: وجو سالک است.

قبله: توجّه کردن است.

قرب و بعد: قرب نزدیکی بنده به خدا، به طاعت و ترقّی از منزلی به منزلی، و بعد دوری از طاعت و توفیق و تحقیق.

کنج: مقام عبودیت و ذات حقّ را گویند.

کأس: معرفت و دل را نامند

کافر: کسی را گویند که غرق وحدت شده باشد و همه چیز به غیر از حقّ در نظر او مستور شده باشد.

کلیسا و کنشت: عالم تعین و مقام ظهور را گویند.

کشف: ظهور کردن سرّ انا الحق است.

گناه: افتادن سالک است از سلوک.

گل: نتیجه علم و قوه سالک باشد و گلزار، گشادگی است.

گرسنه: مشتاق دیدار یار است.

گبر و کافر: عارفی را گویند که یکرنگ وحدت باشد.

لاأبالی: باک نداشتن هر چیزی که در سلوک پیش آید و انجام گیرد.

لاله: نتیجه معارف که به مشاهده کشد.

لب: کام محبوب و حوض و کوثر و یاقوت و لعل و مرجان و غیره را گویند؛ نفس رحمانی و نمایش علم است.

لعل: عبارت از دل درویشان است.

مستی: شور و وجد حُبّ الهی است و گاهی بر جوشش ذکر اطلاق میشود، فرو گرفتن جمیع صفات درونی و برونی است.

من - ما - تو: مراد هستی است به تفاوت اعتبار.

مُغ و مغبجه: پیر ارشاد و پیر دلیل است و گاه ظهور نور ایمان است از مظاهر مؤمنین

موهوم و معلوم: کثرت و وحدت و تعین و وجود است.

معراج: با حفظ خود، اتصال در مراتب است.

مطرب و مغنی: فیض رساننده را گویند.

می - شراب: نگاه کنید ((شراب - می)) را.

می فروش و باده فروش: رجوع شود به باده فروش.

مقام: قرب و احدیت است.

میخانه: باطن عارف کامل را گویند.

میکده: قدم مناجات و باطن عارف است؛ عوالم دل و مجلس جمع و وحدت عالم و احدیت و مقام ولایت است.

می فروش: پیر و مرشد کامل.

میدان: مقام لاهوت
محراب: حضور است
مناره: شهرت، اسم و رسم و ناموس است
مسجد: مدرسه و خانقاه قیود و تعلقات و اعمّ از ظاهر و باطن
منبر: نه پایه عرش است
مرغ الهی: روح را گویند
مغان: علامت یکرنگی و یک جهتی است. رجوع شود به پیر مغان
موت: از حظوظ نفسانی گذشتن است
مرشد: آنکه هفت طور دل را دیده باشد
مقام عشق: میکده را گویند زیرا در این مقام سالک از قید خودی آزاد مطلق گشته است
مراقبه: مواظبت حرکات نفس است
محاسبه: مواظبت ظهور نتایج است از اعمال
محبوب: جلوه جمال است
ناقوس: یادکردن و ذکر مقام تفرقه و جذبه‌ای که از حقّ خبر میدهد
نرگس: نتیجه عالم که از اعمال پیدا می‌شود
نائی: پیغام محبوب و وجود
نماز: حضور حضرت است
نفس: ذات سالک است (ظاهراً و باطناً)
وَجْد: آن است که در دل بی تکلف وارد شود و آن ثمره طاعات است و خود عبارت است از ثبوت سلطان حقیقی در دل، بعد از فنای کلی بشریت حبّ الهی است و گاه بر جوشش ذکر اطلاق کنند؛ التذاذ به ایمان است.
وصول: کنایه از نهایت قرب الی الله است
وادرات: وارد آن است که در دل فرود آید، از خواطر محدوده و بی اقتران عملی از بنده
هو: کنایه از غیب مطلق و یکی از اسماء ذات است
هیب و انس: مشابه است با قبض و بسط ولیکن شدت و تهدید در هیبت زیاده است از قبض، و انس مشابه است با بسط.
یأجوج و مأجوج: ظهورات جهت طبیعت نفس و واهمه است
 اینک معنی بعضی از اصطلاحات ذکر شده به زبان شعر از کتاب گلشن راز شیخ محمد شبستری رحمه الله علیه بطور مثال آورده می‌شود:

الف - در مورد رخ - زلف - خطّ شراب - شمع و شاهد:

رخ اینجا مظهر حسن خدائی است	مراد از خط جناب کبریائی است
رخش خطی کشید اندر نکوئی	که بیرون نیست از ما خو بروئی
خط آمد سبزه‌زار عالم جان	از آن کردند نامش دار حیوان
زتاریکی زلفش روز شب کن	زخطش چشمه حیوان، طلب کن
شراب و شمع و شاهد عین معنی است	که در هر صورتی او را تجلی است
شراب اینجا زجاجه، شمع مصباح	بود شاهد فروغ نور ارواح

ز شاهد بر دل موسی شرر شد
شراب بیخودی درکش زمانی

شد آتش آتش و شمعش شجر شد
مگر از دست خود یابی امانی

.....

شرابی خور زجام و وجه باقی
ظهور، آن می بود کز لوث هستی

سقاهم ریهم او راست ساقی
ترا پاکی دهد در وقت مستی

ب - در مورد خرابات:

خراباتی شدن از خود رهائی است
نشانی داده اندت از خرابات
خرابات از جهان بی‌مثالی است
خرابات آشیان مرغ جان است

خودی کفر است اگر خود پارسائی است
که التوحید اسقاط الاضافات
مقام عاشقان لا ابالی است
خرابات آشیان لا مکان است

ج - در مورد سماع:

سماع جان که آخر صوت و حرف است

که در هر پرده‌ای سر شگرف است

د - در مورد بت و زنار:

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت

بود زنار بستن عقد خدمت^۱

۱- کلیه مطالب مربوط به شرح زندگانی حافظ باستانی تفسیر دوازده بیت از غزلیات منتخبه که از کتاب لطیفه غیبی با تلخیص نقل شده از کتاب نبوغ حافظ اقتباس گردیده است.

۵ - جناب شاه نعمت الله ولی

(۷۳۰ - ۸۳۴ ه . ق)

جناب سید نورالدین شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی به قولی در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب ۷۳۰ هجری قمری در قصبه کوه بنان کرمان تولد یافت لیکن امیرخلیل الله نوه آنجناب تولد جد خود را در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول ۷۳۱ دانسته است.

نسبت آن بزرگوار تا نوزده پشت بحضرت رسول اکرم (ص) میرسد چنانکه خود فرماید:

نعمت اللهم و زال رسول محرم عارفان ربّانی

تا آنجا که میفرماید:

نوزدهم جد من، رسول خداست آشکار است، نیست پنهانی

شاه نعمت الله علوم مقدماتی را نزد شیخ رکن الدین شیرازی تحصیل کرد و علم بلاغت را خدمت شیخ شمس الدین مکی و حکمت را نزد شیخ سید جلال الدین خوارزمی و اصول و فقه را نزد قاضی عضدالدین ایجی؛ و چون علوم ظاهری طبع او را قانع نمیکرد، سالها بریاضت و تصفیه و تزکیه باطن مشغول گردید و در پی مراد بسیر و سفر پرداخت تا عاقبت بمکه مشرف شده و از دست شیخ عبدالله یافعی خرقه پوشید و بمراد خویش نائل آمد و دست ارادت باو داد.

چنانکه در اشعار خود کراراً از او یاد کرده است:

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت و یگانه نُه عالم
ازدمش مرده میشدی زنده	نفسش همچو عیسی مریم
نعمت الله مرید حضرت اوست	شیخ عبدالله است اوفافهم

یا فرماید:

شیخ ما کامل و مکمل بود	قطب وقت و امام عادل بود
یافعی بود و نام عبدالله	رهبر رهروان آن درگاه

جناب شاه نعمت الله ولی در حضور جناب شیخ عبدالله یافعی و بدستور ایشان چندین اربعین ریاضات شاقه کشیده و مجاهدات فوق الطاقه به انجام رسانیده و از باطن پیرکامل بمرتبه کمال رسید؛ آنگاه به تلقین ارشاد و هدایت عباد اذن و اجازت یافت و به رخصت شیخ بوطن مألوف خویش شتافت.

منقول است که آنجناب مدتی در شهر یزد ساکن بود و سپس هنگامیکه به شیراز تشریف می آورد میرسید شریف محقق باستقبال آنحضرت بقلات که مرقد شیخ سعدی است رفت.

در تاریخ مسطور است که قریب سیصد هزارکس در خدمت آن بزرگوار توبه کردند و مرید آن حضرت شدند.

شاهرخ میرزا، ابن امیر تیمور از کثرت مریدان بترسید و آنحضرت را به دارالملک هرات طلبید.

اکثر امرای شاهرخیه به خدمت آن حضرت ارادت داشتند و از قواعد خدمت و ارادت دقیقه ای مهمل و معطل نمی گذاشتند و چون آنحضرت نسبت به شاهرخ میزا بطریق میزرا بطریق استغناء سلوک میکرد. از این مَمّور، غبار

کدر بر حاشیه ضمیر شهریار نشسته بود. با وجود آن کدورت پیوسته به خدمت آنحضرت میرسید و از باطن فیض موطن آن جناب مستفیض میگردید.

روزی شاهرخ میرزا از آن حضرت پرسید: با آنکه شما به ولایت معروف و به صفت دیانت موصوفید چرا لقمه شبهه ناک تناول تناول میکنید؟ آنحضرت در جواب فرمود:

گر شود از خون دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا، الا حلال

کلام کرامت انجام آنحضرت، پسند شاه واقع نشده در مقام امتحان آمد، یکی از ملازمان را فرمود که بیرون رفته بره‌ای به ستم گرفته بیاورد و بر طبّاخ سپارد. ملازم بموجب فرموده عمل نموده بیرون شهر رفت و از پیره‌زالی بره به ظلم و ستم گرفته تسلیم طبّاخ کرد و طبّاخ از آن بره اقسام طعام ترتیب داد و به خدمت شهریار آورد.

چون خوان حاضرگشت روی بدان حضرت کرد وگفت: از این طعام تناول نمائید. آنحضرت بسم الله گفت و از آن طعام تناول نمود و حمد و ثنای باریتعالی را بجای آورد. شهریارگفت: این چه حالت است که طعام حرام میخورید و حلال میدانید؟ آنگاه ماجرای پیره زال را تقریر نمود آن حضرت فرمود که شهریار در تحقیق این امر سعی نماید و در تفحص این اهتمام تمام فرماید که شاید در ضمن این حکمتی باشد.

شاهرخ میرزا امر فرمود که پیره‌زال بیاید و احوال خود را بیان نماید و چون پیره‌زال حاضرگردید به خدمت شاه معروض گردانید که فرزندی داشتم به سرخس، به جلابی^۱ رفته بود و مدتی شد نیامده بود و خبری ناخوش شنیدم و مشوش گردیدم نذر کردم که اگر فرزندانم به سلامت بیاید بره‌ای نیاز شاه نعمت الله ولیّ نمایم. روز گذشته وقت شام فرزندانم به سلامت بیایدو من بر وفق نذر خود، بره‌ای به جهت آن حضرت می‌آوردم که ملازم شهریار رسید و در اثنای راه از من بگرفت، هرچند عجز کردم نپذیرفت. چون شاهرخ میرزا سخن پیره‌زال را بشنید منفعل و شرمسارگردید و عذر تقصیر خویش درخواست کرد و مراسم خدمت و ارادت بجای آورد، آنگاه رخصت نمود آنحضرت به وطن خویش تشریف آورد و مدت العمر در قریه ماهان ساکن و زیاده از ۹۷ سال زندگانی نمود و چنانکه خود فرموده:

نود و هفت سال عمری خوش بنده را داد حیّ پاینده
گرچه امسال هست سال قرآن تا چه زاید زسال آینده

و در جای دیگر نیز میفرماید:

قُرب صد سال عمر من بگذشت قصد موری نکرده‌ام بخدا

وفات آنجناب در سال ۸۳۴ هجری قمری بود. رحمت الله علیه. مزار شریفش در قصبه ماهان کرمان زیارتگاه اهل دل است.

آنحضرت در هرات با نوه جناب میرحسینی هروی پرسنده سؤالات گلشن راز ازدواج کرد و ثمره این ازدواج فرزند صوری و معنوی ایشان جناب برهان الدین خلیل اله متولد ۷۵۵ بود که پس از جناب شاه به مقام قطیبت سلسله نعمت الهی رسید.

جناب شاه در زمانی می‌زیست که بازار شعر و شاعری در ایران کاملاً رواج داشت. گفته شده است که شاه نعمت الله ولی پس از ۶۰ سالگی شروع به سرودن اشعار خویش کرده است یعنی در اواخر حکومت امیر تیمور اوایل حکومت پسرش شاهرخ، اما شهرت و بزرگی جناب شاه بواسطه اشعار او نیست شاه در حقیقت شاعر

۱- کسیکه برده یا مواشی را از شهری به شهر دیگر برای فروش ببرد.

نیست بلکه عارفی است که بیان حقیقت می‌کند و آنرا به لباس شعر در می‌آورد. خود چنین می‌فرماید:

نسبت شعر و شاعری بر من همچو ابجد بود بر جدم

دیوان اشعارش مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترجیعات و مثنویات و قطعات و دوبیتی‌ها و رباعیات است شاه در اشعار خود گاهی (سید) و زمانی (نعمت الله) تخلص می‌کرده است. علاوه بر شعر رسائل مختلفی در عرفان و تصوف نیز از خود بیادگار گذاشته است.

از مطالعه دیوان شاه نعمت الله میتوان گفت که حافظ به اشعار شاه نظر داشته و غزل شاه را با مطلع:

ما خاک را به نظرکیمیا کنیم صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

اینگونه جواب داده است:

آنانکه خاک را به نظرکیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

ذکر این نکته لازم است که سلسله‌ای که مشایخ جناب شیخ یافعی به آن تعلق داشتند پس از معروف کرخی به سلسله (معروفیه) مشهور بود و این سلسله را که اکثر سلسله‌های صوفیه از آن مشتق و منشعب شده بود (ام السلاسل) می‌نامیدند و پس از جناب شاه این سلسله به (نعمت اللهی) معروف گردید و تا کنون نیز به همین نام مشهور می‌باشد.

سلسله نعمت اللهیه به صفاتی چند از سایر سلاسل ممتاز شده است: اول آنکه بر سالکان این سلسله بسط غالب است به خلافت بعضی صاحبان سلاسل که در ایشان قبض بیشتر و بسط کمتر است.^۱ دوم آنکه کسوتی خاص جهت سالکان طریقت آن حضرت معین نیست و جامه مخصوص ندارد. آنجناب فرموده است حق پرستی و خداجوئی در هر لباس ممکن است و خرقه و جبه را اعتبار نیست.

مرد خدا که شیوه تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

سوم آنکه در این سلسله، در رعایت احکام شریعت مقدس اسلام، اصرار می‌ورزند و شریعت و طریقت را از یکدیگر جدا نمیدانند بلکه مکمل یکدیگر در راه وصول به حقیقت می‌شمارند^۲ چنانکه شاه می‌فرماید:

دانستن علم دین، شریعت باشد گر در عمل آوری طریقت باشد

ورجمع کنی علم و عمل با اخلاص از بهر رضای حق، حقیقت باشد

سلسله اقطاب و اولیاء قبل از جناب شاه نعمت الله و لزوم راهنما

همانطور که راههای صوری را بدون راهنما نمیتوان پیمود و علوم ظاهری را بدون استاد نمیتوان فراگرفت، طی مراحل معنوی و راههای کمال انسانی که پر از ورطه‌های خطرناک و دیوان راهزن است به طریق اولی بدون راهنما ممکن نیست.

انبیاء و اولیاء نیز بدون راهنما به مقصد نرسیده‌اند و رشته وصایت هم از زمان حضرت آدم تا حضرت خاتم صلوات اله و سلامه علیهم اجمعین و تا انقراض عالم منقطع نشده و نخواهد شد و نص سابق بر لاحق شرط آنست و صوفیه شیعه معتقدند که در زمان غیبت حضرت حجة بن الحسن (عج) نیز کسانی هستند که اجازه آنها مضبوطاً به ائمه طاهرین علیهم السلام میرسد و آنها مأمور به هدایت و تلقین ذکر و فکر به طالبین می‌باشند و البته وجود اجازه و اتصال آن به امام علیه السلام شرط است.

^۱ قبض و بسط دو صفت است بمثابة خوف و رجا و آن از جمال و جلال به هم رسد.

^۲ برای اطلاع بیشتر، علاقمندان میتوانند به رساله‌های ((پند صالح)) و ((رفع شبهات)) و کتاب ((باب ولایت و راه هدایت)) مراجعه فرمایند.

سلسله مشایخ و اقطاب طریقت قبل از جناب شاه نعمت الله به قرار زیر است:

شاه نورالدین نعمت الله جانشین جناب شیخ عبدالله یافعی و آنجناب خلیفه شیخ رضی الدین صالح بربری و آن حضرت خلیفه شیخ کمال الدین کوفی و ایشان خلیفه شیخ ابوالفتح ابوسعید صعیدی^۱ و ایشان خلیفه شعیب بن حسین ابی مدین و آن حضرت کسوت یافته از دست جناب شیخ ابو مسعود اندلسی و او تربیت شده بر دست شیخ ابوالبرکات و او از جناب شیخ ابوالفضل بغدادی و ایشان خلیفه شیخ احمد طوسی غزالی و او خلیفه شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج طوسی و آنجناب خلیفه شیخ ابوالقاسم گورگانی و ایشان جانشین شیخ ابو عمران سعیدبن سلام مغربی و ایشان خلیفه شیخ ابوعلی کاتب و آنجناب مرید شیخ ابوعلی رودباری و ایشان تربیت شده بردست جناب شیخ جنید بغدادی که اول اقطاب است در زمان غیبت کبری و آنجناب تربیت یافته خالوی خود شیخ سری^۲ سقطی و شیخ سری تربیت شده دست شیخ المشایخ شیخ معروف کرخی و شیخ معروف خدمت حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) و رضا (ع) رسیده و از طرف حضرت رضا (ع) مأمور به دعوت ولایتی بود و در زمان خود آن حضرت در سال دویست از هجرت یا ۲۰۱ از هجرت به اختلاف اقوال وفات یافت.

شیخ سری نیز هر چند بر دست شیخ معروف تربیت شده ولی از جانب حضرت جواد (ع) و حضرت نقی (ع) مأمور به دعوت بود. همچنین شیخ جنید^۳ در زمان حضرت عسکری (ع) از طرف ایشان مجاز در دعوت بود و در زمان حضرت قائم (عج) نیز آن سمت را داشت ولی بیعت او بتوسط شیخ سری از طرف امام علیه السلام بوده است. بمنظور تبرک و تیمن قسمتی از اشعار شاه نعمت الله ولی را که در منقبت حضرت مولی علی (ع) سروده است درج میشود.^۴

از نور روی دوست که عالم منور است	حسین چنین لطیف چه حاجت بزبور است
سلطان چاربالش و شش طاق و نه رواق	بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
زوج بتول باب امامین مرتضی	سردار اولیاء و وصی پیمبر است
مسجد نشین مجلس ملک ملایکه	در آرزوی مرتبه و جای قنبر است
هر ماه نو بجهان مژده میدهد	یعنی فلک زحلقه بگوشان حیدر است
گیسوگشاد و گشت معطر دماغ و روح	رو را نمود و عالم از آنرو و مصور است
خورشید لَمعه ایست ز نور ولایتش	صد چشمه حیات و دو صد حوض کوثر است
نزدیک ما خلیفه برحق امام ماست	مجموع آسمان و زمینش مسخر است
لعنت بدشمنان علی گرکنی رواست	میکن، مگو که این سخت بس مکرر است
هر مؤمنی که لاف ولای علی زند	توقیع آنجناب بنامش مقرر است
او را بشر مخوان تو، که سر خداست او	او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
سید که دوستدار رسولست و آل او	بر دشمنان دین محمد مظفر است.

^۱ - صعید از شهرهای مصر است

^۲ - در سال ۲۵۱ یا ۲۵۳ یا ۲۵۷ هجری قمری به اختلاف اقوال در بغداد وفات یافت (رحمة الله علیه)

^۳ - در سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ هجری قمری وفات یافت و در قبرستان کرخ جنب قبر شیخ سری مدفون گردید (رحمة الله علیه)

^۴ - مطالب مشروحه از کتب: **بستان السیاحه - کلیات شاه نعمه الله ولی و نابغه علم و عرفان با تلخیص تهیه شده است.**

۶ - جناب میرزا زین العابدین شیروانی (مستعلی‌شاه)^۱ (۱۱۹۴ - ۱۲۵۳ هـ . ق)

در نیمه شعبان ۱۱۹۴ در خانواده‌ای از علمای شماخی از شهرهای شیروان، کودکی پای بدین خاکدان نهاد که نامش را زین العابدین گذاردند.

پدرش ملا اسکندر در سال ۱۱۹۹ به شوق زیارت سیدالشهداء و مجاورت عتبه خامس آل عبا دل از وطن اصلی برکند و با اهل و عیال رحل اقامت به کربلائی معلی افکند.

کربلا در آن روزگار دارالعلم شیعیان بود. طلاب علم از هر سو بدان شهر رهسپار می‌شدند و مراجع عالیمقام شیعه در آن شهر عهده‌دار درس و فتوی بودند.

در آن محیط علمی، زین العابدین شیروانی از همان پنج سالگی مشغول تحصیل شد و در نزد پدر و سایر دانشمندان درس می‌خواند و با رفقا تکرار و مباحثه مینمود.

۱۲ سال تمام با فراغت بال و استراحت احوال دانش آموخت و تحصیل علوم نمود. در این زمان در علوم مرسومه مقاماتی پیموده و درجاتی طی کرده و نزدیک به پایه اجتهاد میرسد و با کلمات بزرگان دین و اهل معرفت و یقین آشنا گشته به مطالعه اینگونه سخنان خو گرفته از خرمن آنان خوشه چینی می‌کند. کم کم در می‌یابد که کمال در تحصیل علم نیست و شرط عمده عمل است، و تحصیل یقین و معرفت لازم است، نه اکتفا به عادت و تعبد بر قول دیگران، بفرموده (ره)

از محقق تا مقلد فرق‌ها است کآن یکی کوه است و آن دیگر صدا است

و هم عمده مقصود تهذیب نفس و کسب ملکات حمیده و پاکی از صفات رذیله است و خلاصه ((ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!!))

این بود که هر چند دنبال علمای ظاهری میدود و به محضر ایشان می‌رود نشانی از مقصود نمی‌یابد مدتی هم به ریاضت می‌پردازد و در پی معلّم فاضل و مربی کامل از هر سوی به جستجو می‌پردازد تا آنکه در همان کربلا به خدمت عارفان بزرگ (جناب سیدمعصوم علیشاه دکنی و حضرت نورعلی‌شاه اصفهانی)^۲ و دیگران شرفیاب می‌گردد و چهره مطلوب را در حضرت آنان گشاده می‌یابد.

از قیل و قال مدرسه خود را کنار می‌کشد و با شوقی هر چه تمامتر در وادی عشق و عرفان پای می‌گذارد و حلقه ارادت جناب نورعلی‌شاه را برگوش می‌کشد و بوسیله ایشان تلقین ذکر و فکر می‌یابد و به دنبال آن جناب از کربلا به بغداد می‌آید و از محضر شریفش فیضها ادراک می‌نماید.

پس از چندی هوای سیاحت آفاق بر سرش می‌افتد و برای تحقیق از حال طوایف و رسیدن به خدمت ارباب معارف سفر اختیار می‌کند. از بغداد به کرمانشاه و عراق و از آنجا به گیلان و سپس به شیروان و مغان و آذربایجان می‌رود. آنگاه به عراق بازگشته در سال ۱۲۱۱ به طهران و از آنجا به خراسان و زابل و کابل میرسد، و

^۱ - ((نقل به اختصار از مقدمه‌ای که جناب سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) بر **حدائق لسیاحه** مرقوم فرموده‌اند و پیش گفتاری که آقای اصغر حامد ربّانی بر **ریاض السیاحه** نوشته‌اند)).

^۲ - جناب سیدمعصوم علیشاه و حضرت نورعلی‌شاه اصفهانی هر دو شیخ المشایخ مجاز از طرف شاه سید علیرضا دکنی بوده‌اند که در زمان حیات جناب شاه علیرضا هر دو مسموم شدند. و جناب حسین علیشاه اصفهانی خلیفه جناب شاه علیرضا و پس از ایشان جناب مجذوب علیشاه به جانشینی منصوب گشته‌اند و جناب شیروانی (مستعلی‌شاه) جانشین جناب مجذوب علیشاه بوده‌اند.

مدت ۴ سال واندی در خدمت جناب حسینعلی شاه اصفهانی که در کابل مشغول ارشاد بود، کسب فیوضات مینماید و پس وفات ایشان در سال ۱۲۱۶ شروع به سیاحت می‌کند و از افغانستان به بلاد سند و هند می‌رود. یک سال در سند و ۸ سال در هند به گردش می‌پردازد و کشمیر و مظفرآباد را طی کرده از راه کابل و طخارستان به کشور ترکستان و توران رفته و پس از گردش آن دیار به خراسان باز می‌گردد. سپس به فارس آمده به کشتی می‌نشیند و پس از گذشتن از خلیج فارس و مشاهده بلاد یمن و قبایل حبشه در بندر جدّه پیاده شده به ملک حجاز میرسد و به ادای مناسک حج و عمره می‌پردازد. پس از سه چهار ماه توقّف در مکه به مدینه مشرف می‌شود و زیارت قبور شریفه را در می‌یابد. آنگاه در بحر احمر به کشتی نشسته و در بنادر مصر پیاده می‌شود، و بلاد مصر را گردش مینماید. و چهار ماه در قاهره توقّف کرده سپس بلاد شام و فلسطین را زیر پا می‌گذارد. مدت هیجده ماه اکثر بلاد شام را گردش می‌کند. پس از آن به بلاد روم و ترکیه رفته شش الی هفت ماه در قسطنطنیه میماند و پس از اتمام سیاحت از راه آذربایجان به ایران باز می‌گردد و مسافرت طولانی خود را که ۱۸ سال قبل آغاز نموده بود به پایان میرساند.

در این مسافرتها چنانکه اشاره شد هر جا به مناسبت توقّف میکرد و با مردم معاشرت کرده و اعیان بزرگان و امراء و شهریاران هر دیار را ملاقات و از اهل کمال و ارباب حال کسب فضیلت و یا استفسار میکرد. و خلاصه پیوسته در تحقیق بوده است و همه جا به عنوان یک عارف ارجمند و فاضل دانشمند به حساب می‌آمده و به مضمون ((هنرمند هر جا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند)) مورد تکریم و تعظیم واقع می‌شده است. و چه بسا اکابر و اعیان و امرا و شهریاران، طالب دیدار ایشان می‌گشته‌اند و از محضر شریفشان کسب فیض نموده درخواست دعا داشته و مطالب علمی و دینی را به توسط آنجناب حلّ مینموده‌اند. حسن محاوره و انصاف ایشان باعث محبوبیت می‌گشته و خوی دلپسند و اخلاق ارجمند ایشان دیگران را شیفته می‌ساخته است. و مقامات عرفانی و درجات سلوک که در ایشان دیده می‌شد خواص مردمان را ربوده بجانب حق می‌کشانید.

خلاصه اینکه در همه جا قدرها دید و جز رنج سفرگوئیا رنجی نکشید و از مردمان آزرده نگشت و بارها خواستند در بلاد دیگر او را با احترام تمام و تهیّه اسباب زندگی فوق المرام نگهداری کنند ولی ایشان نپذیرفته و به بلاد ایران برگشتند. ولی امان از جهالت و تعصّب نادانان که در زندگی را برای بندگان خدا و صوفیان صفا سخت و زمین را برایشان تنگ نموده بودند.

جناب ایشان از بدو ورود به ایران دچار حمله‌های سخت اهل ظاهر و مورد اذیت و آزار آنان واقع می‌گردد. نه بر مالش احترام و نه بر جاننش امان و مانند مؤمن آل فرعون شهر به شهرش فراری میدهند و انواع اهانت‌ها بروی وارد می‌سازند.^۱

تا اینکه بر حسب امر مرشد و پیشوای خود جناب مجذوب علیشاه همدانی به شیراز می‌رود و در سال ۱۲۳۵ در شیراز ازدواج و در سال ۱۲۴۸ خداوند پسری به ایشان مرحمت کرد که نامش را جلال‌الدین محمد نهادند. و هم در آنسال بستان السیّاحه را نوشته به اتمام رساندند.

در این کتاب شرح ممالک و بلاد و همچنین شرح حال حضرت خاتم النبیین(ص) و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و شرح حال بعضی از علماء و عرفاء و حکماء و شعرا و دانشمندان و بعضی مطالب دیگر به ترتیب حروف تهجّی آمده است. جناب شیروانی از طرف پیر بزرگوارش جناب مجذوبعلیشاه همدانی به

^۱ - برای اطلاع بیشتر به کتابهای بستان السیّاحه - ریاض السیّاحه و حدائق السیّاحه از تألیفات جناب شیوانی مراجعه فرمایند.

جانشینی تعیین و پس از رحلت ایشان در ۲۲ ذی القعدة الحرام ۱۲۳۹ بر مسند ارشاد در سلسله نعمت اللّهی متکی گردید.

در سال ۱۲۵۰ خداوند پسر دیگری به ایشان عنایت فرمود که نامش را حسام‌الدین علی گذاردند. بعد از فتحعلیشاه در اواخر ۱۲۴۹ دور سلطنت به نوه‌اش محمدشاه میرسد که با اهل حال و درویشان رابطه نیکو داشته و رعایت خاطر آنان را وظیفه خود میدانسته است، لذا جناب شیروانی مورد الطاف مخصوصه گشته بعد از مدت‌ها مرارت در شیراز با کمال امن و امان در اواخر عمر به آسودگی زیست می‌کنند و بالاخره در سال ۱۲۵۳ به هوای زیارت مجدد خانه خدا و شوط مروه و صفا مسافرتی به سوی حجاز می‌نماید و در مراجعت در اثنای راه داعی حق را اجابت گفته از عالم خاک به عالم پاک رخت بر بسته و در جدّه در قبرستان معروف اُمنّا حوّا دفن می‌گردند (رحمة الله علیه)

به جز کتاب **بستان السیاحه** که مذکور شد سه کتاب دیگر از ایشان به یادگار مانده است. یکی کتاب **حدائق السیاحه** میباشد به گفته خود ایشان در ذکر دیار و امصار و نیز ذکر احوال اشخاص به ترتیب حروف تهجی است.

دیگری کتاب **ریاض السیاحه** می‌باشد که در سال ۱۲۳۷ در دست تألیف بوده و در ۲۵ شوال المکرم همان سال در قصبه قمشه پایان رسیده است. ترتیب کتاب برخلاف دو کتاب دیگر که به ترتیب حروف است به عنوان ممالک میباشد و طبق فهرستی که در ابتداء کتاب آمده رفتار شده است.

چهارمین تألیف ایشان کتاب کوچکی است بنام **کشف المعارف** که از آن کمتر نام برده شده است و در مورد عقاید مذهبی خود مؤلف مرقوم گردیده است.

جناب شیروانی علاوه بر نثر شیوا شعر هم می‌سروده‌اند و ((تمکین)) تخلص میکرده‌اند. در اینجا نمونه‌ای از اشعار ایشان ذکر می‌شود:

رباعی

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را
و ندر غم عشق راه آگاهی را
هر سلسله و طریقه دیدیم ولی
جستیم طریق نعمه اللّهی را

رباعی

هرچند که چون صورت دیوار خموشم
از یاد کسی هست، درون پر زخوشم
از تهمت و طعنم چه از این شهربرانی
زاهدزتو این خانه که من خانه بدوشم

غزل

آنکه را در دو جهان در طلبش گردیدم
از ازل هم‌ره من بود چو نیکو دیدم
شمس چون جلوه کند ذره شود سرگردان
منم آن ذره که سرگشته آن خورشیدم
نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست
لیک بر لطف ازل هست بسی امیدم

رباعی

تمکین تو به صورت ار چه از شروانی
در جان بنگر که از جهان جانی
هرکس به تصوّر از تو گوید سخنی
اینها سخن است کانچه آنی، آنی.

سلسله اقطاب و اولیاء قبل از جناب شیروانی (مستعلیشاه)

((به نقل از کتاب نابغه علم و عرفان)):

جناب حاج میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه تربیت شده دست جناب حاج محمد جعفر قره گزلو همدانی مجذوب علیشاه و آن حضرت خلیفه جناب حسینعلی شاه اصفهانی و ایشان تربیت یافته از شیخ المشایخ نورعلیشاه اصفهانی و آنجناب کسوت پوشیده بتوسط شیخ المشایخ سید معصوم علیشاه و ایشان مجاز از طرف شاه سید علیرضا دکنی بوده اند.

جناب شاه علیرضا جانشین شیخ شمس الدین دکنی و ایشان خلیفه شیخ محمود دکنی و آنجناب خلیفه میرشاه شمس الدین حسینی و ایشان خلیفه پدر خود میرشاه کمال الدین عطیة الله دوّم و آن حضرت خلیفه والد خود میرشاه شمس الدین محمد دوم و آنجناب تربیت شده پدر خویش میرشاه حبیب الدین محبّ الله و ایشان جانشین والد خود میرشاه شمس الدین محمد اول و آنجناب خلیفه پدر خود میرشاه برهان الدین خلیل الله دوّم و آنجناب جانشین پسر عموی خویش میرشاه کمال الدین عطیة الله اول و ایشان کسوت پوشیده پدر خود میرشاه حبیب الدین محبّ الله اول و ایشان خلیفه پدر خود میرشاه برهان الدین خلیل الله و آنجناب جانشین پدر بزرگوار خود جناب شاه سید نور الدین نعمت الله ولی کرمانی^۲ میباشند.

^۱- کلمات مختومه به الله نام، و کلمات مختومه بهاالدین لقب طریقتی است و خود شاه نعمت الله فرموده است:

نعمت الله نور دین دارد لقب نور دین از نعمت اله میطلب.

^۲- سلسله اقطاب و اولیاء قبل از جناب شاه نعمة الله ولی در پایان شرح حال آنجناب در این کتاب ذکر شده است.

۷ - جناب حاج ملا سلطان محمد (سلطانعلیشاه)

(۱۲۵۱ - ۱۳۲۷ ه. ق)

عالم ربانی و حکیم صمدانی، سر حلقه عرفان قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری، مرحوم ملا سلطان محمدبن ملاحیدر از اهالی گناباد خراسان در ۲۸ جمادی الاول ۱۲۵۱ هجری قمری قدم بعرضه وجود نهاد و ستاره درخشانی در آسمان علم و عرفان طلوع نمود. تا سن سه سالگی در حجر تربیت پدر بود. پس از فقدان پدر تحت سرپرستی برادر بزرگتر و دامن محبت مادر بسر برد و از سن شش سالگی به تحصیل پرداخت و تا سن هفده سالگی در محل خود فارسی و عربی را از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق را به حدکمال رسانید و استعداد عجیبی به خرج داد چنانکه کتاب مفصل مغنی را در ظرف چهل روز بدون استاد تمام مطالب آنرا فرا گرفت.

سپس به مشهد مقدس رفت و چندی به تکمیل تحصیلات پرداخت و از آنجا بعنایات مسافرت فرمود و از محضر مدرسین عالیقدر مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه، فقه، و اصول و تفسیر و حدیث و رجال را فرا گرفته اجازه اجتهاد دریافت و مجتهد مسلم و مورد توجه عموم مدرسین و مجتهدین واقع گردید. بعداً به ایران مراجعت فرمود و برای تکمیل فلسفه و حکمت به سبزوار رفت و در خدمت حکیم ربانی حاج ملا هادی سبزواری به تحصیل اشتغال یافت و علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی و علم اخلاق و علم قیاس و علوم ریاضی و هیئت و نجوم و طب و حتی علوم غریبه را بعد کمال رسانید؛ بطوریکه در هیچیک از علوم و فضائل، برتری بر او وجود نداشت، اما چون علوم ظاهری تشنگی باطنی او را فرو نمی‌نشانند لذا در تجسس و کوشش مقصود برآمد و به تضرع و زاری بدرگاه حضرت باری مشغول شد تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ هجری قمری خدمت جناب آقای حاج آقا محمدکاظم اصفهانی ملقب به سعادتعلیشاه^۱ که از اقطاب سلسله علیه نعمت اللهیه بود رسید و در حلقه مریدان ایشان وارد و در مدت قلیلی تمام مراحل سلوک را پیمود و از طرف آن حضرت مأمور ارشاد و دستگیری عباد شد و به نص صریح آن بزرگوار در سال ۱۲۹۳ ه. ق بعد از وفات ایشان زمام امور فقرا و تربیت سالکین را بدست گرفت و مدت ۳۴ سال مسند ارشاد بوجود مقدسش مفتخر بود تا در سحر ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری قمری در سن ۷۶ سالگی هنگام وضوگرفتن که مهیای عبادت و راز و نیاز بدرگاه بی‌نیاز بود بدست معاندین که آن بزرگوار را مانع مقاصد دنیوی خود میدانستند مخنوق و شهیدگردید، رحمه الله علیه.

حضرتش در سال ۱۳۱۴ طبق دستخط صادره، فرزند ارجمندش جناب حاج ملا علی ملقب به ((نورعلیشاه)) را بخلاف و جانشینی خود تعیین فرمود.^۲ اکنون مزارش که شامل قبه و بارگاه و مشتمل بر چند صحن است زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل میباشد.^۳

^۱-جناب سعادت علیشاه جانشین جناب حاجی میرزا زین العابدین آقا میرزا کوچک شیرازی نایب الصدر ملقب به رحمت علیشاه و آن جناب جانشین حاجی میرزا زین العابدین شیروانی ملقب به مستعلیشاه بوده است که شرح حال ایشان گذشت.

^۲- جناب ((نورعلیشاه ثانی)) در ماه ربیع الاول ۱۳۲۹ بفرزند ارجمند خود جناب حاج شیخ محمد حسن ملقب به ((صالحعلیشاه)) اجازه دستگیری و سمت جانشینی خود را مرحمت فرموده‌اند.

^۳- شرح کامل زندگی جناب((سلطانعلیشاه)) در کتاب ((نابغه علم و عرفان)) آمده است.



تمثال مبارک جناب سلطانعلیشاه و جناب نورعلیشاه ثانی، حاج شیخ عبداللہ حائری (رحمتعلیشاه) و حاج محمد باقر سلطانی (در سنین کودکی) در عکس مشاهده میشوند (از عکسهای آلبود خانوادگی آقای سلطانعلی سلطانی فرزند مرحوم حاج محمد باقر سلطانی)

زندگانی آن بزرگوار خیلی ساده بود، معیشت ایشان از راه زراعت میگذشت و لباس ساده در بر مینمود و برای پیروان خود لباس و کسوت مخصوص تعیین نفرمود و بهترین لباسها لباس تقوی و پرهیزکاری است و پیروان را بمراقبت کامل از احکام شریعت مطهر امر میفرمود و خود کوچکترین مستحبی را ترک نمینمود و به قناعت توصیه میفرمود.

در عین حال که علوم ظاهریه و باطنیه را اداره مینمود بتألیف کتب مفیده عرفانی اشتغال داشت و حقایق عرفانی و مراتب سلوک را بطور وضوح و ساده بیان فرموده است. کتب معروف آن جناب که تا کنون بارها بچاپ رسیده از اینقرار است:

- ۱ - تفسیر قرآن کریم بعربی بنام تفسیر بیان السّاعده ۲ - سعادتنامه ۳ - مجمع السّعادات ۴ - ولایتنامه ۵ - بشارة المؤمنین ۶ - تنبیه النائمین ۷ و ۸ - شرح عربی بنام ایضاح و شرح فارسی بنام توضیح برکلمات قصار باباطاهر.
- ((نقل با تلخیص از مقدمه کتاب توضیح و رساله باب ولایت و راه هدایت))

در سه فصل اول توضیحات ((تصوف، عرفان و فقر«درویشی»)) این کتاب از دو کتاب بشارة المؤمنین و توضیح برکلمات قصار باباطاهراستفاده فراوان برده شده است که بعد از هر مطلب با شمارهٔ صفحه ذکر شده است. و در اینجا بعنوان ختام و تیمن و تبرک فرمان صادره از طرف جناب سعادت علیشاه جهت جناب سلطانعلیشاه را به نقل از ((نابغهٔ علم و عرفان)) تقدیم خوانندگان گرامی میدارد و از همگی آنان التماس دعا دارد.

فرمان جناب سلطانعلیشاه صادره از طرف جناب سعادتعلیشاه قدس سرهما

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقی و رجائی

الحمد لله الذی بطن خفیات الامور و دلت علیه اعلام الظهور و امتنع علی عین البصر فلا عین من لم یره تنکره و لا قلب من اثبته ببصره سبق فی العلو شیئی اعلی منه و قرب فی الدنو فلا شیئی اقرب منه فلا استعلائه باعده عن شیئی من خلقه و لا قربه ساواهم فی المكان به لم یطلع العقول علی تحدید صفته و لم یحجبها عن واجب معرفه الذی تجلی لخلقه بخلقه و الظاهر لقلوبهم بحجته واجعل اللهم شرائف صلواتک و نوامی برکاتک علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحق بالحق الذی خلف رایة الحق، من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحق و صل و سلم علی الائمة الهدی و اعلام التقی و کلماتک التامات و آیاتک الباهرات و صفاتک الحسنی و امثالک العلیا علی و اولاده المعصومین شفاء یوم الجزاء و صل علی اولیائهم المعترفین بمقامهم المتبعین منجهم المقتضین آثارهم المستمسکین بعروتهم المتمسکین بولایتهم المؤمنین بامامتهم الصلوات الزاکیات النامیات و سلم علیهم و علی ارواحهم و اجمع علی التقوی امرهم لهم شؤنهم و تب علیهم انک انت التواب الرحیم.

بعد از ادای حمد بیحد مرذات پاک حضرت واحد احد جلّت عظمته و عمّت آلائه و ابلاغ تصلیه و تسلیم بر ارواح مطهره محمد و اهل بیت طاهرین او مشهود می دارد که چون بر این فقیر صداقت تخمیر محمد کاظم ملقب به سعادتعلی بمقتضای تکالیف حقّه الهیه نبویه و ولویه لازم و متحتم است که چنانچه در این طریقه حقّه ولویه سالک صادق و فقیر متدین موافقی که متشرع باحکام شریعت مصطفویه و متأدب به آداب طریقت مرتضویه و عالم با احوالات نفسانیه و عارج معارج مقامات انسانیّه و مطلع بر قواعد تکالیف صوریّه قابلیه و اعمال معنویه قلبیه بوده باشد و دل صداقت منزل را بکثرت ریاضات در بوته محبت گذاخته و از فرط مراقبت و توجه بوجه الله الکریم درون صافی خود را مهبط انوار جمالیّه و اسرار جلالیه ساخته، و را مأمور بهدایت گمگشتگان وادی ظلال و سرگشتگان بادیّه غوایت نمائیم بناء علی هذا در این اوان سعادت اقتران، عالیجناب فضائل و کمالات اکتساب، قدسی القاب قدوسی انتساب جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع والاصول برادر مکرم آخوند ملا سلطانعلی زید توفیقاته را مأمور نمودیم که چنانچه طالب صادقی جویای طریقه حقّه علیه رضویه نعمت اللهیه بوده باشد او را هدایت فرموده و ذکر حیات و انفاس که اولیای کاملین و عرفای راشدین یدآید و نفساً بنفس باین فقیر رسیده او را تلقین نمایند با اوراد متعلقه به آنها، و چون سنت سنیه اولیای راشدین پیوسته بر این جاری گردیده که در مقام هدایت و دستگیری عباد دو مظهر را معاضد و معاون یکدیگر نمایند لهذا نظر بمتابعت آن سنت لازم نمود که یکی دیگر از فقرای صداقت توأمان را که ظاهراً و باطناً با مشارالیه سمت مناسب و قوت مراقبت داشته باشد بمعاضدت او تعیین نموده تا در مقام هدایت او دلیل راه بوده باشد، بنابراین عالیجناب سیادت انتساب، فضیلت و کمالات اکتساب، جامع الآداب الصوریّه و المعنویه و حاوی الاخلاق الظاهریه و الباطنیه برادر مکرم آقای میرزا عبدالحسین^۱ زید توفیقاته را با عالیجناب سابق الالقاب

۱- منظور جناب آقای میرزا عبدالحسین ریابی است.

معاخذ و متفق و همراه نمودیم تا بالاتفاق مشغول هدایت طالبان طریقه حقه و لویه بوده باشند و چنانچه فقرای صادق بعدد مخصوص در لیالی متبرکه جمع شوند مجلس نیاز سبز نمایند و فقیر را از دعای خیر فراموش نمایند.

یا اخوانی الله الله فی اعزالانفس علیکم و احبها الیکم فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق و اثار طریقه فشقوة لازمة اوسعادة دائمة فتزودوا ایام الفناء لایام البقاء و السلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته و کان ذلك فی ثامن عشر من شوال المکرم سنه ۱۲۸۴ محل مهر شریف، یا امام موسی کاظم.^۱

^۱ - جناب سعادتعلیشاه بطوریکه از مرقومات معلوم میشود و آقای دکتر علی نور نیز از آقا میرزا علیرضا فرزند ایشان نقل کرد دو مهر داشتند یکی برای مرقومات فقری و امور دیانتی بوده و سجع آن یا امام موسی کاظم است و مهر دیگر برای مراسلات و نوشتجات معمولی و سجع آن محمد کاظم بن محمد مهدی بوده و فرمان مذکور با مهر اولی است.

هوق
١٢١

الحمد لله المجدد
٢١٤

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَالْمُرْتَضَى عَلِيِّ

وَالْبَتُولِ طَبَّةِ وَالسَّبْطَيْنِ أَمَّا قَبْرُ الْحَسَنِ الْحَسَنِ

وَصَدَائِقِ زَيْنِ الْعَبِيدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ وَأَصْلِحْ لِعَجْفَرٍ

وَأَكْبَادِ أَبِي الْقَاسِمِ الرِّضِيِّ وَالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَالنَّبِيِّ عَلِيِّ

وَالنَّبِيِّ الْعَبَّاسِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى

وَالعِصْمَةِ خَلِيفَةِ وَاجِدِ الْوَالِدِ الْأَسْنَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَصَلِّ عَلَى

قال نور محمد ابن زكي

فهرست منابع و مآخذ

مؤلف	نام کتاب
کلام الله	قرآن مجید
سید نورالدین شاه نعمت الله ولی	رسائل
سید نورالدین شاه نعمت الله ولی	کلیات
حاج زین العابدین شیروانی ((مستعلیشاه))	بستان السیاحه
حاج زین العابدین شیروانی ((مستعلیشاه))	حدائق السیاحه
حاج زین العابدین شیروانی ((مستعلیشاه))	ریاض السیاحه
حاج ملاسلطانمحمد گنابادی ((سلطانعلیشاه))	بشارت المؤمنین
حاج ملاسلطانمحمد گنابادی ((سلطانعلیشاه))	ولایت نامه
حاج ملاسلطانمحمد گنابادی ((سلطانعلیشاه))	توضیح (شرح فارسی بر کلمات باباطاهر عریان)
حاج ملاسلطانمحمد گنابادی ((سلطانعلیشاه))	سعادت نامه
حاج ملا علی گنابادی ((نورعلیشاه ثانی))	صالحیه
حاج شیخ محمدحسن گنابادی ((صالحعلیشاه))	رساله پند صالح
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضاعلیشاه))	نابغه علم و عرفان
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضاعلیشاه))	فلسفه فلوطین
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضاعلیشاه))	ده سخنرانی رساله رفع شبهات
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضاعلیشاه))	گردش افغانستان و پاکستان
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ((رضاعلیشاه))	تجلی حقیقت در اسرار کربلا
سید هبه الله جذبی ((ثابتعلی))	باب ولایت و راه هدایت
شیخ اسدالله ایزدگشسب ((ناصرعلی))	جذبات الهیه
	نوار فرمایشات حاج محمدجوادآموزگار (ظفرعلی)
	نقل از نوارهای ضبط صوت درباره حضرت امام حسین (ع) و فقر و درویشی
استاد مرتضی مطهری	آشنائی با علوم اسلامی
حجة الاسلام محمد بن یعقوب گلینی	اصول کافی
به همت چندتن از متخصصین و فضیلابی کشور	دائرة المعارف مصاحب
استاد مرتضی مطهری	نهضت حسینی
م - اکبرزاده	حسین (ع) پیشوای انسانها
ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی	تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (معروف به گازر)
خواجه عبدالله انصاری	رسائل جامع و سخنان و مناجاتهای پیرهرات
شیخ الرئيس بوعلی سینا	اشارات و تنبیهات - نمط نهم

فرهنگ دهخدا	فرهنگ عمید
فرهنگ عمید	لطیفه غیبی
علی اکبر دهخدا	نبوغ حافظ شیراز و نور اشعارش
حسن عمید -	دیوان حافظ
محمد بن محمد الدارابی	مثنوی معنوی
رضا نور نعمت اللہی	کلیات عرفان اسلامی
خواجہ شمس الدین محمد حافظ	آشنائی با مولوی
مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی	دیوان شمس تبریزی
همایون همّتی	نیاز موفق
دکتر غلامرضا سلیم	تبصرة المتعلمین فی الحکام الدین
مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی	تاریخ اسلام
ترجمه نظم و نثر از مهندس نصرت اللہ اربابی	این است آئین و هابیت
جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر	شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه
مشهوره علامه حلّی	(کلمات امام جعفر صادق (ع))
علی اکبر فیاض	حالات و مقامات شیخ صفی الدین اردبیلی
محمد جواد مغنیه - ترجمه سید ابراهیم سیدعلوی	مفاتیح الجنان
حسن مصطفوی	مناقب الصوفیه
توکلی ابن اسمعیل بن حاجی اردبیلی مشهوره ابن بزّاز	گنجینه الاسرار
حاج شیخ عباس قمی	جغرافیای کامل جهان
منصور بن اردشیر عبادی	تماشاگه راز
عمّان سامانی	فرهنگ اشعار حافظ
حبیب اللہ شاملوئی	فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی
استاد مرتضی مطهری	فرهنگ دانستنیهای پیش از سفر به خانه خدا
دکتر احمد علی رجائی	دیوان وصال شیرازی
دکتر سید جعفر سجّادی	زینب (س)
مهدی متجلی	دیوان محتشم کاشانی
وصال شیرازی	فیه ما فیه
حسن سعید	رہبران طریقت و عرفان
دیوان محتشم کاشانی	از پاریز تا پاریس
مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی	
حاج میرزا محمد باقر سلطانی گنابادی	
دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی	

فهرست تصاویر

- تمثال مبارک صالحعلیشاه قدس سره العزیز
تمثال مبارک جناب رضا علیشاه ادام الله ظلّه العالی
قلعه بعلبک
مسجد الرسول
مزار شهدای احد
نمای قبلی و بعدی مزار ائمه بقیع علیهم السلام
عکس دسته جمعی با لباس احرام
خانه کعبه
حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها و حضرت رقیه (س)
مزار مقدس رأس الحسین (ع) و مزار سرهای شهدای کربلا
حرم مطهر مولای متقیان علی بن ابیطالب علیه السلام
جلوی حرم مطهر حضرت زینب سلام الله علیها
قله تله فریک
مزار شریف طفلان مسلم
حرم مطهر حضرت امام حسین (ع)
مشایخ بزرگواری که شرح حال آنان در این کتاب آمده است
تمثال مبارک جناب سلطانعلیشاه و جناب نورعلیشاه ثانی
مزار کثیر الانوار جناب سلطانعلیشاه و جناب صالحعلیشاه قدس سرهما (در بیدخت)

